امام محمد باقر علیه السلام

جلوه امامت

در افق دانش





www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

امام باقر علیه السلام جلوه‌ی امامت در افق دانش

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام باقر علیه السلام جلوه امامت در افق دانش
تحقیق از گروه تاریخ اسلام/نگارش احمد ترابی
وضعیت ویراست: [ویرایش؟]
مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی،
۱۳۸۷
مشخصات ظاهری: ۳۴۲ص.
وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت)
شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۱۷۱۰۱

مقدمه

پیوستگی «قرآن» و «عترت» و نقش هماهنگ آن دو در دستیابی جامعه‌ی بشری به بینش‌های صحیح و منش‌های ارزشی، بر اساس دلایل معتبر شرعی و ملاک‌های عقلی و تجربی، مجال انکار ندارد.
نه تنها شیعه، بلکه همه‌ی آنان که پیشانی بر قبله‌ی اسلام می‌سایند و دل به حقانیت قرآن و رهنمودهای پیامبر خاتم (ص) سپرده‌اند، هرگز نمی‌توانند این سفارش مهم پیامبر (ص) را از یاد ببرند که:
«انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی، و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و انکم لن تضلوا ان اتبعتم و استمسکتم بهما» [1].
این حدیث، تنها دلیل هماهنگی و همپایی قرآن و عترت نیست، بلکه کتاب‌های حدیثی و کلامی در این زمینه به تفصیل احادیث متواتر و خدشه‌ناپذیر دیگری را ارائه کرده‌اند.
سوگمندانه، جهان اسلام از این دو عنصر حیات آفرین بهره‌ی کافی را نبرد، و هر یک را آن گونه که باید قدر نشناخت و در جایگاه بایسته‌اش قرار نداد! و آنچه امروز از مشکلات سیاسی - اجتماعی و عقب ماندگی علمی و اقتصادی که در جوامع اسلامی مشهود است، بی‌تردید بخشی از آن - بلکه عمده‌ی آن - به رویگردانی امت از قرآن و عترت باز می‌گردد.
عترت، کسانی جز حاملان سنت راستین پیامبر (ص) نیستند، چنان که سنت [صفحه 10]
پیامبر (ص) خود در راستای تفسیر و تبیین مفاهیم قرآن و تعیین و تعلیم مصادیق آن است.
همه‌ی ارزش‌های دینی به قرآن و وحی باز می‌گردد، امام قرآن معلم و مبین لازم دارد:
«کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم مالم تکونوا تعلمون.» [2].
چنان که رسولی را از میان خودتان برای شما فرستادیم تا آیات را بر شما تلاوت کند و پاکتان سازد و رشدتان دهد و قرآن و حکمت را به شما بیاموزد و مسایلی را تعلیمتان دهد که (بی رهنمودهای وی) هرگز توان آگاهی یافتن بدان را نداشتید.
اکنون، جهان اسلام با پشتوانه‌ی عظیمی از رهنمودها و تعالیم الهی قرآن و پیامبر (ص) و عترت، تهیدستی را می‌ماند که بر روی گنج‌ها، گرسنه و ناتوان از پای افتاده است! با اختلاف‌ها و ستیزه‌جویی‌ها، این میراث گران را پاره پاره کردند و آن را از کارآیی و سازندگی واقعیش دور ساختند!
گروهی به قرآن بسنده کردند و در فهم آن به منابع مخدوش و تحریف

شده‌ی حدیثی تمسک جستند و آرای شخصی خویش را بر دین تحمیل کردند و در کلاسی حضور یافتند که معلمان راستینش را از جایگاه معلمی پایین کشیده و تا مرز شاگردان معمولی تنزل داده بودند!
گروهی دیگر معلمان را تا آن جا ارج نهادند که هر عنوان مقدسی را به ایشان انتساب دادند جز عنوان معلمی! به جای این که از ایشان درس معرفت و شیوه‌ی صحیح دینداری و کمالجویی را بیاموزند و آنان را الگوی فکر و زندگی خود قرار دهند، به تعریف و تمجید و مرثیه‌سرایی اکتفا کردند!
این دو جریان، پدیده‌ی امروز و دیروز جوامع اسلامی نیست، بلکه در زمان حضور ائمه (ع) به گونه‌ی ملموس، حضور داشتند و هر دو، مورد انکار و مذمت امامان (ع) بودند، که در فصل‌های مختلف این کتاب بدانها اشاره شده، در جای جای این مباحث، این واقعیت روشن گشته است که حذف پیام و اندیشه و معارف عترت از زندگی مسلمانان به بهانه‌ی اکتفای به قرآن یا به انگیزه‌های افراطی دیگر، از عوامل مهم انحطاط امت اسلامی [صفحه 11]
به شمار می‌آید! اکنون چه باید کرد؟
سخن امروز همان سفارش رسول خدا است:
باید به بنیادهای اصیل و ناب معرفت دینی بازگشت و بدانها اعتماد کرد.
باید قرآن را در محضر مفسران واقعی آن - خاندان رسالت - فرا گرفت.
باید در آنچه بر امت اسلامی در طول تاریخ هزار ساله‌اش گذشته است با دقت و پیگیری اندیشید و ذهن را از داوری‌های تاریخ نویسان وابسته به دربارها و تعصب پیشه، دور داشت و واقعیت‌ها را آن گونه که رخ داده است مشاهده کرد.
بررسی زندگی امام باقر (ع) و توجه به ابعاد علمی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و معنوی آن حضرت گامی بایسته در این راستا است.
این کاوش دو هدف عمده را می‌تواند دنبال کند:
1- آنان که در نتیجه‌ی دسیسه‌های سیاسی صدر اسلام و تعصب و حق پوشی عناصر عالم‌نما از شناخت شخصیت اهل بیت دور افتاده‌اند و گمان دارند که پیدایش شیعه و اندیشه‌ی شیعی صرفا یک انشعاب ساده‌ی مذهبی - سیاسی است، در خواهند یافت که اعتقاد شیعه به خط امامت، متکی بر ارزش‌های انکار ناپذیری است که در شخصیت امامان ایشان نهفته است. علاوه بر نصوص و روایات معتبری که والایی منزلت ائمه را ثابت می‌کند، اندیشه، عقاید و علوم و معنویت آنان گواهی کافی، بر فضیلت آنان و جایگاه الهی ایشان است.
2- آنان که از شیعه بودن به نام و عنوان اکتفا کرده و ولایت را صرفا در اظهار محبت و توسل به ائمه در مشکلات دنیوی جستجو می‌کنند، توجه

خواهند کرد که این شیوه مورد قبول امامان نیست و سعادت ایشان را تضمین نخواهد کرد، بلکه مقام ائمه چنان که خود یادآور شده‌اند، متکی به بندگی آنان در پیشگاه خدا است و این عبودیت و بندگی را از طریق علم و عمل و پایبندی به ارزش‌های دینی به دست آورده‌اند، و زندگی ایشان باید الگوی کاملی برای پیروان و دوستان آنان باشد.
شیعه‌ی راستین نه در شعار و سخن، بلکه در عمل نشان می‌دهد که چگونه پیروی از خط ولایت می‌توان جامعه را از عزت و اقتدار دینی، قدرت اقتصادی، امنیت و عدالت اجتماعی، سلامت سیاسی و ارزش‌های اخلاقی و معنوی برخوردار سازد. لازمه‌ی چنین پیروی، در مرحله‌ی نخست، شناخت این ابعاد در زندگی معصومین (ع) است.
[صفحه 12]
امید آن که فصل‌های مختلف این کتاب، توانسته باشد بخشی از این آرمان مقدس را تحقق بخشیده، در شناساندن چهره‌ی روشن و روشنگر زندگی امام باقر (ع) به امت اسلامی، گامی مثبت بردارد.
در مقدمه‌ی این کتاب، ضروری است که از استاد ارجمندم حجةالاسلام و المسلمین سید هاشم رسولی محلاتی که طرح تدوین زندگی معصومین (ع) را در گروه تاریخ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی پی‌ریزی نموده‌اند و بر روند کار نظارت داشته از ارائه‌ی ارشادها و راهنمایی‌های خویش در تمامی زمینه‌ها دریغ نکرده‌اند سپاسگزاری شود. و همچنین از اعضای گروه تاریخ اسلام این بنیاد که در تهیه‌ی بخش قابل توجهی از فیش‌ها و منابع سهیم بوده‌اند، تقدیر به عمل آید.
احمد ترابی.
[صفحه 15]

اجمالی از ولادت تا رحلت

پنجمین طلوع امامت

اشاره

ابوجعفر، امام محمد باقر (ع) پنجمین آفتابی است که بر افق امامت، جاودانه درخشید. زندگیش سراسر دانش و ارزش بود، از این رو باقرالعلوم نامیده شد؛ یعنی شکافنده‌ی دشواری‌های دانش و گشاینده‌ی پیچیدگی‌های معرفت.
خصلت آفتاب است که همواره گام بر فرق ظلمت می‌نهد و در لحظه‌های تاریک، بر افق زمان می‌روید تا ارزش‌های مهجور و نهان شده در سیاهی جهل و جور را، دوباره جان بخشد و آشکار سازد.
او نیز در عصر حاکمیت جور و تشتت اندیشه‌های دینی امت اسلام، تولد یافت تا پیام‌آور معرفت و احیاگر اسلام ناب محمدی (ص) باشد.

ولادت

حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم، در شهر مدینه تولد یافت. و بر اساس نظریه‌ی بیشتر مورخان و کتاب‌های روایی، تولد آن گرامی در سال 57 هجری بوده است. [7].
[صفحه 16]
این نقل، با روایاتی که نشان می‌دهد امام باقر (ع) به هنگام شهادت جد خویش - حسین بن علی (ع) - در سرزمین طف حضور داشته و سه سال از عمرش می‌گذشته است هماهنگی دارد. [8].
در روز و ماه ولادت آن حضرت نیز نقل‌های مختلفی یاد شده است:
الف - سوم صفر 57 هجری. [7].
ب - پنجم صفر 57 هجری. [8].
ج - جمعه اول رجب 57 هجری [7].
د- دوشنبه یا سه‌شنبه اول رجب 57 هجری [8].
بیشتر محققان با ترجیح نظریه‌ی نخست؛ یعنی سوم صفر آن را پذیرفته‌اند.

امام محمد باقر (ع) از جانب پدر و نیز مادر، به شجره‌ی پاکیزه‌ی نبوت منتهی می‌گردد.
او نخستین مولودی است که در خاندان علویان از التقای دو بحر امامت (نسل حسن بن علی و حسین بن علی علیهماالسلام) تولد یافت: [9].
پدر: علی بن الحسین، زین‌العابدین (ع).
[صفحه 17]
مادر: ام عبدالله، فاطمه، دختر امام حسن مجتبی (ع). [10].
مادر گرامی امام باقر (ع) نخستین علویه‌ای است که افتخار یافت فرزندی علوی به دنیا آورد. [11] برای وی کنیه‌هایی چون ام‌الحسن و ام‌عبده آورده‌اند، اما مشهورترین آن‌ها، همان ام عبدالله است.
در پاکی و صداقت، چنان نمونه بود که صدیقه‌اش لقب دادند. [12].
امام باقر (ع) مادر بزرگوار خویش را چنین توصیف کرده است:
«روزی مادرم کنار دیواری نشسته بود، ناگهان دیوار ریزش کرد و در معرض ویرانی قرار گرفت، مادرم دست بر سینه‌ی دیوار نهاد و گفت، به حق مصطفی (ص) سوگند، اجازه‌ی فرو ریختن نداری. دیوار بر جای ماند تا مادرم از آن جا دور شد. سپس دیوار فرو ریخت. [13].

نام و کنیه

نام آن حضرت محمد است. این نامی است که رسول خدا (ص) از دیر زمان برای وی برگزیده بود.
جابر بن عبدالله انصاری یار دیرین پیامبر (ص) افتخار دارد که سلام رسول خدا را به امام باقر (ع) ابلاغ کرده است. از بیان او - که به تفصیل خواهد آمد - استفاده می‌شود که نامگذاری امام باقر (ع) به وسیله‌ی پیامبر اکرم (ص) صورت گرفته است.
[صفحه 18]
کنیه‌ی آن گرامی ابوجعفر [14] است و جز این کنیه‌ای برای وی نقل نکرده‌اند. [15].

القاب

برای امام باقر (ع) این القاب یاد شده است:
1- باقر.
این لقب مشهورترین القاب آن حضرت بشمار می‌آید و بیشتر منابع بدان تصریح کرده‌اند. [16].
در بیان فلسفه‌ی تعیین این لقب برای وی، آمده است:
- شکافنده‌ی معضلات علم و گشاینده‌ی پیچیدگی‌های دانش بود. [17].
- به دلیل گستردگی معارف و اطلاعاتی که در اختیار داشت، باقر نامیده شد. [18].
- بدان جهت که در نتیجه‌ی سجده‌های بسیار، پیشانیش فراخ گشته بود. [19].
- احکام را از متن قوانین کلی، استنباط و استخراج می‌کرد. [20].
2- شاکر
3- هادی
4- امین
[صفحه 19]
5- شبیه، به جهت شباهت آن حضرت به رسول خدا (ص). [21].

همسران

در منابع تاریخی، برای امام باقر (ع) دو همسر و دو «ام‌ولد» [22] نام برده‌اند. همسران عبارتند از:
1- ام‌فروة دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر.
او هر چند از نسل ابوبکر بود، اما همانند پدرش قاسم بن محمد حق امامان را می‌شناخت و اهل ولایت معصومین (ع) بود، چنان که در روایتی از امام رضا (ع) آمده است که روزی نام قاسم بن محمد نزد آن حضرت برده شد، امام فرمود: او به ولایت و امامت اعتقاد داشت. [23].
2- ام‌حکیم دختر اسید بن مغیره‌ی ثقفی.

فرزندان

برای امام باقر (ع) هفت فرزند یاد کرده‌اند، پنج پسر و دو دختر.
1- جعفر بن محمد الصادق (ع).
وی مشهورترین، ارجمندترین و با فضیلت‌ترین فرزند امام باقر (ع) می‌باشد که از ام‌فروة زاده شد و نسل امامت از طریق و استمرار یافت.
2- عبدالله بن محمد.
[صفحه 20]
او یگانه برادر امام صادق (ع) بشمار می‌آید که هم از ناحیه‌ی پدر و هم از ناحیه‌ی مادر با آن حضرت متحد است. مورخان وی را صاحب فضل و صلاح دانسته‌اند و متذکر شده‌اند که فردی از بنی‌امیه به او سم خورانید و او را به شهادت رساند. [24].
3- ابراهیم بن محمد، از ام‌حکیم.
4- عبیدالله بن محمد، از ام‌حکیم.
5- علی بن محمد.
6- زینب بنت محمد، این دو (یعنی زینب و علی) از یک مادرند که ام‌ولد بوده است.
7- ام‌سلمه، مادر وی را نیز ام‌ولد دانسته‌اند. [25].
برخی از منابع، تنها شش فرزند برای امام باقر (ع) نام برده‌اند و بر این باورند که امام باقر فرزندی به نام عبیدالله نداشته است. [26].
گروهی دیگر گفته‌اند: امام باقر (ع) دو دختر نداشته است، بلکه زینب و ام‌سلمه در حقیقت دو نام برای یک دختر است. [27].

جایگاه دینی و علمی

شخصیت دینی و علمی امام باقر (ع) تا بدان جا روشن و متبلور است که ترجمه‌نویسان و اندیشمندان اسلامی - حتی آنان که به خاطر اعتقاد به مذاهب دیگر، خط امامت را قبول نداشته‌اند - به جایگاه والای آن حضرت اعتراف کرده‌اند. چنان که برخی از سخنان ایشان را تحت عنوان امام باقر (ع) در آینه‌ی اندیشه‌ها یاد خواهیم کرد.
جایگاه دینی و علمی امام باقر (ع) اصولا از محوری‌ترین مباحث زندگی آن [صفحه 21]
حضرت می‌باشد؛ زیرا هر یک از ائمه به تناسب نیازها و شرایط فرهنگی و سیاسی زمان خویش، در بعدی از ابعاد کمالات خویش، ظهور و تجلی ویژه‌ای داشته‌اند و امام باقر (ع) از امامانی است که شرایط و مقتضیات زمان و نیازهای جامعه‌ی اسلامی به وی مجال بیشتری داد تا در جایگاه تبیین معارف دین و تفسیر کلام وحی و تشریح سنت پیامبر (ص) درخششی تمام بیابد.
این ویژگی به ضمیمه‌ی مقام علمی و مراتب زهد و تقوا و خصلت‌های ارزنده‌ی اخلاقی، وی را در جامعه، شخصیتی بحق ممتاز و فرزانه می‌نمود، و این فرزانگی بود که حاکمان زمان را بر موقعیت خود بیمناک می‌ساخت و به حسادت و توطئه چینی وا می‌داشت؛ زیرا حاکمانی چون بنی‌امیه که نه تکیه‌گاه دینی داشتند و نه مقبولیت اجتماعی، نه دین آن‌ها را تأیید می‌کرد و نه مردم به حکومت آن‌ها رأی داده بودند! از وجود پایگاه علمی و دینی‌ای که در رأس آن فردی پر نفوذ و ارجمند، چون امام باقر (ع) حضور داشته باشد و بتواند با تعالیم خویش موجودیت آنان را تهدید کند، براستی که برای آینده‌ی خود نگران بودند.

پایگاه اجتماعی

امام باقر (ع) از یک سو بزرگ خاندان علویان بود و مرجع حل و فصل مسایل آنان، چنان که دفتر اسامی ایشان تنها در اختیار وی قرار داشت، و زمانی که عمر بن عبدالعزیز به والی مدینه دستور داد که اسامی علویان را به دست آورد تا برخی از حقوق پایمال شده‌ی ایشان را بازگرداند، والی به کسان دیگری مراجعه می‌کند، اما او را به امام باقر (ع) ارجاع می‌دهند. و چنین است که برای بازگردانیدن فدک به فرزندان فاطمه، عمر بن عبدالعزیز آن را تسلیم امام باقر (ع) می‌کند.
از سوی دیگر، شیعه هر چند در تنگنای شرایط سیاسی و دوران تقیه به سر می‌برد، اما جمعیت متشکل و نیروی عقیدتی آنان برای هیچ یک از حکومت‌ها قابل چشم‌پوشی نبود و خود قدرتی اجتماعی بشمار می‌آمد، و منصب امامت، باقرالعلوم را در مرکز رهبریت این نیروها قرار می‌داد.
سومین پایگاه مهم اجتماعی امام باقر (ع)، شاگردان و رشد یافتگان مکتب او بودند که هر یک در محیط اجتماعی خود از نفوذی برخوردار بوده، خویش را
[صفحه 22]
وامدار تعالیم آن حضرت می‌دانسته‌اند.
این سه عامل مهم، پایگاه اجتماعی نیرومند و انکار ناپذیری، برای امام باقر (ع) پدید آورده بود.

دستاوردها

زندگی امام باقر (ع) دستاوردهای گرانمایه‌ای برای اسلام به همراه داشت که چه بسا شناسایی و بیان همه‌ی آن‌ها از توان ما و منابع موجود تاریخی و روایی فراتر باشد، ولی بر شمردن بخشی از آن‌ها - و حداقل آن مقدار که در این کتاب بدانها پرداخته شده - میسر و ضروری است.

1- تحکیم مبانی عقیدتی و باورهای دینی جامعه‌ی اسلامی.

2- نقد و تخطئه‌ی اندیشه‌های انحرافی و باورهای نادرست راه یافته در قلمرو عقاید مسلمانان.

3- بسط و گسترش فرهنگ فقهی و احکام شریعت.

4- مبارزه با بکارگیری روش‌های غلط در کار اجتهاد و استنباط احکام فقهی.

5- تربیت شاگردانی کارآمد در میدان فقه و کلام و مباحث اخلاقی و اجتماعی.

6- رهبری جامعه‌ی شیعی به سوی اندیشه‌های ناب اسلامی.

7- حفظ تشکیلات شیعی از خطر انهدام و نابود شدن در زیر چرخ‌های حاکمیت استبدادی امویان.

8- ترویج اندیشه‌های اعتقادی - سیاسی شیعه با وجود در پیش گرفتن خط مشی تقیه.

9- ارائه‌ی الگوهای عملی به جامعه‌ی اسلامی در زمینه‌ی عبادت، زهد، کار و تلاش، علم، اخلاق و حضور مفید و سازنده در اجتماع.

و...

شهادت

امام باقر (ع) پس از عمری تلاش در میدان بندگی خدا و احیای دین و ترویج
[صفحه 23]
علم و خدمات اجتماعی به جامعه‌ی اسلامی، در روز هفتم ماه ذوالحجه‌ی سال 114 [28] رحلت کرد.
در سال رحلت و شهادت آن حضرت آرای دیگری نیز وجود دارد. دسته‌ای از مورخان سال 117 [29] و بعضی سال 118 [30] و گروه اندکی سال‌های 116 [31] و 113 [32] و 115 [33] و 111 [34] را یاد کرده‌اند، اما بیشترین منابع تاریخی سال 114 [35] را متذکر شده‌اند.
منابع روایی و تاریخی علت وفات آن حضرت را مسمومیت دانسته‌اند، مسمومیتی که دست‌های حکومت امویان در آن دخیل بوده است. [36].
از برخی روایات استفاده می‌شود که مسمومیت امام باقر (ع) به وسیله‌ی زین آغشته به سم، صورت گرفته است، به گونه‌ای که بدن آن گرامی از شدت تأثیر سم
[صفحه 24]
به سرعت متورم گردید و سبب شهادت آن حضرت شد. [37].
در این که چه فرد یا افرادی در این ماجرای خائنانه دست داشته‌اند، نقل‌های روایی و تاریخی از اشخاص مختلفی نام برده‌اند.
بعضی از منابع، شخص هشام بن عبدالملک را عامل شهادت آن حضرت دانسته‌اند. [38].
بخشی دیگر، ابراهیم بن ولید را وسیله‌ی مسمومیت معرفی کرده‌اند. [39].
برخی از روایات نیز زید بن حسن را که از دیر زمان کینه‌های عمیق نسبت به امام باقر (ع) داشت، مجری این توطئه به شمار آورده‌اند. [40].
به طور مسلم وفات امام باقر (ع) در دوران خلافت هشام بن عبدالملک رخ داده است؛ [41] زیرا خلافت هشام از سال 105 تا سال 125 هجری استمرار داشته، و آخرین سالی که مورخان در وفات امام باقر (ع) نقل کرده‌اند 118 هجری می‌باشد. [42].
با این که نقل‌ها بظاهر مختلف است، اما با اندکی تأمل در منابع روایی و تاریخ، بعید نمی‌نماید که همه‌ی آن‌ها به گونه‌ای صحیح باشد زیرا عامل شهادت آن حضرت لازم نیست یک نفر باشد بلکه ممکن است افراد متعددی در شهادت امام باقر (ع) دست داشته‌اند که هر روایت و نقل، به یکی از آنان اشاره کرده است.

با توجه به برخوردهای خشن و قهرآمیز هشام با امام باقر (ع) و عداوت انکارناپذیر بنی‌امیه با خاندان علی (ع) شک نیست که او در از میان بردن امام
[صفحه 25]
باقر (ع) - اما به شکلی غیر علنی - انگیزه‌ای قوی داشته است.
بدیهی است که هشام برای عملی ساختن توطئه‌ی خود، از نیروهای مورد اطمینان خویش بهره جوید، از این رو ابراهیم بن ولید [43] را که عنصری اموی و دشمن اهل بیت (ع) است به استخدام می‌گیرد و او امکانات لازم را در اختیار فردی که از اعضای داخلی خاندان علی (ع) بشمار می‌آید و می‌تواند در محیط زندگی امام باقر (ع) بدون مانع راه یابد و کسی مانع او نشود، قرار دهد، تا به وسیله‌ی او برنامه‌ی خائنانه‌ی هشام عملی گردد و امام به شهادت رسد.
امام باقر (ع) این چنین به شهادت رسید و به ملاقات الهی شتافت و در بقیع، کنار مرقد پدر بزرگوارش امام سجاد (ع) و عموی پدرش حسن بن علی (ع) مدفون گشت. [44].
[صفحه 26]

امامت باقرالعلوم

اشاره

پس از وفات امام سجاد (ع) در سال 95 هجری، فرزند برومند آن حضرت - محمد بن علی بن الحسین (ع) - به امامت نایل گشت و رهبری کاروان ستمدیده‌ی امت اسلامی را بر عهده گرفت؛ امتی که همپای مشکلات سیاسی - اجتماعی، گرفتار ضعف اندیشه و باورهای دینی شده بود و می‌رفت تا شبهه انگیزی‌های ملحدان و منکران اسلام، گامهاش را در پیمودن طریق ایمان دچار تزلزل کند.
چنین بود که امام باقر (ع) می‌بایست حرکتی جدید را در رهبری و هدایت فکری و عقیدتی این نسل آسیب دیده ایفا نماید.

دلایل امامت

اشاره

از جمله‌ی مهمترین اهداف بررسی تاریخ زندگی امامان (ع)، نمایاندن دلایل راستین امامت آنان است.
هرچند آفتاب، خود گویاترین گواه خویش است، اما از آن جا که جایگاه امامت با ویژگی‌هایی که شیعه بدان معتقد می‌باشد، جایگاهی بس رفیع و والا است، و از آنجا که خط امامت، استمرار خط رسالت است و امام می‌بایست همانند پیامبر (ص) مورد اطاعت قرار گیرد، و سخن و عمل و تقریر و تأیید او حجت باشد، این همه، مسأله‌ی امامت را به صورت یک عقیده‌ی استراتژیک و سرنوشت‌ساز در آورده است.
[صفحه 27]
اهمیت موضوع امامت و نقش آن در حیات اجتماعی و دین امت اسلامی، می‌طلبد که این عقیده‌ی بنیادین، همواره بر پایه‌ها و دلایلی روشن و متقن استوار باشد. تا نه منکران را توان انکار باشد و نه فرصت طلبان مقام جو را قدرت ادعای امامت!
امامت، بدان معنا که شیعه معتقد است بر دو پایه‌ی اساسی مبتنی است:
الف - گزینش و تأیید از سوی مبدأ وحی.
ب - لیاقت‌ها و شایستگی‌های معنوی، اخلاقی و علمی.
گرچه، صرف برگزیده شدن فرد از جانب خداوند، خود دلیلی کافی و قانع کننده خواهد بود، اما تصریح به اصل لیاقت و شایستگی، نمایانگر این حقیقت است که انتخاب الهی، بی‌ملاک و بی‌حساب و گزاف نمی‌باشد.
بررسی کامل و همه جانبه‌ی این مطلب باید در مبحث امامت عامه جستجو شود، اما در این بررسی، که هدف طرح دلایل امامت باقرالعلوم (ع) می‌باشد به اشارتی اکتفا باید کرد.
نخستین منبع معتبر در شریعت اسلامی، قرآن و سپس سنت پیامبر (ص) است.
آن دسته از آیات قرآن که بر امامت معصومین (ع) دلالت دارد، معمولا در بحث امامت عامه مطرح می‌باشد؛ زیرا ویژگی آیات یاد شده این است که در متن آن‌ها با صرف نظر از شأن نزول و تفسیر و توضیح پیامبر (ص) نام هیچ یک از امامان (ع) مطرح نیست، و برای شناخت مصادیق واقعی آن باید از روایات و نصوص نبوی (ص) بهره جست؛ چه، به تصریح خود قرآن، سخن پیامبر (ص) چونان فرمان وحی حجت و معتبر است.
«و ما ارسلنا من رسول الالطیاع باذن الله» [45].
ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر بدان منظور که در پرتو اجازه‌ی خدا، مورد اطاعت قرار گیرد.

«من یطع الرسول فقد اطاع الله». [46].
[صفحه 28]
هر کس رسول خدا را اطاعت کند، در حقیقت خدا را اطاعت کرده است.
دلایل قرآنی در این زمینه فراوان و اصل این مطلب از نظر دانشمندان اسلامی - اهل سنت و شیعه و... - قطعی و مورد قبول است.
بر این اساس، در بررسی دلایل امامت امام محمد باقر (ع)، نخست به روایات نبوی می‌پردازیم و در پرتو آن به سایر ادله نظر خواهیم داشت، و تحقیق را این گونه پی می‌گیریم:
1- روایات پیامبر اکرم (ص) در زمینه‌ی تعیین دوازده امام برای مردم، پس از خویش.
2- روایات نقل شده از پیامبر اکرم (ص) در زمینه‌ی امامت ابوجعفر، باقرالعلوم (ع).
3- شهادت و گواهی جابر بن عبدالله انصاری بر بشارت پیامبر (ص) به تولد باقرالعلوم (ع) و امامت وی.
4- تصریح امام سجاد (ع) بر امامت باقرالعلوم (ع).
5- سخنانی از امام باقر (ع) درباره‌ی امامت خویش و ادامه‌ی خط امامت تا دوازدهمین امام.

این مجموعه روایات در کتاب‌های روایی شیعه و اهل سنت با بیان‌هایی گوناگون آمده است که ملاحظه‌ی آن‌ها هرگونه تردید را می‌زداید و صدور چنین بشارتی را از سوی پیامبر (ص) به مرز اطمینان و یقین می‌رساند.
طرح تفصیلی این روایات در این مجموعه نمی‌گنجد، و ما از تذکر اجمالی این گونه احادیث هدف دیگری را دنبال می‌کنیم که عبارت از گردآوری قراین و شواهد روشن و تردیدناپذیری برای اثبات امامت باقرالعلوم (ع) است، زیرا در صورت پذیرش این گونه روایات، مجالی برای تردید در امامت باقرالعلوم (ع) نمی‌ماند؛ چه، در میان قائلان به امامت ائمه دوازده‌گانه، تنها یک نظر و یک عقیده‌ی مشترک وجود دارد و کسی نیست که امامت ائمه‌ی دوازده‌گانه را پذیرفته باشد، ولی در امامت باقرالعلوم (ع) تردید کرده، فرد دیگری را به عنوان امام بشناسد.
وانگهی، در برخی از روایات مورد نظر، نام و نسب هر یک از ائمه به صراحت
[صفحه 29]
تعیین شده، زمینه‌ای برای ابهام و سرگردانی وجود ندارد.
اکنون با این بینش به نمونه‌ای از این مجموعه روایات اشاره می‌کنیم:
رسول خدا فرمود: بعد از من دوازده امیر خواهد آمد که تمامی آنان از قریش می‌باشند. [47].
در برخی از این احادیث به جای تعبیر امیر واژه‌ی خلیفه آمده است.
در این گونه احادیث که اهل سنت نقل کرده‌اند، گرچه لفظ امام یا ائمه‌ی دوازده‌گانه نیامده است، اما دلایل قطعی وجود دارد که روایات یاد شده تنها با بینش امامیه سازگار است و فقط بر ائمه دوازده‌گانه انطباق می‌یابد.
از جمله دلایل روشن، این است که احادیث یاد شده در مقام بشریت می‌باشد و لحن و آهنگی تبشیری دارد، و اگر کسی تلاش کند تا این احادیث را بر کسانی چون معاویه و یزید و عبدالملک مروان و ولید... تطبیق نماید، تلاشی مذبوحانه و بی‌ثمر کرده است، زیرا اکثر اینان مرتکب بدترین جنایات در تاریخ اسلام شده‌اند و معنا ندارد که پیامبر اسلام (ص) به آمدن آنان بشارت داده باشد. [48].
علاوه بر این، چنان که گفتیم، در روایات دیگری، ویژگی‌ها و حتی نام یکایک امامان به صراحت یاد شده است:
ابن‌عباس گوید: مردی یهودی نزد رسول خدا (ص) آمد تا با سؤال‌هایی پی به صدق رسالت آن حضرت ببرد، یکی از پرسش‌های او این بود که:

اوصیای شما کیانند؟ زیرا هیچ پیامبری نبوده جز آن که وصی داشته است، چنان که موسی بن عمران، یوشع بن نون را وصی خود قرار داد.
پیامبر (ص) در پاسخ او فرمود: وصی من علی بن ابی‌طالب و پس از او حسن و
[صفحه 30]
حسین و در پی آنان نه امام از نسل حسین خواهند بود.
آن مرد خواهش کرد که پیامبر (ص) به نام هر یک از امامان تصریح کند.
پیامبر (ص) فرمود: پس از حسین فرزندش علی و پس از او فرزندش محمد و بعد از وی فرزندش جعفر و... [49].

روایات در این زمینه نیز متعدد است، از آن جمله:
1- از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: من بر مؤمنان، اولاتر از خودشانم، و برادرم علی بر مؤمنان، اولاتر از ایشان است، چون او شهید شود، فرزندم حسن و سپس فرزندم حسین، و چون او نیز شهید شود فرزندش علی بن الحسین - ای علی! تو علی بن الحسین را خواهی دید - و پس از او محمد بن علی اولای بر مؤمنان خواهد بود - و تو ای حسین! او را در زمان حیاتت خواهی دید. [50].
2- رسول خدا (ص) فرمود: چون روزگار حسین سپری گردد، فرزندش علی بن الحسین امر امامت را بر عهده گیرد و او امام و حجت خواهد بود و خداوند از صلب او فرزندی را به دنیا خواهد آورد که همنام من و شبیه‌ترین مردم به من خواهد بود. علمش، علم من و حکمش، حکم من است و او پس از پدر خویش، امام و حجت می‌باشد [51].
این روایات، برای نمونه یاد شد و ما در مقام استقصا و ارائه‌ی تمامی آن‌ها نیستیم، ولی در این میان از یک روایت مهم دیگر نباید چشم پوشید و آن روایتی است از
[صفحه 31]
جابر بن عبدالله انصاری.

پیام جابر از رسول خدا برای امام باقر

در میان احادیث نبوی، حدیث جابر بن عبدالله انصاری هم از نظر راوی و هم از نظر مضمون و پیام حدیث و هم از جهت کثرت نقل در کتاب‌های حدیث، ویژه و ممتاز است.
جابر بن عبدالله از جمله‌ی انصار و اصحاب رسول خدا است که مورد قبول و احترام خاصه و عامه می‌باشد. [52] او از کسانی است که همراه با هفتاد نفر از انصار در پیمان عقبه حاضر بود، و البته در آن روز کم‌سن ترین آنان بشمار می‌آمد. [53] سپس در نوزده غزوه همراه رسول خدا (ص) شرکت جسته است [54] و پس از وفات آن حضرت، در مسجدالنبی مجمع علمی داشته و شیفتگان احادیث نبوی از او کسب دانش می‌کرده‌اند. [55].
روایت جابر از طرق مختلف و به گونه‌های متفاوت نقل شده است، اما همه‌ی آن‌ها هماهنگ و مؤید یکدیگر است. از جمله‌ی آن روایات، بیانی است از محمد بن مسلم.
محمد بن مسلم گوید: در کنار جابر بن عبدالله نشسته بودیم که امام سجاد (ع)، همراه با فرزند خردسالش، محمد وارد شد.
امام سجاد (ع) به فرزندش فرمود: سر عمویت را ببوس.
محمد به طرف جابر آمد و سر او را بوسید.
جابر که در آن ایام بینایی را از دست داده بود، پرسید، این کودک کیست؟
امام سجاد (ع) فرمود: فرزندم محمد است.
جابر محمد را در آغوش کشید و گفت: ای محمد! رسول خدا (ص) به تو سلام می‌رساند.
[صفحه 32]
حاضران به جابر گفتند: این سخن را بر چه اساسی می‌گویی؟
جابر گفت: در خانه‌ی رسول خدا (ص) بودم که او حسین را سرگرم می‌نمود. در آن هنگام به من رو کرد و گفت: ای جابر! فرزندم حسین، دارای فرزندی خواهد شد که نامش علی است... و علی نیز دارای فرزندی خواهد شد که نامش محمد است. اگر او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان، و بدان که پس از ملاقات وی، تو به پایان زندگی نزدیک شده‌ای.
محمد بن مسلم می‌گوید: سخن جابر تحقق یافت و او پس از مدتی کوتاه بدرود حیات گفت. [56].
بیان دیگر، روایت ابان بن تغلب است.
ابان بن تغلب از امام صادق (ع) روایت می‌کند که جابر بن عبدالله آخرین صحابی رسول خدا (ص) از دلبستگان اهل البیت (ع) بود. او در مسجد

رسول خدا (ص) می‌نشست، عمامه‌ی مشکی بر سر می‌بست و همواره ندا می‌داد: ای باقرالعلم، ای باقرالعلم! مردم مدینه می‌گفتند: جابر هذیان می‌گوید!
جابر در پاسخ آنان می‌گفت: نه به خدا سوگند، هذیان نمی‌گویم. آنچه من گفتم بدان خاطر است که از رسول خدا (ص) شنیدم می‌فرمود: تو فردی از خاندان مرا ملاقات خواهی کرد که نامش، نام من و سیمایش، سیمای من است و به گونه‌ای شگفت حقایق علمی را می‌شکافد... [57].
تاریخ یعقوبی روایت جابر را چنین نقل کرده است:
جابر بن عبدالله انصاری گوید که رسول خدا (ص) به من فرمود: تو روزگار درازی خواهی زیست، تا مردی از نسل مرا ملاقات کنی که شبیه‌ترین مردم به من و همنام من است. چون او را دیدی سلام مرا به او برسان.
چون سن جابر به کهولت رسید و پایان عمر خود را نزدیک یافت، همواره می‌گفت: ای باقر! ای باقر! کجا هستی؟ تا این که روزی او را ملاقات کرد. بر دست و پای او بوسه می‌زد و می‌گفت: ای شبیه رسول خدا (ص)! پدر و مادرم به قربانت،
[صفحه 33]
جدت تو را سلام رسانیده است. [58].
روایت جابر بن عبدالله توسط خود امام باقر (ع) از زاویه‌ای دیگر مطرح گشته است. در این روایت امام باقر (ع) از دیدار با جابر و دریافت سلام رسول خدا (ص) توسط وی گزارش داده است. [59].
جز این موارد، حدیث جابر بن عبدالله با عباراتی دیگر اما مؤید یکدیگر و هماهنگ با هم وارد شده است. [60].

حدیث جابر بن عبدالله انصاری تنها در منابع امامیه نقل نشده است، بلکه بسیاری از منابع اهل سنت نیز آن را نقل کرده‌اند. به عنوان نمونه، یکی از مضامین آن را می‌آوریم:
احمد بن حجر هیتمی (م 974) یکی از محدثان مشهور اهل سنت در فصلی از کتاب الصواعق المحرقة که اصولا آن را در راستای تثبیت بینش اهل سنت و رد آرای شیعه و برخی مذاهب دیگر نگاشته است، به نقل فضایل اهل بیت رسول الله (ص) پرداخته است. [61] وی نخست آیاتی را می‌آورد که در شأن و فضیلت اهل بیت وارد شده، سپس دلایل لزوم محبت اهل بیت را یادآور شده است [62] و در ادامه‌ی آن با اشاره به روایات نبوی که درباره‌ی آنان وارد شده به توصیف هر یک از ائمه (ع) پرداخته است.
او درباره‌ی امام باقر (ع) می‌نویسد:
ابوجعفر محمد باقر، عبادت و علم و زهد را از پدر خویش زین‌العابدین به ارث
[صفحه 34]
برده بود. او را از آن جهت باقر نامیده‌اند که گنج‌های پنهان معرفت و حقایق احکام و حکمت‌ها و لطایف را می‌کاوید و آشکار می‌ساخت. این نکته بر هیچ کس پنهان نیست مگر بر کسی که بینشش کور شده، یا سوء سریره داشته باشد.
احمد بن حجر هیتمی، پس از توصیف فراوان آن حضرت می‌گوید:
همین شرف برای ابوجعفر محمد باقر (ع) بس که ابن‌مدینی از جابر روایت کرده که رسول خدا (ص) برای وی درود فرستاده است.
به جابر گفته شد: درود فرستادن رسول خدا (ص) برای ابوجعفر محمد باقر چگونه صورت گرفته است؟
جابر گفت: نزد رسول خدا (ص) نشسته بودم و حسین (ع) در اتاق وی بود. پیامبر (ص)، حسین (ع) را به تفریح واداشته بود. به من گفت: ای جابر! این کودک در آینده فرزندی خواهد داشت به نام علی، روز قیامت که فرا رسد، منادی ندا دهد: سیدالعابدین بایستد او می‌ایستد. سیدالعابدین نیز فرزندی خواهد داشت به نام محمد پس هر گاه او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان. [63].
چنان که گفته شد، این نمونه‌ای از نقل‌های اهل سنت است. بسیاری از دیگر منابع روایی و تاریخی آنان به حدیث جابر اشاره کرده، یا آن را به طور مفصل آورده‌اند. [64].

تصریح امام سجاد به امامت باقرالعلوم

یکی از پایه‌های تعیین امام، وصایت است.
امامت با مفهومی که در فرهنگ شیعه دارد، نمی‌تواند به انتخاب مردم باشد؛ زیرا امام در بینش امامیه باید دارای عصمت و علم لدنی (دانش خدادادی و بدون تعلم از معلمان معمولی بشر) باشد، و موضوع عصمت، چیزی نیست که جز از
[صفحه 35]
طریق خدا تأیید شود.
بر این اساس، هر امام می‌بایست به وسیله‌ی امام معصوم پیش از خود تعیین شود و معصومین (ع) در این زمینه به نظر شخصی خود عمل نمی‌کنند، بلکه راهی را می‌روند که خداوند برای آنان مشخص کرده است. [65].
امام سجاد، علی بن الحسین (ع) به مناسبت‌های مختلف و در موارد گوناگون به امامت فرزندش محمد بن علی تصریح می‌فرمود:
امام علی بن الحسین (ع) در بستر بیماری و در آستانه‌ی وفات بود. فرزندانش محمد، حسن، عبدالله، عمر، زید و حسین را به گرد خویش فرا خواند و فرزندش محمد را وصی خود قرار داد و وی را باقر خواند و امور برادران را بر عهده‌ی او نهاد. [66].
امام سجاد (ع) در آخرین روزهای حیات خویش فرزندش محمد را فراخواند و صندوقی را در اختیار او قرار داد. پس از وفات امام سجاد (ع) فرزندان آن حضرت از محمد خواستند تا آن صندوق را بیاورد و به عنوان ارث پدر تقسیم کند. امام باقرالعلوم (ع) به آنان گفت: آن صندوق حاوی مال و ثروت نیست، بلکه ودایع امامت در آن نهفته است [67].

شاید گمان رود که اثبات امامت امامان با استناد به نظر و تأیید خود آنان، امری غیر قابل قبول است، و به تعبیر دیگر، شهادت فرد به نفع خود، پذیرفته نیست و ثمری به آن مترتب نمی‌باشد.
این سخن در بسیاری از موارد صادق است؛ زیرا در میدان حکم و قضاوت، باید گواهانی به گواهی و شهادت برخیزند که خود خارج از گردونه‌ی منافع داوری خویش
[صفحه 36]
باشند، اما در این مورد، خصوصیاتی وجود دارد که با در نظر گرفتن آن، گواهی امام باقر (ع) بر امامت خویش، می‌تواند مورد استناد قرار گیرد.
شخصیتی معنوی و علمی، چون باقرالعلوم (ع) که به اتفاق آرای علما و فقهای امامیه و اهل سنت، [68] در اوج پاکی، تقوا، اخلاق و علم و عمل زیسته و کسی از او شهادت و سخن ناروا و گزاف نشنیده است اگر سخن از امامت خویش به میان می‌آورد، بر اساس بیان حق و هدایت خلق و زدودن شبهاتی است که در آن روزگار فضای جامعه‌ی اسلامی را تیره ساخته بود. اگر آن حضرت، جایگاه خود را برای مردم روشن نمی‌ساخت و به امامت خود تصریح نمی‌نمود، کسانی ادعا می‌کردند که امامیه مقام و منزلتی را برای باقرالعلوم (ع) معتقدند که او خود برای خویش باور نداشته است.
امام باقر (ع) به زراره فرمود: ما دوازده امام هستیم که از جمله‌ی ما حسن بن علی و حسین بن علی است و پس از ایشان، امامان از نسل حسین (ع) می‌باشند. [69].
امام باقر (ع) در بیانی دیگر فرمود: ماییم والیان امر خدا و خزانه‌داران علم او و وارثان وحی و حاملان کتاب الهی، اطاعت ما بر مردم واجب و محبت ما ایمان و دشمنی ما کفر است، دوستان ما در بهشت و دشمنان ما در آتشند. [70].
آن حضرت می‌فرمود: «لیلة القدر» بر ما مخفی نیست؛ زیرا ملائکه در آن شب، اطراف ما در چرخشند. [71].
در سخنی دیگر به ابوبصیر فرمود: یکی از وصیت‌های پدرم (علی بن الحسین) به من این بود که: فرزندم! پس از وفات من جز تو کسی مرا غسل ندهد؛ زیرا امام را جز امام غسل نمی‌دهد. و بدان که برادرت عبدالله مردم را به سوی خود خواهد خواند (ادعای امامت خواهد کرد) ولی او را به حال خویش واگذار؛ زیرا عمر او کوتاه
[صفحه 37]

است.
چون پدرم درگذشت، همچنان که فرموده بود او را غسل دادم و عبدالله هم مدعی امامت شد و دیری نگذشت که از دنیا رفت. این از جمله‌ی خبرهایی بود که علی بن الحسین قبل از تحقق، از آن پرده برداشت. و به وسیله‌ی این امور است که امام شناخته می‌شود. [72].
روایات در این زمینه متعدد و بسیار است، [73] اما نکته‌ای اساسی در این میان وجود دارد که امام باقر (ع) هم در روایت اخیر، بدان اشاره داشته است و آن اینکه امامت گرچه مقامی الهی است و تعیین امام به رأی و انتخاب مردم نیست، ولی امام باید دارای ویژگی‌هایی باشد که مردم با مشاهده‌ی آن‌ها به مقام و شخصیت استثنایی و فوق‌العاده‌ی وی پی برند. چنانکه در روایت اخیر، امام باقر (ع) پس از نقل پیشگویی پدر درباره‌ی آنچه بعدها اتفاق افتاد، فرمود: به وسیله‌ی این امور است که امام شناخته می‌شود.
بنابراین، اگر در بحث امامت، مسأله‌ی وصایت مطرح می‌شود و یا سخنان خود امام در تأیید امامت خویش آورده می‌شود، نباید مورد سوء برداشت قرار گیرد و چنین تلقی شود که امامیه در زمینه‌ی امامت نظریه‌ای شبیه نظریه‌ی موروثی بودن حکومت و خلافت را پذیرفته‌اند!
ملاک اصلی در انتخاب فردی از سوی خداوند برای رسالت و یا امامت؛ لیاقت‌ها و توان‌های روحی، علمی، اخلاقی و معنوی او است که در مجموع، شخص رسول یا امام را بر دیگران فضیلت می‌بخشد.
اصل و نسب، منهای ملاک‌های معنوی و علمی، در بینش الهی، فاقد اعتبار است؛ چه، فرزند پیامبری به خاطر انحراف از مسیر حق، پیوند خویشاوندیش گسسته می‌شود. [74] یگانه ملاک کرامت فرد، نزد خداوند تقوا و فضیلت
[صفحه 38]
می‌باشد. [75] همسر لوط (ع) در جمله‌ی کافران باقی می‌ماند و هلاک می‌شود. [76] و همسر فرعون، در زمره‌ی مؤمنان و صالحان قرار می‌گیرد.

امامت منصبی تشریفاتی نیست. منزلتی است که امام را در همه‌ی شؤون زندگی دینی و دنیایی امت، صاحبنظر و دارای تأثیر می‌سازد.
امامت استمرار خط رسالت است، با این فرق که بر رسول خدا (ص) وحی می‌شده است اما بر امام وحی نمی‌شود.
پیامبر (ص) به تصریح قرآن، دارای حق ولایت و حکومت بر مردم بوده، میان آنان قضاوت می‌کرده، احکام و تکالیف عبادی، اجتماعی و وظایف سیاسی را بر عهده داشته است، درباره‌ی انفال، غنایم، زکات، تصمیم می‌گرفته و انتخاب فرماندهان سپاه، سفیران و سرپرستان امور مختلف جامعه با سخن آن حضرت بوده است.
پس از رسول خدا (ص) هیچ یک از این امور تعطیل شدنی نبوده است.
مردم همچنان نیازمند رهبری و مدیریت دینی و اجتماعی بوده‌اند.
نیاز به قضاوت و داوری، همچنان ادامه داشته است.
بسیاری از مسایل جدید (مسایل مستحدثه) حکمش برای مردم روشن نبوده و باید فردی آگاه به ژرفای کتاب و سنت، آن‌ها را برای مردم باز می‌گفته و روشن می‌ساخته است.
بقای جامعه در پرتو نظام اداری و سیاسی امکانپذیر است، و جامعه نیازمند قوانین، مقررات و سیستمی اجرایی بوده تا از هم نپاشد و هرج و مرج به وجود نیاید.
انفال، غنایم و زکات‌ها رقم بسیار بالایی را تشکیل می‌داده، که بدون نظارت فردی آگاه و ایمن، در مصارف صحیح و بایسته، صرف نمی‌شده است.
[صفحه 39]
این شؤون، اموری نیست که با رحلت رسول خدا (ص) بتوان آن‌ها را تعطیل کرد و احساس بی‌نیازی داشت!
شخصی می‌بایست این وظایف را عهده‌دار شود.
آن شخص باید از سه شرط ضروری برخوردار باشد:
1- علم 2- امانت 3- توان و قدرت.
این اصول سه‌گانه، اصولی است عقلی و غیرقابل انکار، و قرآن در مواردی به آن‌ها اشاره داشته است.
«و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم...» [77].
پیامبر آنان (بنی‌اسرائیل) به ایشان گفت: خداوند طالوت را برای

فرمانروایی بر شما فرستاده است. (بنی‌اسرائیل) گفتند: او چگونه می‌تواند فرمانروای ما باشد با این که خود ما به فرمانروایی سزاوارتریم، او سرمایه و ثروت ندارد. (پیامبرشان در پاسخ) گفت: خداوند به طالوت علم گسترده و توان جسمی افزون، بخشیده است...»
در این آیه، علم و توان به عنوان دو ملاک شایستگی طالوت معرفی شده است؛ زیرا او برای فرمانروایی انتخاب گردیده بود.
قرآن در سوره‌ی یوسف - آنجا که عزیز مصر به بیگانگی یوسف پی برده و او را در زمره مقربان خود جایگاهی والا بخشیده است - می‌گوید:
«قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم» [78].
یوسف گفت: مرا به سرپرستی و خزانه‌داری دارایی‌های کشور بگمار؛ زیرا من در حفظ و نگهداری آن‌ها بسیار کوشا و از دانشی عمیق برخوردارم.
اگر هر کاری از شؤون اجرایی جامعه نیازمند دانش، امانتداری و حفاظت و توان است، بی‌تردید حکومت بر جان و مال مردم و رهبری دین و دنیای آنان و حفاظت
[صفحه 40]
از کیان جامعه، بلکه امتی بزرگ، نمی‌تواند بی‌نیاز از این سه عنصر ضروری باشد. به همان اندازه که حکومت و رهبری دینی و دنیایی بر سایر منصب‌ها و شؤون اجتماعی برتری دارد و از نظر دامنه‌ی کار، گسترده‌تر و از بعد تأثیر، سرنوشت‌سازتر است، شرایطی که حاکمان و رهبران نیز باید از آن برخوردار باشند، جدیتر و ضروری‌تر می‌باشد.

انتخاب الهی، برترین انتخاب

بر اساس آنچه در زمینه‌ی نقش امام در سرنوشت مادی و معنوی انسان‌ها بیان کردیم، امت اسلامی باید پیش از هر اقدام و بیش از هر موضوع دیگر به شناخت امام و رهبر دینی و دنیایی خود بیندیشد.
در صورتی که از ناحیه‌ی خداوند، شخص معینی برای این منصب انتخاب نشده باشد، راهی جز به کارگیری ملاک‌های عقلی و تفحص و مشورت نخواهد بود، و امام و رهبر جامعه از طریق آرای عمومی انتخاب می‌شود.
در صورتی که، شخص خاصی از سوی خدا و یا منبع متکی به وحی (رسول خدا صلوات الله علیه) تعیین شده باشد، مجالی برای تردید نیست؛ زیرا انتخاب الهی، برترین انتخاب است؛ چه، انتخاب و گزینش خداوند، متکی بر علم، بصیرت، تدبیر و حکمت گسترده‌ی او است.
امامتی که شیعه برای ائمه دوازده‌گانه اعتقاد دارد، امامتی است که از ناحیه‌ی رسول خدا (ص) - به عنوان مرجعی که با وحی در ارتباط است - برای آنان تعیین شده است. اما، چنان که قبلا نیز یادآور شدیم، معنای انتخاب خدا و رسول خدا (ص)، وجود نداشتن و لازم نبودن ملاک‌های سه‌گانه - علم، امانت و توان برتر - نیست، بلکه معنای آن وجود داشتن این شرایط در شخص امام به عالیترین شکل است.
«و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا» [79].
هرگاه خداوند و رسول وی حکمی صادر کردند، این حق برای زنان و مردان
[صفحه 41]
مؤمن وجود ندارد که در آن زمینه خودسرانه و به دلخواه خود عمل کنند (و حکم خدا را نادیده بگیرند)؛ زیرا اگر کسی از حکم خدا و رسول سرپیچی کند، به گمراهی آشکار افتاده است.

در بسیاری از آیات قرآن مشیت و خواست خدا مطرح شده است؛ مثلا در آیه‌ای آمده است:
«ان الله یفعل ما یشاء» [80].
همانا خداوند، آنچه را بخواهد انجام می‌دهد.
معنای این گونه آیات، این است که هیچ قدرتی در برابر اراده‌ی خدا، نمی‌تواند عرض اندام نماید و خداوند آنچه را مصلحت بداند و اراده کند، تحقق خواهد یافت.
این، بدان معنا نیست که خداوند در خواسته‌ها و اراده‌های خود، ملاک‌ها و مصلحت‌ها را در نظر نمی‌گیرد؛ زیرا اگر مشیت، تصمیم، اراده، داوری و انتخاب‌های خداوند، بی‌حساب و بی‌ملاک بود، اصولا مسأله‌ی فرستادن پیامبران، انزال کتاب‌های آسمانی، تعیین برنامه و تکلیف برای انسان‌ها و تشویق آنان به تقوا و رعایت ارزش‌ها و عدالت و... ضرورتی نداشت، بلکه بی‌معنا بود؛ زیرا کسی که خود بدون ملاک حکم کند و رفتار نماید، چگونه از دیگران می‌خواهد که بر اساس قانون و اصولی ارزشی حرکت نمایند و زندگی کنند!
متأسفانه، بسیاری از آنان که در فهم قرآن و دین به آرای شخصی و علم محدود خود اکتفا کرده و از زلال معارف خاندان رسالت، خود را محروم ساخته‌اند، در تجزیه و تحلیل مفاهیم وحی گرفتار لغزش‌های هلاکت باری شده‌اند، که از آن جمله مسأله‌ی مشیت، اراده و گزینش‌هایی است که خداوند به خود نسبت داده است.
اینان در نتیجه‌ی محدودیت دانش و احاطه نداشتن بر مجموعه‌ی حقایق و معارف قرآن، چیزهایی را به خداوند نسبت داده‌اند که ساحت او مبرای از آن‌ها است.
[صفحه 42]
خداوند می‌فرماید:
«نرفع درجات من نشاء ان ربک حکیم علیم» [81].
هر کس را بخواهیم، درجات فزونتر می‌بخشیم، همانا پروردگار تو بسیار کاردان و آگاه است.
جمله‌ی اخیر آیه با جمله‌ی نخست ارتباط دارد. و در حقیقت ملاک و مبنای مشیت خدا را مشخص می‌سازد؛ یعنی درست است که خواست خداوند، محقق شدنی و تخلف ناپذیر است، اما خواست‌ها و مشیت‌های او اولا در جهت رشد و تکامل انسان‌ها است و ثانیا بر ملاک حکمت (کاردانی، صلاح اندیشی و اتقان) و علم گسترده استوار است.

در آیه‌ی دیگر آمده است:
«ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم». [82].
همانا پروردگار من نسبت به آنچه اراده می‌کند و مشیتش بدان تعلق می‌گیرد، بسیار ریزنگر و باریک بین است، همانا او از علم و حکمتی ژرف برخوردار است.
در این آیه به صراحت آمده است که مشیت و خواست خداوند بی‌حساب نیست، بلکه دقایق امور در آن مورد توجه قرار گرفته است تا چه رسد به مسایل مهم و اصولی.
این بینشی است که از مجموعه‌ی معارف قرآنی و اسلامی بوضوح استنتاج می‌شود. مسأله‌ی انتخاب رسول و امام نیز از این قانون، مستثنی نیست.
نه تنها افعال خداوند دارای مصلحت برتر و غایت عالی است، بلکه پیامبر اکرم (ص) که نزدیکترین بندگان به خدا و برگزیده‌ی او است، نیز باید انتخاب‌ها و گزینش‌هایش، بر اساس ملاک‌های ارزشی و واقعی باشد؛ چه، او معلم حکمت و حق و عدل است و باید سرآمد دیگران و مظهر حق و عدل باشد.
اکنون باید دید امام باقر (ع) از چه امتیازها و ویژگی‌هایی در میدان علم و عمل و معرفت و تقوا برخوردار بوده است که از سوی پیامبر (ص) برای امامت معرفی شده
[صفحه 43]
است. با توجه به این که پیامبر (ص) در زمینه‌ی مسایل شریعت و امور حساس مربوط به امت اسلامی راهی را پیموده که مورد رضایت و عنایت خداوند بوده است.
« ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی، وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی». [83].

کمال‌ها و کرامت‌ها، نشانه‌ای دیگر

اشاره

هرچند ملاک‌های مهم شایستگی امام را باید در شخصیت علمی و فکری و منش عملی وی جستجو کرد و امام در همه‌ی این زمینه‌ها سرآمد همگان می‌باشد و نقش الگو دهی را به عهده دارد، اما از آن جا که در عقیده‌ی شیعه، امامت امامان دوازده‌گانه، منتسب به انتخاب و معرفی پیامبر (ص) و خدا است، و آنان در علم و عمل، تربیت یافتگان الهی هستند، و علوم و کمال‌های روحی و معنوی خود را از معلمان، و الگوهای بشری نیاموخته‌اند، پایبندی به این باور، خواه ناخواه نیازمند دلایل ویژه‌ای است؛ زیرا علم و عمل برتر و نمونه‌ی امام، شرافت، فضیلت و صلاحیت آنان را برای پیشوایی دینی و دنیایی ثابت می‌کند، ولی چه بسا اعتقاد به الهی بودن آن شرافت‌ها و فضیلت‌ها، به نشانه‌های فزونتری نیاز داشته باشد.
اگر نگوییم همه‌ی مردم، ناگزیر باید بپذیریم که بیشتر مردم، حقانیت یک مقام الهی را در نشانه‌های اعجازی و فوق بشری آن جستجو می‌کنند. و خداوند در قرآن، عملا این انتظار را پذیرفته و بر آن صحه نهاده است.
ناقه‌ی صالح، نجات ابراهیم از آتش، معجزات فراوان موسی، سخن گفتن عیسی در گاهواره و قرآن معجزه‌ی جاوید پیامبر اسلام (ص)، همه و همه پاسخی است از سوی خداوند به این انتظار طبیعی مردم.
خداوند در قرآن از این معجزات به عنوان آیات؛ یعنی نشانه‌های صدق پیامبران در منتسب بودن رسالتشان به مبدأ عالی آفرینش و خداوند جهان یاد کرده است.
بنابراین، مشاهده‌ی برخی امور فوق‌العاده از امامان (ع) امری طبیعی بلکه بایسته است؛ زیرا پذیرش رهبری همه جانبه‌ی ایشان و اطاعت از آنان در امر دین و دنیا، اطمینان و اعتقادی راسخ می‌طلبد و چنین اعتقادی - دست کم - برای بیشتر مردم از
[صفحه 44]
طریق همین کمال‌ها و کرامت‌ها حاصل می‌شود.
یکی از سخنان امام باقر (ع) در برابر هشام بن عبدالملک همین بود که:
ما کمال و تمام آن چه را که خداوند بر پیامبرش (ص) نازل کرده است به ارث برده‌ایم و... زمین از انسان‌های کاملی که وارث کمال‌های یاد شده‌اند خالی نخواهد بود و این کمال را در غیر، نمی‌توان یافت. [84].
البته باید یادآور شد که این نمودهای اعجازی، تنها دلیل حقانیت امامت امامان نیست، بلکه نشانی است در کنار سایر نشانه‌ها و زمانی براستی کارآیی و سازندگی دارد که قرین با شخصیت والای علمی و عملی ائمه مورد توجه قرار گیرد، و زمینه‌ای باشد برای اعتقاد به حقانیت آنان و الگو

قرار دادن ایشان در صحنه‌ی عبادت و زندگی فردی و اجتماعی.
به هر حال، در زندگی امام باقر (ع) چنین نمودها و نشانه‌هایی برای شیعیانشان وجود داشته است که به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

انهدام قصر هشام

یزید بن حازم گوید: همراه امام باقر (ع) بودم و از کنار خانه‌ی هشام که در حال ساختمان سازی بود گذشتیم. امام فرمود: به خدا سوگند، این خانه ویران خواهد شد، به خدا سوگند، حتی خاک‌هایش را از ویرانه‌هایش بیرون خواهند برد و زمین «احجار الزیت» آشکار خواهد شد و در این موضع نفس زکیه (محمد بن عبدالله بن حسن) به قتل خواهد رسید.
ابن‌حازم گوید: من از این سخنان در شگفت شدم و با خویش گفتم: چه کسی جرأت دارد خانه‌ی هشام را ویران کند؟
ایام سپری شد و مرگ هشام فرا رسید و ولید به کرسی خلافت نشست و فرمان داد آن خانه را خراب کرده، خاک‌هایش را بیرون بردند تا با زمین هموار شود. من این
[صفحه 45]
جریان را خود شاهد بودم [85].

اخبار از خلافت عمر بن عبدالعزیز

ابوبصیر گوید: با امام باقر (ع) در مسجد (مسجدالنبی) نشسته بودیم که عمر بن عبدالعزیز با لباس‌هایی زیبا - با رنگ روشن متمایل به زرد - وارد شد و در حالی که به خدمتکارش تکیه داده بود!
امام باقر (ع) فرمود: این جوان در آینده به خلافت خواهد رسید و شیوه‌ای عادلانه در پیش خواهد گرفت و... هنگام مرگ زمینیان بر او می‌گریند و آسمانیان بر او نفرین می‌فرستند!
به امام باقر (ع) عرض کردیم: مگر نه این است که عدل و انصاف پیشه می‌سازد، پس نفرین آسمانیان برای چیست؟
امام فرمود: او جایگاه ما را غصب می‌کند در حالی که شایستگی آن را ندارد [86].

عده‌ای از اصحاب امام باقر (ع) این حدیث را نقل کرده‌اند که زید از کنار امام باقر (ع) گذشت. امام رو به اصحاب خود کرد و فرمود:
این برادرم - زید بن علی - را که می‌بینید، در کوفه قیام خواهد کرد و کشته خواهد
[صفحه 46]
شد. او را به دار می‌آویزند و سرش را از بدن جدا کرده و از شهری به شهر دیگر سیر می‌دهند. [87].

ابوبصیر گوید: زنی نزد من قرآن را فرا می‌گرفت، روزی در لابلای درس سخنی آمیخته با شوخی و مزاح گفتم. آن جلسه پایان یافت و من به حضور امام باقر (ع) رسیدم.
امام به من فرمود: ای ابوبصیر به آن زن چه گفتی؟
من شرمگین شدم.
امام فرمود: دیگر تکرار نشود! [88].
ابوصباح کنانی گوید: روزی به طرف خانه‌ی امام باقر (ع) حرکت کردم و در خانه را کوبیدم، کنیز جوانی را در باز کرد، من با دست به بدن او زدم و گفتم به مولایت بگو من بر در خانه ایستاده‌ام (هنوز دخترک به راه نیفتاده بود و سخنان من تمام نشده بود) صدای امام بلند شد و فرمود: ای بی‌مادر (یعنی ای بی‌اصل و نسب)! داخل خانه شو.
داخل خانه شدم و به امام عرض کردم:
به خدا قسم، قصد ناروایی نداشتم، غرضم از این کار (شناخت میزان آگاهی شما بود و می‌خواستم بدانم که شما حرکت‌های نهانی ما را هم می‌بینید و می‌دانید یا خیر) و می‌خواستم از این طریق بر باورم افزوده شود.
امام باقر (ع) مرا تصدیق کرد و فرمود: اگر گمان شما این باشد که این دیوارها جلو دید ما را می‌گیرد همان گونه که مانع دید شما است، بنابراین فرقی میان ما و شما
[صفحه 47]
نخواهد بود! مواظب باش که دیگر چنین عملی از تو سر نزند. [89].
روایات در زمینه‌ی آگاهی گستردی امام و نیروی خدادادی آنان بسیار است و این موارد به عنوان نمونه آورده شد.

دو گروه با دو انگیزه‌ی متفاوت کمال‌ها و کرامت‌های ائمه (ع) را با دیده‌ی انکار و ناباوری می‌نگرند.
نخستین گروه: کسانی هستند که از ریشه، ویژگی مقام معنوی و جایگاه ائمه را منکرند، و نهایت نظری که درباره‌ی ایشان اظهار می‌دارند این است که آنان هم مانند سایر عالمان و فقیهان و مفسران و شخصیت‌های علمی - دینی بوده و مورد اطمینان وثوق می‌باشند و آنچه که به عنوان سنت پیامبر نقل کنند از ایشان پذیرفته است، ولی آنچه که بدون استناد به پیامبر بیان کنند نظر شخصی آنان تلقی شده، در معرض خطا و نسیان قرار دارد.
بسیاری از اهل سنت، درباره‌ی ائمه (ع) چنین بینشی دارند.
محیی الدین بن شرف نووی (م 676 ه) می‌گوید:
محمد بن علی بن الحسین... معروف به باقر (ع)... از جمله‌ی تابعان جلیل القدر است، او پیشوایی دانا و خبره بود که تمامی اندیشمندان اسلامی بر جلالت او اتفاق نظر دارند، از جمله فقهای مدینه، بلکه از پیشوایان ایشان بشمار می‌آید و... [90].
ذهبی (م 748 ه) می‌گوید:
او - محمد بن علی الباقر (ع) - از جمله کسانی است که علم و عمل و بزرگواری و
[صفحه 48]
شرف و وثاقت و متانت را با هم در وجود خویش ذخیره داشت. او برای خلافت شایسته بود و از جلمه ائمه‌ی دوازده گانه‌ی شیعه بشمار می‌آید که ایشان را معصوم و عالم به همه‌ی معارف دین می‌شناسند، ولی جز ملائکه و انبیا هیچ کس عصمت ندارد و همه در معرض خطا و صواب قرار دارند و سخنانشان گاه پذیرفته می‌شود و گاه رد می‌گردد، بجز پیامبر اکرم (ص)؛ زیرا او معصوم بوده و از جانب وحی تأیید می‌شده است. [91].
بدیهی است که دارندگان چنین بینشی، بر اساس باور خویش نمی‌توانند کمالات الهی و فوق بشری ائمه را بپذیرند.
بسیار جالب است که این بحث در عصر امام باقر (ع) نیز از مباحث محوری بوده است و شخص هشام بن عبدالملک از جمله انتقادهایی که به امام باقر (ع) وارد کرده، همین مطلب است. و امام به وی پاسخی قاطع داده است.
هشام به امام باقر می‌گوید:
علی (ع) مدعی علم غیب بود! در حالی که خداوند هیچ کس را بر غیب

خویش آگاه نساخته است. پس علی (ع) چگونه مدعی بوده است؟!
امام باقر در پاسخ می‌فرماید:
خداوند متعال بر پیامبرش (ص) کتابی شگفت فرو فرستاد که در آن تمامی آنچه رخ داده و تا قیامت رخ خواهد داد، ثبت شده است. و آیات «و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و هدی و موعظة للمتقین» [92] و «و کل شیء احصیناه فی امام مبین». [93] و «ما فرطنا فی الکتاب من شیء» [94] نظر به همین حقیقت دارد. از سوی دیگر خداوند به پیامبر وحی کرد: آن چه از اسرار پنهان و امور غیبی که به وی ارائه شده به علی (ع) منتقل کند... و در این راستا پیامبر به اصحاب خویش فرمود: علی بن ابی‌طالب برای تأویل قرآن خواهد جنگید، همان گونه که من برای تنزیل قرآن و
[صفحه 49]
اصل تثبیت آن در میان مردم با عوامل ستیزه‌جو جنگیدم. و در نزد هیچ کس تأویل قرآن به صورت کامل و تام آن وجود ندارد مگر نزد علی (ع)... [95].
دومین گروه: کسانی هستند که با وجود اعتقاد به مقام ویژه‌ی ائمه و امامت الهی آنان، تأکید بر کرامت‌ها و کارهای فوق‌العاده‌ی ایشان را زمینه‌ی دور شدن جامعه از توجه به نقش معلمی و هدایتگر امامان (ع) می‌دانند و معتقدند که مشغول شدن ذهن شیعه به این امور، موجب مخفی ماندن سایر ابعاد فکری و عملی ائمه شده است.
به نظر این گروه، طرح این نوع کرامت‌ها، سبب شده است که شخصیت معصومان (ع) در ذهن عامیان، در بعد شفابخشی و معجزه آفرینی و گره‌گشایی از مشکلات مادی مردم و شفاعت از گنهکاران، منحصر شود، و آنان از الگو قراردادن پیشوایان دین در میدان عمل و سازندگی محیط فردی و اجتماعی و تصحیح شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، غافل شوند!
این گروه که با اندیشه‌ی اصلاح و اصلاحگری به این موضع روی آورده‌اند و سعی در تعادل بخشیدن به بینش‌ها و منش‌های فردی و اجتماعی شیعه دارند. هرچند در اصل این حرکت انگیزه‌ای مقدس داشته باشند و هشدار آنان به رعایت ارزش‌ها در میدان عمل و عینیت جامعه بایسته و ضروری باشد، اما نباید این هدف ارزشی، موجب نادیده گرفتن برخی واقعیت‌های ارزشمند باشد.
اگر در فلسفه‌ی معجزات انبیا (ع) دقت شود، آشکار خواهد شد که همه‌ی طبقات فکری جامعه قادر به تجزیه و تحلیل علمی و منطقی و فلسفی امور نیستند، بلکه توده‌ها همواره برای شناخت حقایق، نیازمند روش‌هایی تجربی و ملموس می‌باشند و اعجازها و کرامت‌ها در این راستا صورت می‌گیرد.

شیوه‌ی صحیح این است که همواره با طرح این بعد از شخصیت معنوی ائمه (ع) به توده‌ها یادآوری شود که وسیله را با هدف، و نشانه را با مقصد اصلی عوض نکنند. کرامت‌ها نشانی است از حقانیت رهبری ائمه و امامت آنان، و این مقدمه‌ای است برای الگو قرار دادن ایشان در رفتار دینی و اجتماعی و اخلاق والای انسانی. چنان که این موضوع در مجال‌هایی از این کتاب مورد توجه قرار گرفته است.
[صفحه 53]

زندگی علمی امام باقر علیه‌السلام

زندگی علمی باقرالعلوم

اشاره

برای ترسیم سیمای علمی و نقش بارز امام باقر (ع) در حوزه‌ی معرفتی اسلام، از سه زمینه می‌توان بهره جست:
الف - آن چه اندیشمندان، فقیهان و صاحبنظران علوم اسلامی، طی قرون متمادی درباره‌ی آن حضرت گفته‌اند.
ب - شمار شاگردان و تربیت یافتگان مکتب آن امام، و نیز وجود چهره‌های درخشان علمی و معنوی در میان ایشان.
ج - شیوه‌ی زندگی و درسهای عملی، و نیز آثار علمی بر جای مانده از آن پیشوای الهی.
هر یک از این سه منظر، خود می‌تواند بیانی رسا در توصیف شخصیت باقرالعلوم (ع) باشد و به هر کدام می‌توان بسنده کرد، اما از آن جا که در بررسی این زمینه‌ها، مجال استقصا نیست، از هر خرمنی، خوشه‌ای برگرفته، به قدر توان از جلوه‌های آن آفتاب سود باید جست.

آفتاب اگر هزاران منکر داشته باشد، چون می‌درخشد و روشنی می‌دهد و گرما می‌بخشد، خود بهترین گواه و مؤید ارزش‌های خویش است.
آنان که چشم فرو بسته و سر در حفره‌ی تعصب فرو برده‌اند، خود را از فیض آفتاب
[صفحه 54]
محروم کرده‌اند، و آنان که آینه‌ی اندیشه در برابر درخشش آن وا داشته‌اند، خود نور یافته و به چشمه‌ی خورشید راه جسته‌اند.
امام باقر (ع) از جمله چهره‌های درخشانی است که هر بینای محقق و اندیشمندی را به تعظیم و تکریم ارزش‌های خویش واداشته است.
ستایشگران او، تنها شیعیان و پیروان وی نبوده‌اند، بلکه بسیاری از آنان که راه امامیه را باور نداشته و بر بینش شیعه درباره‌ی خلفا، نقدهای شدید و تندی نوشته‌اند، زمانی که با چهره‌ی روشن و انکارناپذیر علمی و عملی باقرالعلوم (ع) مواجه شده‌اند، لب به تحسین و ستایش گشوده‌اند.
این ستایش‌ها از سوی منکران امامیه و شیعه و حتی متعصب‌ترین آنان که لعن و طعن بر شیعه را ضروری می‌شمرده‌اند، نشان می‌دهد که جایگاه علمی و عملی امام باقر (ع) در جهان اسلام به حدی بارز و متعالی است، که قابل چشم پوشی نبوده و نیست. از سوی دیگر نشان می‌دهد که تعظیم و تکریم شیعه نسبت به آن حضرت، ناشی از تعصب و فرقه‌گرایی نمی‌باشد. بر این اساس، جا دارد که نخست به طرح آرای اهل سنت بپردازیم؛ زیرا:
بهتر آن باشد که سر دلبران
گفته آید از زبان دیگران
- حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (م 430 ه) در کتاب حلیة الاولیاء و طبقات الاوصیاء می‌نویسد:
از جمله شخصیت‌های مورد استناد و اتکا در منابع حدیثی ابوجعفر محمد بن علی الباقر است. او از خاندان نبوت بود و میان موقعیت والای دینی و جایگاه رفیع اجتماعی جمع کرده و در زمینه‌ی رخدادها و مسایل مستحدثه و نیز موضوعات خطیر و مهم صاحبنظر بود. در راستای بندگی و عبادت خدا اشک‌ها ریخت و از مراء و درگیری‌های لفظی و برتری جویانه باز می‌داشت [96].
- علامه سبط ابن‌جوزی (م 597 ه) در کتاب التذکرة می‌نویسد:
او (ابوجعفر محمدالباقر) شخصیتی دانشمند و عابد و مورد اطمینان بود که
[صفحه 55]

پیشوایان اهل سنت، مانند ابوحنیفه و غیر او، از وی حدیث نقل کرده‌اند [97].
- ابن‌کثیر (م 774 ه) در کتاب البدایة و النهایة می‌نویسد:
او محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب، ابوجعفر الباقر است. مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی می‌باشد. وی از تابعان والامقام و بسیار بلند مرتبه و یکی از شخصیت‌های بارز امت اسلامی در جنبه‌ی علم و عمل و سیادت و شرف، بشمار می‌آید. او از جمله ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ای است که شیعه به امامت آنان اعتقاد دارد.. [98].
- شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (م 748 ه) در کتاب سیر اعلام النبلاء می‌نویسد:
ابوجعفر محمد بن علی، جامع علم و عمل و سیادت و شرف و وثاقت و متانت بود و شایستگی خلافت رسول الله را داشت، او یکی از ائمه دوازده گانه‌ی مورد تکریم شیعه‌ی امامیه است و آنان قایل به عصمت وی می‌باشند و شناخت او را نسبت به همه‌ی معارف دینی باور دارند... [99].
ابن‌صباغ مالکی (م 855 ه) در کتاب الفصول المهمة می‌نویسد:
اهل دانش درباره‌ی محمد بن علی بن الحسین گفته‌اند که او شکافنده‌ی دانش و جامع و گسترش دهنده‌ی علم و بالا برنده‌ی مرتبه‌ی معارف در جامعه‌ی خویش است. قلبش پاکیزه و عملش بالنده و منزه و نفسش طاهر و اخلاقش شریف بود، و عمرش را در اطاعت خداوند متعال به پایان رسانید و به عالیترین درجات تقوا راه یافت. صاحب ارشاد [100] درباره‌ی او گفته است: تنها محمد بن علی الباقر از میان برادرانش، جانشین وصی پدر و قائم به امر امامت بود، و بر دیگران از جهت فضل و دانش و زهد و [صفحه 56]
سیادت برتری داشت... [101].
- محمد امین سویدی (م 1246 ه) در کتاب سبائک الذهب می‌نویسد:
معارفی که از سوی ابوجعفر الباقر در زمینه‌ی علوم دین و سنن و سیره‌ها و فنون ادب در میان جامعه‌ی اسلامی ظاهر گشت از هیچ یک از فرزندان حسین (ع) آشکار نشد. مناقب و ارزش‌های شخصیت وی بسیار است که کتابی چون سبائک مجال و گنجایش طرح همه‌ی آن‌ها را ندارد. [102].
- احمد بن حجر الهیتمی المکی (م 974 ه) در کتاب الصواعق المحرقة می‌نویسد:
او باقرالعلم و جامع و گسترش دهنده و بر افرازنده‌ی پرچم دانش است، قلبش مصفا و علم و عملش پاکیزه و بالنده و نفسش طاهر بود... در مقامات عارفان حایز جایگاهی است که زبان از توصیف آن ناتوان است. در زمینه‌ی سلوک و معارف، از او کلمات بسیاری رسیده که طرح آن‌ها فرصتی گسترده می‌طلبد. [103].

- خیرالدین زرکلی (از نویسندگان معاصر) در کتاب الاعلام می‌نویسد:
ابوجعفر الباقر پنجمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعه امامیه است. وی فردی پارسا و عابد و در زمینه‌ی تفسیر و دیگر زمینه‌های علمی صاحب نظر بود. [104].
- محمد بن عبدالفتاح الحنفی (م 1266 ه) در کتاب جوهرة الکلام آورده است:
محمد بن علی بن حسین بن ابی‌طالب (ع) است که باقر نامیده شد. واژه‌ی باقر در لغت به معنای شکافنده‌ی زمین به منظور آشکار ساختن گنج‌ها و پنهانی‌های آن است. وی را از آن جهت باقر نامیدند که گنج‌های پنهان معارف و حقایق احکام و حکمت و لطایف را ظاهر می‌ساخت. این نکته‌ای است واضح که جز بر کوردلان مخفی
[صفحه 57]
نخواهد بود... [105].
- بیانی معروف و مشهور از عبدالله بن عطاء نقل شده است که بسیاری از مورخان و محققان بدان اشاره کرده‌اند. عبارت وی چنین است:
هرگز ندیدم که دانشمندان در برابر کسی حقیر و کم مایه بنمایند، آن گونه که در برابر باقرالعلوم، کوچک و کم دانش به نظر می‌رسیدند. [106].
در برخی از تعبیرهای این روایت آمده است:
حکم بن عیینه با این که فردی مسن و جلیل القدر بود، وقتی در مقابل باقرالعلوم (ع) قرار می‌گرفت، مانند کودکی می‌نمود که در برابر معلم زانو زده، در حال فراگیری دانش باشد. [107].
این بیان‌ها، گوشه‌ای است از آن چه مورخان و محققان اهل سنت درباره‌ی شخصیت امام باقر (ع) آورده‌اند. [108].
نکته‌ای که شایان توجه است و نباید آن را از نظر دور داشت، این است که بینش خاص امام باقر (ع) و سایر ائمه معصومین (ع) درباره‌ی خلافت و وصایت و تفاوت آرای ایشان در مسایل شرعی و عقیدتی با بسیاری از مذاهب اهل سنت، خلفا و علمای زمان خویش، همواره از عواملی بوده است که منکران امامت ایشان، شخصیت واقعی آنان را نادیده گرفته و با سکوت از کنار آن گذاشته‌اند، اما با این وصف، می‌بینیم که مراتب عالی علمی و عملی امام باقر (ع) در حدی بوده است که حتی منکران مقام امامت و ولایت، با همه‌ی تلاشی که در باطل ساختن بینش و عقاید امامیه به خرج می‌داده‌اند، از مدح و ستایش ایشان لب فرو نبسته و به علم و تقوای عالی آن امام اذعان داشته‌اند، ولی نباید انتظار داشت که آنان حق مطلب را در این
[صفحه 58]
زمینه ادا کرده و تمام مطلب را گفته باشند؛ زیرا باورهای عقیدتی آنان و

دلبستگی ایشان به یکی از مذاهب اربعه، خواه ناخواه بر بینش‌های تاریخی و داوری‌های آنان نسبت به شخصیت‌های علمی و دینی تأثیر می‌گذارد.
به عنوان نمونه باید اشاره کرد به ابن‌سعد (م 230 ه) که در کتاب الطبقات الکبری می‌نویسد: ابونعیم الفضل بن دکین، گفته است:
ابوجعفر محمد بن علی... کان ثقة کثیر العلم و الحدیث و لیس یروی عنه من یحتج به. [109].
ابن‌سعد در حالی این مطالب را نوشته است که اولا کرسی تدریس امام باقر (ع) از نظر گستردگی کم‌نظیر بوده است، و ثانیا بسیاری از اصحاب و شاگردان و راویان احادیث آن حضرت، از چهره‌های مشهور و شناخته شده و معتبر رجال حدیث می‌باشند. در میان آن چهره‌ها، کسانی را می‌توان دید که مورد اعتماد و قبول عامه‌ی اهل سنت نیز می‌باشند، از آن جمله:
- عمر بن دینار (م 115 ه)، از رجال صحاح سته.
- عبدالرحمن بن عمر الاوزاعی (م 157 ه)، از رجال صحاح سته.
- عبدالملک بن عبدالعزیز (م 150 ه)، کتب ششگانه‌ی صحاح اهل سنت به روایت وی احتجاج کرده‌اند.
- قرة بن خالد السدوسی (م 154 ه).
- محمد بن المنکدر (م 133 ه)، ذهبی درباره‌ی او گفته است: همگان بر تقدم و ثقه بودن وی اجماع دارند.
- یحیی بن کثیر (م 129 ه)، او از رجال صحاح سته و از شخصیت‌های مشهور رجالی و حدیثی است. کتاب طبقات الحفاظ درباره‌ی او آورده است: یحیی بن کثیر، فردی ثقة است که جز از افراد موثق نقل حدیث نمی‌کند. [110].
- الزهری (م 124 ه)، که مالک بن انس، سفیان بن عیینه و اوزاعی و... از او حدیث نقل کرده‌اند.
[صفحه 59]
- ربیعة بن عبدالرحمن (م 136 ه)، از بزرگان شیوخ مالک بن انس.
- عبدالله بن ابی‌بکر (م 135 ه)، نسائی درباره‌ی وی گفته است که او ثقه و دارای قدرت ثبت و حفظ حدیث بوده است، و ابن‌سعد درباره‌ی او گوید: ثقه است و روایات فراوان دارد. [111].
و جز اینان، راویان مشهور و مورد اعتماد فراوانی از امام باقر (ع) نقل حدیث کرده‌اند که از رجال صحاح سته بشمار می‌آیند و کتاب‌های معتبر اهل سنت به روایات آنان استناد جسته و اعتماد نموده‌اند. [112].
با این بیان، آشکار می‌گردد که سخن ابن‌سعد در کتاب الطبقات الکبری سخنی است بی‌دلیل، بلکه مخالف واقعیت‌هایی است که خود بدان‌ها اعتراف دارد.
بی‌شک، آنچه سبب شده تا ابن‌سعد شاگردان و اصحاب امام باقر (ع) را

در میدان اعتبار و حجیت سخن، کم بها جلوه دهد، چیزی جز موضعگیری فکری یا سیاسی در قابل بینش امامیه نبوده است؛ زیرا برای مخدوش ساختن یک بینش و اندیشه، معمولا صاحب اندیشه و بانی آن را زیر سؤال می‌برند، و زمانی که شخصیت وی، خدشه‌ناپذیر باشد، شاگردان و اصحاب او را، که مبلغ افکار و ترویج دهنده‌ی آرای او می‌باشند به گونه‌ای از اعتبار می‌اندازند.
به هر حال، با شرایط فکری حاکم بر نظام سیاسی و محافل علمی اعصار پیشین، جز این هم انتظار نمی‌توان داشت. ولی آنچه هم اکنون از الطبقات الکبری نقل کردیم، گواهی است بر صدق سخن پیشین ما، که به حق درخشش انکارناپذیر سیمای معصومین و اهل البیت (ع)، تا بدان جا بوده که منکران افکار و عقاید و مخالفان مشی سیاسی و عقیدتی آنان نیز، نتوانسته‌اند آن جلوه‌ها را نادیده گرفته، لب فرو بندند!

خاندان رسالت و اهل بیت رسول الله (ص)، از آن جا که به گواهی قطعی و
[صفحه 60]
انکارناپذیر پیامبر اسلام (ص)، عدل و همپا و هماوای قرآنند با حقیقت، محتوا و پیام قرآن، همگونی و سنخیت دارند.
حدیث ثقلین از جمله احادیث مهم مورد پذیرش اهل سنت و امامیه است.
در این حدیث، رسول خدا، ثمره‌ی تلاش‌های طاقت فرسای خود در مسیر ایفای رسالت و هدایت خلق را، در دو یادگار گرانبها که پس از خود بر جا گذاشته خلاصه کرده و گفته است: من دو شی گرانبها در میان شما باقی می‌گذارم: قرآن و اهل بیتم را، این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا در قیامت بر حوض کوثر، بر من وارد شوند... [113].
با توجه به مقام معنوی و الهی پیامبر (ص) که کمترین خودخواهی و هوا و هوس در او راه نداشته و آنچه او می‌گفته در حقیقت مورد تأیید خداوند بوده و رأی و سخنی جز به اشاره و تأیید وحی اظهار نمی‌داشته است، [114] می‌توان به یقین اقرار کرد که پیامبر (ص)، خاندانش را بر اساس ملاحظات خویشاوندی و روابط نسبی و علایق مادی بشری، در کنار قرآن، بزرگترین معجزه‌ی خویش ننهاده است، بلکه قرین ساختن اهل بیت، با پیام وحی، از آن جهت بوده که میان آن دو هماهنگی و سنخیت وجود داشته است.
اگر خداوند قرآن را بدور از کمترین ضعف و کاستی و کجی و نادرستی فرو فرستاده، [115] اهل بیت را نیز از هر انحراف و گناه، پاک گردانیده و مصونیت بخشیده است [116].
اگر قرآن، دارای حقایقی اصولی و محکم و نیز مسایلی متشابه [117] است که برای
[صفحه 61]
فهم آن‌ها باید به منبعی الهی و آگاه به رموز روحی مراجعه کرد، اهل بیت، همان آگاهان و عالمانی هستند که مفسر قرآن و مبین احکام و پیام‌های آنند. [118].
هرچند آیات قرآن، روشن و روشنگر است، ولی معنای روشنی مفاهیم قرآن، این نیست که تمامی مطالب و مفاهیم آن برای همه‌ی اندیشه‌ها آشکار و بی‌نیاز از توضیح باشد؛ چه، خداوند به پیامبر (ص) فرمان داده تا آیات وحی را برای مردم توضیح و تبیین کند [119].
با این بیان، اهل بیت از آن جهت، قرین قرآن و جدایی ناپذیر از آن معرفی

شده‌اند که پس از رسول خدا (ص) به تبیین مفاهیم وحی و حقایق قرآن، برای توده‌ها بپردازند و این توان و شایستگی در همه‌ی اهل بیت رسالت (معصومین علیهم السلام) بوده است. چنان که علی (ع) به سینه‌اش اشاره می‌کرد و می‌گفت: در اینجا دانش‌های فراوانی است که کاش شاگردان شایسته‌ای می‌یافتم واین حقایق را بدان‌ها می‌آموختم [120].
آن چه پس از وفات رسول اسلام (ص) برای جامعه‌ی اسلامی و خاندان پیامبر (ص)، رخ نمود هرگز به آنان، مجال نداد تا آن گونه که می‌خواستند و می‌بایست، به نشر معارف قرآنی بپردازند.
جریان‌های سیاسی حاکم بر جامعه، پس از رحلت رسول خدا (ص)، سبب تفکیک قرآن از عترت در باور و اندیشه‌ی بخش عظیمی از مردم شد. قرآن بظاهر محور نظام دستوری دین و حکومت گردید، ولی چون نیازمند مفسر و مبین بود، باعث شد تا میدان تفسیر و تأویل بشدت گسترش یابد و چهره‌هایی در محافل علمی و دینی مطرح شدند که هرگز آیه‌ای در تطهیر آنان نازل نشده و سفارشی از ناحیه‌ی رسول خدا در تمسک به آنان نرسیده بود. از سوی دیگر، کسانی چون علی بن ابی‌طالب (ع) که با صدای رسا فریاد بر می‌آورد: سلونی قبل از تفقدونی؛ یعنی هر چه می‌خواهید از من بپرسید، قبل از این که مرا از دست بدهید، مهجور و
[صفحه 62]
ناشناخته ماندند.
حسن بن علی (ع)، از سوی حرکت معاویه، تحت شدیدترین فشارهای روحی و اجتماعی قرار داشت و هرگز به او فرصت نشر معارف واقعی داده نشد.
حسین بن علی (ع) تحت فشار قرار گرفت که حکومت ضد دینی و ضد بشری یزید را بپذیرد و از آن جا که پذیرش حکومت وی را مایه‌ی نابودی اساس شریعت می‌دانست، از آن اجتناب کرد و در این راه به شهادت رسید.
بنی‌امیه بر جان و مال و ناموس و دین مردم مسلط شدند. و زمینه چنان شد که فردی چون زین‌العابدین ناگزیر، معارف حقه را در قالب دعا و نیایش اظهار می‌کرد.
در این میان، در عصر امام باقر (ع)، شرایط سیاسی جامعه به گونه‌ای تغییر یافت که آن حضرت توانست، مجمعی علمی تشکیل داده، به تعلیم و تربیت مردانی دانشمند و متعهد به ارزش‌های شریعت بپردازد.
این است که وقتی صفحات تاریخ اسلام مرور شود، در زندگی علمی امام باقر (ع) نام بسیاری از شاگردان آن حضرت و شخصیت‌های ممتاز علمی جهان اسلام جلب نظر می‌کند.
با این همه، نباید تصور کرد که امام باقر (ع) آسوده و ایمن از محدودیت‌ها

و ممنوعیت‌هایی بوده است که حکومت‌ها برای اهل بیت (ع) فراهم می‌آورده‌اند، بلکه بی‌تردید، جو حاکم بر زندگی امام باقر (ع) به شدت جو تقیه بوده است؛ زیرا با فرهنگ خاصی که در نتیجه‌ی حکومت‌های ناصالح بر جامعه حاکم شده بود، کنار نهادن تقیه به منزله‌ی دست کشیدن از فعالیت علمی و دور ماندن از ترویج معارف اصولی دین به شمار می‌رفت.
باری، شرایط زمان، برای امام باقر (ع) و نیز امام صادق (ع) زمینه‌ای را فراهم آورد که سایر ائمه (ع) هرگز برایشان آماده نشد. آن شرایط مساعد، معلول سستی پایه‌های حکومت امویان بود. بحران‌های درونی نظام سیاسی در آن عصر، به حاکمان مجال نمی‌داد تا بر خاندان رسالت مانند حاکمان پیشین، فشار آورند و ایشان را منزوی سازند. بی‌تردید اگر همین زمینه برای هر یک از امامان (ع) فراهم می‌آمد، آنان قادر به تأسیس حوزه‌های بزرگ درسی بودند و عالمان و فقیهان بیشتری را پرورش می‌دادند.
[صفحه 63]
این زمینه‌ی مساعد، سبب شد تا امام باقر (ع)، و امام صادق (ع) بیشترین آرای فقهی، تفسیری و اخلاقی را در کتب فقهی و حدیثی از خویش بر جای گذارند.
این چنین است که فردی چون محمد بن مسلم می‌تواند سی هزار حدیث از امام باقر (ع) [121] نقل کند. و شخصیتی چون جابر جعفی هفتاد هزار حدیث. [122].
در نزد عالمان امامیه، فقیه‌ترین فقیهان صدر اسلام شش نفرند که همه‌ی آنان از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده‌اند. آنان عبارتند از: زرارة بن اعین، معروف بن خربوذ المکی، ابوبصیر الاسدی، فضیل بن یسار، محمد بن مسلم الطائفی و برید بن معاویة العجلی. [123].
شیخ الطائفه، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در کتاب رجال خویش، اصحاب و شاگردان امام باقر (ع) را که از آن حضرت نقل حدیث کرده‌اند 462 مرد و دو زن دانسته است.
در میان اصحاب و شاگردان امام باقر (ع) برخی از نظر اعتبار و وثاقت مورد اتفاق اهل سنت امامیه‌اند، و دسته‌ای به دلیل گرایش‌های عمیق شیعی، در دایره‌ی رجال اهل سنت قرار نگرفته، بلکه تنها مورد اعتماد امامیه می‌باشند.
برای ارائه‌ی نموداری فهرست گونه از شاگردان امام باقر (ع) با استفاده از چند منبع رجالی، نام گروهی از آنان را یادآور می‌شویم، بی این که ادعای استقصا داشته باشیم.
1- ابان بن ابی‌عیاش فیروز، تابعی.
2- ابان بن تغلب ابوسعید البکری الجریری.

3- ابراهيم بن الأزرق الكوفى.
4- ابراهيم الجزيرى (الجريرى).
5- ابراهيم بن جميل، برادر طربال الكوفى.
6- ابراهيم بن حنان الأسدى الكوفى.
7- ابراهيم بن صالح الانماطى.
8- ابراهيم بن عبدالله الاحمرى.
9- ابراهيم بن عبيد أبوغرة الانصارى.
10- ابراهيم بن عمر الصنعانى اليمانى.
11- ابراهيم بن مرثد الكندى الأزدى.
[صفحه 64]
12- ابراهيم بن معاذ.
13- ابراهيم بن معرض الكوفى.
14- ابراهيم بن نصر بن القعقاع الجعفى.
15- ابراهيم بن نعيم العبدى الكنانى.
16- احمد بن عائذ.
17- احمد بن عمران الحلبى.
18- اسحاق بن بشير النبال.
19- اسحاق بن جعفر بن على.
20- اسحاق بن عبدالله بن ابى‌طلحة المدنى.
21- اسحاق بن الفضل بن يعقوب بن عبدالله بن الحرث...
22- اسحاق القمى.
23- اسحاق بن نوح الشامى.
24- اسحاق بن واصل الضبى.
25- اسحاق بن يزيد بن اسماعيل الطائى.
26- اسحاق بن يسار مولى قيس بن مخرمة.
27- اسرائيل بن غياث المكى.
28- اسلم بن ايمن التميمى المنقرى الكوفى.
29- اسلم المكى القواس.
30- اسماعيل بن ابى‌خالد.
31- اسماعيل بن جابر الخثعمى.
32- اسماعيل بن زياد البزاز الكوفى الأسدى.
33- اسماعيل بن سلمان الأزرق معروف به ابوخالد.
34- اسماعيل بن عبدالخالق الجعفى.
35- اسماعيل بن عبدالرحمان الجعفى الكوفى.
36- اسماعيل بن عبدالعزيز.
37- اسماعيل بن الفضل بن يعقوب بن الفضل بن عبدالله

38- اسماعیل ابواحمد الکاتب الکوفی
39- اسماعیل معروف به ابوالعلا از بنی‌قیس بن ثعلبه
40- اسید بن القاسم
41- اعین الرازی، معروف به ابومعاذ
42- انس بن عمرو الأزدی
43- ایوب بن ابی‌تمیة کیسان السجستانی العنبری البصری
44- ایوب بن بکر بن ابی‌علاج الموصلی
45- ایوب بن شهاب زید البارقی الأزدی
46- ایوب بن وشیکة
47- بدر بن الخلیل الأسدی، ابوخلیل الکوفی
48- برد الاسکاف الأزدی الکوفی
49- برد الخیاط
[صفحه 65]
50- برید بن معاویة العجلی، معروف به ابوالقاسم
51- بسام بن عبدالله الصیرفی، معروف به ابو عبدالله
52- بشار الاسلمی
53- بشار بن زید بن النعمان
54- بشر بن أبی‌عقبة المدائنی
55- بشر؛ بیاع
56- بشر بن جعفر الجعفی، ابوالولید
57- بشر بن خثعم
58- بشر الرحال
59- بشر بن عبدالله بن سعید الخثعمی
60- بشر بن عبدالله الخثعمی الکوفی
61- بشر بن میمون الوابشی الهمدانی النبال الکوفی
62- بشر بن یسار
63- بشیر، ابو عبدالصمد بن بشر الکوفی
64- بشیر معروف به ابومحمد المستنیر الجعفی الأزرق
65- بشیر بن سلیمان المدنی
66- بکر بن أبی‌حبیبه
67- بکر بن حبیب الأحمسی البجلی الکوفی
68- بکر بن خالد الکوفی
69- بکر بن صالح
70- بکر بن کرب
71- بکرویة الکندی الکوفی
72- بکیر بن اعین بن سنسن الشیبانی الکوفی

73- بكير بن جندب الكوفى
74- بكير بن حبيب الكوفى
75- تميم بن زياد
76- ثابت بن أبى‌ثابت
77- ثابت بن دينار ابوصيفه الأزدى
78- ثابت بن زائدة العكلى
79- ثابت بن هرمز ابوالمقدام العجلى
80- ثوير بن أبى‌فاخته سعيد بن جهمان غلام ام‌هانى
81- جابر بن عبدالله بن عمر بن حرام ابو عبدالله الانصارى
82- جابر بن يزيد بن الحرث بن عبديغوث الجعفى
83- جارود، معروف به ابوالمنذر
84- جارود بن السرى التميمى السعدى الكوفى
85- جراح المداينى
86- جعدة بن ابى عبدالله
87- جعفر بن ابراهيم الجعفى
88- جعفر الأحمس
89- جعفر بن حكيم بن عباد الكوفى
90- جعفر بن عمرو بن ثابت أبى‌المقدام بن هرمز الحداد العجلى
91- جعفر بن محمد بن على بن الحسين (امام صادق عليه‌السلام)
[صفحه 66]
92- الحارث بن حصين الأزدى
93- الحارث بن شريح المنقرى
94- الحارث بن المغيرة النصرى
95- حبيب بن أبى‌ثابت الأسدى الكوفى
96- حبيب ابوعمرة الاسكاف
97- حبيب بن بشار الكندى
98- حبيب بن جرى العبسى الكوفى
99- حبيب بن حسان بن الأشرس الأسدى
100- حبيب السجستانى
101- حبيب العبى الكوفى
102- حبيب بن المعلى السجستانى
103- حجاج بن ارطاة ابوارطاة النخعى الكوفى
104- حجاج بن دينار الواسطى
105- حجاج بن كثير الكوفى
106- حذيفة بن منصور بن كثير ابومحمد الخزاعى
107- حسان بن مهران

108- الحسن بن أبی‌سارة النیلی الانصاری
109- الحسن بن حبیش الأسدی
110- الحسن الجعفی الکوفی
111- الحسن بن الحسن بن الحسن بن علی بن أبی‌طالب (ع)
112- الحسن بن رباط
113- الحسن بن زیاد البصری
114- الحسن بن زیاد الصیقل ابومحمد الکوفی
115- الحسن بن زیاد الصیقل
116- الحسن بن السری الکاتب
117- الحسن بن شهاب بن یزید البارقی الأزدی
118- الحسن بن صالح بن حی الهمدانی الثوری الکوفی
119- الحسن بن علی الأحمری الکوفی
120- الحسن بن عمار
121- الحسن بن عمار عامی
122- الحسن بن المغیرة
123- الحسن بن منذر
124- الحسن بن یوسف
125- الحسین بن ابتر الکوفی
126- الحسین بن أبی‌العلاء الخفاف
127- الحسین بن احمد المنقری
128- الحسین بن بنت ابی‌حمزة الثمالی
129- الحسین الجعفی ابواحمد الکوفی
130- الحسین بن حماد
131- الحسین بن عبدالله الأرجانی
132- الحسین بن عبدالله بن عبیدالله بن العباس بن عبدالمطلب
133- الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) (برادر امام باقر علیه‌السلام)
[صفحه 67]
134- الحسین بن مصعب
135- الحسین بن منذر
136- حفص الأعور الکوفی
137- حفص بن غیاث
138- حفص بن وهب الأفرعی
139- الحکم بن الصلت الثقفی
140- الحکم بن عبدالرحمان بن أبی‌نعیم البجلی
141- الحکم بن عتیبة ابومحمد الکوفی الکندی

142- الحكم بن المختار بن ابى‌عبيده
143- حكيم بن صهيب ابوصهيب الصيرفى ابوشبيب
144- حكيم بن معاوية
145- حماد بن ابى‌سليمان الأشعرى
146- حماد بن ابى‌العطارد الطائى الكوفى
147- حماد بن بشر الطنافى الكوفى
148- حماد بن بشر اللحام
149- حماد بن راشد الأزدى البزاز ابوالعلاء الكوفى
150- حماد بن المغيرة
151- حمران بن أعين الشيبانى
152- حمزة، ابوالحسين الليثى داماد ابوحمزة الثمالى
153- حمزة بن حمران بن أعين
154- حمزة الطيار
155- حمزة بن عطا الكوفى
156- خازم الاشل الكوفى
157- خالد بن ابى‌كريمة
158- خالد بن أوفى ابوالربيع العنزى الشامى
159- خالد بن بكار ابوالعلاء الخفاف الكوفى
160- خالد بن طهمان الكوفى
161-خيثمة بن عبدالرحمان الجعفى الكوفى ابو عبدالرحمان
162- داود الأبزارى
163- داود بن ابى‌هند القشيرى السرخى
164- داود بن حبيب ابوغيلان الكوفى
165- داود بن الدجاجى الكوفى
166- داود بن زيد الهمدانى الكوفى
167- دلهم بن صالح الكندى الكوفى
168- دينار ابوعمرو الأسدى الكوفى
169- ربيع بن صبيح
170- ربيع العبسى الكوفى
171- ربيعة بن ابى عبدالرحمان، معروف به ربيعة الرأى
172- ربيعة بن ناجد بن كثير ابوصادق الكوفى
173- رشيد بن سعد المصرى
[صفحه 68]
174- رفيد بن مصقلة العبدى الكوفى
175- رفيد غلام بنو هبيرة
176- زايدة بن قدامه

177- زرارة بن اعين الشيبانى
178- زرين الأبزارى
179- زرين الأنماطى
180- زكريا برادر المستهل، معروف به ابويحيى
181- زكريا بن عبدالله النقاض الكوفى
182- زهير المدائنى
183- زياد بن أبى‌الحلال
184- زياد بن أبى‌زياد المنقرى التميمى
185- زياد الأحلام، غلامى كوفى
186- زياد الأسود
187- زياد بن الأسود النجار
188- زياد بن سوقه البجلى الكوفى
189- زياد بن صالح الهمدانى الكوفى
190- زياد بن عيسى ابوعبيدة الحذاء
191- زياد المحاربى الكوفى
192- زياد بن المنذر ابوالجارود الهمدانى العوفى الكوفى
193- زياد غلام امام باقر عليه‌السلام
194- زياد الهاشى
195- زيد الآجرى
196- زيد بن على بن الحسين على بن ابى‌طالب(ع) (برادر امام باقر عليه‌السلام)
197- زيد بن محمد بن يونس ابواسامة الشحام الكوفى
198- زيد الهاشى
199- سالم بن ابى‌حفصة
200- سالم الأشل
201- سالم الجعفى
202- سالم المكى
203- سديف بن حكيم الصيرفى
204- سعد بن أبى‌عمرو الجلاب
205- سعد الحداد
206- سعد بن الحسن الكندى
207- سعد بن طريف
208- سكين المعدنى
209- سلام الجعفى
210- سلام بن سعد الأنصارى
211- سلام بن المستنير

212- سلم بن بشر
213- سلمان بن خالد طلحى قمى (شاعر)
214- سلمة بن الأهثم
215- سلمة بن قيس الهلالى
216- سلمة بن كهيل
217- سلمة بن محرز
218- سليمان بن محرز
219- سليمان بن مروان عجلى
220- سليمان، غلام طربال
221- سليمان بن هارون العجلى
[صفحه 69]
222- سنان ابو عبدالله بن سنان
223- سورة بن كليب بن معاوية الاسدى
224- شجرة، برادر بشير النبال
225- صالح بن سهل الهمدانى
226- صالح بن عقبة
227- صالح بن ميثم الكوفى
228- صامت
229- صلت بن الحجاج
230- ضريس
231- طاهر، غلام امام باقر (ع)
232- طربال
233- طلحة بن زيد بترى
234- ظريف بن ناصح
235- عامر بن أبى‌الأحوص
236- عباد بن صهيب
237- عبدالجبار بن اعين الشيبانى، برادر زرارة بن اعين
238- عبدالحميد بن عواض الطائى
239- عبدالحميد الواسطى
240- عبدالرحمان، معروف به ابوخينمة
241- عبدالرحمان بن أعين برادر زرارة
242- عبدالرحمان بن سليمان الأنصارى
243- عبدالرحيم القصير
244- عبدالغفار بن القاسم الأنصارى، معروف به ابومريم
245- عبدالله بن بكير الهجرى
246- عبدالله بن الجارود

247- عبدالله بن جريح
248- عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابى‌طالب (ع)
249- عبدالله بن زرعه
250- عبدالله بن دينار
251- عبدالله بن سليمان
252- عبدالله بن شريک العامرى
253- عبدالله بن عجلان
254- عبدالله بن عطاء المكى
255- عبدالله بن عمرو
256- عبدالله بن الغالب الأسدى (شاعر)
257- عبدالله بن محمد الأسدى
258- عبدالله بن محمد الجعفى
259- عبدالله بن المختار
260- عبدالله بن الوليد الوصافى
261- عبدالمؤمن بن القاسم، برادر ابومريم الأنصارى
262- عبدالملک بن اعين الشيبانى برادر زرارة
263- عبدالكريم بن مهران
264- عبدالواحد بن المختار الأنصارى
265- عبيدالله بن محمد بن عمر بن أميرالمؤمنين (ع)
266- عبيدة الخثعمى
[صفحه 70]
267- عبيدة السكسكى
268- عذافر بن عبدالله
269- عطية أخو عرام
270- عطية بن ذكوان
271- عطية الكوفى
272- عقبة بن بشير الأسدى
273- عقبة بن شعبة، معروف به ابوشبية الأسدى
274- عبة بن قيس مثيلة
275- عكرمة، معروف به ابواسحاق
276- العلاء بن الحسين
277- العلاء بن عبدالكريم
278- علباء بن دراع الاسدى
279- علقمة بن محمد الحضرمى، برادر ابوبكر الحضرمى
280- على بن أبى‌المغيرة الزبيدى الأزرق
281- على بن حنظلة العجلى

282- على بن رباط
283- على بن سعيد بن بكير
284- على بن عبدالعزيز
285- على بن عطية
286- على بن ميمون، معروف به ابوالحسن الصايغ
287- عمار بن أبى‌الأحوص
288- عمر بن على بن الحسين بن على بن ابى‌طالب (ع) أبوحفص الأشراف
289- عمر بن شمر
290- عمر بن حنظلة
291- عمر بن هلال
292- عمران بن أبى‌خالد الفزارى
293- عمران
294- عمرو بن ابى‌بتان
295- عمرو بن ثابت
296- عمرو بن جميع
297- عمرو بن خالد
298- عمرو بن خالد الواسطى
299- عمرو بن دينار المكى
300- عمرو بن رشيد
301- عمرو بن سعيد بن هلال الثقفى
302- عمرو بن عبدالله الثقفى
303- عمرو بن قيس الماصر
304- عمرو بن معمر بن أبى‌وشيكة
305- عمرو بن يحيى
306- عنبسة بن بجاد
307- عنبسة بن مصعب
308- عيسى بن أبى‌منصور القرسى
309- عيسى بن حمزة
310- عيسى بن اعين الشيبانى، برادر زرارة
311- عيسى الطحان
312- عيسى بن عمر
313- غالب أبوهذيل (شاعر كوفى)
[صفحه 71]
314- غالب جهنى
315- غياث بن ابراهيم

316- فرات بن احنف
317- فضيل بن الزبير الرسان
318- فضيل بن سعدان
319- فضيل بن شريح
320- فضيل بن عثمان الأعور المرادى
321- فضيل بن غياث
322- فضيل بن ميسرة
323- فضيل بن يسار بصرى
324- فليح بن أبى‌بكر الشيبانى
325- قاسم بن عبدالملک
326- قاسم بن محمد
327- قدامة بن سعيد بن ابى‌زائدة
328- قيس بن الربيع
329- قيس بن رمانة الأشعرى
330- كامل صاحب السابرى
331- كامل بن العلاء
332- كامل النجار
333- كامل الوصافى
334- كثير بن اسماعيل (النواء)
335- كميت بن زيد الأسدى
336- كيسان بن كليب
337- كليب بن معاوية الأسدى
338- كليب بن معاوية الصيداوى
339- ليث بن أبى‌سليم
340- ليث بن البخترى المرادى
341- مالک بن أعين الجهنى
342- مالک بن عطية
343- محمد بن أبى‌حمزة
344- محمد بن أبى‌سارة
345- محمد بن أبى‌منصور
346- محمد بن اسحاق المدنى
347- محمد بن أسلم الجبلى
348- محمد بن حميد
349- محمد بن رستم
350- محمد بن زيد
51- محمد بن السايب الكلبى

352- محمد بن سعید بن غزوان
353- محمد بن سلیمان القرا
354- محمد بن شر الحضرمی
355- محمد الطیار غلام فزارة
356- محمد بن عجلان
357- محمد بن عجلان المدنی
358- محمد بن قیس الانصاری
359- محمد بن مروان البصری
360- محمد بن مروان الکلبی
361- محمد بن مسعود
362- محمد بن مسلم الثقفی الطحان الطائفی
363- محمد بن علی الحلبی
364- محمد بن الفضل الهاشمی
365- محمد بن یزید
366- محمد بن الیسع بن حمزة القمی
[صفحه 72]
367- مستهل بن عطاء الکوفی
368- مسعدة بن زیاد
369- مسعدة بن صدقة
370- مسکین
371- مسکین بن عبدالله
372- مسمع کردین، معروف به ابویسار
373- معروف بن خربوذ المکی
374- معمر بن رشید
375- معمر بن عطاء
376- معمر بن یحیی بن بسام دجاجی
377- المفضل بن ابی‌قرة
378- المفضل بن زید
379- المفضل بن قیس بن رمانة
380- المفضل بن مزید
381- مقاتل بن سلیمان
382- مقرن السراج
383- منهال بن عمرو الأسدی
384- منصور بن الولید الصیقل
385- منصور بن حازم
386- منذر بن أبی‌طریفة

387- منصور بن المعتمر
388- معاذ بن مسلم الهراء
389- موسى أبوالحسن الأشعرى
390- موسى بن اشيم
391- موسى التمار
392- موسى بن خليفة
393- موسى الخياط
394- موسى بن زياد
395- مهزم الأسدى
396- ميسر بن عبدالعزيز النخعى المدائنى
397- ميمون البان
398- ميمون القداح غلام بنى محزوم
399- ناحية بن أبى‌عماره
400- نجم بن الحطيم (أبوحطيم العبدى)
401- نجم الطائى
402- نجيح بن مسلم
403- نصر بن مزاحم
404- نضر بن قرواش الخزاعى
405- نعمان الأحمسى
406- وردان أبوخالد الكابلى الأصغر
407- ورد بن زيد الأسدى، برادر كميت بن زيد
408- وليد بن بشير
409- وليد بن عروة الهجرى
410- وليد بن القاسم
411- هارون الجبلى
412- هارون بن حمزة الغنوى
413- هاشم بن أبى‌هاشم
414- هاشم الرمانى
415- هلقام
416- هيثم النهدى، ابن أبى‌مسروق
417- يحيى بن أبى‌العلاء الرازى
418- يحيى بن أبى‌القاسم، معروف به ابوبصير
[صفحه 73]
419- يحيى بن السابق
420- يحيى بن القاسم الحذاء
421- يزيد، معروف به ابوخالد الكناسى

422- یزید بن زیاد الکوفی
423- یزید بن عبدالملک الجعفی
424- یزید بن عبدالملک النوفلی
425- یزید بن محمد النیسابوری
426- یزید، غلام حکم بن أبی‌الصلت الثقفی
427- یعقوب بن شعیب الأزرق
428- یعقوب بن شعیب بن میثم الأسدی
429- یعقوب بن یونس پدر یونس بن یعقوب
430- یونس بن أبی‌یعقوب
431- یوسف بن الحارث
432- یونس بن خال أبی‌المستهل
433- یونس بن جناب
434- یونس بن المغیرة

باب الکنی

(شاگردان امام باقر (ع) که نامشان با کنیه ثبت شده است)

435- ابوالبلاد
436- ابوبشر
437- ابوحارم
438- ابوجعفر المدائنی
439- ابوالحجاج
440- ابوحسان الانماطی
441- ابوحسان العجلی
442- ابوخالد الفزاری
443- ابوشبیة الفزاری
444- ابوالصحاری
445- ابوصامت الحلوانی
446- ابوالعلاء الخفاف
447- ابوعروة الانصاری
448- ابوعمار
449- ابوعمر البزار
450- ابوعیینة
451- ابولبید الهجری
452- ابوالمأمون
453- ابومحمد
454- ابومخلد الخیاط
455- ابومرهف

456- ابومسکین السمان
457- ابوموسی
458- ابوالنعمان العجلی
459- ابوهارون
460- ابوهارون المکفوف
[صفحه 74]
461- ابوهراسه
462- ابوالورد
زنانی که از مکتب امام باقر (ع) بهره جسته‌اند.
1- حبابة الوالبیة
2- خدیجه دختر محمد بن علی بن الحسین (ع)
لازم به یادآوری دوباره است که این نوشته در صدد بر شمردن نام تمامی شاگردان امام باقر (ع) نمی‌باشد بلکه آنچه یاد گردید، به عنوان نمونه از دو کتاب رجالی رجال شیخ طوسی و جامع الرواة استفاده شده است.
اصحابی که فقط از جانب شیعه توثیق شده‌اند
1- اسماعیل بن الفضل. جامع الرواة 1 / 100؛ رجال طوسی 104؛ تنقیح المقال 1 / 141؛ اختیار معرفة الرجال 218.
2- برید بن معاویة.جامع الرواة 1 / 117؛ تنقیح المقال 1 / 164.
3- بکیر بن اعین. جامع الرواة 1 / 129؛ تنقیح المقال 1 / 181.
4- ثابت بن دینار، ابوحمزة الثمالی. جامع الرواه 1 / 134؛ رجال طوسی 84؛ تنقیح المقال 1 / 190.
5- جابر بن عبدالله الانصاری. جامع الرواة 1 / 143؛ تنقیح المقال 1 / 200.
6- جابر بن یزید جعفی. جامع الرواة 1 / 144؛ تنقیح المقال 1 / 201.
7- حمران بن اعین. جامع الرواة 1 / 278؛ تنقیح المقال 1 / 271.
8- زرارة بن اعین. جامع الرواة 1 / 324؛ رجال طوسی 123؛ تنقیح المقال 445.
9- زید بن علی بن الحسین (ع). جامع الرواة 1 / 343؛ تنقیح المقال 1 / 470.
10- علباء بن ذراع الأسدی. جامع الرواة 1 / 545؛ تنقیح المقال 2 / 258.
11- فضیل بن یسار. جامع الرواة 2 / 11؛ رجال طوسی 123؛ تنقیح المقال 3 / 19.
12- محمد بن مسلم بن ریاح. جامع الرواة 2 / 193؛ تنقیح المقال 3 / 184-185.
13- معروف بن خربوذ. تنقیح المقال 3 / 228.
14- میسر بن عبدالعزیز. جامع الرواة 2 / 284؛ تنقیح المقال 3 / 264.

[صفحه 75]
کسانی که از سوی شیعه به عنوان «حسن» شناخته شده‌اند.
1- ابوالفضل سدیر بن حکیم. تنقیح المقال 2 / 9.
2- ثویر بن ابی‌فاخته. تنقیح المقال 1 / 198.
3- حجاج بن ارطا. تنقیح المقال 1 / 254.
4- عبدالله بن عجلان. تنقیح المقال 2 / 197.
5- عبدالله بن عطا. تنقیح المقال 2 / 198.
6- عبدالسلام بن عبدالرحمان. تنقیح المقال 2 / 152.
7- عبدالملک بن عطاء. تنقیح المقال 2 / 230.
8- مالک بن اعین الجهنی. تنقیح المقال 2 / 46، پیوست جلد 2.
9- ناجیة بن عمارة الصیداوی. تنقیح المقال 3 / 265.
افرادی که از جانب شیعه و اهل سنت توثیق شده‌اند.
1- ابان بن تغلب. جامع الرواة 1 / 9؛ تنقیح المقال 1 / 5؛ تهذیب التهذیب 93-94.
2- سلیمان بن مهران الأسدی. تنقیح المقال 2 / 65؛ تهذیب التهذیب 4 / 221-222.
3- عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح. جامع الرواة 1 / 520؛ تهذیب التهذیب 6 / 204-256.
4- عبدالله بن شریک العامری. تنقیح المقال 2 / 198؛ تهذیب التهذیب 5 / 252-253.
5- قاسم بن محمد. جامع الرواة 2 / 19؛ تنقیح المقال 3 / 23؛ تهذیب التهذیب 8 / 335-333.
6- عبدالملک بن اعین الشیبانی. تنقیح المقال 2 / 228؛ تهذیب التهذیب 6 / 385-386.
شاگردان امام باقر (ع) که فقط از سوی اهل سنت توثیق شده‌اند.
1- حکم بن عتیبة ابومحمد الکوفی الکندی. تهذیب التهذیب 2 / 433-432.
2- ربیعة بن ابی عبدالرحمان، معروف بربیعة الرای. تهذیب التهذیب 3 / 258-259.
3- عبدالله بن عطاء المکی. تهذیب التهذیب 5 / 323-322.
4- عمرو بن دینار المکی أحد أئمة التابعین. تهذیب التهذیب 8 / 30-28.
[صفحه 76]
کثیر بن اسماعیل (کثیر النواء). تهذیب التهذیب 8 / 411.
6- موسی بن ابی‌عیسی الحناط. تهذیب التهذیب 10 / 366 - 365.
[صفحه 77]

جلوه‌هایی از معارف باقرالعلوم

اشاره

خاندان رسالت و اهل بیت نبوت، گنجینه داران دانش و ذخایر علوم الهی بوده‌اند. حرمتشان در میان امت اسلامی، نه فقط از جهت خویشاوندی با پیامبر اکرم (ص)، بلکه بر اساس ارزش‌های معنوی، اخلاقی و علمی آنان بوده و هست.
در بینش شیعه، ائمه معصومین (ع) معلمان واقعی امت اسلامی، پس از رسول خدا (ص) می‌باشند، و علوم و معارف ناب قرآنی را تنها در مکتب الهی آنان می‌توان جست.
کسانی که از ایشان روی برتافته‌اند، در میدان اعتقاد، یا به جبر گرویده، یا به تفویض رو آورده‌اند! و در میدان زهد و عبادت، یا به رهبانیت افتاده، یا واجبات و ضروریات را به گونه‌ای توجیه کرده‌اند! و در میدان سیاست، یا به ستایش حاکمان جائر نشسته، یا به نفی مطلق حکومت اسلامی و حاکمیت دینی معتقد شده‌اند!
تنها در مکتب اهل بیت است که ژرفای پیام وحی با کلیت و جامعیتش مورد بررسی قرار گرفته، و به دور از هر گونه افراط و تفریط، تبیین شده است. نه جبر و نه تفویض، نه رهبانیت و نه دنیاگرایی و تکلیف گریزی، نه جمود اندیشی در مکتب و نه علمانیت و جدا ساختن دین از مظاهر زندگی اجتماعی، نه قیاس و نه انسداد باب اجتهاد.
امام باقر (ع) همانند سایر امامان شیعه در همه‌ی این زمینه‌ها، موضع و بینش داشته به توضیح و تشریح و استدلال پرداخته است. از این رو، نمی‌توان انتظار
[صفحه 78]
داشت که در این مجموعه‌ی کوچک، منظری جامع و کامل از معارف مکتب آن حضرت، ارائه داد، بلکه می‌توان به گوشه‌هایی، اشاره کرد.

درس‌های عقیدتی و مبارزه با انحراف‌های فکری

اشاره

بحران فکری و فرهنگی، یکی از مهمترین مشکلاتی است که پس از رحلت رسول اسلام (ص) برای جامعه‌ی آن عصر، رخ نمود.
جریان‌ها و ملاحظات سیاسی، دست جامعه را از دامان عترت کوتاه ساخت و از میان دو یادگار پیامبر (ص) تنها قرآن، منبع و مرجع شناخت احکام و عقاید بشمار آمد.
قرآن از نظر ماهیت و محتوای خود، کمبودی نداشت؛ زیرا به تصریح وحی: «و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء». [124].
ای پیامبر! قرآن را بر تو فرو فرستادیم، به گونه‌ای که بیانگر حکم و قانون هر چیز باشد.
امام علی (ع) فرموده است:
«و اعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقة و لا لاحد قبل القرآن من غنی...» [125].
هان! بدانید که با داشتن قرآن (فهم و تدبر در حقایق آن) هیچ کس را نیازی باقی نخواهد ماند و بدون قرآن، هیچ کس به غنا و بی‌نیازی نخواهد رسید.
این بیان‌ها، نشانگر کمال قرآن و کفایت آن برای هدایت و راهیابی انسان‌ها به معارف الهی و وظایف شرعی است، اما پذیرش و فهم این حقیقت بدان معنا نیست که قرآن، معلم و مفسری ویژه و ژرف‌نگر لازم نداشته باشد.
شواهد تاریخی و عینیت‌های جامعه پس از رحلت رسول خدا (ص) خود دلیلی روشن بر نیاز امت اسلامی به معلم و مربی الهی است.
پیدایش ارتدادها و اندیشه‌هایی چون اندیشه‌ی خوارج، بحران‌های فکری و [صفحه 79]
عقیدتی و بدعت‌ها و تفسیر به رأی‌ها و نحله‌های متباین و چه بسا متضاد کلامی، همه و همه گواه نارسائی دانش توده‌ها برای فهم معارف قرآن و استنباط احکام و عقیده از آن است.
علی (ع) که هم اکنون سخنش را در زمینه‌ی غنا و کمال قرآن آوردیم، در بیانی دیگر پرده از این راز برداشته و گوشه‌ای دیگر از حقیقت را تبیین کرده است.
آن حضرت پس از فراخواندن مردم به پیروی از نگاهبانان راستین، نسبت به کجروی‌ها و بدعت‌های راهیافته‌ی میان مردم، هشدار داده است.
«قد خاضوا بحار الفتن، و اخذوا بالبدع دون السنن، و ارز المؤمنون، و نطق الضالون المکذبون، نحن الشعار و الاصحاب، و الخزنة والابواب و لا تؤتی

البیوت الامن ابواب‌ها، فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا، فیهم کرائم القرآن، و هم کنوز الرحمن، ان نطقوا صدقوا، و ان صمتوا لم یسبقوا...» [126].

... مردمان به دریای فتنه‌ها و آشوب‌ها فرو شده‌اند، بدعت‌ها را گرفته و سنت‌های راستین پیامبر (ص) را رها کرده‌اند، مؤمنان منزوی گشته و گمراهان دروغ پرداز به سخن آمده‌اند. ما (اهل بیت) هستیم که بر قامت دین، جامه‌ای آراسته و برای پیامبر، اصحابی شایسته‌ایم. ما خزانه‌داران (اسرار و معارف الهی) و درهای علم و عملیم [127] به هر خانه‌ای باید از درهای آن وارد شد، و آنان که از راهی دیگر به خانه در آیند، دزد خوانده می‌شوند، ارزش‌ها و کرامت‌های یاد شده در قرآن بر اهل بیت منطبق است و در سیمای آنان متجلی است. آنان گنجینه‌های خدایند، اگر لب به سخن گشایند، راست گویند و اگر در زمینه‌ای سکوت کنند، کسی به حق بر آنان پیشی نگیرد.

علی (ع) در این بیان تنها راه حل زدایش انحراف‌ها را، پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام در فهم معارف قرآن و دین دانسته است.

بر این اساس، جامعه‌ی متکی به ظواهر قرآن، چون از شیوه‌ها و ملاک‌های صحیحی برای استنباط احکام و معارف قرآن برخوردار نبود، در حقیقت از محتوا و پیام

اهداف قرآن نیز دور گشت.

اکنون امام باقر (ع) در زمانی که افزون بر نیم قرن از رحلت رسول اکرم (ص) گذشته و تنش‌های فکری و عقیدتی، شدت بیشتری یافته است، مجال می‌یابد تا با تشکیل حوزه‌ی عظیم درسی به تصحیح اندیشه‌ها بپردازد.

خوارج گرچه پس از جنگ نهروان به شدت تضعیف شدند، ولی با گذشت زمان به تجدید قوا پرداخته و هوادارانی یافته و بعدها به شورش‌ها و حرکت‌های اجتماعی دامن زدند.
یکی از میدان‌های رویارویی امام باقر (ع) با اندیشه‌های منحرف، موضعگیری‌ها و روشنگری‌های آن حضرت در رویارویی با عقاید و مشی خوارج بود.
امام باقر (ع) در برخی از تعالیم خود می‌فرمود: به این گروه مارقه [128] باید گفت: چرا از علی (ع) جدا شدید، با این که شما مدت‌ها سر در فرمان او داشتید و در رکابش جنگیدید و نصرت و یاری وی زمینه‌ی تقرب شما را به خداوند، فراهم می‌آورد.
آن‌ها خواهند گفت: امیرالمؤمنین (ع) در دین خدا حکم کرده است (یعنی در جنگ با معاویه حکمیت را پذیرفته است در حالی که نمی‌بایست شرعا حکمیت را بپذیرد).
به آنان باید گفت: خداوند در شریعت پیامبر حکمیت را پذیرفته و آن را به دو مرد از بندگانش وانهاده است. آنجا که فرموده: «فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما». [129].
هرگاه میان زن و شوهر اختلافی رخ نمود که احتمال دارد به جدایی منتهی شود، به انگیزه‌ی ایجاد سازش و همدلی میان آن‌ها، یک مرد از جانب شوهر و یک مرد از جانب زن به عنوان حکم فرستاده شوند تا اگر بنای اصلاح باشد، خدا آنان را
[صفحه 81]
توفیق عطا کند.
از سوی دیگر، رسول خدا (ص) در جریان بنی‌قریظه برای حکمیت، سعد بن معاذ را برگزید و او به آن چه مورد امضا و پذیرش خداوند بود، حکم کرد.
به خوارج باید گفت: آیا شما نمی‌دانید که وقتی امیرالمؤمنین (ع) حکمیت را پذیرفت به افرادی که حکمیت بر عهده‌ی آنان نهاده شده بود فرمان داد تا بر اساس قرآن حکم کنند و از حکم خداوند فراتر نروند و شرط کرد که اگر حکم آنان خلاف قرآن باشد، آن را نخواهد پذیرفت؟ زمانی که کار حکمیت علیه علی (ع) تمام شد، برخی به آن حضرت گفتند: کسی را برخود حکم ساختی که علیه تو حکم کرد! امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ گفت: من به حکمیت کتاب خدا تن دادم، نه به حکمیت یک فرد تا نظر شخصی خودش را اعمال کند.

اکنون باید به خوارج گفت که در کجای این حکمیت، انحراف از حکم قرآن دیده می‌شود! با این که آن حضرت به صراحت اعلام کرد که: حکم مخالفت قرآن را رد می‌کند. [130].
در روایتی دیگر آمده است: فردی از خوارج مدعی بود که علی (ع) در جنگ نهروان به خاطر کشتن خوارج، گرفتار ظلم شده است. وی می‌گفت اگر بدانم که در پهنه‌ی زمین کسی هست که برای من ظالم نبودن علی (ع) را ثابت کند به سویش خواهم شتافت. به او گفتند که از میان فرزندان علی (ع) شخصی چون ابوجعفر، محمد بن علی می‌تواند تو را پاسخ دهد.
وی که از سردمداران خوارج بود، گروهی از بزرگان یارانش را گرد آورد و به حضور امام باقر (ع) رسید.
به امام باقر (ع) گفته شد اینان برای مناظره آمده‌اند. حضرت فرمود اکنون باز گردند و فردا بیایند.
فردای آن روز، امام باقر (ع) فرزندان مهاجر و انصار را گرد آورد و گروه خوارج نیز حضور یافتند.
امام باقر (ع) با حمد و ستایش خداوند، سخن آغاز کرد و پس از شهادت به
[صفحه 82]
وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اکرم (ص) فرمود: سپاس خدای را که با اعطای نبوت به پیامبر اکرم، ما خاندان را کرامت بخشید و ولایت خویش را به ما اختصاص داد. ای فرزندان مهاجر و انصار! در میان شما هر کس فضیلتی از امیرالمؤمنین علی (ع) می‌داند، بر جای ایستد و آن را باز گوید.
حاضران هر یک ایستادند و در فضیلت علی (ع) سخن‌ها ایراد کردند.
با این زمینه و فضایی که امام باقر (ع) پدید آورد آن مرد که بزرگ خوارج آن محفل بشمار می‌آمد، از جای برخاست و گفت:
من فضایل و ارزش‌های علی (ع) را بیش از این جمع آگاهم و روایت‌های فزونتری را می‌دانم، ولی این‌ها مربوط به زمانی است که علی (ع) هنوز حکمیت را نپذیرفته، با پذیرش حکمیت کافر نشده بود.
سخن در فضایل علی (ع) به حدیث خیبر رسید، آنجا که پیامبر (ص) فرمود: «لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله، کرارا غیر فرار، لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه».
فردا، پرچم را به فردی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. بر دشمن هماره می‌تازد و هرگز از میدان نبرد نمی‌گریزد، او از رزم باز نمی‌گردد مگر با پیروزی و فتح خیبر.
در این هنگام امام باقر (ع) رو به جانب آن مرد کرد و فرمود:
درباره‌ی این حدیث چه می‌گویی؟
خارجی گفت: این حدیث حق است و شکی هم در آن نیست، ولی کفر پس از این مرحله پدید آمد.

امام باقر (ع) فرمود: آیا آن روز که خداوند علی را دوست می‌داشت، می‌دانست که او در آینده اهل نهروان را خواهد کشت یا نمی‌دانست؟
مرد گفت: اگر بگویم خدا نمی‌دانست، کافر شده‌ام، پس ناگزیر باید اقرار کنم که خداوند می‌دانسته است.
امام باقر (ع) فرمود: آیا محبت خدا به علی (ع) از آن جهت بوده که وی در خط اطاعت خدا حرکت می‌کرده یا به خاطر عصیان و نافرمانی بوده است!
مرد گفت: بدیهی است که دوستی خداوند نسبت به امیرالمؤمنین علی (ع) از
[صفحه 83]
جهت اطاعت و بندگی وی بوده است نه عصیان و نافرمانی. (در نتیجه محبت خداوند به علی (ع) بیانگر این است که علی (ع) تا پایان عمر در راه اطاعت خدا گام نهاده و هرگز از مسیر رضای او بیرون نرفته است و آنچه کرده وظیفه‌ی الهی او بوده است).
سخن که به اینجا رسید، امام باقر (ع) رو به آن مرد کرده و فرمود: اکنون تو در میدان مناظره مغلوب شدی، از جای برخیز و مجلس را ترک کن.
مرد از جای برخاست و آیه‌ای از قرآن را که بیانگر آشکار گشتن حق برای او بود زمزمه می‌کرد و اظهار داشت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته» [131].

از جمله مسایل بحث‌انگیز معارف اسلامی که از دیر زمان، ذهن اندیشه‌وران و حتی عامیان را به پرسش‌های مختلف بر می‌انگیخته، مسأله جبر و اختیار است.
در قرآن که محور تعالیم اسلامی است از یک سو حاکمیت مطلق الهی بر تمامی ابعاد و زوایای هستی به انسان یادآوری شده است، و از سوی دیگر اعمال و موضعگیری آدمیان در صحنه‌ی زندگی و در میدان کفر و ایمان، عمل خود آنان بشمار آمده است.
در برخی آیات می‌خوانیم:
«ما شاء الله لا قوة الا بالله». [132].
خواست، خواست خدا است و نیرویی جز به اتکای خدا وجود ندارد.
«و ما تشاؤون الا ان یشاء الله...» [133].
شما چیزی را نمی‌خواهید مگر این که خداوند بخواهد.
«تضل بها من تشاء و تهدی بها من تشاء». [134].
[صفحه 84]
خداوند آن کس را که بخواهد به وسیله‌ی آیات قرآن گمراه می‌سازد و هر آن کس را که بخواهد هدایت می‌کند.
و از سوی دیگر در بعضی از آیات می‌خوانیم:
«و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم...» [135].
هر ناگواری که به شما برسد، نتیجه‌ی دستاوردهای خود شما است.
«و لتجزی کل نفس بما کسبت و هم لا یظلمون». [136].
هر فردی به وسیله‌ی آن چه خود کسب کرده و انجام داده است مجازات می‌شود و آدمیان مورد ستم واقع نخواهند شد.
«و لا تزر وازرة وزر اخری». [137].
در نظام داوری حق، هیچ کس سنگینی بار دیگری را بر دوش نمی‌کشد.
هر یک از این دو دسته آیات، بیانگر بعدی از معرفت جامع دینی است، و نظر به تبین حقیقتی خاص دارد و در صورتی که جایگاه هر یک از این آیات شناخته نشود، مثلا یک دسته مورد توجه قرار گیرد و دسته‌ی دیگر نادیده انگاشته شده، یا توجیه و تأویل شود، معرفت دینی به انحراف می‌گراید، چنان که در صدر اسلام، دور ماندگان از مکتب اهل بیت (ع) به دلیل عدم آشنایی کامل با منطق وحی و عدم تسلط بر مجموعه‌ی آیات قرآن و ناآگاهی از شیوه‌ی جمع میان پیام‌های آن، گرفتار افراط و تفریط شدند، گروهی به جبر گراییدند و دسته‌ای به تفویض کامل!
این جریان‌های فکری هر چند در عصر امام صادق (ع) اوج بیشتری یافت،

ولی خیزش‌های آن در عصر امام باقر (ع) نمایان شد.
امام باقر (ع) در رد نظریه‌ی جبر مطلق و اختیار مطلق می‌فرمود:
لطف و رحمت الهی به خلق، بیش از آن است که آنان را به انجام گناهان مجبور سازد، و سپس ایشان را به خاطر کارهایی که به اجبار انجام داده‌اند عذاب کند! از سوی دیگر خداوند قاهرتر و نیرومندتر از آن است که چیزی را اراده کند و تحقق
[صفحه 85]
نیابد.
از آن حضرت سؤال شد که مگر میان جبر و اختیار، جایگاه سومی وجود دارد؟
امام باقر (ع) فرمود: آری میان جبر و اختیار مجالسی گسترده‌تر از فضای آسمان‌ها و زمین هست. [138].
راوی حدیث همانند این بیان را به امام صادق (ع) نیز نسبت داده است.

ضعف فرهنگ جامعه، همواره دو نتیجه‌ی تلخ را به همراه دارد: افراط یا تفریط! این دو آفت در حکومت امویان و مروانیان، جامعه را بشدت رنج می‌داد.
برخی از مردم تحت تأثیر محیط و شگردهای تبلیغی دستگاه حکومتی، از خاندان رسالت تا آنجا فاصله گرفتند که به ایشان توهین کرده و ناسزا می‌گفتند. و در مقابل، گروه دیگری از مردم به انگیزه‌ی موضعگیری علیه حکومت و یا انگیزه‌های دیگر، در تعظیم جایگاه اهل بیت (ع)،تا بدان جا افراط می‌کردند که ائمه‌ی معصومین (ع) ناگزیر با آنان به مواجهه و مبارزه می‌پرداختند.
با توجه به امکانات محدودی که در اختیار امامان (ع) قرار داشت، آنان برای ارتباط با شیعیان و تبیین مواضع حق برای ایشان، دشواری‌های مهمی داشتند و عناصر فرصت طلب از این خلأ در جهت منافع شخصی خود سود جسته، شیفتگان خاندان رسالت را با روایات ساختگی و دروغ به انحراف می‌کشاندند.
در روایتی از امام صادق (ع) هفت تن به عنوان عناصر فرصت طلب و دروغ پرداز معرفی شده‌اند:
1- مغیرة بن سعید 2- بیان 3- صائد 4- حمزة بن عماره‌ی بربری 5- حارث شامی 6- عبدالله بن عمرو بن حارث 7- ابوالخطاب. [139].
[صفحه 86]
در روایتی دیگر از امام ابوالحسن الرضا (ع) آمده است: «بیان»، بر علی بن الحسین (ع) دروغ می‌بست و خداوند حرارت آهن را به او چشانید و کشته شد. مغیرة بن سعید بر امام باقر (ع) دروغ می‌بست، او نیز کشته شد و به کیفر رسید و... [140].
هشام بن حکم از امام صادق (ع) نقل کرده است:
مغیرة بن سعید از روی عمد و غرض‌ورزی بر پدرم (امام باقر علیه‌السلام) دروغ می‌بست. یاران مغیرة در جمع اصحاب امام باقر (ع) می‌آمدند و نوشته‌ها و روایات را از ایشان می‌گرفتند و به مغیره می‌رساندند، و او در لابلای آن نوشته‌ها مطالب کفرآمیز و باطل را می‌افزود و به امام باقر (ع) نسبت می‌داد و آنان را امر می‌کرد تا آن مطالب را به عنوان آرای امام در میان شیعه رواج دهند. پس آن چه از مطالب آمیخته به غلو در روایات امام باقر دیده شود، افزوده‌های مغیرة بن سعید است. [141].
امام باقر (ع) از وجود چنین عناصر ناسالمی، کاملا آگاهی داشت و در هر فرصت به افشای چهره‌ی آنان و انکار بافته‌های ایشان می‌پرداخت.

وی درباره‌ی مغیرة می‌فرمود: آیا می‌دانید مغیرة مانند کیست؟ مغیره مانند بلعم است که خداوند در حق وی فرمود: «الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین» [142] ما آیات خود را به او عطا کردیم ولی او به عصیان گرایید و پیرو شیطان گشت و در زمره‌ی گمراهان جهان قرار گرفت. [143].
از این روایت استفاده می‌شود که مغیرة در آغاز گمراه نبوده، بلکه در جمع شیعه جایگاهی ارزشمند داشته، ولی در مراحل بعد گرفتار کجروی و غلو شده و فرقه‌ی مغیریه را بنیان نهاده است.
مغیرة بن سعید، درباره‌ی خداوند قائل به تجسیم بود و سخنان غلوآمیز درباره‌ی علی (ع) می‌گفت. [144].
[صفحه 87]
درباره‌ی او گفته‌اند که بعد از وفات امام باقر (ع)، مدعی امامت شد و بعدها ادعای نبوت نیز کرد. [145].
«بیان» از دیگر چهره‌های افراطگر و غالی است.
درباره‌ی وی گفته‌اند که به الوهیت علی بن ابی‌طالب (ع) و حسن بن علی (ع) و حسین بن علی (ع) و محمد بن حنفیه و سپس ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) قائل بوده، و خود را مصداق آیه‌ی «هذا بیان للناس» می‌دانسته است. [146].
او تا بدان جا به انحراف گراییده که برای خویش مدعی نبوت و رسالت نیز شده است. [147].
امام باقر (ع) درباره‌ی او فرمود: «خداوند لعنت کند بیان تبان [148] را زیرا وی بر پدرم (علی بن الحسین، زین‌العابدین علیه‌السلام) دروغ می‌بست. من شهادت می‌دهم که پدرم (علی بن الحسین) بنده‌ی صالح خدا بود. [149].
در روایتی دیگر از امام باقر (ع) این سخن نقل شده است: خداوندا! من از مغیرة بن سعید و بیان به درگاه تو تبری می‌جویم. [150].
حمزة بن عماره‌ی بربری، از دیگر منحرفانی است که تحت لوای اعتقاد به امامت علی (ع) و ائمه، به تحریف اندیشه‌ها پرداخته است.
او از اهل مدینه بود و محمد بن حنفیه را تا مرتبه‌ی الوهیت بالا برد، و گروهی از مردم مدینه و کوفه پیرو او شدند. امام باقر (ع) از او تبری جسته و وی را لعنت کرده است. [151].
ابومنصور عجلی، افراطگر و منحرف دیگری است که در عصر امام باقر (ع) با
[صفحه 88]
افکار غلوآمیز و آرای ساختگی خود، پیروانی برای خویش گرد آورد که با نام «منصوریه» یا «کسفیه» [152] شهرت یافتند.

امام باقر (ع) ابومنصور را به طور رسمی طرد نمود، ولی وی پس از وفات آن حضرت مدعی شد که امامت از امام باقر (ع) به وی منتقل شده است [153].
غالیان و افترا زنندگان به ائمه، خطوط مختلفی را دنبال می‌کرده‌اند.
برخی از آنان در پی انگیزه‌های سیاسی، تلاش می‌کرده‌اند تا امام باقر (ع) را مهدی موعود معرفی کنند. ولی امام باقر (ع) در رد آنان می‌فرمود:
گمان می‌کنند که من مهدی موعودم، ولی من به پایان عمر خویش نزدیکترم تا به آنچه ایشان مدعی هستند و مردم را به آن می‌خوانند. [154].
گروهی دیگر از این گروه‌ها، راه تندروی و غلو را در امر ولایت و مقام ائمه در پیش گرفته بودند که امام باقر در رد ایشان می‌فرمود:
ای گروه شیعیان! خط میانه باشید تا تندروان از تندروی خویش نادم شوند و به شما اقتدا نمایند، و جویندگان راه و حقیقت به شما ملحق گردند.
فردی از انصار به امام عرض کرد: تندروان و غالیان چه کسانی هستند؟
امام فرمود: غالی و تندرو آن کسانی هستند که به ما اوصاف و عناوین و مقاماتی را نسبت می‌دهند که خودمان آن اوصاف را برای خویش قایل نشده‌ایم. آنان از ما نیستند و ما هم از ایشان نیستیم...
سپس آن حضرت چنین ادامه داد: به خدا سوگند، ما از سوی خدا برائت و آزادی مطلق به همراه نداریم، و میان ما و خدا خویشاوندی نیست، و بر خداوند حجت و دلیلی در ترک تکلیف و وظایف نخواهیم داشت. ما به خداوند تقرب نمی‌جوییم، مگر به وسیله‌ی اطاعت و بندگی او. پس هر یک از شما که مطیع خداوند باشد، ولایت و محبت ما به حال او ثمربخش است، و کسی که اهل معصیت باشد، ولایت ما سودی به حالش نخواهد داشت. هان، دور باشید از گول زدن خویش و
[صفحه 89]
گول خوردن به وسیله‌ی غالیان! [155].

تبیین معارف اصولی دین

اشاره

توحید، خداشناسی، اعتقاد به خط رسالت و رهبری الهی و یقین به معاد و نظام کیفر و پاداش، همواره نخستین پیام و اصلیترین دعوت پیامبران الهی و ادیان آسمانی بوده است.
فهم و پذیرش عالمانه‌ی این اصول، ضامن ایمان نسبت به فروع و احکام و قوانین شریعت است، و سستی و انحراف در میدان عمل ریشه در انحراف عقیدتی و یا سستی مبانی فکری و نا آگاهی به اصول دینی دارد.
بدین جهت، انبیای الهی، هدایت و اصلاح خلق را از تصحیح عقاید و بینش آنان شروع می‌کرده‌اند، و در برابر ایشان، خطوط شیطانی کفر و نفاق همواره در به انحراف کشاندن عقاید و سست ساختن باور توده‌ها به اصول دینی در تلاش بوده‌اند.
در نخستین غیبت موسی (ع)، بنی‌اسرائیل گرفتار گوساله پرستی می‌شوند. یهود در رأس انحراف‌های خود برای خدا فرزند قرار داده و عزیر را فرزند او می‌شمردند و مسیحیان، فرزند مریم را، فرزند خدا نام می‌نهند!
انحراف در اصول عقیدتی، جدیترین و دشوارترین آفت نظام تفکر دینی است.
امت اسلامی پس از رحلت رسول خدا (ص)، هرگز از این آفت در امان نبود و در امان نماند، بلکه گمراهان وسوسه انگیز و کوته نظران بی‌دانش، با طرح آرا و القای شبهه‌ها در زمینه‌ی اصول معرفتی، در جامعه ظاهر شدند.
شرک با رنگی دیگر، اعتقاد به جسم بودن خدا، انتساب اوصاف نادرست به خداوند، عقیده‌ی به جبر مطلق و یا تفویض مطلق و... از جمله مشکلات عقیدتی است که در صدر اسلام رخ نمود.
امام باقر (ع) همانند سایر ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، یکی از مسؤولیت‌های عمده‌اش، تصحیح باورها و رد شبهات فکری بود، که از طریق مباحثات علمی و
[صفحه 90]
مناظره‌ها، بدان تحقق می‌بخشید.

محمد بن مسلم از امام باقر (ع) در زمینه‌ی اوصاف خداوند نقل کرده است: «انه واحد صمد، احدی المعنی، لیس بمعان کثیرة مختلفة» [156] همانا او یکتای بی‌نیازی است که همه به او نیازمندند [157] حقیقتی است بسیط و یگانه، در او معانی و حقایق متعدد و مختلف راه ندارد.
محمد بن مسلم می‌گوید، به امام عرض کردم: برخی از مردم عراق معتقدند که خداوند با چیزی می‌شنود و با چیز دیگری می‌بیند!
امام باقر (ع) فرمود: دروغ گرفته و ملحد شده‌اند. خداوند بزرگ را به غیر تشبیه کرده‌اند. او شنوایی بیناست. با همان چیز که می‌بیند، می‌شنود و با همان چیز که می‌شنود، می‌بیند.
محمد بن مسلم می‌گوید: برخی مردم عراق گمان می‌کنند که بینایی خداوند بر چیزی است که آن را درک کرده و تعقل نماید!
امام باقر (ع) فرمود: اندیشه، فکر و تعقل از ویژگی‌های مخلوق است و خداوند از صفات مخلوق مبرا است.

اطلاق شیء بر خداوند

از امام باقر (ع) سؤال شد: آیا درست است که واژه‌ی شیء بر خداوند اطلاق شود؟ امام فرمود: بلی، اطلاق لفظ شیء بر خداوند درست است؛ زیرا این اطلاق او را از حد تعطیل و تشبیه، بیرون می‌آورد؛ [158] یعنی واژه‌ی شیء بر هر چیزی اطلاق می‌شود که وجود دارد، و اگر این واژه را نتوانیم درباره‌ی خدا بکار ببریم، لازمه‌اش این
[صفحه 91]
است که همواره ساکت بمانیم و راه اندیشه را تعطیل اعلام کنیم. از سوی دیگر در معنای شیء نحوه‌ی وجود نهفته نیست تا اطلاق آن بر خداوند موجب تشبیه خدا به غیر شود.

کمترین حد شناخت انسان درباره‌ی خدا

از امام باقر (ع) درباره‌ی کمترین حد شناخت خدا، که همگان موظفند بدان حد از شناخت رسیده باشند، سؤال شد.
امام فرمود: کمترین حد معرفت به خداوند، این است که: هیچ چیز مثل و همانند او نمی‌باشد. همواره عالم، شنوا و بینا بوده و این صفات برای او ازلی است. [159].

بی‌نیازی خدا از زمان

فردی به امام باقر (ع) گفت: پروردگار از چه زمانی، وجود داشته است؟ امام فرمود: وای بر تو! زمان برای موجودی مطرح است که سابقه‌ی نیستی داشته باشد، اما خداوند دارای وجود ازلی است. [160].

نهی از تفکر در ذات

امام باقر فرمود: از تفکر در ذات خداوند بپرهیزید، ولی هر گاه خواستید به عظمت وی پی ببرید، به عظمت آفرینش او بنگرید و درباره‌ی آن بیندیشید. [161].
و در بیانی دیگر فرمود: در آفریده‌ها و آفرینش خداوند سخن بگویید، ولی درباره‌ی ذات خدا به بحث نپردازید؛ زیرا نتیجه‌ای جز حیرت ندارد. [162].
[صفحه 92]

راه نیافتن تغییر در ذات خداوند

از امام باقر (ع) در تفسیر و معنای آیه‌ی: «و من یحلل علیه غضبی فقد هوی» [163] سؤال شد، که غضب خدا به چه گونه است؟
امام باقر (ع) فرمود: غضب خداوند همان کیفری است که به خطا کاران و منحرفان روا می‌دارد. و کسی که گمان کند (غضب خداوند همانند غضب آدمیان نتیجه‌ی تحت تأثیر قرار گرفتن و تغییر روحیه و تحریک قوای درونی است و) غضب تغییری در خدا به وجود می‌آورد، به کفر گراییده است. [164].

معنای حقیقی «یدالله» و انتساب «روح» به خدا

در تفسیر آیه‌ی «یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی» [165] از امام باقر (ع) سؤال شد، منظور از «دست» که خداوند به خویش نسبت داده، چیست؟
امام فرمود: «ید» در کلام عرب به معنای قوت و عظمت است. خداوند می‌فرماید: «والسماء بنیناها بأید»؛ [166] یعنی آسمان را با قدرت و نیرو بر افراشتیم؛ چه، در آیه‌ی «و ایدهم بروح منه» روح، نیز به معنای قوت و نیروی امداگر است.. [167].
در تفسیر این کلام الهی که می‌فرماید: «در آدم، از روح خود دمیدم» امام (ع) همین بیان را آوره که مراد از «روح»، قدرت است. [168].
و در بیانی دیگر امام فرموده است: مراد از «روح خدا» روحی است که او انتخاب کرده و برگزیده و آفریده است و آن را به خود نسبت داده و بر تمامی ارواح برتری بخشیده است [169].
[صفحه 93]
پیام این دو بیان، به یک حقیقت مشترک باز می‌گردد، و آن این است که «روح خدا» به معنای چیزی که از وجود خدا جدا شده باشد نیست؛ زیرا خداوند جزء ندارد.

عدم امکان مشاهده‌ی حسی خدا

مردی از خوارج به امام باقر (ع) گفت: چه چیز را می‌پرستی؟
امام فرمود: خداوند متعال را می‌پرستم؟
مرد پرسید: آیا او را دیده‌ای؟
امام فرمود: چشم‌ها با مشاهده‌ی حسی او را ندیده‌اند، ولی قلب‌ها به حقیقت ایمان خدا را یافته‌اند. خدا را به وسیله‌ی مقایسه نمی‌توان شناخت و با حواس نمی‌توان درک کرد و شباهتی با آدمیان ندارد. خداوند به وسیله‌ی نشانه‌ها و آیاتش، توصیف شده و با آن‌ها شناسایی می‌شود، در حکم و داوریش هرگز ستم نمی‌کند، این همان خدایی است که جز او معبودی نیست.
مرد از نزد حضرت بیرون آمد در حالی که پاسخی مورد نظرش را دریافت کرده و قانع شده بود و می‌گفت: خداوند بهتر دانسته است که رسالتش را در کدام خاندان قرار دهد. [170].

علم ازلی خداوند به حقایق و امور

یکی از شاگردان امام باقر (ع) به وی می‌گوید: اگر صلاح می‌دانید به من تعلیم دهید که آیا خداوند، قبل از خلق موجودات، به یگانگی خود عالم بوده است یا خیر؟ زیرا برخی معتقدند که عالم بوده و بعضی می‌گویند که اگر معتقد شویم خداوند علم ازلی به یگانگی خود داشته، مستلزم این است که غیر از خدا چیز دیگری را هم ازلی بدانیم.
امام باقر (ع) در پاسخ این سؤال نوشت: خداوند بزرگ همواره عالم بوده و دارای
[صفحه 94]
علم ازلی است. [171].
از سؤال فوق استفاده می‌شود که مباحث کلامی، در این عصر به گونه‌ای خزنده در اندیشه‌ی مسلمان‌ها راه یافته است؛ چه، ردپای این گونه ریزنگری‌ها را در میان یونانیان مانند ارسطو و افلاطون می‌توان یافت. اما پاسخ امام باقر (ع) در این بیان بسیار کوتاه و قاطع است و این اجمال یا بدان خاطر است که شخص سؤال کننده از ظرفیت بیشتری برخوردار نبوده است و یا امام (ع) با کوتاه کردن سخن به آن فرد فهمانده‌اند که طرح چنین مباحثی، بیش از آن که مشکلی را بزداید، بر حیرت و سرگردانی می‌افزاید و اعتقاد به همین نکته کافی است که خداوند از ازل عالم بوده است.
البته این مباحث با گذشت زمان گسترش بیشتری پیدا کرد و شبهات و اختلاف آرا تا بدان جا پیش رفت، که مسلک‌های متعارض کلامی به صورت جدی در بستر جامعه‌ی اسلامی رخ نمودند و سال‌های متمادی بخش عظیمی از فکر و ذهن محافل علمی در نقد و بررسی چنین کنکاش‌هایی صرف گردید و به هدر رفت. و چه بسا در چنین زمینه‌ای امام باقر (ع) به زیاد فرمود:
از خصومت و درگیری بپرهیز! زیرا این گونه درگیری‌ها پدید آورنده‌ی شک است و عمل را تباه می‌کند و افراد درگیر را منحط می‌سازد... در گذشته کسانی بودند که علوم بایسته را کنار نهاده و در طلب دانش‌هایی بر آمدند که نمی‌بایست، تا آن جا که سخنشان به خدا و مباحث الهی انجامید و متحیر و سرگردان ماندند. [172].
این‌ها نمونه‌هایی بود از مباحث اعتقادی که امام باقر (ع) در راستای رسالت علمی و الهی خود ارائه داشته و در پرتو آن شبهات فکری رسوخ یافته در اندیشه را زدوده است.

پس از رسول خدا، ظاهرا قرآن، به عنوان منبع اصلی شناخت مسایل عقیدتی و
[صفحه 95]
عبادی و سیاسی، در جامعه‌ی اسلامی باقی ماند، اما از آن جا که این منبع ژرف نیاز به مفسرانی آشنا با پیام وحی داشت و دست‌های سیاست، این مفسران واقعی (اهل بیت علیهم‌السلام) را در جامعه منزوی ساخته بود، با گذشت زمان، نیازهای اعتقادی و پرسش‌های عبادی و مسایل مستحدث یکی پس از دیگری رخ نمود و کسانی که در جامعه به عنوان عالم و محدث شناخته می‌شدند، ناگزیر باید جوابی را برای هر پرسش و مسأله تدارک می‌دیدند!
عدم احاطه‌ی کامل آنان بر مجموعه‌ی معارف قرآنی از یک سو، و عدم آشنایی آنان با فرهنگ ویژه‌ی وحی از سوی دیگر، سبب گردید تا با قیاس و توجیه‌گری و استحسان و تکیه بر آرای شخصی و گاه احادیث بی‌ریشه و اقوال بی‌اساس، عقیده‌ای را ابراز کرده و یا فتوایی دهند.
بنابراین، یکی از راه‌های اساسی مبارزه با این مشکل، بازگرداندن مردم به قرآن و هشدار دادن آنان نسبت به آرای ساختگی و غیر مستند به وحی بود.
امام باقر (ع) در این راستا می‌فرمود:
هرگاه من حدیث و سخنی برای شما گفتم، ریشه و مستند قرآنی آن را از من جویا شوید. سپس آن حضرت در برخی سخنانش فرمود: پیامبر (ص) از قیل و قال (بگو مگو و مشاجره) و هدر دادن و تباه ساختن اموال و پرس و جوی زیاد، نهی کرده است.
به آن حضرت گفته شد: این مطالب در کجای قرآن آمده است؟
امام باقر (ع) فرمود: در قرآن آمده است «لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس». [173].
(این آیه دلالت می‌کند که بیشتر سخنان نجوایی و به درازا کشیده فاقد ارزش است، مگر سخنی که در آن امر به انفاق یا کار نیک و یا اصلاح میان مردم باشد). «و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما» [174].
(از این آیه استفاده می‌شود که اموال را نباید در معرض نابودی و تباهی قرار
[صفحه 96]
داد.)

«لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم». [175].
(و این آیه می‌نمایاند که هر سؤالی شایسته و مفید و مثبت نیست، و چه بسا پرسش‌هایی که به ناراحتی و نگرانی خود انسان بینجامد). [176].
امام باقر (ع) با این شیوه، در صدد بود تا روحیه‌ی قرآن گرایی را در میان اهل دانش و جامعه‌ی اسلامی تقویت نماید، و از این طریق انحراف بینش‌های سطحی و عالم نمایان خود محور را به مردم یادآور شود؛ چه، در برخی مباحثه‌ها، با صراحتی فزونتر به این نکته پرداخته است:
حسن بصری نزد امام باقر (ع) آمد و گفت: آمده‌ام تا مطالبی درباره‌ی قرآن از شما بپرسم.
امام فرمود: آیا تو فقیه اهل بصره نیستی؟
پاسخ داد: این چنین گفته می‌شود.
امام فرمود: آیا در بصره شخصی هست که تو مسایل و احکام را از او دریافت کنی؟
پاسخ داد: خیر.
امام فرمود: بنابراین، همه‌ی مردم بصره، مسایل دینشان را از تو می‌گیرند؟
گفت: آری.
امام باقر (ع) فرمود: سبحان الله! مسؤولیت بزرگی را به گردن گرفته‌ای. از جانب تو سخنی برایم نقل کرده‌اند که نمی‌دانم واقعا تو آن را گفته ای یا بر تو دروغ بسته‌اند.
حسن بصری گفت: آن سخن چیست؟
امام فرمود: مردم گمان کرده‌اند که تو معتقدی خداوند امور بندگان را به خود آنان تفویض کرده است!
حسن بصری سکوت اختیار کرده و هیچ نمی‌گفت!
امام باقر (ع) برای این که وی را به ریشه‌ی اشتباهش متوجه سازد و بنمایاند که
[صفحه 97]
عامل اصل کج فهمی او، ناتوانی در فهم معارف قرآن است، برایش نمونه‌ای روشن آورد و گفت:
اگر خداوند در قرآنش به کسی ایمنی داده باشد، آیا براستی پس از این ایمنی تضمین شده از سوی خدا، بر او ترسی هست؟
حسن بصری گفت: خیر، ترسی بر او نخواهد بود.
امام باقر (ع) فرمود: اکنون آیه‌ای را برایت می‌خوانم و سخنی با تو دارم، من گمان نمی‌کنم که آن آیه را به گونه‌ی صحیح تفسیر کرده باشی، و اگر غلط تفسیر کرده‌ای، هم خودت را هلاک کرده‌ای و هم پیروانت را.
آن آیه این است: «و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة

و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین». [177].
شنیده‌ام که گفته‌ای مراد از سرزمین مبارک و امن، سرزمین مکه است؟ آیا کسانی که برای حج به مکه سفر می‌کنند مورد هجوم راهزنان قرار نمی‌گیرند و در مسیر آن هیچ ترسی ندارند و اموالشان را از دست نمی‌دهند؟
حسن بصری گفت: چرا.
امام فرمود: پس چگونه ایمن هستند و امنیت دارند؟! این آیه مثالی است که خداوند درباره‌ی ما اهل بیت رسالت، بیان داشته است. ما سرزمین مبارکیم و سرزمین‌های آشکار (قری ظاهرة) نمایندگان و فقهای پیرو ما هستند که میان ما و شیعیانمان قرار دارند و مطالب ما را به آنان می‌رساندند.
«قدرنا فیها السیر» مثالی است از حرکت و کاوش علمی.
«سیروا فیها لیالی و ایاما» مثالی است از تهییج مردم برای کسب هماره‌ی دانش در زمینه‌ی حلال و حرام و واجبات و احکام از اهل بیت (ع).
هرگاه مردم از این طریق معارف دین را دریافت کنند، ایمن از شک و گمراهی‌اند...
ای حسن بصری! اگر به تو بگویم جاهل اهل بصره‌ای! سخنی به گزاف نگفته‌ام، از اعتقاد به تفویض، اجتناب کن؛ زیرا خداوند به دلیل ضعف و سستی، تمام کار
[صفحه 98]
خلق را به ایشان وا ننهاده و از سوی دیگر ایشان را بنا روا بر گناهان مجبور نساخته است. [178].
نظیر چنین مباحثه‌ای از امام باقر (ع) با قتادة بن دعامة نیز نقل شده است:
قتادة بن دعامة از محدثان و مفسران مشهور اهل سنت است و از فقهای بصره به شمار می‌آید.
امام به او فرمود: آیا تو فقیه اهل بصره‌ای؟
قتاده گفت: چنین گمان می‌کنند.
امام باقر (ع) فرمود: آیا قرآن را بر اساس شناخت و علم تفسیر می‌کنی یا از روی ناآگاهی؟
قتاده گفت: بر اساس علم و مبانی علمی، قرآن را تفسیر می‌کنم.
امام فرمود: اگر براستی بر اساس علم تفسیر می‌کنی، از تو سؤال می‌کنم که مراد از آیه‌ی «قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین» چیست؟
قتاده نظریه‌ای همانند سخنان حسن بصری ابراز داشت، و امام همان پاسخ را به او یادآور شدند. [179].

رویارویی با بدعت و بدعت گذاران

اشاره

بدعت در نظام عقیدتی و دستوری دین، یکی از نمودهای بارز انحراف از مسیر وحی می‌باشد، که عوامل و انگیزه‌های مختلفی در پیدایش و شکلگیری آن مؤثر است، از آن جمله:

کسانی که در باطن و اعماق ضمیر خویش با پیام وحی بیگانه‌اند، و با شریعت تضاد دارند، زمانی که قادر به مبارزه‌ی صریح و علنی با آن نباشند، می‌کوشند تا با نفوذ دادن ایده‌های غیر دینی و برنامه‌های غیر الهی در مجموعه‌ی باورها و دستورهای
[صفحه 99]
مکتبی، به گونه‌ای خزنده، ماهیت و خاصیت اصلی دین را تضعیف کرده، آن را به انحراف بکشانند.
این حرکت، حرکتی منافقانه است که نسبت به ادیان قبل از اسلام نیز از سوی عناصر مغرض و ناسالم اعمال می‌شده است، تا راه ایمان را بر رهروان دین مخدوش سازند.
خداوند در افشای چهره‌ی این گروه و نیز تهدید آنان فرموده است:
«فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون». [180].
وای بر آنان که با دست خویش مطالبی را نوشته و به دروغ می‌گویند: این از نزد خدا است. هدفشان از این کار دستیابی به پولی اندک است. وای بر آنان از آنچه نوشتند و وای بر آنان از آنچه به دست آوردند!

پیرایه‌ها و باورهای خرافی که گاه در محیطهای مذهبی رخ می‌نماید و به عنوان دین و باور دینی تلقی می‌شود، معمولا ناشی از بی‌اطلاعی توده‌ها از مبانی اصیل مکتبی است.
زمانی که ناآگاهان در مصدر قانونگذاری و یا اجرا قرار گیرند، چون از یک سو ناگزیرند کارها را سامان داده، پاسخی برای حل مشکلات و رخدادها بیابند، و از سوی دیگر آشنایی عمیق با روح دین ندارند، با صلاحدید و تشخیص بشری خویش یا بر اساس منافع مورد نظر خود، به وضع قوانین و ترویج اندیشه‌های غیردینی پرداخته، آن‌ها را به نام دین قلمداد می‌کنند.
این گونه بدعت‌ها به هر دو انگیزه، پس از رحلت رسول خدا (ص) در اسلام رخ نمود، و یکی از رسالت‌های عمده‌ی اهل بیت (ع) پیراستن پیرایه‌ها از دامان معرفت اسلامی و مبارزه با بدعت‌هایی بود که با انگیزه‌های مختلف صورت می‌گرفت.
علی (ع) به وجود این بدعت‌ها هشدار می‌داد و مردم را از پیروی آن‌ها نهی می‌کرد
[صفحه 100]
و می‌فرمود:
«ما احدثت بدعة الا ترک بها سنة، فاتقوا البدع والزموا المهیع». [181].
هیچ بدعتی گذاشته نشده، مگر آن که به وسیله‌ی آن سنت و روشی از پیامبر (ص) به فراموشی گراییده است، از بدعت‌ها بپرهیزید و به راه روشن و ندای رسای ارزش‌های اصیل دین پایبند باشید.
امام باقر (ع) در ارائه‌ی این مسؤولیت الهی به تبیین مبانی اصیل و سنت‌های محمدی (ص) پرداخته، نفی و طرد بدعت‌ها را در محدوده‌ی رسالت علمی و عملی خود قرار داده بود.
برای دور داشتن مردم و عالمان و قضات از بدعت در دین، گاه خود به استدلال می‌پرداخت و زمانی به روایات معصومان قبل از خود استشهاد می‌کرد و این خطبه را از علی بن ابی‌طالب (ع) یادآور می‌شد:
«ایها الناس انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع، و احکام تبتدع، یخالف فیها کتاب الله، یقلد فیها رجال رجالا...» [182].
هان ای مردم، سرآغاز شکلگیری فتنه‌ها و انحراف‌ها، هواها و هوس‌هایی است که مورد پیروی قرار می‌گیرد و احکامی است که در شریعت بدعت گذارده می‌شود. در این هواپرست‌ها و بدعتگذاری‌ها، با کتاب خدا مخالفت می‌شود و مردم (به جای تبعیت از وحی) از یکدیگر پیروی می‌کنند!
امام باقر (ع) می‌فرمود:

کسی که به فرمان انسان گنهکار گردن نهد دین ندارد.
کسی که به بدعت و سخنان باطلی که به دروغ برخدا بسته شده گردن نهد و پایبند باشد، دین ندارد.
کسی که چیزی از آیات الهی را انکار نماید، بی‌بهره از دین است. [183].
در حقیقت این هر سه عنوان بر کسی که بدعتی را بپذیرد، منطبق شده و صدق
[صفحه 101]
می‌کند؛ زیرا بدعتگذار، معصیت کار و افترا زننده‌ی به خدا است و کسی که سخنان او را بپذیرد بی‌شک با حکم واقعی الهی که در قرآن و سنت یاد شده، مخالفت کرده است.
امام باقر (ع) در تفسیر آیه‌ی «هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا...» می‌فرمود: این گروه که زیانکارترین مردمند و سعی و تلاش خویش را در زندگی دنیا به هدر داده و گم کرده‌اند و جاهلانه می‌پندارند که راه درستی را در پیش گرفته‌اند، نصارا، کشیشان، رهبانان و نیز آن دسته از مسلمانانند که در شبهات و هواهای نفسانی فرو رفته‌اند و گروه‌هایی چون خوارج و اهل بدعت، در زمره‌ی ایشان جای دارند. [184].
امام باقر (ع) در بیانی دیگر فرموده است:
کسی که با گناه و ارتکاب کبائر، به مبارزه‌ی با خدا برخاسته و از خود جرأت نشان دهد، کافر است. کسی که روش و دینی غیر از دین خدا پی نهد، مشرک است. [185].
گرایش مردم به بدعت‌ها، دارای عوامل و انگیزه‌های متفاوتی است. گاه بدعت‌ها به منظور تحریف دین صورت می‌گیرد، و گاه ناشی از جهل به مبانی و معارف مکتب است، و زمانی هم معلول تعصب‌ها و رسوم غلط اجتماعی و یا محاسبه‌های شخصی است.
یکی از مسایلی که در عصر پیامبر اسلام (ص) مشروع بوده، ولی در عصر عمر بن الخطاب ممنوع و حرام اعلام گردید، متعه (ازدواج موقت) است.
عمر بن خطاب بر اساس باورها و صلاح اندیشی شخصی خود، اعلام کرد:
متعتان کانا علی عهد رسول الله (ص) انهی عنهما و اعاقب علیهما: متعة النساء و متعة الحج. [186].
دو تمتع در روزگار رسول خدا (ص) وجود داشت و جایز بود، ولی من آن دو را ممنوع کرده، کسانی را که مرتکب آن شوند مجازات می‌کنم. آن دو عبارتند از: متعه‌ی زنان و متعه‌ی حج.
[صفحه 102]
بی‌شک، عمر در صدور این حکم، از نظر خود دلایلی داشته است، ولی آیا دلایل او و قدرت فهم و تشخیص او می‌توانسته با حکم الهی و سنت پیامبر (ص) همسطح قرار گیرد، و آیا او چنین حقی را داشته یا خیر؟ موضوعی

است که در کتب فقهی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.
از نظر شیعه، این دستور مخالف قرآن و سنت پیامبر (ص) است، و بر فرض که شرایط خاص جامعه در مقطعی از زمان، سبب صدور چنین حکمی شده باشد، با تغییر شرایط، باز حکم اولی الهی جاری است. شیعه که خود را بر اساس منابع متقن دینی، موظف به تبعیت از علی (ع) و ائمه‌ی معصومین (ع) پس از رسول خدا (ص) می‌داند به پیروی از معصومین (ع) این حکم را مخالف مصالح جامعه‌ی اسلامی می‌شمارد.
در همان منبع حدیثی که سخن فوق از عمر بن خطاب نقل شده، این روایت نیز آمده است که علی (ع) فرمود: «لولا ما سبق من رأی عمر بن الخطاب لأمرت بالمتعة، ثم مازنی الاشقی» [187].
اگر نبود که عمر بن خطاب ازدواج موقت را ممنوع ساخته است، من فرمان می‌دادم که ازدواج موقت صورت گیرد و جایز باشد؛ زیرا با تجویز ازدواج موقت، گرایش به زنا و فحشاء کاهش می‌یافت و جز انسان‌های شقی و دون مایه به زنا روی نمی‌آوردند [188].
در این روایت، فلسفه‌ی جواز ازدواج موقت مطرح شده، با بیان آن، اندیشه و باور عمر و نیز حکم او به ممنوعیت ازدواج موقت، از اساس زیر سؤال رفته است، و چون عمر به عنوان خلیفه و حاکم مسلمانان چنین دستوری را داده است و مخالف رسمی علی (ع) در چنین مسأله‌ای، مشکلات بزرگتری را در آن عصر
[صفحه 103]
بحرانی برای جامعه‌ی اسلامی پدید می‌آورده، آن حضرت سخن خود را با بیانی که نقل شد به توده‌ها رسانده است.
این گونه احکام که توسط شخص عمر بنیان نهاده شد، در نسل‌های بعد به عنوان سنت قطعی و احکام تلقی شد و استمرار یافت. چنان که در زمان امام باقر (ع) برخی از رهروان راه خلفا بر امام (ع) خرده می‌گرفتند که چرا فرمان عمر را قبول ندارد و مشروع نمی‌داند.
عبدالله معمر لیثی از جمله کسانی است که در این زمینه، با امام باقر (ع) به بحث نشسته است.
او به امام باقر (ع) عرض کرد: شنیده‌ام شما در مورد ازدواج موقت (متعه) فتوا به جواز داده‌اید!
امام فرمود: بلی، خداوند آن را جایز شمرده و سنت رسول خدا بر آن بوده و اصحاب پیامبر (ص) به آن عمل کرده‌اند.
عبدالله معمر گفت: ولی عمر بن خطاب آن را ممنوع ساخته است!
امام فرمود: بنابراین تو بر سخن رفیقت پایدار باش و من هم بر سخن و رأی رسول خدا استوار خواهم بود!
(عبدالله که خود را در میدان بحث به بن‌بست رسیده یافت، سعی کرد تا با

فلسفه بافی و استحسان‌های شخصی و تمسک به ذهنیت‌ها و تعصب‌های قومی راهی بجوید، از این رو) عبدالله گفت: آیا شما خشنود می‌شوی که ببینی شخصی با زنی از بستگان و خانواده‌ی شما چنین عملی را انجام دهد!
امام فرمود: ای بی‌خرد! چرا سخن از زنان به میان می‌آوری (ما درباره‌ی حکم خدا سخن می‌گوییم) آن خدایی که ازدواج موقت را حلال ساخته از تو و از همه‌ی کسانی که به تکلف و اجبار متعه را حرام شمرده‌اند، غیرتمندتر است.
آن گاه امام (ع) برای این که به او بفهماند، شیوه‌ی شناخت حلال و حرام الهی، اتکا به ذوق و سلیقه و تعصب‌های شخصی نیست، فرمود:
آیا تو دوست داری که زنی از خانواده‌ی تو به همسری مردی در آید که جولا و تهیدست است، و در جامعه جایگاهی بس پایین دارد.
عبدالله معمر گفت: خیر.
[صفحه 104]
امام فرمود: چرا تو حلال خدا را حرام می‌شماری! (خداوند ازدواج با تهیدستان را ممنوع نکرده است).
عبدالله گفت: من حلال خدا را حرام نمی‌دانم، بلکه معتقدم مرد جولا و بافنده‌ی تهیدست کفو و هم سطح ما نیست، از این رو خویشاوندی او را دوست ندارم.
امام فرمود: ولی برنامه‌ی خدا جز این است؛ زیرا خداوند، اعمال نیک همین مرد جولای تهیدست را می‌پذیرد، و حوران بهشتی را به ازدواج او در می‌آورد، اما تو از روی کبر و نخوت، از خویشاوندی با مؤمنی که شایسته‌ی همسری حوران بهشتی است ناخشنود و ناراحتی.
عبدالله از سر تسلیم خندید و گفت: براستی که سینه‌های شما رویشگاه درختان تناور دانش است، میوه‌های درخت دانش از آن شما است و برگ‌های آن در اختیار مردم. [189].
با این بیان، امام باقر (ع) به عبدالله معمر تفهیم کرد که: درستی و نادرستی احکام دین و حلال بودن و حرام بودن امور، با ذوق و سلیقه‌ی شخصی مردم و یا آداب و رسوم و تعصب‌های قومی قابل سنجش و محاسبه نیست.

رمز بقای دین در واقع‌بینی و سازگاری آن با نیازها و شرایط گوناگونی است که در طول زندگی نسل‌ها، یکی پس از دیگری رخ می‌نماید.
شریعت و مکتب، آن گاه می‌تواند در بستر تاریخ تداوم یابد، که قادر به حل معضلات اجتماعی و پاسخگو به پرسش‌های عقیدتی و عملی مردم باشد.
مبانی عقیدتی، همواره ثابت و غیر متغیرند و نیازمند دقت و تلاش برای فهم هر چه عمیقتر آن، اما برنامه‌های عملی و قوانین دستوری دین، با این که متکی بر ملاک‌های واقعی است، ولی از آن جا که موضوعات خارجی و مسایل مستحدث در زندگی جوامع، همواره متحول و متغیر است. شناخت حکم هر حادثه نیازمند اجتهاد و استنباط می‌باشد.
[صفحه 105]
استنباط احکام و نسبت دادن آن‌ها به خدا و شریعت، کاری است سنگین و خطر آفرین؛ زیرا همان گونه که حیات دین در صحنه‌ی زندگی انسان‌ها، مبتنی بر اجتهاد می‌باشد، از سوی دیگر، اجتهاد نادرست و نسبت دادن احکام منحط و غیرواقعی به شریعت، خود مایه‌ی زوال و نابودی دین خواهد بود.
نقش اجتهاد و مجتهدان در جامعه‌ی دینی، همانند نقش طبابت و پزشکان در جامعه‌ی بشری است. اگر طبیبان راه درستی را در مداوای بیماری‌ها در پیش گیرند، عمل آنان شفابخش و سازنده است، ولی اگر راه نادرست و داروهای نامناسبی را تجویز نمایند، نه تنها بیماران بهبود نیافته که چه بسا بیماری آنان شدت می‌یابد.
فقیهان و مجتهدان نیز در صدد پاسخگویی به مسایل جدید و مورد ابتلای جامعه‌ی خویشند، و چنانچه در این کار از ملاک‌ها و شیوه‌های غلط پیروی کنند، چهره‌ی دین را مخدوش و نظام عملی آن را معیوب ساخته‌اند.
پس از رحلت رسول خدا (ص)، یکی از نیازهای مبرم جامعه‌ی اسلامی، اجتهاد و شناخت احکام بر اساس قرآن و سنت رسول الله (ص) بود.
ما در مطالب قبل یادآور شدیم که پیامبر اسلام (ص) با پیش‌بینی این امر و معرفی علی (ع) به عنوان مبین احکام و مفسر قرآن، در جهت رفع نیازهای آینده‌ی جهان اسلام، گام اساسی را برداشت، ولی آنان که علی (ع) را نخست از میدان سیاست و به دنبال آن از مرجعیت دینی و فکری منزوی ساختند، در میدان عمل با بن بست‌ها مواجه شده و دست به کار اجتهاد شدند، اما اجتهادی که با روح دین سازگار نبود و شرایط لازم را در بر نداشت.
به کارگیری قیاس و استحسان و فهم شخصی در استنباط احکام، از جمله

مشکلاتی بود که در امر اجتهاد رخ نمود، و ائمه‌ی معصومین (ع) را به عنوان عالمان واقعی دین و وارثان علم پیامبر (ص)، واداشت تا جامعه‌ی علمی را به ره یافتن انحراف در فهم احکام هشدار دهند.
بر این اساس، یکی از محورهای عمده‌ی تعلیمات ائمه (ع)، به ویژه امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، زدایش قیاس و استحسان از محیط فقاهت و اجتهاد بود.
امام باقر (ع) در این زمینه می‌فرمود:
[صفحه 106]
«ان السنة لا تقاس، و کیف تقاس السنة و الحائض تقضی الصیام و لا تقضی الصلوة». [190].
سنت و احکام شرعی از طریق قیاس قابل شناخت نیست، چگونه می‌توان قیاس را ملاک قرار داد، با این که زن حایض پس از دوران حیض می‌بایست روزه را قضا کند، ولی قضای نماز بر او واجب نیست.
در سخنی دیگر به زراره سفارش فرموده است:
«یا زرارة ایاک و اصحاب القیاس فی الدین، فانهم ترکوا علم ما وکلوا به و تکلفوا ماقد کفوه، یتأولون الأخبار و یکذبون علی الله عزوجل...». [191].
ای زراره! از کسانی که در کار دین به قیاس پرداخته‌اند، دوری گزین؛ زیرا آنان از قلمرو تکلیف خود تجاوز کرده‌اند، آن چه را می‌بایست فرا گیرند، کنار نهاده و به چیزی پرداخته‌اند که به آن‌ها وانهاده نشده است، روایات را به ذوق خود تجزیه و تحلیل کرده و تأویل می‌کنند و بر خدا دروغ می‌بندند.
و نیز امام باقر (ع) می‌فرمود:
«ادنی الشرک ان یبتدع الرجل رأیا فیحب علیه و یبغض علیه» [192].
کمترین مرتبه‌ی شرک این است که شخص نظریه‌ای را از پیش خود (و بدون حجت شرعی) بنیان نهد و همان نظر را ملاک حب و بغض و داوری‌ها قرار دهد.
محمد بن طیار از اصحاب امام باقر (ع) گوید:
قال لی ابوجعفر (ع): تخاصم الناس؟ قلت: نعم. قال: و لا یسألونک عن شیء، الا قلت فیه شیئا؟ قلت: نعم، قال: فأین باب الرد اذا؟ [193].
امام باقر (ع) به من فرمود: آیا تو با مردم به بحث می‌پردازی؟ گفتم: بلی.
امام (ع) فرمود: آیا هر چه از تو می‌پرسند، تو به هر حال پاسخی در قبال آن ارائه می‌کنی؟ گفتم: بلی.
امام (ع) فرمود: پس در چه زمینه سکوت کرده و علم و دانش واقعی آن را به
[صفحه 107]
اهلش (اهل بیت علیهم‌السلام) ارجاع می‌دهی!
در این بیان، امام (ع) به محمد بن طیار یادآور شده است که هیچ فردی جز

معصومین (ع) نباید خود را در مرحله‌ای فرض کند که می‌تواند به اتکای رأی و اندیشه‌ی خود همه‌ی پرسش‌ها را پاسخ دهد، و آن جا که نتوانست به تمثیل و تشبیه و قیاس متکی گردد! بلکه همواره در مسایل مورد ابتلا، زمینه‌های پیچیده و مبهمی وجود دارد که علم آن صرفا در اختیار مفسران واقعی قرآن و اهل بیت رسالت است و باید به آنان رجوع کرد.

تعلیم فقه و شیوه‌ی صحیح اجتهاد

تعلیم مسایل فقهی و پاسخگویی به پرسش‌ها در زمینه‌ی احکام شرعی، یکی از زمینه‌های مهم زندگی ائمه (ع) به ویژه‌ی امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده است.
عصر امام باقر (ع)، آغاز پیدایش فرصتی بود تا حاملان واقعی علوم قرآن، بتوانند به تعلیم شاگردان و ترویج احکام و تحکیم مبانی فقهی بپردازند. البته این زمینه‌ها در عصر امام صادق (ع) هموارتر گشت و از آن پس دوره‌ی سختگیری فزونتر حاکمان نسبت به ائمه ادامه یافت و این زجر و شکنجه تداوم داشت تا عصر امامت به غیبت انجامید.
امام باقر (ع) در تصحیح اندیشه‌ها و زدایش انحراف‌ها، تنها به مبارزه و رویارویی اکتفا نکرد، بلکه با بیان احکام و گاه تبیین شیوه‌ی استنباط احکام از قرآن و سنت پیامبر، پایه‌های فقاهت و اجتهاد صحیح را استحکام بخشید.
روایات فقهی نقل شده از امام باقر (ع)، بیش از آن است که بتوان در این مجموعه گرد آورد؛ زیرا کمتر بابی از ابواب فقهی را می‌توان یافت که در فروع مختلف آن، سخنی از امام باقر (ع) وارد نشده باشد. مجموعه‌های روایی - فقهی خود گواه این سخن است.
محمد ابوزهره از پژوهشگران اهل سنت در کتاب تفصیلی خویش الامام الصادق در تبیین جایگاه علمی و معنوی امام باقر (ع) می‌گوید:
امام محمد باقر (ع) وارث پدر خویش در پیشوایی علمی و مقام شریف هدایتگری بود. از این جهت عالمان از شهرها و سرزمین‌های اسلامی به جانب وی
[صفحه 108]
رهسپار می‌شدند. هیچ فردی - از عالمان - به مدینه وارد نمی‌شد، مگر این که برای کسب معرفت و دانش به خانه‌ی امام محمد باقر (ع) مراجعه می‌کرد.
در میان کسانی که به خدمت وی می‌رسیدند، هم چهره‌های شیعی و هم سنی دیده می‌شوند و گاه منحرفان افراطگر نیز خود را به وی نزدیک می‌کردند ولی امام در برابر آنان موضعی قاطع گرفته و ایشان را طرد می‌کرد.
بسیاری از پیشوایان فقه و حدیث به حضور وی رسیده‌اند، از آن جمله: سفیان ثوری، سفیان بن عیینه - محدث مکه - و ابوحنیفه - فقیه اهل عراق -.
مرام امام باقر (ع) چنین بود که هر گاه فردی به حضورش می‌رسید، حقایق ناب را برای او تبیین می‌کرد. [194].

ابوزهره سپس به نقل گفتگویی که میان امام باقر (ع) و ابوحنیفه در زمینه‌ی رد قیاس و نقش آن در تحریف دین صورت گرفته، پرداخته است و در پی آن می‌گوید:
از این گفتگو - که امام باقر در موضع ارشاد و بازجویی از روش ابوحنیفه قرار گرفته - استفاده می‌شود که امام باقر (ع) برا ی علمای عصر خود، عنوان پیشوایی داشته است؛ زیرا عالمان به حضور وی می‌رسیده‌اند و او بر اساس گزارش‌ها و اطلاعاتی که از آنان در اختیار داشته به نقد و محاسبه‌ی ایشان می‌پرداخته است. چونان رئیسی که بر نیروهای تحت سرپرستی خود حکم می‌کند تا بر راه حق گام نهند و آنان نیز با کمال میل و رغبت این ریاست و پیشوایی را پذیرفته باشند. [195].
دلایل و قراینی که صحت نظریه‌ی ابوزهره را در این زمینه تأیید می‌کند، فراوان است. از آن جمله روایتی را می‌توان نام برد که ابوحمزه‌ی ثمالی نقل کرده است:
ابوحمزه‌ی ثمالی می‌گوید: در مسجد الرسول (ص) نشسته بودم که مردی پیش آمد، سلام کرد و گفت: تو کیستی؟ گفتم: از مردم کوفه‌ام.
به او گفتم: در جستجوی چه هستی؟
مرد گفت: آیا ابوجعفر محمد بن علی (ع) را می‌شناسی؟
گفتم: آری می‌شناسم، به ایشان چه کار داری؟
[صفحه 109]
مرد گفت: چهل مسأله آماده کرده‌ام تا از او سؤال کنم. آن چه پاسخ داد، حقش را بگیرم و باطلش را وانهم.
ابوحمزه گوید: به او گفتم: آیا فرق حق و باطل را می‌دانی و ملاک تشخیص آن را می‌شناسی!
مرد گفت: آری می‌شناسم.
گفتم: اگر حق و باطل را می‌شناسی و ملاک آن را در دست داری، پس چه نیازی به امام باقر (ع) خواهی داشت؟!
مرد گفت: شما کوفیان کم ظرفیت و ناشکیبایید!
در این میان، امام باقر (ع) وارد مسجد شد، در حالی که جمعی از مردم خراسان و افراد دیگر اطراف او را گرفته، درباره‌ی مسایل حج از آن حضرت سؤال می‌کردند. مدتی گذشت تا امام باقر (ع) در جایگاه خود نشست و آن مرد هم نزدیک امام، جایی برای خود جستجو کرد.
ابوحمزه می‌گوید: من سعی کردم جایی بنشینم که گفتگوی امام با انبوه اطرافیانش را بشنوم، مردم یکی پس از دیگری مطالب خود را سؤال کردند و پاسخ گرفتند و رفتند، آن گاه امام (ع) رو به جانب آن مرد کرده، پرسیدند، تو کیستی؟
مرد گفت: من قتادة بن دعامه‌ی بصری هستم.

امام فرمود: تو فقیه اهل بصره هستی؟
مرد گفت: آری.
امام فرمود: وای بر تو، ای قتاده! خداوند بندگان شایسته‌ای را آفریده است تا حجت بر دیگران باشند، آنان «اوتاد» زمین و بر پا دارنده‌ی امر الهی و نخبگان علم خدایند و خداوند آنان را قبل از آفرینش دیگر بندگان برگزیده است.
قتاده پس از سکوتی طولانی گفت: به خدا سوگند، من تاکنون، در برابر فقیهان بسیار و نیز پیش روی ابن‌عباس نشسته‌ام، ولی آن گونه که اکنون در برابر شما مضطرب شده‌ام، در مقابل هیچ کدامشان احساس نگرانی و اضطراب نداشته‌ام.
امام باقر (ع) فرمود: تو می‌دانی کجا نشسته‌ای؟ تو در مقابل خاندانی هستی که خداوند درباره‌ی آن فرموده است: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه، یسبح
[صفحه 110]
له فیها بالغدو و الاصال». [196] و نیز فرموده است: «رجال لاتلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله، و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة». [197].
پس جایگاه تو آن جا است - که خود می‌دانی - و ما آن خاندانیم که خدا توصیف کرده است.
در این هنگام قتاده گفت: به خدا سوگند، راست گفتی، فدایت شوم، آن خانه‌ها که خدا اجازه داده است نام و یاد و تسبیح او در آن‌ها برده شود، نه خانه‌های ساخته شده از سنگ و خاک است، که شما خاندانید.
قتاده گفت: پس اکنون بفرمایید که پنیر چه حکمی دارد؟!
امام باقر (ع) لبخندی زد و فرمود: آیا آن همه پرسش تو به همین سؤال خلاصه شده است!
قتاده گفت: همه را اکنون فراموش کرده و بیاد نمی‌آورم!
امام فرمود: اشکالی ندارد. [198].
سپس قتاده به پرسش ادامه داد، و امام (ع) پاسخ‌هایی مستدل در جواب وی ارائه داد.
[صفحه 113]

زندگی سیاسی امام باقر علیه‌السلام

اشاره

از آنجا که ائمه‌ی معصومین (ع) در متن زندگی اجتماعی حضور داشته‌اند و مسؤولیت هدایت و انذار جامعه‌ی اسلامی را پس از رسول خدا (ص) متعهد بوده‌اند، ناگزیر با مسایل مختلف جامعه‌ی خویش روبرو بوده، ضرورة نمی‌توانسته‌اند در برابر جریان‌های سیاسی بی تفاوت و بی‌موضع باشند؛ زیرا مسایل سیاسی یک جامعه، پیوند تنگاتنگ با سایر شؤون آن دارد. اصلاح اخلاق، اندیشه، عقاید، روابط خانوادگی و اجتماعی، مناسبات اقتصادی و... در یک محیط ناسالم سیاسی، که استبداد و جهل بر آن سایه افکنده باشد، به جایی نخواهد رسید، و نتیجه‌ی بایسته را به دنبال نخواهد داشت.

اگر خداوند، موسی و برادرش هارون را در نخستین مأموریت و رسالتشان به سوی فرعون (فرد شاخص نظام سیاسی مصر در آن روزگار) می‌فرستد، یکی از اهداف مهم این مأموریت، اصلاح مجموعه و نظام اجتماعی از طریق اصلاح حاکمان و نظام سیاسی است.

اگر پیامبران الهی در محیطهای بزرگ که از سیستم حکومتی برخوردار بوده‌اند، در نخستین گام‌های تبلیغی با ممانعت و ضدیت رهبران سیاسی جامعه مواجه می‌شده‌اند، دلیلش پیوستگی میان شؤون مختلف مادی، معنوی، اعتقادی و سیاسی جوامع بشری است.

از این رو، امامان شیعه (ع) هر چند در صدد اصلاح معنویات و تکامل بخشیدن

[صفحه 114]

به بینش توحیدی و دینی مردم بوده‌اند ولی بر اساس تفکیک ناپذیری شؤون مختلف جامعه از یکدیگر، نمی‌توانسته‌اند نسبت به امور سیاسی بی نظر، و از آن چه می‌گذرد اطلاع نداشته باشند و در قبال کجروی‌ها، استبدادها و انحراف‌های سیاسی، اخلاقی و دینی حاکمان موضع نگیرند!

زندگی امام باقر (ع) نیز از این قاعده‌ی کلی مستثنی نبوده است و شواهد گوناگون تاریخی و روایی بر این مطلب گواهی می‌دهد.

بینش سیاسی امام باقر

اشاره

از آن جا که معارف ائمه‌ی معصومین (ع) از چشمه‌ی زلال قرآن و رسالت دریافت شده و از پیامبر (ص) به علی بن ابی‌طالب و از آن حضرت سینه به سینه به سایر امامان منتقل گردیده، و در این میان از تحریف و کاستی و فزونی مصون بوده است، در بینش سیاسی و اصول دیدگاه‌های ایشان، هماهنگی کامل مشهود است.
بینش سیاسی ائمه (ع)، همان بینشی است که قرآن ترسیم کرده و ارائه داشته است. چه در زمینه‌ی لزوم حاکمیت ایمان و توحید، عدل و انصاف، روح اخوت و برادری، قوانین و احکام الهی، و چه در زمینه‌ی حفظ عزت و کیان جامعه‌ی اسلامی، گسترش ارزش‌ها و بینش توحیدی، جلوگیری از سلطه‌ی بیگانگان و اجانب بر مقدرات امت اسلامی و...

ضرورت تداوم مبارزه علیه کفر، شرک و ستم

لزوم مبارزه علیه کفر، شرک و ستم، از جمله محورهای مهم بینش سیاسی قرآن است که بر اساس آن، خط مشی‌ها و مواضع عملی در میدان مسایل سیاسی جامعه، اتخاذ می‌شود، و امام باقر (ع) بر این محورها تکیه داشت.
مردی از شیعیان، در مورد جنگ‌های علی بن ابی‌طالب (ع) از امام باقر سؤال‌هایی مطرح کرد (و چنان که از پاسخ بر می‌آید، آن مرد در صدد شناخت فلسفه‌ی آن جنگ‌ها و دلیل ضرورت و مشروعیت آن بود).
امام باقر (ع) در پاسخ وی فرمود:
خداوند، پیامبرش محمد (ص) را همراه با پنج شمشیر مبعوث کرد.
[صفحه 115]
(به تعبیر دیگر خداوند زمانی که پیام رسالت را به پیامبر اکرم (ص) داد و وی را مسؤول رساندن ارزش‌های الهی به خلق فرمود، برای هموار ساختن راه و از میان برداشتن موانع این ارزش‌ها، پنج فرمان مبارزه به او داد).
سه شمشیر از آن پنج شمشیر، هماره کشیده و در اهتزاز است و هرگز نباید در نیام رود، مگر آن که دشمن دست از ستیز با اسلام و ارزش‌های اسلامی بردارد و شعله‌های این نبرد فروکش کند و جنگ، بار بر زمین نهد.
التبه جنگ میان ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها (جنگ میان خط انبیا و جبهه‌ی کفر و شرک و ستم) فروکش نخواهد کرد، مگر آن روز که خورشید از نهانگاه مغرب طلوع کند (و قائم آل محمد (ص) ظاهر گردد) تنها در آن روز، بشریت روی صلاح و امنیت را خواهد دید. و تنها کسانی سود خواهند برد که دارای پیشینه‌ی ایمانی و ارزش‌های عملی‌اند.
شمشیر چهارم، هماره مترصد فرصت است تا به گام لزوم به اهتزاز در آید.
شمشیر پنجم در نیام است. کشیدنش با دیگران و فرمانش با ما است.
اما آن سه شمشیر آخته، عبارتند از:
1- شمشیر علیه مشرکان عرب (آنان که ظالمانه‌ترین روش‌ها را علیه دین و مؤمنان به کار گرفتند، و هرگز دست از ستیز و توطئه برنداشتند و جایی برای صلح و مسالمت باقی نگذاشته‌اند، تا آن جا که) خداوند درباره‌ی آنان فرمود: «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اقعدوالهم کل مرصد»... [199].
دومین شمشیر آخته بر کافرانی است که به یکی از کتب آسمانی ایمان دارند، ولی ارزش‌های الهی را حرمت نمی‌نهند و به دین حق نمی‌گروند.

خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: «قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله»... [200] اینان اگر در سرزمین مسلمانان ساکن باشند، یا باید ایمان بیاورند، یا جزیه بدهند وگرنه محکوم به مرگند... (این حکم به معنای واداشتن کافران به ایمان جبری نیست، بلکه راه دوم؛ یعنی دریافت جزیه و مالیات از ایشان ایمان جبری را [صفحه 116]
نفی می‌کند و اصل این حکم، حکمی است رایج و معقول که تمامی حکومت‌ها درباره‌ی شهروندان خود معمول می‌دارند و در قابل آن، خدمات رفاهی اجتماعی را به ایشان عرضه می‌کنند. و چون کافران این گونه مالیات‌ها را از طریق زکات یا خمس نمی‌پردازند، تحت عنوان جزیه این مهم را ایفا می‌نمایند. و تن ندادن به این حکم در حقیقت اعلام ناهمسازی و جنگ با حکومت می‌باشند.)
سومین شمشیر متوجه مشرکان غیر عرب است...
شمشیر چهارم که باید هماره آماده و مترصد نگه داشته شود، شمشیر علیه ستمکاران، متجاوزان، فساد انگیزان و نیز اهل تأویل است. (اهل تأویل آنانند که با توجیه آیات و احکام الهی، حقایق دین را تحریف می‌کنند.) اما شمشیر در نیام، شمشیر قصاص است که خداوند می‌فرماید: «النفس بالنفس والعین بالعین» تقاضای قصاص با بازماندگان مقتول و حکمش با ما است. [201].

موضعگیری علیه حاکمان ستمگر

از جمله رهنمودهای سیاسی امام باقر (ع) به شیعیان خود، جبهه‌گیری علیه حاکمان ستمگر و ساکت نبودن در برابر ظلم‌ها و تجاوزهای آنان است.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
کسی که به جانب سلطان ستمگری حرکت کند تا او را به تقوای الهی فرمان داده، وی را از عواقب شوم ظلم بترساند و موعظه نماید، از پاداشی همانند پاداش تمامی جن و انس، و از عملی همانند عمل ایشان برخوردار خواهد بود. [202].
امام باقر (ع) در نکوهش پیشوایان ستم پیشه و پیروان و حامیان آنان می‌فرماید: همانا پیشوایان ظلم و پیروان ایشان، از دین الهی عزل شده و بر کنارند. [203].
یعنی هیچ حاکم جائری نمی‌تواند مدعی دینداری باشد و نمی‌تواند با اتکا بر
[صفحه 117]
مسند خلافت دینی، بندگان خدا را مورد ستم قرار دهد. و مردم باید فریب ادعاها و اظهار دین و دینداری او را نخورند و گمان نکنند که طغیان علیه او، طغیان علیه دین خواهد بود.
خداوند در قرآن فرموده است:
هنگامی (فرا رسد) که پیشوایان از پیروان خود بیزاری جویند و عذاب را در برابر خود مجسم یابند و دستشان از هر وسیله‌ای برای نجات و رهایی کوتاه باشد. [204].
امام باقر (ع) در تفسیر این آیه و بیان مصداق این پیشوایان و پیروان می‌فرماید: به خدا سوگند! این پیشوایان همان رهبران ستمگرند که در روز قیامت و لحظه‌ی مشاهده‌ی عذاب الهی، از پیروان و حامیان خود دوری و بیزاری می‌جویند. [205].
امام باقر (ع) به این گونه رهنمودها و هشدارها، در حقیقت به امت اسلامی نمایانده است که اگر به قرآن و پیام وحی ایمان دارند، باید بدانند که پیروی از ظالمان و حمایت از ایشان، هم کیفر اخروی دارد و هم از سوی همین پیشوایان ستمگر مورد بی‌مهری و خیانت قرار خواهند گرفت.

استفاده از پند و تذکر در مسیر اصلاح

در بینش امام باقر (ع)، امر به امر به معروف و نهی از منکر ضروری ترین گامی است که باید در طریق اصلاح جامعه و حتی برای حفظ سلامت و صلاح جامعه، برداشته شود.
مبارزه با کجروی‌ها و اصلاح مفاسد اجتماعی و جباریت حاکمان، همیشه مستلزم حرکت‌های قهرآمیز و خونین نیست، بلکه نخست باید با منطق، اهداف، خواسته‌ها و ارزش‌ها را مطرح کرد، و زمینه‌ی تحول فکری و فرهنگی را پدید آورد و در صورت تأثیر نکردن آن، به مواضع قهرآمیز روی آورد.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
همانا امر به معروف و نهی از منکر، راه انبیا و شیوه‌ی صالحان است.
[صفحه 118]
تکلیفی است بزرگ، که همه‌ی واجبات و ارزش‌های ضروری در پرتو آن تحقق می‌پذیرد، و اندیشه‌ها در نتیجه‌ی آن از گزند خناسان ایمن می‌ماند، و راه‌ها به وسیله‌ی آن، امنیت پیدا می‌کند و روابط اقتصادی سالم شکل می‌گیرد و حق مظلومان از ظالمان، باز گرفته می‌شود. زمین آباد می‌گردد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و کارها سامان می‌یابد. [206].
و می‌فرمود: بد جامعه‌ای است آن جامعه‌ای که امر به معروف و نهی از منکر را ارج ننهد و با دید عیبجویی به آن نگاه کند! [207].

استفاده از روش‌های قهرآمیز علیه ظلم و فساد

در مسیر اصلاحگری، هر چند حرکت فرهنگی و ایجاد تحول فکری مقدم بر اتخاذ روش‌های قهرآمیز است، ولی نباید همواره در مقام موعظه‌گر باقی ماند و دل به امر و نهی کردن خوش داشت، بلکه پند و اندرز تا زمانی ارزش دارد و سبب ایفای مسؤولیت می‌شود که منشأ تأثیر و تحول آفرین و مایه‌ی اصلاح باشد. آن گاه که رهنمودها، پندها و هشدارها، در مفسدان و ستمگران کارساز نیفتاد، باید شیوه‌ی مبارزه را تغییر داد و در صورت ضرورت از روش‌های قهرآمیز نیز استفاده کرد.
امام باقر (ع) در ترسیم این بینش می‌فرماید:
در برابر عمل ناشایست مفسدان و ظالمان، با قلب و زبان به انکار و مبارزه برخیزید و بر پیشانی ستمکاران بکوبید، و در مسیر خدا از ملامت ملامتگران نهراسید!
اگر موعظه‌ی شما اثر بخشید و آنان به سوی حق بازگشتند، دست از ایشان بردارید. همانا اهرم قهر و قدرت را باید نسبت به کسانی روا داشت که به مردم ستم می‌ورزند و در زمین - بی دلیل - سرکشی می‌کنند. آنان مستحق شکنجه‌ای دردناکند.
[صفحه 119]
در برابر چنین عناصری باید مصمم به جهاد با جان باشید، همچنان که در دل باید نسبت به آنان، بغض و عداوت ورزید...
به جهاد با متجاوزان ادامه دهید، تا به فرمان خدا گردن نهند و دست از ظلم و تجاوز بردارند. [208].

نفی روحیه‌ی عافیت طلبی و توجیه‌گری

امام باقر (ع) در نکوهش عافیت طلبان و کسانی که امر به معروف و نهی از منکر را به مواردی منحصر کرده‌اند که زیان و خطری را متوجه ایشان نسازد، می‌فرماید:
در آخرالزمان، مردمی می‌آیند که... امر به معروف و نهی از منکر را لازم نمی‌شمرند، مگر زمانی که ایمن از ضرر باشند (امر به معروف و نهی از منکر مایه‌ی زیان جانی و یا مالی آنان نشود!) هماره در تلاشند تا برای اعمال و آرزوهای خود راه توجیه و عذر و بهانه‌ای پیدا کنند، و در این راستا می‌کوشند تا لغزش‌ها و فساد عالمان را بیابند و افشا کنند (و با این کار نادرستی‌های خود را موجه سازند و ارج عالمان را فرو ریزند). از میان تکالیف دینی به نماز و روزه و اموری که خدشه‌ای به جان و مالشان وارد نیاورد، رو می‌آورند؛ چه، اگر نماز هم مایه‌ی آسیب به سایر امور اقتصادی و رفاهی ایشان شود، از آن نیز روی برخواهند تافت، همان گونه که از بارزترین واجبات - امر به معروف و نهی از منکر - روی برگردانده‌اند! [209].
در ادامه‌ی این بیان، امام باقر می‌فرماید:
[صفحه 120]
خداوند به شعیب پیامبر (ع) وحی کرد: من صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد: چهل هزار نفر از بدان و ناصالحان و شصت هزار نفر از نیکان!
شعیب گفت: پروردگارا! عذاب و کیفر بدکاران، علتش روشن است، اما چرا نیکان باید عذاب شوند؟
خداوند به او وحی کرد: نیکان از آن جهت عذاب می‌شوند که در برابر گنهکاران چرب زبانی کردند و نرمش نشان دادند و به خاطر خشم الهی، بر اهل معصیت خشم نگرفتند! [210].

منع استفاده از ظلم، برای اقامه‌ی حق

تجویز استفاده از روش‌های قهرآمیز برای مبارزه‌ی با ظلم، به معنای استفاده از هر وسیله در طریق هدف نیست! بلکه امام باقر (ع) در کنار پیشنهاد جهاد و حرکت‌های قهرآمیز برای نبرد با ستمگران و فاسدان، به این نکته تصریح کرده است که باید در این راستا، هم هدف را متعالی و الهی قرار داد، و هم از وسیله و روش عادلانه استفاده کرد. به تعبیر دیگر، در بینش سیاسی امام باقر (ع) هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.
آن حضرت می‌فرماید:
علیه ظالمان و مفسدان، با دل و جان بستیزید، ولی با این وسیله در صدد سلطه‌جویی بر دیگران، یا دستیابی به مال و مکنت نباشید! و برای رسیدن به پیروزی، روش‌های ظالمانه را به کار نگیرید [211].
[صفحه 121]

تأثیر عدالت اجتماعی در غنای اقتصادی

امام باقر (ع) عدالت اجتماعی را از عوامل مهم دستیابی جامعه به تعادل اقتصادی می‌داند و می‌فرماید:
به راستی میدان پر برکت عدل چقدر گسترده و فراگیر است! زمانی که فرمانروایان بر مردم به عدل فرمانروایی کنند، عموم مردم به غنای اقتصادی و آسایش دست می‌یابند [212].
در این نگرش، ریشه‌ی بسیاری از ناهنجاری‌های اقتصادی جوامع و علت پیدایش طبقات تهیدست و نیازمند، نبودن عدالت و برنامه‌های عادلانه در کار فرمانروایان دانسته شده است.

ویژگی‌های پیشوا و حاکم صالح

امام باقر (ع) در رأس برنامه‌های سیاسی خویش، بینش خود را درباره‌ی حاکم صالح بیان می‌دارد، تا از این طریق هم پیروانش را با ملاک‌های ارزشی آشنا سازد، و هم به گونه‌ای غیر مستقیم، فرمانروایان و والیانی را که فاقد آن ارزش‌ها بودند، مورد انتقاد قرار دهد.
آن حضرت می‌فرماید:
همانا امامت و پیشوایی اجتماعی در صلاحیت کسی نیست، مگر این سه ویژگی در او جمع باشد:
1- از تقوای نیرومندی برخوردار باشد که وی را در برابر آفات قدرت از فرو افتادن در دام حرام نگه دارد (زیرا قدرت آن چنان فریبنده و جذاب است که تقوای اندک در برابر آن کارایی ندارد).
2- از بردباری ژرفی برخوردار باشد که خشم خود را مهار نماید.
3- بر کسانی که حکم می‌راند همانند پدری مهربان باشد و به نیکی رفتار کند. [213].
[صفحه 122]

موضوع امامت و رهبری امام عادل، پس از مسأله‌ی توحید و نبوت، از حساسترین و سرنوشت سازترین مباحث در جهان اسلام بشمار می‌آید.
حجم گسترده‌ای از معارف شیعی نیز به مبحث امامت اختصاص یافته است، اما به نظر می‌رسد که مسأله‌ی امامت در صدر اسلام با ابعاد اعتقادی - سیاسی - عملی - اجتماعی مطرح بوده است، ولی به مرور زمان، بیشتر جنبه‌ی اعتقادی یافته و سایر ابعاد آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است.
در متون حدیثی شیعه، نکاتی درباره‌ی امامت و ولایت و رهبری دینی و اجتماعی یاد شده است که روشن می‌سازد: اصل رهبری و ولایت، از آن جهت مورد تأکید و اصرار قرار گرفته که اصولا بدون رهبری صالحان، صلاح و اصلاح فرد و جامعه عملی نخواهد بود و در جامعه‌ای که زمام امور در دست جاهلان، ظالمان و عناصر ناشایست باشد، هرگونه تلاش اصلاحگرانه، خنثی و بی‌ثمر خواهد گشت.
اگر با این بینش به مسأله‌ی امامت نگریسته شود، بسیاری از حقایق دیگر در زمینه‌ی مواضع سیاسی ائمه معصومین (ع) و اهتمام آنان به احیای امر امامت، آشکار می‌گردد.
امام باقر (ع) در بیان نیاز مردم به رهبری صالح می‌فرماید:
مردم از آن جهت به وجود پیامبر (ص) و امام، نیازمندند که استمرار صلاح (سامان نظام مادی و معنوی) جهان متکی به وجود آنان است؛ زیرا خداوند به وسیله‌ی پیامبر (ص) و امام است که عذاب را از زمینیان برطرف می‌سازد. [214].
رفع عذاب از مردم، به وسیله‌ی وجود پیامبر و امام، امری اعتباری نیست، بلکه حکایت از واقعیتی ملموس دارد؛ چه، پیامبر و امام در جامعه ساکت نمی‌نشینند و گوشه‌ی انزوا اختیار نمی‌کنند، بلکه با تمام قدرت در راه اصلاح جامعه و تعالی بخشیدن به آن می‌کوشند، و در پرتو تلاش‌های آنان، مردم به صلاح می‌گرایند، از

فساد پرهیز کرده، از کینه و عداوت دوری می‌کنند و به رحم و ایثار و انفاق رو می‌آورند.
چنین جامعه‌ای از تباهی ستم و شعله‌های فساد و زشتی اخلاق، در امان خواهد بود و مورد قهر و انتقام الهی قرار نخواهد گرفت.
در حالی که اگر مردم به مبارزه‌ی همه جانبه با ایشان برخیزند، ممکن است گرفتار عذاب الهی شوند، چنان که به دردهای خانمانسوز اجتماعی

گرفتار می‌شوند.
قوم نوح [215] لوط [216] و عاد [217] و ثمود [218] در روزگاری مورد قهر الهی قرار گرفتند و با طوفان بلا و سنگ‌های عذاب و صدای سهمگین آسمانی هلاک شدند، که پیامبر آنان بر روی زمین حضور داشت و یا در میان آنان زندگی می‌کرد.
البته نمی‌توان انکار کرد که وجود پیامبر و امام، رحمت بر زمینیان است و لازمه‌ی اکمال این رحمت، فرصت یافتن خلق برای بهره‌وری از پیام‌های بحق آنان و هلاک نشدن به مجرد انکار و رویگردانی دانست. چنان که خداوند، خطاب به پیامبر فرموده است:
تا زمانی که تو - ای پیامبر - در میان مشرکان مکه حضور داشته باشی، خداوند عذاب خویش را بر آنان نازل نخواهد کرد. [219].
به هر حال، این تأکید و اصرار که نسبت به مسأله‌ی امامت و ولایت، در بیان معصومین (ع) مشاهده می‌شود، حکایت از نقش اصلاحی عمیق امام در جامعه دارد، به گونه‌ای که اگر امام و رهبری صالح الهی از نظام عقیدتی و سیاسی جامعه حذف شود، دیگر هیچ چیزی جایگزین آن نمی‌گردد و نقش آن را ایفا نمی‌کند و خلأ آن را پر نمی‌سازد.
با این نگرش، می‌توان به ژرفای سخن امام باقر (ع) ره برد که می‌فرماید:
[صفحه 124]
از میان تکالیف اصولی اسلام، هیچ تکلیفی به اندازه‌ی ولایت مورد دعوت و تأکید قرار نگرفته است [220].

امام باقر (ع) در حدیثی می‌فرماید:
اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت.
زراره پرسید: از این پنج اصل، کدامیک برتر است؟
امام (ع) فرمود: ولایت برتر از سایر اصل‌ها است؛ زیرا که ولایت کلید نماز، زکات، حج و روزه می‌باشد، و صاحب ولایت (امام) کسی است که مردم را به سوی این اصول چهارگانه رهبری می‌کند... [221].
در این روایت مسأله‌ی ولایت برترین اصل در میان اصول زیر بنایی اسلام شناخته شده است، و چنانچه به استدلال امام، توجه کافی نشود، ممکن است منکران ولایت، از این سخنان امام سوء استفاده کرده، چنین وانمود کنند که امامان شیعه حق خودشان را از عبادت خدا هم برتر شمرده‌اند. نیز ممکن است که ناآگاهان شیعه به غلو کشیده شده و به جای اهتمام به امر واجبات و محرمات شریعت، گمان کنند که محبت اهل بیت کافی است، ولی اگر به استدلال امام بیندیشند، خواهند یافت که برتری ولایت بر سایر اصول اسلام از آن جهت است که ولایت و رهبری رهبران الهی (پیامبر و اوصیای وی) تضمین کننده‌ی اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات و برگزاری بایسته‌ی حج و روزه است. اگر ولایت و حکومت و رهبری امت در دست جاهلان و رهبران غیر الهی قرار گیرد سایر اصول نیز، یکی پس از دیگری، تضعیف شده و در امت اسلامی از میان خواهد رفت یا تحریف خواهد شد. چنان که جهان اسلام در طول تاریخ گذشته‌ی خود به دلیل همین مشکل، همواره از حقیقت اسلام دورتر شده است.
[صفحه 125]
این نکته دارای اهمیت و شایان توجه است که اصولا مسأله‌ی ولایت به جای این که در ردیف اصول عقیدتی دین قرار گیرد و جنبه‌ی اعتقادی صرف به خود گیرد، از جمله اعمال عبادی و اصول عملی شمرده شده، در ردیف نماز و روزه و حج و زکات قرار گرفته است. این می‌رساند که تأکید ائمه (ع) بر مسأله‌ی امامت، تنها نظر به دوست داشتن و بزرگ شمردن ائمه در فکر و عقیده نیست، بلکه باید ولایت را در مرحله‌ی عمل نشان داد؛ یعنی همچنان که باید علاوه بر قبول نماز و روزه و زکات و حج به انجام نماز و روزه... همت گمارد و صرف اعتقاد به وجوب و ارزش این اعمال کافی نیست، ولایت نیز باید مورد عمل قرار گیرد و عمل به ولایت ائمه این است که تنها از ایشان اطاعت شود و زمام امور دین و دنیا به آنان وانهاده گردد، و والی و حاکم و فرمانروای بر مردم ایشان باشند؛ چنان که امام صادق (ع) به لفظ والی تصریح فرمود و مشخص ساخت که

مراد از این ولایت، محبت و ارادت درونی صرف نیست؛ چرا که این ارادت باید به مرحله‌ی عمل بینجامد و امام در منصب دین و دنیا، در رأس قرار گیرد.
اگر عباراتی که در روایات معصومین (ع) برای مسأله‌ی امامت و ولایت آورده شده مورد کاوش و بررسی قرار گیرد، روشن خواهد شد که اهمیت مسأله‌ی امامت تنها در بعد اعتقادی آن نیست، بلکه جنبه‌ی سیاسی - اجتماعی آن نیز همانند جنبه‌ی اعتقادیش مهم و مورد توجه بوده است.
در این نگرش است که می‌توان فهمید چرا:
امامت مکمل نهایی همه‌ی فرایض، قوانین و دستورات دین است [222].
امامت اساس بالنده‌ی اسلام است. [223].
امامت ریشه و اصل هر ارزش است. [224].
[صفحه 126]
امامت سامان بخش امت [225] و راه پروردگار و نوری است که ارزش‌ها را برای خلق روشن می‌سازد [226].

امام باقر (ع) در بیان تأثیر حکومت‌ها و حاکمیت‌ها در سعادت و شقاوت ملت‌ها می‌فرماید:
خداوند فرموده است: هر ملتی که در قلمرو اسلام، به ولایت و رهبری و حاکمیت پیشوای ستمگر و غیرالهی، گردن نهند، بی شک مورد عذاب و مجازات قرار خواهند گرفت؛ هر چند آن ملت در رفتار فردی خویش نیک و پرهیزکار باشند. هر ملتی که در قلمرو اسلام به حاکمیت امام عادل و پیشوای الهی تن دهند، قطعا مورد عفو و رحمت قرار خواهند گرفت؛ هرچند در رفتار خویش خطاها و گناهانی داشته باشند [227].
پیام واقعی این حدیث، تشویق مردم به انتخاب رهبری الهی برای جامعه است، نه باز نمودن راه توجیه برای گناهکاران! آنچه امام در این حدیث بیان داشته است، نظر به واقعیت‌هایی دارد که با اندکی تأمل در تاریخ ملت‌ها قابل درک است؛ زیرا حکومت‌ها نقش عمده‌ای در صلاح و فساد ملت‌ها دارند. رهبری و حکومت صحیح، جامعه‌ی فاسد را در نهایت به سوی صلاح و ایمان سوق می‌دهد، و رهبری فاسد و غیر الهی، جامعه‌ی سالم و ایمانی را در نهایت، به سوی گناه و انحطاط می‌کشاند و در معرض عذاب الهی می‌نهد.
امام باقر (ع) در همین زمینه فرموده است:
صلاح و عزت و سلامت دین و مؤمنان به این است که (حاکم جامعه‌ی اسلامی و
[صفحه 127]
امانتدار بیت‌المال و منابع اقتصادی مسلمانان، مؤمن و متعهد باشد و) اموال جامعه به کسی سپرده شود که حقوق را رعایت کرده و در مصارف بایسته آن را به مصرف رساند، و فساد دین و اهل دیانت از آنجا پدید می‌آید که منابع مالی و اقتصادی جامعه در اختیار کسی قرار گیرد که به عدل و حق رفتار نکرده آن را در مصارف لازم به کار نگیرد [228].
در این روایت سه موضوع در ارتباط با هم مورد توجه قرار گرفته است:
1- حاکمیت (به عنوان اختیاردار منابع اقتصادی) 2- اقتصاد 3- دین و فرهنگ.
امام (ع) در، بیان از سویی، به نقش اساسی اقتصاد و چگونگی صرف منابع مالی، در عزت و ذلت جامعه و اعتلا و افول فرهنگ دینی مردم اشاره کرده است، و از سوی دیگر، نقش متولیان جامعه و حاکمان و فرمانروایان را در نحوه‌ی به کارگیری و مصرف اموال ملی یادآور شده، موضوع اخیر را محور اصلی صلاح و فساد دین و اهل دیانت دانسته است.

دانشمندان از دیگر عوامل صلاح و فساد جامعه

در بینش امام باقر (ع)، دانشمندان، نظریه پردازان و دین شناسان از جمله عوامل مهم سعادت و شقاوت ملت‌ها به شمار می‌آیند؛ زیرا آنان خط سیر جامعه را به سوی اعتلا یا انحطاط رقم می‌زنند.
دانشمندان و فقیهان، به عنوان مظهر دانایی، و حاکمان، به عنوان مظهر قدرت اجرایی جامعه، از عمده‌ترین عوامل رهیابی ملت‌ها به سوی سعادت یا شقاوت به شمار می‌آیند.
امام صادق (ع) از پدر گرامی خود، امام باقر (ع) نقل کرده است:
رسول خدا (ص) فرمود: هر گاه دو گروه از امت من صالح باشند، تمامی امت من صالح خواهند گشت و اگر آن دو گروه فاسد شوند، تمام امت به فساد می‌گرایند.
[صفحه 128]
به آن حضرت عرض کردند: آن دو گروه کدامند؟
فرمود: یک گروه فقها و دانشمندانند و گروه دیگر حاکمان و فرمانروایان [229].

تقیه و پنهان کاری

اشاره

تقیه از جمله عناوین و برنامه‌هایی است که گاه مورد سوء استفاده و بد فهمی قرار می‌گیرد و علت آن هم، جدا ساختن تقیه از معنای واقعی و هدف اصلی آن است.
تقیه در حقیقت یک دستورالعمل سیاسی است که نوعی پنهان کاری به شمار می‌آید و اهداف زیر را دنبال می‌کند.
الف: حفظ نیروهای مؤمن از متلاشی شدن به دست ناصالحان.
ب: هدر نرفتن توان عناصر مؤمن در راه‌های کم ثمر و ذخیره‌سازی آن‌ها برای شرایط حساس و سرنوشت‌ساز.
ج: حفظ اسرار و خط مشی‌ها و برنامه‌ها از قرار گرفتن در اختیار دشمن.
د: جای دادن عناصر مؤمن در تشکیلات دشمن، به منظور بهره‌گیری از قدرت و امکانات خود دشمن علیه وی.
این‌ها نکاتی است که از لابلای روایات تقیه به دست می‌آید، و با توجه به این نکات، اهمیت تقیه و نقش آن در حفظ نظام تفکر شیعی و جامعه‌ی شیعیان، دانسته می‌شود.
اگر اهداف سیاسی - اجتماعی تقیه مورد توجه واقع نشود، چه بسا اهتمام ائمه (ع) نسبت به رعایت آن از سوی شیعیان مورد ابهام قرار گیرد و نیز موارد تقیه از غیر تقیه بازشناسی نشود.
بنابراین، اگر امام باقر (ع) فرموده است:
تقیه از برنامه‌های دین من و پدران من است و کسی که به وظیفه‌ی تقیه عمل
[صفحه 129]
نمی‌کند ایمان ندارد [230].
حضرت در مقام ایجاد روح ترس، فریبکاری، دو چهرگی و مسؤولیت گریزی در مؤمنان نیست، بلکه یاران و پیروان خود را به تقیه‌ای فرا می‌خواند که مانند سپری در میدان حرکت و مبارزه، جان مؤمن را از تلف شدن، حفظ می‌کند و او را برای ادامه‌ی نبرد و تلاش یاری می‌دهد.
تقیه در مکتب اهل بیت، زمینه‌ی چشمپوشی از حق نیست، وسیله‌ی نجات برای پاسداری از حق است.
امام باقر (ع) می‌فرماید: حق را بگو و افشا کن، هر چند به زیان شخص تو باشد. [231].
آن حضرت پیروان خود را به تقیه‌ای فرا می‌خواند که پیامبر (ص) و علی بن ابی‌طالب (ع) و حسن بن علی (ع) و حسین بن علی (ع) و امام سجاد (ع) داشته‌اند، تقیه‌ای که پیامبر (ص) را از رویارویی با مشرکان و تبلیغ

دین باز نداشت، تقیه‌ای که علی بن ابی‌طالب را از حضور در میدان‌های جنگ و افشاگری به موقع علیه خط کفر و نفاق، منصرف نکرد و تقیه‌ای که حسین بن علی (ع) را از گام نهادن در مسیر شهادت دور نساخت.
به تعبیر دیگر، تقیه یک استراتژی مبارزاتی در رویارویی با دشمن است، نه یک هدف.
امام صادق (ع) می‌فرماید: پدرم هماره این نکته را یادآور می‌شد که:
هیچ چیز به اندازه‌ی تقیه، چشم مرا روشن نمی‌سازد؛ زیرا تقیه سپر مؤمن است [232].
سپر در میدان نبرد معنا می‌یابد. مؤمن هماره در نبرد با کفر و گمراهی است و در این طریق، تقیه را به کار می‌گیرد تا به بن‌بست نرسد، نیرویش را هدر ندهد و به مبارزه ادامه دهد، پس جا دارد که رهبر از تیزهوشی و موقعیت سنجی پیروان خود، چشمش روشن شود.
ابوبصیر از امام باقر (ع) روایت کرده است:
[صفحه 130]
هنگامی که حکومت در اختیار عناصر نادان و سبکسر قرار گرفت، در ظاهر با توده‌ی مردم و برنامه‌های حکومت همراه باشید، ولی در نهان و باطن به وظیفه‌ی واقعی خود عمل کنید [233].
اهدافی که برای تقیه در احادیث امام باقر (ع) معرفی شده عبارت است از:

امام باقر (ع) در این زمینه فرموده است:
تقیه از آن رو قرار داده شده است که به وسیله‌ی آن خون‌ها از ریخته شدن مصون بماند. پس زمانی که تقیه از ایفای این مهم بر نیاید و قادر به جلوگیری از ریخته شدن خون بیگناهان نباشد، به کارگیری آن معنا ندارد [234].

با توجه به این که حکومت‌های جائر امکانات جامعه را در اختیار خویشان و همفکران خود می‌نهند، و مخالفان سیاسی خود را در انزوای اقتصادی و چه بسا مورد هجوم و غارت قرار می‌دهند و شیعه به دلیل اعتقاد به امامت و ولایت، همواره رویاروی حکام ناصالح قرار داشته است. ائمه معصومین (ع) برای مصون داشتن جان و مال پیروان خود از دستبرد حکام و والیان ناشایست، به آنان رهنمودهای لازم را ارائه می‌کرده‌اند که برخی از آن‌ها بر پایه‌ی تقیه استوار بوده است.
معمر بن یحیی می‌گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: من گاهی (به اقتضای شغلم) از مردم اموالی را به امانت دریافت می‌دارم و چه بسا ناگزیر می‌شوم از راه یا دروازه‌ای عبور کنم که مالیات بگیران حکومت قرار دارند و من (برای مصون داشتن مال مردم از حیف و میل آنان) با سوگندی آن اموال را از چنگ ایشان می‌رهانم.
امام باقر (ع) در تأیید شیوه‌ی او فرمود: دوست دارم من هم بتوانم اموال مسلمین را
[صفحه 131]
با خوردن قسمی، از خطرگاه‌ها به سلامت عبور دهم. این قانون کلی است که هر گاه مؤمن از ناحیه‌ی دشمن، بر خویش بیمناک باشد و موضوع مهم تلقی شود و ناگزیر گردد، حق دارد تقیه کند. [235].
در روایتی دیگر امام به زراره می‌فرماید:
هرگاه در برابر حکام جور و کارگزاران ایشان، ناگزیر شدی و برای رهایی یافتن از تعدی آنان، سوگندی کارساز بود، به هر چه می‌گویند سوگند بخور. [236].

ابوبصیر می‌گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود:
کسی که شیوه‌ی تقیه را نمی‌داند و به آن پایبند نیست، خیر و ارزشی در او نمی‌توان یافت (در نیکی تقیه همین بس که) یوسف صدیق (ع) (برای اجرای برنامه‌ها و تدبیر بایسته‌ی خود در مواجهه با برادرانش به ایشان) گفت: ای قافله! شما یغما گرید با این که آنان چیزی را ندزدیده بودند [237].
این سخن را هر چند خود یوسف (ع) نگفته باشد، ولی اصولا یوسف (ع) در این ماجرا تدابیری اندیشید که به ظاهر کسانی که دزدی نکرده بودند، در معرض این اتهام قرار گرفتند. امام باقر (ع) این نوع اعمال و گفتار را که ظاهر آن به گونه‌ای و باطن آن به شکل دیگری است، تقیه نامیده است.

در برخی شرایط، کنار نهادن تقیه موجب اهانت دشمن به مقدسات و بی‌حرمتی به ارزش‌های والا می‌شود، بی آن که اظهار عقیده ثمری بایسته داشته باشد. در چنین
[صفحه 132]
مواردی تقیه ضروری است.
امام باقر (ع) می‌فرماید: در تورات این مطلب آمده است که خداوند به موسی (ع) فرمود: ای موسی! اسراری که به تو سپرده‌ام و در سینه داری، همچنان نهفته بدار و با دشمنان من که دشمنان تو نیز هستند، در ظاهر مدارا کن. با برملا ساختن اسرار من، فحش و دشنام ایشان را متوجه من نساز؛ زیرا اگر با عمل تو، آنان به من توهین کنند، تو شریک آنان در این جرم بشمار خواهی آمد [238].
یادآوری این نکته ضروری است که اصل تقیه نسخ کننده‌ی سایر احکام دین مانند وجوب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و یا نقض کننده‌ی حرمت کذب و اتهام نیست، بلکه در کنار این دستورها، وسیله‌ای است برای پیشبرد اهداف عالی دین. بنابراین، هر گونه تفسیر و تعبیری که تقیه را وسیله‌ی فرار از مسؤولیت‌ها و گریز از تکالیف الهی معرفی کند، نادرست خواهد بود.

حرکت سری در شرایط نامساعد

تداوم بخشیدن به تلاش‌های فرهنگی و عقیدتی - سیاسی، به گونه‌ی سری و مخفیانه، خود نوعی تقیه به شمار می‌آید. با این فرق که تقیه، نقش سپر در میدان جنگ را داراست و بیشتر جنبه‌ی دفاعی دارد، ولی در حرکت تبلیغی - سیاسی سری، حالت هجومی و جنبه‌ی نفوذی، مشهود است.
امام باقر (ع) با آن همه توصیه و سفارش به تقیه، دست از پرورش اندیشه‌ها در نهان، و ترویج مبانی تشیع و احیای امر امامت بر نداشت. و این در حقیقت همان جمع میان تقیه و ایفای مسؤولیت‌ها است.
در بینش سیاسی امام باقر (ع) حفظ اسرار در حرکت شیعی، از وظایف مهم همه‌ی کسانی است که امام را همراهی می‌کنند و سخنان، اندیشه‌ها و نظریات پنهانی او را در شرایط حاکمیت استبداد، دریافته‌اند.
[صفحه 133]
امام باقر (ع) در ضمن توصیه‌های خود به گروهی از شیعیان که عازم عراق بودند، فرمود:
هوای یکدیگر را داشته باشید، توانمندانتان به ضعیفانتان یاری دهند. سر ما را بر ملا نسازید و امر ما را میان مردم منتشر نکنید... [239].
حرکت سری در تبلیغ حق، همیشه ناشی از حاکمیت استبداد نیست، بلکه گاه نامساعد بودن شرایط فرهنگی جامعه آماده نبودن افکار و اندیشه‌ها برای فهم و دریافت حق، رهبران را ناگزیر می‌سازد تا از بر ملا ساختن راه خویش برای همگان، اجتناب ورزند و پیروان خاص خود را به کتمان سر دعوت نمایند. چنان که امام باقر (ع) به یاران و پیروان خود می‌فرمود:
اسرار ما را پنهان بدارید (و با افشای آن‌ها در جامعه‌ی ناآگاه، اعتراض، بدبینی) و هجوم مردم را بر دوش‌های ما تحمیل نکنید. [240].

خط مشی سیاسی امام باقر

اشاره

چنان که در فصل گذشته یادآور شدیم، بینش سیاسی و سیاست‌های کلی ائمه (ع) برگرفته از قرآن و معارف وحی است.
رسول اکرم (ص) و ائمه‌ی معصومین (ع) در مبانی اصولی و دیدگاه‌های کلی و ملاک‌ها و معیارهای ارزشی، کمترین اختلاف و تمایزی با یکدیگر ندارند.
پیام توحید باید در زمین و در میان همه‌ی ملت‌ها راه یابد.
قوانین الهی باید بر تمامی جوامع حکمفرما شود.
تبلیغ دین و تلاش برای اعتلای کلمة الله باید همواره استمرار یابد.
پیشبرد اهداف دین باید متکی بر استدلال و منطق باشد.
موانع گسترش حق، باید از میان برداشته شود.
حکومت و رهبری دینی و دنیایی جامعه، به عنوان نیرومندترین ابزار اصلاح امت، باید در اختیار صالحان قرار گیرد.
[صفحه 134]
رویارویی و مبارزه با عناصر مفسد و حاکمان ستمگر، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.
عزت، قدرت و نیروی برتر علمی و عملی باید در اختیار جبهه‌ی ایمان باشد و..
این‌ها همه نقطه نظرهای مشترک معصومین (ع) در زمینه‌ی آرا و ایده‌های سیاسی - اجتماعی است. با این حال، مطالعه‌ی زندگی ایشان، این واقعیت را می‌نمایاند که خط مشی امامان (ع) در جریان‌های سیاسی و موضعگیری علیه حکام عصر خویش متفاوت بوده است.
این تفاوت از آن جهت است که شرایط زمان، نیازها، مشکلات، امکانات و ضرورت‌های اجتماعی و تاریخی همواره متغیر است. شیوه‌ای که در یک زمان ضروری است و کارآیی دارد، ممکن است در زمان دیگر بی‌تأثیر و چه بسا زیانبار باشد. وسیله‌ای که در یک دوره، مفید و کارساز است، چه بسا در عصر و شرایطی دیگر، لغو و بیهوده شناخته شود.
امامان، با این که ایده‌ی واحد و بینشی یکسان نسبت به اهداف سیاسی داشته‌اند، ولی به خاطر اختلاف شرایط محیطی و زیستی خود و تفاوت نیازها و اولویت‌های معنوی و مادی جامعه، شیوه‌های متفاوتی را به کار گرفته‌اند.

تفاوت خط مشی ائمه در امور سیاسی

وجود تفاوت در خط مشی سیاسی امامان (ع)، واقعیتی است که در روایات نیز بدان اشاره شده و مورد قبول قرار گرفته است.
شخصی به نام حمران نزد امام باقر (ع) آمده، می‌گوید:
درباره‌ی عملکرد سیاسی علی بن ابی‌طالب و حسن بن علی (ع) و حسین بن علی (ع) و خروج و قیام آنان و مشکلاتی که در این مسیر تحمل کردند و تا مرز شهادت و کشته شدن پیش رفتند، نظر شما چیست؟
امام باقر (ع) در پاسخ وی فرمود: ای حمران! خداوند از قبل برنامه‌ی آنان را طرح‌ریزی کرده و به موقع، آن را عملی ساخت.
پیامبر (ص) از طریق وحی، نسبت به برنامه‌ی الهی آگاه شده بود و اطلاعات
[صفحه 135]
خویش را در اختیار علی (ع) و حسن و حسین (ع) قرار داد. آنان نیز طبق وظیفه‌ی خویش و بر اساس رهنمود الهی، عمل نمودند.
هر کس از خاندان ما - اهل بیت - شیوه‌ی سکوت و بردباری در پیش گرفت و به نبرد خونین علیه طاغوت‌ها نپرداخت، سکوت او نیز بر اساس علم و انجام وظیفه صورت گرفته است. [241].
در تجزیه و تحلیل این روایت، نخست باید دید که منظور حمران از این سؤال چه بوده است. آیا او صرفا درصدد شناخت فلسفه‌ی قیام ائمه بوده، یا نسبت به نهضت ائمه با توجه به این که این نهضت‌ها در ظاهر به پیروزی منتهی نشده، مشکلی داشته است، یا این که اصولا طرفدار نظریه‌ی قیام بوده و با طرح این سؤال می‌خواسته است شیوه‌ی سیاسی امام باقر (ع) را زیر سؤال ببرد، یا از علت آن آگاه شود؟ هر یک از این احتمال‌ها که درست باشد، به هر حال پاسخ امام راهگشاست و می‌تواند قانع کننده باشد، و آن این است که: امامان (ع) هیچ یک به اراده‌ی شخصی خود و بدون ملاک، تصمیم به قیام یا سکوت نگرفته‌اند. اگر علی (ع) در آغاز سکوت می‌کند، سپس به تشکیل حکومت می‌پردازد و با معاویه به نبرد بر می‌خیزد، اگر حسن بن علی (ع) نهضتش علیه معاویه به صلح می‌انجامد، اگر قیام حسین بن علی (ع) به شهادتی عظیم و بی‌سابقه منتهی می‌گردد و اگر امام سجاد (ع) به قیام علنی علیه طاغوت نمی‌پردازد، همه و همه به رهنمود خدا و پیامبر (ص) بوده و خود تصمیم نگرفته‌اند، و در نتیجه نه قیام آنان قابل خدشه است و نه سکوتشان.
در این حدیث، اصل وجود تفاوت در خط مشی سیاسی ائمه پذیرفته شده، اما علت این تفاوت، به مشیت و رهنمود خدا منتسب گشته؛ یعنی قیام

ائمه به فرمان خدا و سکوتشان نیز به فرمان او بوده است، ولی این بیان نفی نمی‌کند که شرایط
[صفحه 136]
زمان و مقتضیات هر دوره، مستلزم اتخاذ خط مشی جدیدی بوده است؛ زیرا پاسخ اصولا به تناسب فهم و نیاز به کسی که سؤال را مطرح کرده، داده شده و با این حال پاسخی مطابق واقع می‌باشد، هر چند برخی زوایای آن به فهم مخاطب وانهاده شده است، و آن این که امر و نهی الهی بر اساس مصالح واقعی و مطابق حکمت می‌باشد، پس آگاهی و کاردانی حکم می‌کند که با تغییر شرایط و مناسبات اجتماعی - سیاسی، خط مشی رهبران نیز متناسب با آن تغییر کند.

با توجه به این که پیامبران و امامان (ع) در مرحله‌ی نخست مردانی الهی و معنوی بوده و هدفشان رساندن خلق به خدا و تکامل بخشیدن به روح آدمیان و پیراستن زندگی ایشان از آلودگی‌ها و رذایل بوده است، و در مرحله‌ی بعد به منظور دستیابی به آن اهداف عالی به روابط اجتماعی و شرایط سیاسی جوامع بشری نظر داشته‌اند، می‌توان به روشنی دریافت که ایجاد تحول فکری در جوامع بشری از محورهای اصلی برنامه‌ی رهبران الهی است و تحولات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی به دنبال آن صورت می‌گیرد، و اصولا تعرض آنان نسبت به امور سیاسی جامعه، بدان جهت صورت می‌گرفته است که نوع حکومت، شخصیت و عملکرد حاکم و قوانین و ضوابط وضع شده از سوی حاکمان، تأثیری عمیق در فکر و فرهنگ و ایمان و شخصیت افراد جامعه دارد.
امام علی (ع) می‌فرماید:
هرگاه سلطان تغییر کند، زمان متحول می‌شود. [242].
بنابراین هر گاه زمینه برای ایجاد تحول فرهنگی در جامعه وجود داشته است، نیازی به قیام و جنگ و درگیری نبوده؛ زیرا تحول فکری اساس بنیادین هر تحول مثبت اجتماعی است و با تصحیح افکار و اندیشه‌ها، بهنجار گشتن نظام سیاسی و اجتماعی امری حتمی و ناگزیر است.
از این رو، انبیا نخست به تبلیغ دین خود و تصحیح عقاید و اندیشه‌ی مردم
[صفحه 137]
می‌پرداخته‌اند، و تا زمانی که دشمن، راه تبلیغ را بر روی ایشان مسدود نمی‌کرده است، به نبرد و رویارویی نظامی دست نمی‌یازیده‌اند.
به هر حال، عصر امام باقر (ع) از یک سو سرآغاز راهیابی اندیشه‌های بیگانه و فلسفه‌های مادی به قلمرو مباحثات علمی و کلامی بود، و تنش‌های فکری به تزلزل پایه‌های عقیدتی مردم کمک می‌کرد، و از سوی دیگر، حاکمیت طولانی عناصر نالایق بر جهان اسلام، پایه‌های علمی و معنوی جامعه را سست و بی‌بنیاد کرده بود. هر روز قلمرو جغرافیایی جهان اسلام گسترش می‌یافت، بی آن که بر استحکام مبانی دینی و فقهی آن افزوده شود.
داعیه‌داران حکومت، به قدری متشکل و درگیر بودند که اقدام برای تسخیر پایگاه سیاسی، بر تنش‌های اجتماعی بیشتر می‌افزود و جامعه‌ی بی‌بنیاد و کم بینش را در ورطه‌ی فروپاشی قرار می‌داد.
جامعه‌ی اسلامی، پس از رسول خدا راه انحطاط را پیموده بود، ولی زمینه برای فعالیت علمی و ایجاد تحول فکری هموار می‌نمود. امام باقر (ع) به

این هدف اصلی و بنیادین پرداخت و از اوضاع بی‌سامان حاکمان، در جهت تسخیر پایگاه فرهنگی جامعه بر آمد؛ چه، با این حرکت و با در اختیار داشتن این پایگاه، هر طرح بایسته‌ای را می‌شد به فکر اندیشمندان و ذهن توده‌ها القا کرد، و تجهیزات فکری لازم را در اختیار مصلحان جوامع اسلامی، برای همیشه تدارک دید.
«تسخیر فضای فرهنگی جامعه» عمده‌ترین خط مشی سیاسی - اجتماعی امام باقر (ع) به شمار می‌رود. این برنامه به وسیله‌ی امام صادق (ع) به اوج خود رسید و نام و پیام و اندیشه‌ی امامیه را برای همیشه‌ی تاریخ در میان امت اسلامی زنده داشت. اگر کتاب‌های رجالی و تراجم اهل سنت، با صراحت هرچه بیشتر درباره‌ی شخصیت علمی و معنوی امام باقر و امام صادق (ع) به ستایش و تمجید پرداخته، آنان را یگانه‌ی عصر خویش و سرآمد فقهای اسلام شمرده‌اند، نتیجه‌ی آن خط مشی بایسته است.
تجلی امام باقر و امام صادق (ع) در میدان علم و معنویت، شخصیت ممتاز و بی‌بدیل ائمه (ع) و اهل بیت را در دفتر حقایق پایدار تاریخ اسلام، به ثبت رسانید، و نظر مصلحان حقیقت‌جو را به پیام‌های ارزشی آنان جلب نمود.
[صفحه 138]

تسخیر پایگاه فرهنگی جامعه، هرچند از مواضع و اهداف مهم امام باقر (ع) بود، ولی امام (ع) در این مسیر هرگز از تحکیم بنیادهای تفکر شیعی غفلت نداشت، بلکه با برنامه‌ای دقیق و حساب شده، به رهبری جریان تفکر امامیه و پیروان خط ولایت، اهتمام می‌ورزید.
پنهانی بودن این نوع برنامه‌ها، عامل مهمی است که بسیاری از آن‌ها در متون تاریخی ثبت نشده، ولی روایاتی در اختیار ماست که به روشنی پرده از وجود این تلاش‌ها بر می‌دارد.
این روایات هم در باب تقیه وارد شده است، و هم در زمینه کتمان سر.
ابوعبیده‌ی حذاء می‌گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود:
به خدا سوگند محبوبترین یاران و اصحاب در نظر من، کسانی هستند که پرهیزکاران و فقیه‌ترین آنانند و بیش از همه احادیث و سخنان ما را (از قرار گرفتن در اختیار دشمنانمان) حفظ می‌کنند و پنهان می‌دارند... [243].
مگر نه این است که امام باقر (ع) در فضایی عام برای همه‌ی طبقات اجتماعی به تدریس و موعظه می‌پرداخته است، پس کتمان حدیث چه معنایی دارد؟!
آیا این گونه توصیه‌ها جز این است که از وجود نوعی درس‌ها و برنامه‌های خصوصی پنهانی خبر می‌دهد که به دلیل امنیتی در اختیار نامحرمان قرار نمی‌گرفته است.
توجه به حدیث محمد بن مسلم این نکته را روشنتر می‌سازد، که علت اصلی کتمان برخی از مطالب، دور داشتن عداوت و کینه‌ی حکام از حریم شیعه بوده است.
محمد بن مسلم گوید: امام باقر (ع) می‌فرمود:
بنده‌ای از بندگان خدا روز قیامت محشور می‌شود، در حالی که هرگز دستش به خون کسی آلوده نشده است، ولی چیزی همانند شیشه‌ی حجامتگران به او می‌دهند (که خون در آن جمع شده است) و به او می‌گویند: این سهم تو از خون فلان شخص است.
[صفحه 139]
آن شخص می‌گوید: پروردگارا تو خوب می‌دانی که من تا لحظه‌ی مرگ، خون کسی را نریخته‌ام.
به او گفته می‌شود: آری، تو از فلان شخص روایتی را شنیدی و آن را برای دیگران بازگو کردی تا سخن او به فرمانروای جبار رسید و در نتیجه کشته شد. این سهم تو از همان خون است. [244].

در این حدیث امام (ع) هشدار داده است که رعایت نکردن شرط امانت و سر داری، و افشای احادیث امامیه نزد نااهلان، عواقب شوم دنیوی و اخروی به دنبال دارد.

امام باقر (ع) هر چند برای از میان برداشتن حاکمان جائر، به قیام علنی و جمع‌آوری نیروی رزمی رو نیاورد؛ زیرا اصولا شرایط را متناسب نمی‌دید و یاران کافی در اطراف خویش سراغ نداشت، اما روح ظلم ستیزی و انزجار از فرمانروایان ستمگر را در کالبد پیروان و اصحاب خویش می‌دمید.
امام باقر (ع) منکر جهاد و مبارزه‌ی علنی و مسلحانه علیه حکام فاسد نبود، بلکه چنین اقدامی نیاز به نیروهایی ایثارگر و صادق داشت و امام از چنین یارانی به حد کافی برخوردار نبود. آن حضرت می‌فرمود:
هرگاه به تعداد اهل بدر - سیصد و سیزده نفر - گرد امام جمع شوند، بر امام واجب می‌شود که قیام کند و علیه حکومت اقدام نماید. [245].
چه بسا امام باقر (ع) این بیان را در پاسخ کسانی داده باشد که انتظار داشتند آن حضرت دست به انقلاب و نهضت مسلحانه بزند، ولی امام به ایشان یادآور شده که از یاوران لازم برخوردار نیست. با این حال، امام باقر (ع) در راستای زنده نگاه داشتن
[صفحه 140]
اصول سیاسی اسلام، از تقویت روح ظلم ستیزی در اصحاب خود غافل نبود، و از ابراز انزجار نسبت به والیان و فرمانروایان ناصالح دریغ نداشت، بلکه با بیان‌های مکرر می‌فرمود:
هنگامی که پدرم - علی بن الحسین - در آستانه‌ی وفات قرار داشت، مرا به سینه‌ی خود چسبانید و به من سفارش‌هایی کرد، از آن جمله که: ای فرزندم! از ستم نسبت به بی‌پناهانی که جز خدا یاوری ندارد، بپرهیز. [246].
در روایتی دیگر امام می‌فرماید:
ستم در دنیا، سیاهی و ظلمات در جهان آخرت است. [247].
و نیز می‌فرماید:
هیچ کس نسبت به دیگری ظلم نمی‌کند، مگر این که خداوند از ناحیه‌ی جان یا مال او را مؤاخذه کرده، تقاص می‌نماید، اما ظلم و گناه میان انسان و خدا، با توبه بخشیده خواهد شد. [248].
امام (ع) حتی از همگامی با ظالمان و همدلی با ایشان نهی کرده و می‌فرماید:
شخصی که ستم می‌کند و کسی که او را یاری می‌دهد و فردی که در دل از عمل ظالم راضی می‌باشد، هر سه شریک جرم خواهند بود. [249].

در بخشی از روایات، امام باقر (ع) با صراحت بیشتری جباران را مورد مذمت قرار داده و ایشان را در نظر جامعه منفور ساخته است.
آن حضرت از رسول خدا (ص) نقل فرموده است:
[صفحه 141]
سه گروهند که خداوند با آنان سخن نمی‌گوید، به سوی ایشان نظر رحمت نمی‌افکند، آنان را از آلودگی‌ها دور نمی‌سازد و گرفتار عذابی دردناک خواهند بود: پیر زناکار، فرمانروای جبار و تهیدست خدعه‌گر. [250].
نیز از جد خویش، پیامبر اسلام (ص) نقل کرده است:
دو گروهند که شفاعت من شامل آنان نخواهد شد، سلطان بیدادگر و مستبد و شخصی که در دین غلو و تندروی دارد و از باورهای دینی برگشته است و اهل توبه و بازنگری نیست. [251].
اظهار نظرهای امام در رابطه با حکام به این مقدار محدود نمی‌باشد، بلکه صریحتر از این گونه تعبیرها در سخنان حضرت مشهود است.
عقبة بن بشیر اسدی، گوید: بر امام باقر (ع) وارد شدم و عرض کردم:
من در میان قوم خود از حسبی عالی برخوردارم، قوم من در گذشته عریف (معاون و کارگزاری) [252] داشتند که جان سپرد. مردم تصمیم گرفتند که مرا به جای او به ریاست و نظارت بگمارند. نظر شما در این زمینه چیست؟ آیا این پست را بپذیرم یا خیر؟
امام فرمود: آیا حسبت را به رخ ما می‌کشی، خداوند مؤمنان را به وسیله‌ی ایمان رفعت بخشیده است، هر چند در نظر مردم بی‌مقدار باشند؛ و کافران را به خاطر کفرشان پست قرار داده است، هر چند در میان مردم شریف شناخته شوند! هیچ کس بر دیگری برتری ندارد، مگر به وسیله‌ی تقوای الهی.
اما این که آن پست را بپذیری یا خیر؟ اگر بهشت را دوست نداری، آن پست
[صفحه 142]
حکومتی را قبول کن؛ زیرا چه بسا سلطان ستمگر، مؤمنی را به دام اندازد و خونش را بریزد و تو که گوشه‌ای از کار آن سلطان را بر عهده گرفته‌ای، شریک در آن خون خواهی بود، در حالی که ممکن است از دنیای آنان بهره‌ی قابل توجه و یا حتی کمترین بهره‌ای به تو نرسد! [253].
بدبینی امام باقر (ع) نسبت به حاکمان نالایق عصر خویش، چیزی نبود که بر اهل نظر مخفی مانده باشد، کسانی که با بینش ائمه و امام باقر (ع) کمترین آشنایی داشتند، می‌دانستند که موضع آن حضرت در قبال والیان و

حاکمان عصرش، موضعی سخت خصمانه بوده است.
یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی نخع [254] با شناختی که از امام باقر (ع) دارد و می‌داند که آن حضرت، عملکرد حاکمان عصرش را نادرست و ظالمانه می‌شمارد، به ایشان می‌گوید:
من از دیر زمان؛ یعنی از زمان حجاج تاکنون، والی بوده‌ام. آیا راهی برای من هست که از گذشته‌ی خود توبه کنم؟
امام در برابر این سؤال سکوت کرده، به او پاسخ نمی‌دهد.
مرد دوباره سؤالش را تکرار می‌کند.
امام می‌فرماید: خیر! راهی برای توبه نیست، مگر این که هر حقی را از مردم ضایع کرده‌ای به آنان باز گردانی. [255].
[صفحه 143]

ترسیم چهره‌ی پلید جباران و افشاگری علیه آنان

یکی از روش‌های مبارزه‌ی با جباریت و نفی حاکمان جائر، ترسیم چهره‌ی خشن و غیر منطقی جباران گذشته است.
پرده برداشتن از پلیدی‌های حاکمان غیر الهی، و نقل سرگذشت آنان برای توده‌ها و انگشت نهادن بر نقطه‌های منفی ایشان، از یک سو سبب می‌شود تا مورخان غرض ورز و وابسته‌ی به دربارها و متعصبان، قادر به تحریف تاریخ و زیبا نمودن زشتی‌ها نباشند، و از سوی دیگر، نقدی غیر مستقیم بر حاکمانی است که مستبدانه حکم می‌رانند و خلق را بندگان خویش می‌پندارند!
در این راستا، امام باقر (ع) به نقل گوشه‌ای از زندگی سراسر تاریک یزید پرداخته، می‌فرماید:
یزید بن معاویه وارد مدینه شد [256] و تصمیم داشت از آن جا به سوی مکه برای انجام حج برود!
در مدینه، دستور داد تا شخصی از قریش را احضار کردند.
آن مرد را آوردند و در برابر یزید نگه داشتند.
یزید به او گفت: آیا اقرار می‌کنی که تو بنده و غلام من هستی، اگر بخواهم تو را می‌فروشم و اگر بخواهم به غلامی می‌گیرم!
مرد گفت: به خدا سوگند! ای یزید! تو نه از نظر حسب و موقعیت قومی بر من که از قریش هستم برتری داری، نه پدرت در دوران جاهلیت و عصر اسلام بر پدر من برتری داشته است، و نه تو خودت در دین از من با فضیلت‌تری و نه از من بهتر! پس به چه دلیل من برای تو اقرار کنم و کوچکی نمایم!
یزید گفت: اگر اقرار نکنی، به خدا سوگند، تو را خواهم کشت!
مرد پاسخ داد: کشته شدن من به دست تو، بزرگتر از کشته شدن [صفحه 144]
حسین بن علی (ع) فرزند پیامبر (ص) نخواهد بود (یعنی کسی که چنان جنایت هولناکی را مرتکب شده، کشتن دیگران برایش دشوار نیست).
یزید با شنیدن این سخنان دستور کشتن او را صادر کرد و وی را کشتند! [257].
امام باقر (ع) با نقل این واقعه، چند هدف را دنبال می‌کند:
الف: زنده نگاه داشتن واقعه‌ی کربلا و شهادت حسین بن علی (ع).
ب: نشان دادن خصلت درندگی حاکمانی که در مقابل ائمه ایستاده و حق آنان را غصب کرده و بر مردم حکم می‌رانند!
ج: نمایاندن روحیه‌ی استکباری و تفرعن حاکمانی چون یزید و بی محتوا

بودن تظاهر ایشان به حج و سایر امور دین.
د: هشدار دادن به مردم نسبت به مصون نبودن از ظلم حاکمان غیر الهی؛ زیرا کسانی که خون فرزندان پیامبر (ص) و چهره‌های زهد، علم و تقوا را بر زمین ریزند، از ریختن خون مردم عادی باکی نخواهند داشت.

منع شیعیان، از تقرب به سلطان

در تاریخ شیعه چهره‌هایی چون علی بن یقطین دیده می‌شوند که به اشاره‌ی امامان و با اجازه‌ی ایشان در دستگاه حکام ناصالح وارد شده و مقرب آنان واقع گردیده‌اند.
اما هدف از این برنامه‌ی محدود و استثنایی نفوذ دادن عناصر مؤمن در نظام فاسد برای پیشگیری از برخی ستم‌ها نسبت به مؤمنان واقعی بوده است، ولی افراد معمولی حتی از برقرار کردن روابط اقتصادی با سلاطین و حکام منع می‌شده‌اند.
یکی از شیعیان به نام عبدالغفار بن قاسم می‌گوید: به امام باقر (ع) گفتم: ای آقای من! نظرتان در نزدیک شدن من به سلطان و رفت و آمد به دربار
[صفحه 145]
چیست؟
امام فرمود: من این کار را به صلاح تو نمی‌بینم و برای تو جایز نیست.
گفتم: من گاهی به شام می‌رود و بر ابراهیم بن ولید وارد می‌شوم!
امام فرمود: ای عبدالغفار! رفت و آمد تو نزد سلطان، سه پیامد منفی دارد: محبت دنیا در دلت راه می‌یابد، مرگ را فراموش می‌کنی، نسبت به آن چه خدا تو را قسمت کرده ناراضی می‌شوی!
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا (ص)! من عیالوارم، و هدفم از رفتن به آنجا انجام تجارت و کسب منفعت است. آیا این هم روا نیست؟
امام فرمود: ای بنده‌ی خدا! من در صدد آن نیستم که تو را به ترک دنیا دعوت کنم، بلکه همین قدر می‌خواهم که گناهان را ترک کنی.
ترک دنیا فضیلت است، اما ترک گناه فریضه و واجب است، و تو در شرایطی هستی که به انجام واجبات نیازمندتری تا کسب فضایل.
سخن که بدینجا انجامید، آن مرد اظهار را ارادت کرد و سپاس گزارد و گفت:
ای فرزند رسول خدا! پدر و مادر به فدایت، دانش صحیح را، جز از شما نمی‌توان دریافت. [258].
ابوبصیر می‌گوید از امام باقر (ع) درباره‌ی اشتغال به کار در امور حکومتی و استخدام در کارهای ایشان سؤال کردم.
امام باقر (ع) فرمود: هرگز به خدمت آنان در نیایید، حتی به اندازه‌ی یک مرتبه فرو بردن قلم در مرکب! زیر هیچ کس به خدمت ایشان در نمی‌آید و از مزایای مادی آنان
[صفحه 146]
بهره‌ای نمی‌گیرد، مگر این که به همان اندازه به دین او لطمه می‌زنند.

.[259]
این گونه روایات می‌رساند که تا چه حد آن حضرت نسبت به حاکمان ناشایست عصر خود خصومت و ناهمسازی داشته، وجود آنان را برای دین مضر می‌دانسته است.
محمد بن مسلم گوید:
نزد امام باقر (ع) بر آستانه‌ی در خانه‌ی آن حضرت - در مدینه - نشسته بودم. نگاه امام متوجه مردم شد که گروه گروه در حرکت بودند.
امام از بعضی حاضران پرسید: آیا در مدینه اتفاق تازه‌ای رخ داده است؟
به آن حضرت عرض شد: والی جدیدی برای مدینه انتخاب شده است و مردم نزد او می‌روند تا تبریک بگویند.
امام (ع) فرمود: آری مردم برای تبریک به فرمانروا به حرکت آمده‌اند، ولی خانه‌ی والی، دری از درهای آتش است [260] (یا اقدام به این گونه تبریک گفتن‌ها خود دری از درهای دوزخ می‌باشد).
امام باقر (ع) در نهی پیروان خویش از همکاری با جباران می‌فرمود:
ناقه‌ی صالح را یک نفر پی کرد و کشت، ولی چون توده‌ی مردم بدان عمل راضی بودند، عذاب نسبت به همگان نازل شد. پس هر گاه امام عادل ظاهر گشت و به حکومت رسید، کسانی که راضی به حکم او باشند و حکومت را در راستای عدل کمک نمایند، دوست و یاور او بشمار می آیند و زمانی که پیشوا و حاکم جائز به قدرت رسید، کسانی که راضی به حکم او باشند و او را در مسیر جور و ستمش یاری دهند، ولی، دوست و یاور او به شمار خواهند آمد. [261].

حفظ وحدت و یکپارچگی امت

در مکتب شیعه و در بینش اهل بیت (ع)، مسأله‌ی ولایت، پس از اصل توحید و نبوت، از مهمترین اصول به شمار می‌آید و تضمین کننده‌ی حیات اسلام و اجرای قوانین الهی در جامعه‌ی اسلامی است، و نفی امامت و ولایت معصومین (ع) می‌تواند ایمان فرد را تا سر حد کفر و انکار سایر اصول تنزل دهد و آسیب‌پذیر سازد. و بیشترین تأکید گرایش شیعی و خط ولایت بر مسأله امامت است، ولی با همه ی تأکیدی که نسبت به اصل ولایت و امامت در بینش شیعه و تعالیم خاندان رسالت شده است، ائمه‌ی معصومین (ع) هرگز درصدد نبوده‌اند تا موضوع ولایت و امامت را وسیله‌ی رسیدن به حکومت و قدرت قرار دهند، بلکه آن را ضامن تداوم خط رسالت و هدایت دانسته‌اند، و حساسیتشان نسبت به مسأله‌ی امامت، نشأت یافته از حساسیت آنان نسبت به اصل اسلام و قرآن و توحید و رسالت پیامبر (ص) بوده است. هرگاه که اصل اسلام را در معرض خطر می‌دیده‌اند، برای حفظ اسلام و قرآن و توحید، از هیچ کوششی دریغ نکرده، هر موضع بایسته‌ای را اتخاذ می‌کرده‌اند، و چه بسا بنا به مصلحت کلی، از حق مسلم خود چشم می‌پوشیده‌اند؛ چنان که علی بن ابی‌طالب (ع) بیست و پنج سال از حق مسلم خود صرف نظر کرد، تا جامعه‌ی نوپای اسلام را از گزند اختلافات و نابسامانی و از هم پاشیده شدن مصون بدارد.
جامعه دور از امامت و ولایت، هر چند جامعه‌ای کامل و بایسته نیست، اما زمانی که ملتی به اصل توحید و رسالت پیامبر اکرم (ص) و فروع دین و حشر و قیامت معتقد باشند، ملتی اسلامی است و باید آن را از هجوم کفار و بدخواهان اسلام دور نگاه داشت.
این از جمله خط مشی‌های سیاسی امام باقر (ع) بود.
آن حضرت چون از سویی پایه‌های اصولی جامعه‌ی اسلامی را در معرض تزلزل می‌دید، و از سوی دیگر، مرزهای مملکت اسلامی را مواجه با حملات بیگانگان و هجوم رومیان می‌دانست، بر اساس آنچه گفته شد، به حفظ اصل اسلام اهتمام
[صفحه 148]
ورزید و پیروان خود را از صرف نیرو در مباحث جنجالی و اختلاف برانگیز و تفرقه افکن، نهی فرمود، تا از این طریق جامعه، در برابر کفر جهانی، به صورت یکپارچه و متحد باقی بماند و قادر به دفع حملات دشمن باشد.
در این زمینه می‌فرمود:
بر شما باد که از خصومت و درگیری عقیدتی بپرهیزید؛ زیرا چنین مشاجره‌هایی قلب را فاسد می‌کند و نفاق را به ارث می‌گذرد! [262].

امام (ع) در تعیین مصداق کسانی که در آیات الهی کنکاش مغرضانه کرده، خداوند آنان را ملامت نموده است می‌فرماید:
آنان همان کسانی هستند که در مباحث معرفتی به جدال و درگیری رو می‌آورند. [263].
در بیانی دیگر از آن حضرت روایت شده است که فرمود:
با جدالگران و ستیزه‌جویان در مباحث عقیدتی، همنشین نشوید؛ زیرا اینان همان کسانی هستند که در آیات الهی به ناروا سؤال تراشی کرده و ایراد می‌گیرند. [264].
در روایتی دیگر، امام باقر (ع) اختلاف در امور دینی و درگیری بر سر مسایل مذهبی را در میان امت اسلام، مصداقی از عذاب و کیفر الهی دانسته، می‌فرماید:
مراد از «یلبسکم شیعا» اختلاف در دین و طعن و بدگویی هر گروه نسبت به گروه دیگر است، تا جایی که خون یکدیگر را می‌ریزند، و این آیه مربوط به اهل قبله و امت اسلامی است. [265].

چنان که در بخش‌های گذشته یادآور شدیم، امام باقر (ع) شیعیان را از یاری رساندن به حکام ناصالح منع می‌کرد، و از سویی اصولا منکران ولایت را افرادی
[صفحه 149]
می‌دانست که در معرض ضلالت و گمراهی قرار دارند و می‌فرمود:
رسول خدا (ص) فرموده است: کسی که می‌خواهد زندگی و مرگش چون زندگی و مرگ من در جهت حق و هدایت باشد... پس باید علی بن ابی‌طالب و اوصیای پس از او را به ولایت و رهبری بر گزیند و دوست بدارد؛ زیرا ایشان کسی را به گمراهی نمی‌کشند و از طریق هدایت منحرف نمی‌سازند. [266].
با وجود چنین بینشی، ما شاهد آنیم که هرگاه جامعه‌ی اسلامی، حتی جامعه‌ای که معتقد به امامت معصومین (ع) نبوده است در معرض هجوم دشمن قرار گرفته، امام به پیروان خود اجازه داده است که به یاری آن‌ها بشتابند و در مواردی، خود آن حضرت شخصا در امور حکومتی به حکام رهنمود می‌داده است تا علیه دشمنان اسلام مبارزه کنند؛ زیرا دشمنان اسلام، تنها دشمن یک گروه از آنان نیستند، بلکه هدف آنان از میان بردن آثار وحی و رسالت پیامبر (ص) است. از این رو، دشمن همه‌ی مذاهب اسلامی به شمار می‌آیند و به حکم عقل باید نیروها را علیه دشمن مشترک به کار گرفت.
شخصی به نام هند سراج در آغاز معتقد به ولایت ائمه (ع) نبود، ولی بعدها در زمره‌ی اهل ولایت قرار گرفت. شغل این فرد، اسلحه فروشی بود و از شهری به شهر دیگر تجارت اسلحه می‌کرد. از جلمه شهرهایی که به آنجا سلاح می‌برد و می‌فروخت، شام بود که از زمان حکومت معاویه، مردم این شهر با اهل بیت رسول الله، یعنی امیرالمؤمنین و فرزندان وی، عداوت داشتند. و از مخالفان ولایت شناخته می‌شدند.
هند سراج پس از پذیرش ولایت، درباره‌ی حمل سلاح به این منطقه از امام باقر (ع) کسب تکلیف کرده، می‌گوید:
من از دیر زمان کارم فروش اسلحه به اهل شام بوده است، ولی از زمانی که خداوند ولایت شما را به من شناسانده از این کار خودداری کرده‌ام و فروش اسلحه
[صفحه 150]
به کسانی که با شما سر دشمنی دارند، به عقیده‌ی من کار درستی نیست.
امام باقر (ع) فرمود: سلاحهایت را به جانب شام ببر و به آنان بفروش و

در اختیار آنان قرار بده؛ زیرا خداوند به وسیله‌ی همین شامیان، دشمنان ما و ایشان - یعنی رومیان - را دفع می‌سازد.
بلی! هرگاه میان ما و شامیان، جنگی درگیر شود، در آن شرایط نباید به دشمنان ما سلاح فروخت و نباید یاریشان داد... [267].

چنان که تاریخ به خاطر دارد، حکامی که به انگیزه‌ی قدرت طلبی و پادشاهی بر جوامع اسلامی مسلط گردیدند، هر چند به خود عنوان «امیرالمؤمنین» می‌دادند، ولی در پایبندی به احکام دین همت نداشتند و عناصر بی تعهد را بر جان و مال مردم مسلط می‌کردند.
میان ائمه و این حاکمان، همواره درگیری آشکار یا پنهان وجود داشته است. این در متن تفکر شیعه نهفته است که همسازی با جباران و پذیرش ولایت ناصالحان، با دین و دینداری سازگار نیست، اما به هر حال حکام از آنجا که جریان‌های عمده‌ی جامعه را در دست دارند و دست کم برای حفظ موقعیت و فرمانروایی خویش، ناگزیر به مبارزه با دشمنان خارجی اسلام می‌باشند، گاه در این راستا از تدبیر فرومانده و به جانب ائمه (ع) دست نیاز دراز می‌کرده‌اند.
در چنین شرایطی ائمه برای حفظ عزت اسلام - و نه حمایت از حاکمیت جور - از نمودن راه و گشودن گره‌ها دریغ نداشته‌اند.
چنان که علی بن ابی‌طالب (ع)، به رغم اعتراض به اصل خلافت خلفا، در مسایل حساسی که سرنوشت اسلام و مسلمانان در میان بود، دخالت کرده و مورد مشاوره قرار می‌گرفت. از آن جمله مشاوره‌ی عمر بن خطاب با آن حضرت درباره‌ی جنگ با
[صفحه 151]
امپراتوری ایران می‌باشد. امام او را تشویق کرد و رهنمود داد که خود وی همراه سپاهیانش به راه نیفتد؛ زیرا به هر حال او عنوان خلیفه‌ی مسلمین را دارا است، و خالی شدن مرکز حکومت از فرمانروا، خطرات سیاسی - نظامی به دنبال دارد. [268].
امام باقر (ع) نیز در ادامه‌ی همین سیاست علوی، در شرایط حساس از ارائه رهنمود به حکام برای رویارویی با دشمنان اسلام دریغ نداشت.
کمال الدین دمیری در کتاب حیاة الحیوان و مقریزی در کتاب شذرات العقود از کسائی نقل کرده‌اند که روزی در مجلس هارون الرشید سخن از اولین نقود اسلامی به میان آمد، در آن مجلس تاریخچه‌ی نخستین سکه‌هایی که بر آن‌ها شعارهای اسلامی نقش بسته چنین مطرح شد:
در آغاز، کاغذ از جانب رومیان به مملکت اسلامی وارد می‌شد، در آن روزگار بیشتر مردم مصر نصرانی بودند و همکیش پادشاه روم به حساب می‌آمدند. از این رو، بر حاشیه‌ی کاغذهایشان با خط رومی این کلمات: (پدر، پسر و روح القدس) نقش بسته بود.
این نوع کاغذها در جامعه‌ی اسلامی از آغاز تا عصر عبدالملک مروان رواج

داشت تا این که عبدالملک از کسی که زبان رومی می‌دانست، خواست تا آن کلمات را برای او ترجمه کند. پس از ترجمه‌ی کلمات، عبدالملک بر آشفت و گفت: این شایسته نیست که در سرزمین اسلام، شعار نصرانیت به وسیله‌ی این اوراق در حد وسیعی منتشر شود.
از این رو، به عبدالعزیز مروان که برادر او و نماینده و کارگزار وی در مصر بود، دستور داد تا این حاشیه‌ها را از بین ببرد و دستور دهد تا سازندگان کاغذ بر حاشیه‌ی کاغذها آیاتی از قرآن بنویسند.
دستور از میان بردن حاشیه‌های رومی به سایر کارگزاران حکومت در سایر شهرها نیز ابلاغ گردید.
کاغذها با حاشیه‌های جدید با گذشت زمان رواج یافت و به سرزمین روم نیز رسید.
[صفحه 152]
پادشاه روم از این برنامه ناخشنود شد و به عبدالملک نامه نوشت و از او خواست تا حاشیه‌های رومی را دوباره به کار گیرد و رواج دهد.
نامه را همراه با هدایا به سوی عبدالملک گسیل داشت، اما عبدالملک نامه و هدایا را پس فرستاد، این کار دو مرتبه‌ی دیگر با هدایای بیشتر صورت گرفت. در مرتبه‌ی آخر، پادشاه روم تهدید کرد که اگر حاشیه‌ها به صورت نخست باز نگردد، بر روی سکه‌ها، دشنام به پیامبر اسلام را نقش خواهد زد.
در این عصر، سکه‌های رایج میان مسلمانان، سکه‌های رومی بود. و اگر پادشاه روم تهدید خود را عملی می‌ساخت، ضربه‌ای سیاسی بر حکومت اسلامی وارد می‌شد و مقدسات مردم مورد اهانت قرار می‌گرفت.
عبدالملک خود را مواجه با مشکلی بزرگ یافت، برای مشورت و یافتن راه حل به شخصی به نام روح بن زنباع روی آورد. ولی او در پاسخ گفت:
ای عبدالملک! تو خودت خوب می‌دانی که چه کسی راه حل مشکل تو را می‌داند، اما به عمد آن را مطرح نمی‌کنی.
عبدالملک: او چه کسی است؟!
روح بن زنباع: او جز باقرالعلوم (ع) - از خدان پیامبر اکرم (ص) - فرد دیگری نمی‌تواند باشد و تو ناگزیر هستی که از او کمک بگیری.
عبدالملک: آری تو درست می‌گویی. ولی...
عبدالملک به والی خود در مدینه دستور داد تا نزد امام باقر رفته و امکانات سفر را در اختیار وی قرار دهد و آن حضرت را برای سفر به سوی شام تجهیز کند.
والی مدینه، چنین کرد و امام رهسپار شام گردید.
عبدالملک به استقبال آن حضرت رفت. خیر مقدم گفت و مشکل سیاسی خود را مطرح ساخت و کمک طلبید.

امام باقر (ع) فرمود: کار را دشوار نگیر. نظر من این است که هم اکنون از اهل فن بخواهی تا برایت درهم و دینارهای فراوانی را بسازند که بر یک طرف آن شعار توحید و بر طرف دیگر محمد رسول الله نقش زنند و در مدار آن نام شهری که سکه در آن زده شده و تاریخ ساخت آن نوشته شود. سپس در زمینه‌ی برخی خصوصیات دیگر سکه‌ها، رهنمودهایی داد تا تقلب و دخل و تصرف در آن‌ها به آسانی میسر
[صفحه 153]
نباشد. و به عبدالملک فرمود: از مردم بخواه تا از این پس با این سکه‌ها معاملات خود را انجام دهند و مبادلات اقتصادی را با سکه‌های رومی ممنوع و دارای مجازات اعلام کن.
در ظرف چند ماه، رهنمودهای امام باقر (ع) بخوبی عملی گردید و سکه‌های اسلام در روابط اقتصادی به کار گرفته شد. آن گاه عبدالملک به پادشاه روم نوشت، اگر می‌خواهی تهدیدهایت را عملی کن!
پادشاه روم که از رواج سکه‌های اسلامی مطلع شده بود، عملی ساختن تهدیدهای خود را بی‌ثمر یافت و از آن صرف نظر کرد. [269].

سفارش به عمر بن عبدالعزیز درباره‌ی عدل و انصاف

امام باقر (ع) از هر فرصت مناسب برای اصلاح فرمانروایان و رفتار آنان با امت اسلامی بهره‌ی لازم را می‌گرفت و از ارشاد و موعظه‌ی آنان در جهت منافع اسلام و مردم رویگردان نبود. البته معمولا شرارت و هواپرستی حکام مانع از پیدایش چنین فرصت‌هایی بود.
در میان خلفای معاصر آن حضرت، عمر بن عبدالعزیز در رعایت برخی اصول انسانی و پند شنوی، بهتر می‌نمود. هر چند او نیز در نهایت، حق ولایت معصومین (ع) را غصب کرده بود، ولی کینه و عداوتی که پیشینیان و پسینیانش
[صفحه 154]
نسبت به علویان داشتند، نداشت.
این روحیه، زمینه را برای امام باقر (ع) مساعد می‌کرد تا آن حضرت به منظور امر به معروف و نهی از منکر، به او هشدار دهد و تذکرهای لازم را ارائه کند.
در سفری که عمر بن عبدالعزیز به مدینه داشت، به او خبر دادند که محمد بن علی؛ یعنی امام باقر (ع) آمده است تا او را ملاقات کند.
عمر بن عبدالعزیز برای ملاقات آن حضرت اظهار آمادگی کرد.
امام باقر (ع) به مجلس وی وارد شد. پس از گفتگوهایی، چون شرایط موعظه مهیا گشت رو به عمر بن عبدالعزیز کرد و فرمود:
ای عمر! دنیا بازاری از بازارها است که گروهی با سود و منفعت از آن خارج می‌شوند و گروهی دیگر با زیان و خسارت آن را ترک می‌گویند. [270].
گروهی از مردم که اکنون سرای دنیا را ترک گفته‌اند، روزگاری چون ما و در شرایط ما بودند، ولی مغرور دنیا شدند، تا این که مرگ بر سر آنان سایه افکند، در حالی دنیا را ترک گفتند که ملامت می‌شدند؛ زیرا از آن چه دوست می‌داشتند، برای آخرت خویش ذخیره نساختند و از آنچه نگران و منزجر بودند خود را مصونیت نبخشیدند. دستاوردها، ثروت و ذخایر آنان را دیگران میان خود تقسیم کردند، بی آن که یادی از گردآورنده‌ی آن بکنند و وی را بستایند! (آری این گروه) به سوی خداوندی رهسپار شدند که عذر و بهانه تراشی‌های ایشان را نمی‌پذیرد.
اکنون - به خدا سوگند - سزاوار است که ما در رفتار پیشینیان بیندیشیم، ارزش‌هایی را که انجام داده و ما به حال آنان غبطه می‌خوریم و آرزو می‌کنیم ای کاش ما هم مانند آن‌ها بودیم، در برنامه‌ی زندگی خود جای داده و بدان‌ها عمل کنیم. و کارهایی را که آنان انجام داده و ما آن‌ها را ضد

ارزش و مایه‌ی گرفتاری ایشان می‌شناسیم، از برنامه‌ی زندگی خود حذف کرده و از آن اجتناب ورزیم. [271].
[صفحه 155]
در بخش دیگری از سفارش‌ها، امام باقر (ع) می‌فرماید:
پس تو (ای عمر بن عبدالعزیز که اکنون حاکم بر مردمی) خدا را در نظر بگیر و تقوا داشته باش! دو چیز را در قلبت بگنجان!
ببین، هنگام ملاقات پروردگار، دوست داری چه چیزی همراه تو باشد، همان را برای آخرتت، پیش فرست.
و ببین، از همراه داشتن چه چیزی در پیشگاه خداوند، ناخشنود خواهی بود، سعی کن آن چیزها را پیش نفرستی و به جای آن ذخایری ارزشمند تدارک ببینی.
در پی کالایی نباش که قبل از تو دیگران آن را به دست آوردند، اما بهره‌ای از آن نبردند و سودی از آن ندیدند! گمان نکن آنچه برای دیگران کسادی می‌آورد، برای تو رواج پدید آرد!
ای عمر بن عبدالعزیز! تقوای الهی داشته باش (از مخالفت با دستورهای خداوند، خویش را دور بدار).
درها را بر روی مردم باز نگه دار و حجاب‌ها و موانع را از پیش پای مردم بردار تا به راحتی با تو تماس بگیرند.
ستمدیدگان را یاری ده و حقوق ضایع شده را به صاحبانش بازگردان.
سپس امام باقر (ع) چنین ادامه داد:
هر کس از سه ویژگی برخوردار باشد، ایمانش به خداوند کامل خواهد بود.
عمر بن عبدالعزیز تا این عبارت را شنید دو زانو نشست و گفت آن ویژگی‌ها کدامند؟
امام فرمود: آری ای عمر! آن ویژگی‌ها عبارتند از این که:
هرگاه انسان از زندگی راضی و سرخوش بود، شادمانی‌ها او را به مسیر باطل نکشاند.
و هنگامی که خشمگین گردید، خشم او را از مسیر حق بیرون نسازد.
و هنگامی که قدرتی در اختیار گرفت، به حقوق دیگران دست درازی نکند.
[صفحه 156]
این سخنان، آن چنان عمر بن عبدالعزیز را تحت تأثیر قرار داد که تصمیم گرفت حق غصب شده‌ی اهل بیت؛ یعنی فدک را دوباره به ایشان بازگرداند، همان جا دوات و کاغذ طلبید و فرمان استرداد فدک را به اهل بیت، صادر کرد. [272].
در روایت دیگری چنین آمده است:
عمر بن عبدالعزیز از امام باقر (ع) خواست تا او را به ارزش‌ها توصیه و سفارش کند.

امام فرمود: سفارش من به تو این است که فرزندان و کودکان جامعه‌ی اسلامی را فرزندان خودت بدانی، میانسالانشان را برادران خویش به حساب آوری و پیران و کهنسالانشان را پدر خویش بشماری. پس با فرزندت مهربان باش و با برادرت رابطه‌ی مودت را پاس بدار و با پدرت به نیکی و شایستگی رفتار کن. چون به کار شایسته‌ای اقدام کردی بر آن پایدار بمان و آن را ادامه ده. [273].

هشدار به برخی خلفا درباره‌ی کجروی‌ها

امام باقر (ع) در نامه به یکی از خلفای بنی‌امیه، کجروی‌های وی را چنین برشمرده است:
و از جمله کارهای نادرست، این است که جهاد در جامعه‌ی اسلامی ضایع شده و ارزش و کاربرد اصلی خود را از دست داده است.
[صفحه 157]
جهادی که خداوند آن را بر سایر اعمال برتری بخشیده و عمل کننده‌ی به جهاد را بر سایر نیکوکاران و عبادتگران رجحان داده، و ایشان را از درجات عالیتر و مغفرت و رحمت بیشتری بهره‌مند گردانیده است؛ زیرا در پرتو جهاد است که دین در پهنه‌ی جوامع طلوع می‌کند و به وسیله‌ی همین جهاد است که دشمنان دین تار و مار می‌شوند، و خداوند در سایه‌ی همین ارزش، جان و مال مؤمنان را خریده و به ایشان بهشت بخشیده است، معامله‌ای همراه با رستگاری و موفقیت!
خداوند در مسیر جهاد با مؤمنان شرط کرده است که حدود و قوانین الهی را رعایت کنند.
اولین شرط این است که در پرتو جهاد مردم را از اطاعت خلق بازدارند و به اطاعت خدا دعوت کنند، و ملت‌ها را از عبادت مخلوق به عبادت خالق سوق دهند، و از ولایت و رهبری غیر خدا به ولایت و رهبری و محبت خدا رهنمون شوند.
کافرانی که از پرداخت جزیه (و به رسمیت شناختن حکومت اسلامی) امتناع ورزند کشته می‌شوند و خانواده‌ی آنان اسیر خواهند شد.
باید توجه داشت که جهاد برای این نیست که مردم را از اطاعت یک بنده به اطاعت بنده‌ای دیگر همانند او، وا دارند!
هرگاه کافران در دایره‌ی حاکمیت اسلام، جزیه را بپذیرند، نباید مورد تعدی و ظلم قرار گیرند، و نباید پیمانی که با آنان بسته می‌شود، شکسته شود.
جزیه و مالیاتی که برای این گروه تعیین می‌شود، باید پایینتر از توان و طاقت آن‌ها و فروتر از قدرتشان باشد.
اموال و غنایمی که در پرتو جهاد به دست می‌آید، از آن همه‌ی مسلمانان است و گروه خاصی نسبت به آن اولویت و مالکیت ندارند.
اگر در راستای جهاد، کارزاری صورت گرفت و اسیری به دست آمد، باید در مسایل ویژه‌ی هر یک به روش پیامبر (ص) و قانون دینی آن عمل کرد.
(سوگمندانه دیده می‌شود که این رهنمودهای دینی مورد توجه قرار نمی‌گیرد و) نابینا و افلیج مورد تکلیف قرار می‌گیرند، با این که امکانات جهاد در اختیار ندارند و خداوند ایشان را معذور دانسته است!

از سوی دیگر، همانان که توان جهاد دارند، نیز به گونه‌ای تحت تکالیف
[صفحه 158]
طاقت فرسا و دشوار قرار می‌گیرند!
در گذشته، مردم مصر با دشمنانی که به سراغشان می‌آمدند و یا همجوار آنان بودند، به نبرد می‌پرداختند، ولی در اعزام نیروها به جنگ، میانشان عادلانه رفتار می‌شد. (این گونه نبود که گروهی هماره در جنگ باشند و عده‌ای همیشه در آسایش و رفاه پشت جبهه بسر برند!)
دریغا! که امروزه همه‌ی آن ارزش‌ها و شیوه‌های بایسته از میان رفته است!
مردم در دو طبقه خلاصه شده‌اند!
1- کسانی که خود موظف به جهادند و باید جان و مال خود را با خدا سودا کنند! ولی در این راه اجیر دیگران شده، برای رفتن به جهاد مزد می‌گیرند.
2- گروهی که بر اساس حکم الهی معذور از جهادند، ولی تکلیف می‌شوند تا کسانی را اجیر کرده، آنان را عوض خود، به جهاد بفرستند.
حج از میان رفته و ضایع گشته است و مردم تهیدست شده‌اند.
کسی که این کژی‌ها را پدید آورده، به راستی منحرف‌ترین منحرفان است.
و آن کس که جهاد را به گونه‌ی صحیح آن برپا دارد و آن را به جامعه‌ی اسلامی بازگرداند، براستی استوارترین مردم در راه حق خواهد بود.
هان! آنچه اکنون بر جهاد می‌گذرد، خطایی است بزرگ! [274].
[صفحه 159]

شرایط عصر امام باقر (ع) هر چند برای قیام مسلحانه علیه زمامداران فاسد مساعد نبود و امام باقر (ع) اصلاح امت را در راهی دیگر می‌جست تا زمینه‌های لازم برای تحولات مثبت فراهم آید، اما در این رهگذر، هرگز از تبلیغ ارزش جهاد و شهادت و زنده نگاه داشتن روح غیرت و حمیت و ایثارگری در امت اسلامی غفلت نورزید.
امام باقر (ع) در اهتمام به نقش جهاد و مبارزه‌ی مسلحانه در دفاع از ارزش‌های الهی می‌فرماید:
ارزش‌ها همه و همه در شمشیر و در لوا و سایه‌ی شمشیر نهفته است [275].
و نیز فرمود:
تمام خوبی‌ها همه‌ی ارزش‌ها بر پیشانی اسب‌های میدان نبرد، نقش بسته است و این حقیقت تا پایان عمر جهان ثابت و تغییرناپذیر خواهد بود [276].
امام (ع) با بیان جمله‌ی اخیر اعلام می‌دارد که در هیچ مقطعی از تاریخ بشر، حفظ ارزش‌ها و حیات دین و تحقق عدالت و اجرای حق، بی نیاز از مبارزه و درگیری با عناصر فاسد و ستم پیشه نیست.
یعنی هیچگاه جامعه بشری از وجود فسادانگیزان، استثمار گران، حق ستیزان و ظالمان خالی نخواهد بود و صالحان و مؤمنان از تعدی آنان ایمنی نخواهند یافت، مگر در پرتو شمشیر، که سمبل مبارزه‌ی مسلحانه است.
امام باقر (ع) در عمل نشان داد که نخستین حرکت در مسیر اصلاح جامعه، حرکت فکری و علمی است، ولی با توجه به واقعیت جریان‌های اجتماعی، و با توجه به این که هرگز همه‌ی مردم اهل منطق و برهان نیستند و جز قدرت، چیزی آنان را بر جای خود نمی‌نشاند، اگر مصلحان در یک دست قلم و کتاب دارند، باید در
[صفحه 160]
دست دیگر سلاح و شمشیر داشته باشند وگرنه هرگز به مقصد نخواهند رسید.
آن حضرت، در بزرگداشت امر جهاد و شهادت می‌فرماید:
پدرم - علی بن الحسین (ع) - همیشه این سخن را از رسول خدا (ص) نقل می‌فرمود: هیچ قطره‌ای در نزد خداوند از قطره‌ی خونی که راه او ریخته شده باشد، محبوبتر نیست [277].
و نیز می‌فرمود:

مردی به حضور رسول خدا (ص) رسید و گفت: من به شدت شیفته‌ی جهاد هستم.
پیامبر به او فرمود: پس در راه خدا به جهاد برو؛ زیرا اگر کشته شوی، به زندگی واقعی راه خواهی یافت و نزد خدا روزی خواهی داشت، و اگر در مسیر جهاد بمیری، پاداش تو از سوی خدا تضمین شده است و اگر از جهاد سالم بازگردی، از تمام گناهانت پاک شده‌ای [278].

دعوت به پایمردی در طریق حق

حمایت از راه حق، اندیشه‌ی حق و مکتب حق، بی تردید گاه مواجه با مشکلات بیرونی خواهد بود و زمانی رویارو با منافع شخصی انسان.
حق‌جویی و حقگویی، گاه کینه و عداوت حق ستیزان را علیه انسان بر می‌انگیزد و زمانی باعث محرومیت وی از برخی مزایا و امیال می‌شود.
امام باقر (ع) به پیروان خود هشدار می‌داد که مبادا به خاطر سختی‌های راه حق، از آن دست بردارند! و می‌فرمود:
نفست را بر طریق حق و سخن حق، شکیبا و استوار بدار؛ زیرا کسی که چیزی از حق را (به خاطر مشکلات آن) انکار کند و از آن چشم بپوشد، دو چندان آن
[صفحه 161]
مشکلات و محرومیت‌ها را در طریق باطل خواهد چشید [279].
و می‌فرمود:
پدرم هنگام وفاتش به من سفارش کرد... ای فرزندم! بر طریق حق و سخن حق شکیبا باش و صبر کن، هر چند تلخ و ناگوار باشد [280].

شرایط سیاسی، در عصر امام باقر

برای شناخت صحیح شخصیت سیاسی - اجتماعی امام باقر (ع) و تبیین شیوه‌های عملی آن حضرت، قبل از هر چیز باید شرایط سیاسی - اجتماعی عصر آن امام را مورد بررسی قرار داد؛ زیرا هر موضعگیری و هر سخن، با ظرف زمانی و شرایط خاص آن باید مورد توجه قرار گیرد، تا داوری درباره‌ی آن به درستی صورت پذیرد.
برای این منظور، به ترسیم جو کلی حاکمیت‌ها در آغاز شکل‌گیری خلافت، سپس به تشریح و تفصیل برخی از زمینه‌های مورد نیاز می‌پردازیم.

دستیابی فرزندان ابوسفیان به جایگاه خلافت و رسیدن بنی‌امیه به حکومت، یکی از تلخترین پیامدهای ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده [281] است.
شاید این سخن در نظر کسانی که معاویه را خال المؤمنین! می‌دانند حمل بر تعصب و شیعیگیری شود، ولی خوشبختانه گذشت زمان و رشد آگاهی و [صفحه 162]
اصلاح طلبی در جهان اسلام، برخی از دانشمندان و روشنفکران اهل سنت را بر آن داشته، تا به صراحت اعلام کنند تیره‌بختی جهان اسلام از زمانی آغاز شد که خلافت انتخابی، به وسیله‌ی معاویه، به سلطنت موروثی تغییر یافت و معاویه برای فرزندش یزید، از مردم بیعت گرفت [282].
این سخن، حق است، اما تمام سخن و گویای همه‌ی حقیقت نیست؛ زیرا فقط این عمل معاویه، جهان اسلام را به دست حکومت‌های مستبد و خودکامه و بی‌لیاقت نسپرد، بلکه طغیان او علیه علی بن ابی‌طالب (ع) که حکومت مرکزی را در اختیار داشت خود سرآغاز طغیان‌های پیاپی و مکرر در صحنه‌ی سیاسی جوامع اسلامی شد، طغیان‌هایی که نه برای امر به معروف و نهی از منکر، بلکه صرفا برای تسخیر پایگاه قدرت و خوشگذرانی و زورگویی بود.
تزویرهایی که معاویه در طریق سیاست به کار بست، قرآن‌هایی که بر نیزه کرد، پیمان‌هایی که با حسن بن علی (ع) منعقد ساخت و همه را نادیده گرفت و روش‌هایی که در خریدن نیروهای سرشناس به کار برد، همه و همه الگویی شد برای حکومت‌های پس از او، تا عالمان را یا با پول و پست و مقام بخرند و یا تحقیر کنند و بی‌ارج سازند و از جهل و حماقت توده‌ها در استثمار آنان بهره جویند و...
شیوه‌هایی که معاویه به کار گرفت، از او چهره‌ای موفق در صحنه‌ی سیاست ساخت و در مقابل او علی بن ابی‌طالب (ع) که هرگز حاضر نشد برای تحقق عدل، جور را به استخدام در آورد، و حیله و تزویر با مسلمانان را وسیله‌ی کسب قدرت قرار دهد، فاقد زیرکی و سیاست معرفی شد. تا آن جا که گفتند:
معاویه از علی (ع) هوشمندتر و سیاستمدارتر است!
و امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ آنان با سینه‌ای گران فرمود:
به خدا سوگند، معاویه از من زیرکتر نیست، ولی او پیمان شکنی و خیانت می‌کند، و از این طریق اهدافش را پی می‌گیرد.
اگر من از بی وفایی و پیمان شکنی بیزار نبودم، می‌دیدید که زیرکترین

مردمم،
[صفحه 163]
ولی چه باید کرد که در بینش من حیله و فریب مردم، گناه و نافرمانی خدا است... [283].
زندگی سیاسی معاویه، در حقیقت پیش نویس برنامه‌ای است که ماکیاول قرن‌ها بعد به حاکمان دیکته کرد و به آنان گفت:
معاویه، فرزند ابوسفیان، نخستین حلقه‌ی خط انحراف در امر حکومت و خلافت نیست، او برگزیده‌ی عثمان است، خلیفه‌ای که آن قدر به حیف و میل بیت‌المال پرداخت و بستگانش را در رأس امور قرار داد و بر مردم مسلط ساخت که بر او شوریدند.
عثمان نه تنها زندگیش، منشأ خیر برای امت اسلامی نبود، بلکه جامه‌ی خونینش نیز دستاویز مکر سیاستبازان قرار گرفت و آغاز جنگی دیگر شد!
اگر این خط را با انصاف و تحقیق دنبال کنیم خواهیم دید که رشته‌ی این نابسامانی‌ها به سقیفه باز می‌گردد.
آن روز که ماجرای عظیم غدیرخم به فراموشی سپرده شد و فریاد «حسبنا کتاب الله» میان مردم و عترت جدایی افکند و حدیث ثقلین در غبار فراموشی نهفته گشت! آن روز بنای حکومت اسلامی آفت خیز شد و رو به انحطاط گذاشت!
اگر خانه‌ی علی (ع) به وسیله‌ی حامیان خلافت ابوبکر، مورد هجوم قرار گرفت، [284] این سرآغاز بیعتی است اجباری، که معاویه از مردم برای فرزندش یزید می‌گیرد، [285] و الگویی می‌شود برای حکومت‌های بعد، که به صرف دست یافتن به حکومت، آن را به هیچ قیمتی رها نکنند و فرزندانشان را به ولیعهدی خود بگمارند!
اگر گرامی‌ترین عضو خانواده‌ی پیامبر - فاطمه‌ی زهرا (س) - در مسیر دستیابی حاکمان به حکومت، مورد خشم و بی‌احترامی شدید قرار می‌گیرد، این سرآغازی
[صفحه 164]
است برای تبعید رفتن ابوذر، صحابی پیامبر (ص) به وسیله‌ی عثمان [286] و شهادت حجر بن عدی به وسیله‌ی معاویه [287] و شهادت حسین بن علی (ع) و...
مطالعه‌ی ماجرای سقیفه می‌نمایاند که حاضران در آن جمع، به ملاک‌های اصیل علمی و شایستگی‌های عملی رهبر آینده‌ی خود نمی‌اندیشیدند، بلکه سخن این بود که امر خلافت و رهبری عرب در دست انصار باشد یا مهاجران! [288].
ملاک‌های جاهلی، همچنان به شکل دیگری مطرح است.
هرچند عمر در برابر مردم چنین می‌گوید که:

هیچ کس در میان شما چون ابوبکر نیست که مردم خود را وقف او کنند [289].
یعنی ابوبکر از آن جهت انتخاب شد که محور وحدت مردم بود، ولی این موضوع در یک گفتگوی خصوصی میان عمر و ابن‌عباس به گونه‌ای دیگر مطرح می‌شود:
عمر از ابن‌عباس می‌پرسد: چرا قریش از خاندان شما (خلافت علی (ع) پس از رحلت پیامبر (ص)) جانبداری نکردند؟!
ابن‌عباس می‌گوید: نمی‌دانم.
عمر می‌گوید: ولی من می‌دانم؛ قریش مایل نیستند که اجازه بدهند نبوت و خلافت در خاندان شما جمع شود، زیرا شما بدین وسیله احساس غرور و شادمانی می‌کردید! [290].
از این بیان روشن می‌شود که در اعماق این جریان‌های سیاسی، تصفیه حساب‌های قبیله‌ای و گروهی، جای داشته است.
زمانی که بنیاد حکومت بر این انگیزه‌ها استوار باشد، منتهی شدن کار خلافت به حاکمیت کسانی که مدینه را مورد تجاوز قرار داده و جان و مال و ناموس و اهل آن را
[صفحه 165]
بر سربازان خود مباح شمردند، [291] امری دور از انتظار نیست!
در این روند سیاسی، کسانی می‌توانستند در شهرها و استان‌های مختلف به ولایت و امارت برسند که کمترین مایه از تعهد و انسان دوستی و شرافت در جانشان نباشد، و این چنین است که مردانی چون اشعث بن قیس کندی که یک روز رهبری مرتدان را بر عهده داشت، فرمانروای تام الاختیار یکی از سرزمین‌های اسلامی می‌شود. [292].
بنابراین، در یک نگرش دقیق تاریخی می‌توان سقیفه را پیش درآمد حاکمیت بنی‌امیه دانست، خطی که از اسلام ناب فاصله گرفت و هر چه استمرار یافت، انحراف آن بزرگتر و بزرگتر شد. تا به عصری مقارن امامت باقرالعلوم (ع) رسید.
بدیهی است که در این فاصله، جامعه‌ی اسلامی در نتیجه‌ی فساد و ناشایستگی اکثر حکومت‌ها، راه انحطاط را پیموده بود، چه در زمینه‌ی فرهنگی و دینی، چه در بعد مسایل سیاسی.
با این بیان، اگر تنگناهای سیاسی در آغاز امر خلافت، علی بن ابی‌طالب (ع) را به سکوت و انزوای سیاسی وا می‌دارد، می‌توان از این تنگناهای رو به ازدیاد، تا اندازه‌ای به شرایط و تنگناهای سیاسی جامعه، در عصری که مقارن زندگی امام باقر (ع) بود، پی برد.

عامترین ویژگی حکومت امویان، استبداد، جباریت و بی‌اعتنایی به مردم و مکتب است.
شخصی در برابر عبدالملک مروان خلیفه‌ی اموی قرار گرفت و به او گفت: با تو سخنی دارم آیا امان می‌دهی که با گفتن آن مرا مجازات نکنی؟
عبدالملک گفت: هر چه در دل داری بگو، در امان هستی.
مرد گفت: این تاج و تخت و حکومت که در دست تو است آیا به فرمان خدا و
[صفحه 166]
رسول او در اختیار تو قرار گرفته است؟! عبدالملک گفت: خیر.
آیا مردم تو را انتخاب کرده‌اند و به حکومت تو تن داده‌اند؟!
پاسخ داد: خیر.
آیا تو بر گردن مردم بیعتی داشته‌ای و آنان ناگزیرند که به آن بیعت وفادار باشند؟!
پاسخ داد: نه.
آیا اهل شورا و نمایندگان مردم تو را برگزیده‌اند!
عبدالملک باز هم گفت: نه.
مرد گفت: مگر نه این است که تو اکنون سرنوشت مردم را در دست داری و ذخایر اقتصادی آنان را در اختیار گرفته‌ای؟
عبدالملک گفت: آری، همین گونه است.
مرد گفت: اگر هیچ دلیل شرعی و قانونی و عرفی برای حاکمیت تو نیست، پس چرا نام خود را فرمانروای مؤمنان (امیرالمؤمنین) نهاده‌ای؟!
عبدالملک از این سخن بر آشفت و به او گفت: از سرزمین من بیرون شو و گرنه مستحق مرگ هستی!
مرد در حالی که عزم بیرون رفتن داشت گفت:
این جواب، جواب اهل عدل و انصاف نیست. [293].

منهال می‌گوید: در مجلس امام باقر (ع) حضور داشتم که مردی وارد شد و سلام کرد.
امام باقر (ع) سلامش را پاسخ گفت.
مرد تازه وارد، با امام احوالپرسی کرد و گفت: حالتان چطور است؟
امام باقر (ع) که گویی سینه‌اش از مشکلات زمان سنگین شده بود به او فرمود:
آیا براستی تاکنون در نیافته‌اید که بر ما چه می‌گذرد! مثل ما در میان امت، مثل بنی‌اسرائیل است، که طاغی زمان، پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده
[صفحه 167]
می‌گذاشت.
هان! اینان - والیان و حاکمان - فرزندان ما را می‌کشند و زنانمان را باقی می‌گذارند!
عرب می‌پندارند که بر غیر عرب شرافت و برتری دارد. و وقتی غیر عرب از علت این پندار می‌پرسد این‌ها می‌گویند: چون محمد - رسول خدا (ص) - از ماست و او از نژاد عرب است، پس عرب بر دیگران شرافت دارد.
- مردم هم قبول می‌کنند! -
در این میان قریش می‌پندارد که بر سایر طوایف و قبایل عرب برتری دارد! و وقتی از علتش می‌پرسی، می‌گویند: چون محمد (ص) از قریش بوده است. - و دیگران هم تصدیق می‌کنند - اگر براستی این منطق درست باشد و فضیلت عرب و قریش بر دیگران به خاطر این باشد که پیامبر اسلام از میان ایشان برخاسته است، پس ما خاندان نبوت و ما اهل بیت رسالت، باید بر همه‌ی مردم شرافت و برتری داشته باشیم و هیچ کس به پایه‌ی ما نرسد.
چون سخن امام بدین جا رسید، آن مرد گفت:
به خدا سوگند، من شما خاندان را دوست دارم.
امام فرمود: پس بر تن خویش لباسی از بلا و ناگواری‌ها بپوشان. به خدا سوگند، رنج‌ها و ناگواری‌ها شتابانتر از سیل دره‌ها، به سوی ما و شیعیان ما پیش می‌تازد! نخست مشکلات به ما می‌رسد و سپس به شما، چنان که اگر آسایشی در پیش باشد نخست در مورد ما خواهد بود و سپس برای شما [294].
[صفحه 168]
این بیان، شدت اندوه و نگرانی امام و وجود تنگناهای سخت سیاسی و

اجتماعی آن عصر را می‌رساند.
امام با این که خود فضیلت عرب بر غیر عرب را یک پندار واهی می‌شمرد، و بر اساس منطق قرآن، تقوا را ملاک کرامت هر انسان می‌داند، ولی از آن جا که مخالفان اهل بیت، با تکیه بر ظهور پیامبر (ص) از میان عرب، در صدد برتری‌جویی بر سایر ملت‌ها بودند، امام از همین باورشان سود جسته و علیه ایشان احتجاج کرده، آنان را در محکمه‌ی خرد به محاکمه کشانده است که چگونه با تمسک به همنژادی با پیامبر (ص) بر جهان فخر می‌فروشند، در حالی که نزدیکترین اعضای خاندان پیامبر (ص) را مورد سختترین آزارها قرار می‌دهند.

بیان و داوری دیگران

آنچه شیعه درباره‌ی مظلومیت اهل بیت (ع) و شرایط سخت سیاسی - اجتماعی آنان می‌گوید، ممکن است از سوی برخی، مبالغه‌آمیز جلوه کند! در حالی که این چنین نیست.
آن چه بر خاندان رسالت و آل علی (ع) گذشت، آن چنان سخت و غیر قابل چشم‌پوشی است که حتی اهل سنت - کسانی که معمولا در صدد توجیه کار خلفا بوده‌اند و قایل به امامت ائمه (ع) نیستند - به صراحت شیعه و چه بسا گویاتر از ایشان به داوری نشسته‌اند.
اکنون برای نمونه سخنی را از عبدالکریم الخطیب نویسنده‌ی کتاب الانسان... فی القرآن الکریم می‌آوریم. او به مناسبت نقد عقیده‌ی شیعه درباره‌ی رجعت، در تخلیل پیدایش این عقیده به مسایلی اشاره می‌کند که بخشی از آن، چنین است:
... در طول زمان، طومار شهیدان اهل بیت، قطورتر و قطورتر گردید. آغاز آن با شهادت امام علی (ع) و ادامه‌ی آن به وسیله‌ی فرزندان و خاندان او. شهادت‌های فردی و دست جمعی و گروهی...
[صفحه 169]
در سرزمین کربلا و دیگر پهنه‌هایی که خون پاکیزه و ارجمند شهیدان این خاندان، چون نهرها در آن جاری شد! ظلمی که بر خاندان نبوت رفت، در تاریخ نظیر ندارد و یا بسیار کم‌نظیر است.
اهل بیت (ع) به دست دشمنان خارجی و نا آشنا کشته نشدند، بلکه عمو زادگانشان - امویان و عباسیان - عامل قتل آنان بودند، آن هم نه به دست مشرکان که بر شرک جاهلی بوده‌اند، بلکه خون این شاخه‌های رسالت، و جگر گوشه‌های پیامبر (ص) به دست مدعیان اسلام بر زمین ریخت [295].

مشکلات طاقت فرسای ائمه (ع) تنها محدود به جباریت و زورگویی و بدبینی امویان نبود، بلکه تنگناهای اجتماعی و برخوردهای ناشایست مردم بی‌خبر و اغفال شده نیز گوشه‌ای دیگر از مهجوریت و مظلومیت ائمه (ع) به شمار می‌آمد.
البته این بدبینی، معمولا در جاهایی وجود داشت که حکومت‌ها در آن استقرار داشتند و با تبلیغات مداوم خود ذهن مردم را نسبت به اهل بیت مخدوش می‌ساختند و آنان را در نظر مردم، شورش طلب و فاقد عقیده و ایمان و عناصری بی‌ارج می‌شناساندند، و این البته از ابتدایی‌ترین آثار شوم حاکمیت مفسدان بر جامعه‌ی اسلامی است که با در دست داشتن امکانات گسترده‌ی اجتماعی، مردم را از جهت مادی و فرهنگی اغفال می‌کنند و شایستگان را در نظر آنان ناشایست جلوه می‌دهند تا بدین وسیله زشتی‌ها و خباثت‌های خود را بپوشانند!
روش و منش عالمانه و بزرگوارانه‌ی ائمه، به گونه‌ای بود که در محیط زندگی خود، مورد احترام عمیق مردم بودند، ولی در محیط و سرزمینی که ایشان حضور نداشتند، تبلیغات ناروای حکومت‌ها جان می‌گرفت و در ذهن مردم رسوب می‌کرد!
امام صادق (ع) در این باره نکته‌ای را از سفر امام باقر (ع) به شام یادآور شده است و می‌فرماید:
زمانی که پدرم - محمد بن علی - به دمشق احضار شد، هنگام عبور از کوچه‌های
[صفحه 170]
دمشق، شنید که مردم به یکدیگر - با لحنی تمسخرآمیز - می‌گویند: این فرد فرزند ابوتراب است!.
پدرم به دیوار تکیه داد، نخست حمد و ثنای خدا گفت و بر پیامبر و خاندان او درود فرستاد: سپس فرمود:
ای وحدت شکنان! و ای نسل نفاق و دورویی!
ای تفاله‌های دوزخ! و ای سنگ‌های جهنم!
دست از ماه رخشان و دریای متراکم و ستاره‌ی آسمان ایمان و صراط مستقیم. بردارید!؛ قبل از این که چهره‌هاتان به عذاب الهی تباه شود و یا مورد نفرین قرار گیرد، چنان که اصحاب سبت مورد لعن قرار گرفتند و فرمان خدا علیه ایشان جاری شد.
... آیا همدم و همراز و برادر پیامبر خدا - علی بن ابی‌طالب (ع) - را استهزا می‌کنید! یا پیشوای دین را مورد طعن و اشاره قرار می‌دهید؟!

به کدامین راه می‌روید! و کدامین غمتان را درمان است!
به خدا سوگند، علی (ع) نخستین چهره‌ای است که در میدان ایمان درخشید. و با فضایل و ویژگی‌های برتر خویش رستگار شد و به اوج اعتدال و درستی رسید... [296].
امام باقر (ع) در این بیان به بسیاری دیگر از ویژگی‌ها و امتیازهای امیرالمؤمنین (ع) اشاره دارد که خود می‌تواند فهرستی اجمالی از ارزش‌های ایمانی و عملی علی (ع) به حساب آید.
هدف از نقل این حدیث، نمایاندن موقعیت اجتماعی عصر امام باقر (ع) و ترسیم دیدگاه توده‌های اغفال شده، نسبت به خاندان رسالت است، که خلفا نقش اساسی را در این زمینه داشته‌اند.
[صفحه 171]

خلفای معاصر با امام باقر

اشاره

خلفایی که در دوره‌ی زندگی امام باقر (ع) بر مسند حکومت تکیه زده‌اند، برخی قبل از دوران امامت آن حضرت، فرمان می‌رانده‌اند و بعضی پس از امامت وی.
با توجه به این که امام باقر (ع) در صحنه‌ی کربلا حضور داشته و در سنین سه، چهار سالگی بوده است، [297] می‌توان گفت که خلفای معاصر آن حضرت تا قبل از امامت وی عبارتند از:
معاویة بن ابی‌سفیان، یزید بن معاویه، معاویة بن یزید، مروان بن حکم بن ابی‌العاص، عبدالملک بن مروان.
فساد و تزویر و جنایات معاویه و فرزند ناصالحش یزید، نیازی به یادآوری ندارد. از سوی دیگر امام باقر (ع) در دوران حکومت آن دو در دوران طفولیت به سر می‌برده است؛ چه حکومت ننگین یزید پس از معاویه بیش از سه سال و چند ماه ادامه نیافت و امام باقر (ع) در این مقطع حدود شش یا هفت سال از سن وی می‌گذشته است.
معاویة بن یزید که هنگام مرگ پدر 22 سال داشت، تن به حکومت نداد و اصولا با روش پدر و جدش مخالف بود و اشتیاقی به حکمرانی و فرمانروایی نداشت و پس از مدتی اندک بدرود حیات گفت. [298].

مروان بن حکم

با مرگ معاویة بن یزید، حکومت بنی‌امیه به مروان بن حکم منتقل گردید.
مروان بن حکم هر چند خود بیش از چند ماه بر مسند حکومت تکیه نزد، ولی حکومت مروانیان را بنیاد نهاد و فرزندانش، سال‌ها بر جامعه‌ی اسلامی مسلط شدند.
توجه به این نکته، قابل اهمیت است که مروان - همین عنصری که بعدها بر جای پیامبر، غاصبانه و ظالمانه تکیه زد - کسی است که همراه پدرش، مورد خشم پیامبر قرار گرفت و از مدینه به طائف تبعید شد.
[صفحه 172]
علت تبعید آن دو، این بود که:
1- حکم (پدر مروان) پشت سر رسول خدا (ص) راه می‌رفت و از روی تمسخر حرکات پیامبر (ص) را تقلید می‌کرد. [299].
2- وی (حکم بن ابی‌العاص) اسرار پیامبر (ص) را میان مردم افشا می‌ساخت. [300].
3- حکم از بزرگترین دشمنان پیامبر (ص) بشمار می‌آمد. [301].
این عوامل باعث شد که پیامبر (ص) حکم بن ابی‌العاص را تبعید کند و به تبع وی فرزندش مروان نیز همراه و همساز پدر در تبعید بود.
مروان در زمان حکومت خلیفه‌ی اول و دوم، همچنان در طائف تبعید بود، ولی در زمان عثمان به واسطه‌ی خویشاوندی نزدیکی که با عثمان داشت، حکم تبعید وی لغو گردید و به مدینه بازگشت و مشاور مخصوص عثمان شد!
مروان، آن چنان به حیف و میل بیت المال پرداخت که در زمره‌ی ثروتمندترین افراد مدینه در آمد! او در جنگ جمل شرکت جست و علیه علی (ع) جنگید. در زمان سلطه‌ی معاویه بر بلاد اسلامی، حاکم مدینه شد و...
چنین عنصر فاسد و ناسالمی، سرانجام حاکم بر همه‌ی مسلمانان شد. و چنان به ستمگری و چپاول پرداخت که مسعودی در ترسیم دوران حکومت او می‌نویسد:
مؤمنان در عصر او، در خفا به سر می‌بردند و زندگی بر مردم مشقت بار شده بود، شیعیان در معرض خطر جدی قرار داشتند و خون و مالشان حرمت نداشت. به علی بن ابی‌طالب (ع) آشکارا در محافل عمومی، دشنام داده می‌شد! [302].
مروان به شیوه‌ی معاویه، پسرش عبدالملک را ولیعهد خود ساخت و پس از چندی بر اثر بیماری طاعون در دمشق به سال 65 ه در سن 63 سالگی در

گذشت [303].
[صفحه 173]

پس از مروان بن حکم فرزندش عبدالملک حکومت را در اختیار گرفت. وی در آغاز بر تمامی بلاد تسلط نداشت، ولی در پی جنگ‌ها و درگیری‌های حجاج با ابن‌زبیر که بر بخش‌هایی از کشور نفوذ داشت، به سال 73 ه قدرت کامل یافت و تا سال 86 ه به حکومت ادامه داد.
او تا قبل از رسیدن به خلافت، خود را فردی قرآن دوست می‌نمایاند، و از سر سیاست بازی، برخی از شؤون تقوا را رعایت می‌کرد، ولی با رسیدن به حکومت، در زمره‌ی مستبدترین خلفای اموی در آمد. [304] شراب می‌نوشید و به نوشیدن شراب اقرار می‌کرد. [305].
زمانی که به حکومت رسید، قرآن را کناری نهاد و گفت: این آخرین دیدار من با تو است! [306].
مسلط ساختن کارگزاران سفاک و جنایتکاری چون حجاج بن یوسف ثقفی بر جان و مال و حیثیت مردم، نمایانگر گوشه‌ای از خیانت‌های او به امت اسلامی است.
برخی از روایتگران تاریخ مدعی شده‌اند که عبدالملک در مقایسه با پیشینیانش، سختگیری کمتری نسبت به خاندان علی (ع) روا داشته است؛ زیرا به کارگزار خویش در حجاز نوشته است: مرا از مبتلا شدن به خون فرزندان علی دور نگه دار (یعنی تو به عنوان کارگزار من با آل علی (ع) به گونه‌ای برخورد نکن که منتهی به خونریزی و قتل آنان شود)؛ زیرا من دریافته‌ام که هرگاه علویان مورد ظلم و هجوم قرار گرفته‌اند، مهاجمان به پیروزی نرسیده‌اند. [307].
این مدارای نسبی در صورتی که به راستی صورت گرفته باشد، هرگز از روی ملاطفت و رحمت نبوده است، بلکه عبدالملک با بررسی زندگی یزید، دریافته بود که جنگ و مبارزه با اهل بیت نه تنها حکومت او را استحکام نمی‌بخشد، بلکه جو
[صفحه 174]
اجتماعی را علیه او بیشتر تحریک می‌کند! [308].
عبدالملک، عثمان را فرمانروایی ناتوان، معاویه را حاکمی سازشکار، یزید را حکمرانی نادان می‌دانست و می‌گفت:
بدانید که من بر خلاف پیشینیانم دردهای این امت را جز با شمشیر مداوا نخواهم کرد، تا سرها همه فرود آید و نیروها تسلیم شوند... به خدا سوگند، هر کس از این پس مرا به تقوای الهی فرمان دهد و دعوت کند، گردنش را قطع خواهم کرد! [309].

ولید بن عبدالملک

پس از مرگ عبدالملک در سال 86 ه، فرزندش ولید به خلافت چنگ زد. او که در دستگاه شاهی پدرش، با عیش و نوش بزرگ شده بود جوانی فاقد ادب می‌نمود. و روایتگران تاریخ وی را فردی جبار و ظالم شمرده‌اند. [310].

در روزگار او مرزهای جغرافیایی سرزمین اسلام گسترش یافت و اندلس، خوارزم، سمرقند، کابل، طوس و... در روزگار او فتح شد، [311] اما سوگمندانه این فتوحات همراه با تکامل سیاسی - اجتماعی در درون مرزهای اسلام نبود، بلکه عناصر خونخواری چون حجاج در حکومت او نیز صاحب قدرت بودند و جنایات هولناک خود را در پرتو خلافت او عملی ساختند. در فاصله‌ی بیست سالی که حجاج قدرت را در دست داشت، کسانی را که با شکنجه‌های او کشته شدند - بجز آنان که در میدان‌های جنگ به دست لشکریانش به قتل رسیدند - صد و بیست هزار نفر دانسته‌اند. [312] در دوران حکومت ولید بود که سعید بن جبیر - شخصیت والای شیعی - به جرم حریت خویش و طرفداری از مکتب اهل بیت، [313] به شهادت رسید.

[صفحه 175]

امام سجاد - زین‌العابدین (ع) - در همین ایام وفات یافت و به استناد منابع تاریخی و روایی، علت وفات آن حضرت، سمی بود که به وسیله‌ی ولید و به تدبیر و اشاره‌ی او وارد بدن حضرت شده، زمینه‌ی شهادت آن گرامی را فراهم ساخت. [314].

با شهادت امام سجاد (ع) در سال 95 ه دوران امامت باقرالعلوم (ع) آغاز می‌شود. بنابراین ولید بن عبدالملک، نخستین خلیفه‌ی معاصر با امامت باقرالعلوم (ع) می‌باشد.

ولید در سن 43 سالگی پس از 9 سال و 8 ماه فرمانروایی، به سال 96 ه در دمشق مرگش فرا رسید. [315].

خلفای معاصر با دوران امامت باقرالعلوم

اشاره

شناخت اجمالی نسبت به خط مشی سیاسی و شخصیت و عملکرد خلفای معاصر امامت باقرالعلوم (ع)، می‌تواند ما را در بررسی اندیشه‌ی سیاسی و تحلیل خط مشی امام باقر (ع) در قبال حکومت‌ها و جریان‌های سیاسی - اجتماعی آن عصر، یاری دهد.

ولید بن عبدالملک

چنان که در فصل گذشته یادآوری شد، ولید بن عبدالملک بن مروان نخستین خلیفه‌ی معاصر امامت باقرالعلوم (ع) می‌باشد، که پس از وی به ترتیب: سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک حکم رانده‌اند. [316].
[صفحه 176]

سلیمان بن عبدالملک

پس از مرگ ولید بن عبدالملک در سال 96 ه؛ برادرش سلیمان بن عبدالملک بر جای او نشست.
سلیمان نیز مانند پیشینیانش، در اولین سخنرانی خود برای مردم، سخن از حاکمیت خدا و رضایت به حکم الهی به میان آورد، [317] ولی در عمل، همان شیوه‌ی تجملی، اسراف و استبداد خلفای اموی را پی گرفت، و کارگزاران دوران ولید را بر پست‌های خود باقی گذاشت [318].
در روزگار حکومت او، تجمل به گونه‌ای گسترده‌تر به دربار راه یافت، و هر طیف و طبقه‌ای با جامه‌ی مخصوص به حضور او می‌رسیدند.
سلیمان، در پرخوری و شکمبارگی کم نظیر بود [319] گرگی را می‌مانست که پس از روزگاری گرسنگی به طعمه‌ای دست یافته باشد.
تنها اندیشه‌ای که در سر او نبود، اندیشه‌ی مردم و اسلام و قرآن بود و خود اقرار می‌کرد:
غذای خوب خوردیم و لباس نرم پوشیدیم و مرکب رهوار سوار شدیم، لذتی برای من نمانده، مگر دوستی که میان من و او تکلف نباشد. [320].
سلیمان، هر چند در مقایسه با ولید و یزید، فرصت نیافت تا جباریت خود را آن گونه که آنان به کار گرفتند، به کار گیرد، اما جوانی و قدرت، جز عجب و غفلت نمی‌زاید؛ چنان که خود روزی در آینه نگریست و از شکوه شاهی خود به شگفت آمد و گفت: محمد (ص) پیامبر بود... و عبدالملک سیاستمدار و ولید جبار و من پادشاهی جوانم! [321].
در این جا سلیمان به جباریت برادرش ولید اعتراف می‌کند.!
[صفحه 177]

شیعه در عصر سلیمان بن عبدالملک

در عصر وی امر امامت پنهان بود و شرایط اجازه نمی‌داد که شیعه، با امام خود - باقرالعلوم (ع) - ارتباط علنی داشته باشد و صریحا اعتقاد خود را به امامت آن حضرت اظهار نماید؛ بلکه پیروان خاندان نبوت و معتقدان به ولایت و وصایت علی بن ابی‌طالب، در این دوران به شدت تحت فشار بودند [322].

سلیمان بن عبدالملک در نگاه امام باقر

با توجه به کوتاهی دوران خلافت سلیمان که مورخان آن را دو سال و اندی دانسته‌اند، [323] مطلب زیادی درباره‌ی او در کتاب‌های تاریخی ثبت نشده است. اما نقلی تاریخی درباره‌ی مکاتبه‌ی عمر بن عبدالعزیز با امام باقر (ع) وجود دارد که در آن یادی از سلیمان بن عبدالملک شده و امام باقر (ع) نظر خود را درباره‌ی سلیمان به صراحت بیان داشته است.
یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد:
عمر بن عبدالعزیز به امام باقر (ع) نامه‌ای نوشت تا او را بیازماید (از میزان علم و مقام معنوی او باخبر شود). امام باقر (ع) در پاسخ او، نکات هشدار دهنده و پندآموزی را یادآور شد و وی را از فرجام بدرفتاری و پیامدهای قدرت و شاهی بیم داد.
(با توجه به این که عمر بن عبدالعزیز قبلا در دستگاه سلیمان نقش مشاورت را دارا بود و بر روابط و مکاتبات دربار اشراف داشت، به یاد آورد که میان سلیمان و امام باقر (ع) نیز مکاتبه‌ای صورت گرفته و چنان که به خاطر می‌آورد، پاسخ امام به سلیمان با پاسخی که امام به نامه‌ی وی داده، متفاوت است، از این رو) دستور داد تا پاسخ امام باقر (ع) به سلیمان بن عبدالملک را از لابلای اسناد بیرون کشیده، نزد او آوردند.
نامه را آوردند و او دید که امام باقر در پاسخ سلیمان سخنی از هشدارها به میان نیاورده، بلکه سلیمان را مورد مدح قرار داده است!
[صفحه 178]
عمر بن عبدالعزیز به کارگزار خود در مدینه نوشت: محمد بن علی را احضار کن و از ایشان بپرس که چرا در پاسخ سلیمان او را مدح و ستایش کرده، ولی در پاسخ به نامه من (عمر بن عبدالعزیز) سخن از عدل و احسان به میان آورده است!
کارگزار، به دستور وی امام باقر (ع) را احضار کرد و مطلب را با امام در میان گذاشت. امام باقر (ع) فرمود: سلیمان فردی جبار و زورگو بود و من ناگزیر بودم در نامه‌ی خود با او، همان گونه سخن بگویم که مردم ناچارند با جباران سخن بگویند، ولی آن گونه که پیدا است، سرور تو (عمر بن عبدالعزیز) می‌خواهد به شیوه‌ای غیر از شیوه‌ی جباران رفتار کند و اقدام‌هایی در جهت کاستن ظلم و جباریت برداشته است، بدین جهت با او به گونه‌ای سخن گفتم که مناسب وضع اوست. [324].

عمر بن عبدالعزیز

فرمانروایی سلیمان دیری نپایید و پس از دو تا سه سال حکومت، بیمار شد و جان سپرد.
پس از او، عمر بن عبدالعزیز در سال 99 ه به خلافت رسید. [325].
عمر بن عبدالعزیز امیرزاده‌ای بود که در دستگاه خلافت مروانیان، از دوران جوانی برخی از کارهای آنان را بر عهده داشت و گوشه‌ای از بار ایشان را بر دوش می‌کشید. از آن جمله اینکه در عصر خلافت ولید والی مدینه بود و این پست را از سال 86 ه تا 98 ه در اختیار داشت، [326] در حالی که سن وی در آغاز تصدی این پست از 25 سال نمی‌گذشت. [327].
وی در میان خلفای اموی، خط مشی‌ها و سیاست‌های ویژه‌ای داشت که او را از دیگران ممتاز می‌ساخت.
آن گونه که دیگران، خودسر، مستبد، ستم پیشه و دشمن خاندان علی (ع) بودند
[صفحه 179]
او نبود، بلکه در دوران خلافتش، گام‌های مثبتی در کاستن از فشارها سیاسی - اجتماعی نسبت به شیعه و آل علی (ع) برداشت.
مورخان در شرح حال او نوشته‌اند که وی حتی قبل از رسیدن به خلافت، فردی متین و دور از فساد بود، هر چند در تجمل و آسایش و رفاه زیاده‌روی می‌کرد. [328].

عمر بن عبدالعزیز و خاندان علی

تبعیض‌های ناروای اقتصادی و سیاسی که از سوی خلفای قبل و بعد از عمر بن عبدالعزیز نسبت به بنی‌هاشم و خاندان علی (ع) روا گردید، در روزگار خلافت او تا حدی وجود نداشت؛ زیرا او بر خلاف دیگران، از بیت المال و بودجه‌ی عمومی همان گونه که به سایر طوایف و قبایل و طبقات، در خور نیاز و سهمشان می‌پرداخت، به خاندان علی (ع) نیز که سال‌ها در محاصره‌ی اقتصادی خلفا بودند، سهمی اختصاص داد.
عبدالله، فرزند محمد، فرزند عقیل بن ابی‌طالب می‌گوید:
نخستین مالی که عمر بن عبدالعزیز میان مردم تقسیم کرد، همان مالی بود که به سوی ما اهل بیت فرستاد، زنان را به مقدار سهم مردان و کودکان را به اندازه‌ی سهم معمولی زنان عطا کرد. در جریان این تقسیم سه هزار دینار به خاندان ما رسید. علاوه بر این، عمر بن عبدالعزیز طی نامه‌ای به ما نوید داد که اگر بر حکومت باقی بمانم، همه‌ی حقوق پایمال شده‌ی اهل بیت را به ایشان باز گردانم. [329].
مسأله‌ی تقسیم مال میان اهل بیت نباید صرفا به عنوان یک مساعده‌ی مالی یا مسأله‌ی اقتصادی تلقی شود؛ زیرا اصولا از زمان معاویه به بعد، و حتی از زمان خلافت ابوبکر، یکی از محورهای اساسی سیاست‌های دستگاه خلافت علیه اهل بیت که مدعیان خلافت حقه بودند، اعمال فشارهای اقتصادی و ضعیف نگاه داشتن بنیه‌ی مالی آنان بود؛ چه در نتیجه‌ی ضعف اقتصادی، امکان تجهیز و تدارک جریان‌های ضد استبداد و مدافع ولایت به شدت کاهش می‌یافت!
[صفحه 180]

بازگشت فدک به فرزندان فاطمه

عمر بن عبدالعزیز در راستای خدمات خود به اهل بیت و رفع تبعیض‌ها و ستم‌های اقتصادی از ایشان، اقدام قاطعانه و مهم دیگری نیز دارد که عبارت است از بازگرداندن فدک به فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام.
مطالعه در منابع تاریخی و روایی می‌رساند که گرایش عمر بن عبدالعزیز به واگذاری فدک و قرار دادن آن در اختیار بنی‌فاطمه به سرعت و ناگهانی صورت نگرفته، بلکه او در این گرایش، حرکتی تدریجی داشته که ضمن سه مرحله صورت پذیرفته است:
1- در مرحله‌ی نخست عمر بن عبدالعزیز به این فکر افتاد که فدک مال شخصی خلیفه نیست و کسی که بر منصب خلافت تکیه زده، نمی‌تواند آن را در مالکیت شخصی خود یا افراد خاصی در آورد.
سیوطی در کتاب تاریخ خود می‌نویسد:
زمانی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، مروانیان را فرا خواند و به ایشان گفت: رسول خدا (ص) فدک را در اختیار داشت و از در آمد آن در مواردی که لازم می‌دید انفاق می‌فرمود و فرزندان کوچک و بی پشتوانه‌ی بنی‌هاشم را با آن اداره می‌کرد و بیوگانشان را همسر می‌داد.
فاطمه (س) از پیامبر خواست که فدک را به او واگذار کند، ولی پیامبر درخواست او را نپذیرفت. [330] در زمان ابوبکر و عمر نیز فدک در ملک شخص خاصی نبود (و از منابع در آمد عمومی به شمار می‌آمد)، ولی مروان آن را از بهره‌وری عام خارج ساخت و به خویش یا خویشاوندانش اختصاص داد!
اندیشه‌ی من این است که اگر پیامبر (ص)، دخترش فاطمه را از فدک محروم ساخته است، پس من که فرزند پیامبر نیستم، البته سهم و حقی در فدک نداشته و نخواهم داشت! اکنون من شما را گواه می‌گیرم که فدک را از تملک شخصی
[صفحه 181]
در آورده، به همان صورتی باز می‌گردانم که در عصر رسول خدا (ص) بوده است. [331].
2- در مرحله‌ی دوم، عمر بن عبدالعزیز سعی کرده است تا هر چه بیشتر بنی‌هاشم و خاندان علی (ع) را از درآمد فدک بهره‌مند سازد، گرچه آن را به کلی به ایشان واگذار نکرده است.
در نقل این موضوع چنین آمده است: در ذهن عمر بن عبدالعزیز نسبت به فدک و مالک واقعی آن تردید حاصل شد. از این رو به کارگزار خویش در مدینه نوشت: شش هزار دینار کنار بگذارد و از محصول فدک چهار هزار

دینار بر آن بیفزای. سپس آن را در میان فرزندان فاطمه علیها سلام که از بنی‌هاشم می‌باشند تقسیم کن! زیرا فدک از املاکی است که صرفا در اختیار رسول خدا (ص) بوده، و سرزمینی است که با جنگ و لشکرکشی به چنگ نیامده تا در آمد آن صرف عموم جامه بشود. [332].
3- مرحله‌ی سوم، جایی است که عمر بن عبدالعزیز از شام به مدینه سفر کرده و در آن‌جا از همه‌ی مردم دعوت نموده است که برای هرگونه دادخواهی نزد او آیند.
در پی این دعوت عام، امام باقر (ع) نزد او رفته، به نصیحت و موعظه‌ی وی می‌پردازد تا آنجا که می‌فرماید: با مظلومان به انصاف رفتار کن و ظالمان را بر جای خود بنشان. سه چیز در هر فرد باشد ایمانش به خدا کامل است: کسی که به هنگام سرخوشی و شادمانی به راه باطل کشیده نشود، کسی که خشم و غضب، او را از حق باز ندارد و کسی که هنگام قدرت، به آنچه از او نیست دست دراز نکند!
اینجا بود که عمر بن عبدالعزیز تحت تأثیر هشدارها و موعظه‌های امام باقر (ع) قرار گرفت و دستور داد: کاغذ و دوات آوردند و نوشت:
بسم الله الرحمن الرحیم، این سندی است که بر اساس آن عمر بن عبدالعزیز، حق ضایع شده‌ی فدک را به محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب بازگردانده است. [333].
این مقاطع سه گانه بیانگر این است که یا واقعا عمر بن عبدالعزیز نخست درصدد
[صفحه 182]
وانهادن فدک به اهل بیت نبوده، تدریجا به این سو متمایل گشته است. یا این که او برای آماده ساختن امویان و هموار ساختن راه واگذاری فدک، نخست آن را از مالکیت اشراف اموی بیرون کشیده، سپس سهم بیشتری از آن به خاندان علی (ع) اختصاص داده، و در مرحله‌ی نهایی مقصود خود را عملی ساخته است.

ناخشنودی بنی‌امیه از روش عمر بن عبدالعزیز

با توجه به این که بنی‌امیه در پرتو خلافت، بیشترین بهره را از امکانات عمومی جامعه می‌بردند و هر یک بر سرزمینی مسلط شده و به دلخواه، مردم را استثمار کرده و ثروت عمومی را غارت می‌کردند، بدیهی است که عملکرد عمر بن عبدالعزیز در همان حد، باز هم بر ایشان سخت و ناگوار بود.
امام باقر (ع) در این باره فرموده است:
زمانی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت دست یافت، بخشش‌های بسیار و هدایای گرانی به خاندان علی (ع) روا داشت. روزی برادرش نزد او آمد و گفت: بنی‌امیه به شدت از روش تو ناخشنودند؛ زیرا فرزندان فاطمه را بر آنان مقدم داشته‌ای!
عمر بن عبدالعزیز در پاسخ وی گفت: اگر من بنی‌فاطمه را بر بنی‌امیه مقدم می‌دارم و برتری می‌بخشم - و در این مسیر از طعن و نقد دیگران باکی ندارم - به خاطر این است که رسول خدا (ص) هماره می‌فرمود: همانا فاطمه بخشی از وجود من است، آنچه او را شادمان کند، مرا مسرور خواهد ساخت و آنچه او را ناراحت کند، مرا غمگین خواهد کرد. بنابراین، من با برتری دادن بنی‌فاطمه و اکرام ایشان درصدد مسرور ساختن رسول خدایم و از ناخشنود ساختن او گریزانم [334].
[صفحه 183]

برانداختن رسم دشنام به علی

از جمله حرکت‌های مهم و مثبت عمر بن عبدالعزیز برانداختن رسم دشنام به علی بن ابی‌طالب (ع) می‌باشد؛ زیرا از زمان معاویه، و به ویژه پس از تلاش او برای منزوی ساختن حسن بن علی (ع) از صحنه‌ی سیاسی، یکی از روش‌های تبلیغی معاویه علیه آل علی و پیروان و شیعیان خط امامت، ترویج سب علی و لعن او، میان مردم بود. تا آنجا که سخنگویان دولتی و خطیب‌های وابسته به دربار، در مراسم عمومی، کلام خود را با ناسزاگویی به علی بن ابی‌طالب (ع) آغاز می‌کردند، ولی عمر بن عبدالعزیز این رسم خائنانه‌ی معاویه را متروک ساخت. [335].
مسعودی در کتاب تاریخ خود می‌نویسد:
عمر بن عبدالعزیز در سخنرانی‌های خود، لعن علی (ع) را ترک کرد و به جای آن این آیه از قرآن را می‌خواند: «ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا، ربنا انک غفور رحیم» [336] پروردگارا، ما و برادران ما را که در راه ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند، مورد بخشایش و غفران قرار ده! و در قلب‌های ما کمترین کینه و دشمنی نسبت به اهل ایمان باقی نگذار، پروردگارا، به راستی که بسیار بخشایشگر و مهربانی [337].

عمر بن عبدالعزیز در نظر ائمه

با آنچه تاکنون درباره‌ی شخصیت سیاسی و رفتاری عمر بن عبدالعزیز آوردیم، باید دید که موضع امام باقر (ع) و اصولا ائمه در قبال حکومت وی و روش او چه بوده است.
روایتی از امام سجاد (ع) در اختیار داریم که بر اساس آن، می‌توان به نظر امام سجاد (ع) درباره‌ی عمر بن عبدالعزیز پی برد.
عبدالله بن عطای تمیمی گوید: همراه با علی بن الحسین (ع) در مسجد بودم که عمر بن عبدالعزیز از آنجا عبور کرد، در حالی که گیره‌ها و بندهای کفشش از نقره بود.
[صفحه 184]
او در آن دوره، جوانی بسیار خوش منظر بود. نگاه امام سجاد به وی افتاد و به من فرمود: ای عبدالله بن عطا، آیا این فرد شیک پوش خوشگذران را می‌بینی! همو سرانجام به خلافت خواهد رسید و بر مردم حکم خواهد راند.
عبدالله بن عطا می‌گوید از امام پرسیدم: آیا این جوان فاسق به خلافت می‌رسد؟
امام فرمود: آری؛ ولی او در مسند حکومت دیری نمی‌پاید و مرگ او زود فرا می‌رسد. و هنگامی که بمیرد آسمانیان نفرینش می‌کنند و زمینیان برایش غمگینند و طلب غفران می‌نمایند. [338].
روایت دیگری در این زمینه از امام باقر (ع) نقل شده است.
ابوبصیر می‌گوید: در مسجد با امام باقر (ع) بودم. عمر بن عبدالعزیز در حالی که لباس‌هایی تیره رنگ بر تن داشت و بر خدمتکارش تکیه داده بود وارد شد.
امام باقر (ع) فرمود: این جوان روزی به فرمانروایی خواهد رسید و روشی عادلانه از خود آشکار خواهد ساخت، چهار سال زندگی می‌کند [339] و سپس مرگش فرا می‌رسد، زمینیان بر او می‌گریند و آسمانیان نفرینش می‌کنند.
ابوبصیر گوید: من و دیگرانی که این سخن را شنیدند به شگفت آمده و گفتیم: مگر شما هم اکنون نگفتید که عدل و انصاف پیشه خواهد ساخت!
امام باقر (ع) فرمود: چرا گفتم، ولی او به هر حال بر جایگاهی که از آن ما
[صفحه 185]
و شایسته‌ی ماست تکیه می‌زند، در حالی که هرگز حقی ندارد. بلی، او در جایگاهی که غصب می‌کند به اظهار عدل می‌پردازد! [340].
در بیانی دیگر چنین آمده است:
امام باقر (ع) در مدینه بود (و بی آن که خبر مرگ عمر بن عبدالعزیز به

مدینه رسیده باشد) فرمود: امشب مردی چشم از جهان فرو بست که فرشتگان نفرینش می‌کنند و زمینیان بر او می‌گریند. [341].
از مجموع این احادیث استفاده می‌شود که هر چند عمر بن عبدالعزیز در شیوه‌ی حکومت برای احیای عدل تلاش می‌کرده و نسبت به اهل بیت، ستم‌های پیشینیانش را نداشته است، اما به هر حال، چون حق خلافت را از اهلش (یعنی ائمه علیهم‌السلام) دریغ داشته، جرمی بزرگ مرتکب شده است. همین جرم باعث شد که خط خلافت پس از اندکی، دوباره به نفع ستمگران مورد سوء استفاده‌ی زورگویان اموی و عباسی قرار گیرد.
از این جا روشن می‌شود که تنها ایده‌ها و آرمان‌ها و رفتار مقطعی فرد نباید ملاک داوری مطلق نسبت به او قرار گیرد، بلکه باید ایده‌ها و آرمان‌های ارزشی بر اساس و اصلی صحیح استوار باشد.
به تعبیر دیگر، در پیش گرفتن سیاست نیکی و بخشش و انصاف در صورتی ارزش حتمی و مطلق بشمار خواهد آمد که بر اساسی مشروع و بنیانی صحیح استوار باشد؛ زیرا سیاست عدل اگر بر بنیاد نامشروع و غیر الهی متکی باشد، دیر یا زود مغلوب خواهد شد و پایان خواهد پذیرفت و آثار بایسته‌ای بر جای نخواهد نهاد.
از این مطالب نیز استفاده می‌شود که ائمه (ع) و از جمله امام باقر (ع) هرچند در
[صفحه 186]
تنگنای زمان و سیاست‌های جبارانه‌ی حاکمان، ناگزیر به ظاهر دست از سیاست و نبرد علنی با حاکمان غاصب برداشته، به تصحیح اندیشه و فرهنگ جامعه پرداخته‌اند، اما در نهان و در باورهای خود، حکومت الهی و شایستگی امامان برای حاکمیت بر سرنوشت جامعه‌ی اسلامی را همچنان تعقیب می‌کرده‌اند، و آن را اصیل می‌شمرده‌اند.

به رغم هرج و مرج فکری و سیاسی که در عصر خلفا بر اندیشه‌ی دورماندگان از خط ولایت و امامت حاکم بود، شیعه به برکت رهنمودها و معارف اهل بیت، با بینشی عمیق به مسایل سیاسی می‌نگریست.
خلافت عمر بن عبدالعزیز هر چند همراه با جور و استبداد پیشینیانش نبود و دوره‌ی حکومت او برای آل علی و شیعه، فرصت مغتنمی به شمار می‌آمد، اما این آسایش نسبی و مقطعی هرگز سبب نمی‌شد که شیعه از اصول خود غافل شود و به صرف مشاهده‌ی گوشه‌هایی از عدل و انصاف، چشم از مبانی زیر بنایی فرو بندد؛ زیرا او می‌داند که هر گاه اساس و بنیان حکومت مشروع نباشد و بر محور حق بچرخد، خط مشی‌های مقطعی آزادمنشان، دیری نمی‌پاید و دولت مستعجل است.
برای نمایاندن این روشن بینی شیعه در عصر حکومت عمر بن عبدالعزیز به روایتی اشاره می‌کنیم:
عمر بن عبدالعزیز به کارگزار خویش در خراسان نوشت که گروهی از عالمان آن سرزمین را به سوی او رهسپار کند، تا از آنان درباره‌ی روش کارگزاران حکومتی استفسار نماید و نقدها و نیازهایشان را بداند.
حاکم خراسان، عالمان را گرد آورد و پیام را به ایشان ابلاغ کرد.
عالمان گفتند که حرکت یک گروه مقدور نیست، ولی می‌توان به نمایندگی از طرف همه‌ی عالمان، یک نفر را برگزید و آن فرد دیدگاه‌های مختلف را به خلیفه ابلاغ کند.
حاکم خراسان این نظر را پذیرفت و یک نفر را به نمایندگی از جمع عالمان نزد عمر بن عبدالعزیز فرستاد.
نماینده‌ی عالمان خراسان چون به مجلس او وارد شد سلام کرد و نشست، سپس
[صفحه 187]
درخواست کرد که مجلس از اغیار خالی شود تا او سخنانش را با خلیفه در میان گذارد.
خلیفه گفت: بودن دیگران چه مانعی دارد! یا تو آنچه می‌خواهی بگویی راست است، بنابراین همه تو را تصدیق می‌کنند، یا دروغ است و تو را تکذیب خواهند کرد!
عالم خراسانی گفت: پیشنهاد من نه به خاطر خودم، بلکه برای رعایت حال تو است. بیم آن دارم که میان من و تو سخنانی رد و بدل شود که خوش نداشته باشی و اگر آن سخنان در برابر جمع باشد برایت بد تمام می‌شود.
عمر بن عبدالعزیز پذیرفت، و از حاضران مجلس خواست تا او را با عالم

خراسانی تنها گذارند.
عالم خراسانی به سوی خلیفه رو کرد و گفت:
برایم بازگو کن که این پست و مقام و این جایگاه خلافت بر اساس چه ملاکی در اختیار تو قرار گرفته است؟
عمر بن عبدالعزیز، مدت زیادی ساکت ماند!
عالم گفت: آیا بنا نداری پاسخ بدهی!
عمر گفت: خیر؛ زیرا اگر بگویم از جانب خدا و رسول او نص و مجوزی برایم صادر شده است سخنی نادرست خواهد بود، و اگر بگویم مردم به خلافت من رأی داده و همنظر شده‌اند، ممکن است بگویی ما شرقی‌ها و خراسانی‌ها اصلا از این مطلب خبر نداشته و در این زمینه رأی نداده‌ایم، و اگر بگویم حکومت را به ارث برده‌ام این سؤال مطرح خواهد شد که چرا از میان همه‌ی فرزندان پدرت تو وارث این مقام باشی؟!
عالم خراسانی گفت: خدای را سپاس که اعتراف کردی و اذعان داشتی که حق خلافت از آن غیر تو است. اکنون اجازه می‌دهی به سرزمینم باز گردم؟
عمر گفت: به خدا سوگند تو باید هنوز مرا موعظه کنی!
عالم گفت: بسیار خوب! پاسخ تو در برابر پرسش قبل من چیست؟
عمر گفت: من دیدم که پیشینیانم بر مردم ظلم و جور کردند و ذخایر و ثروت عمومی مسلمان‌ها را به خود اختصاص دادند؛ و در خود دیدم که شیوه‌ی آنان را
[صفحه 188]
نمی‌پسندم و اگر به حکومت دست یابم چون آنان نخواهم بود. از این رو، زمام حکومت را به دست گرفتم.
عالم گفت: حال اگر تو خلیفه نمی‌شدی و دیگری بر جای تو می‌نشست و شیوه‌ی پیشینیانش را ادامه می‌داد آیا تو مسؤول جرم‌های او بودی؟
عمر گفت: خیر.
عالم گفت: پس تو راحت دیگران را با بلا و ناراحتی خودت خریده‌ای.
عمر گفت: هنوز موعظه کن.
عالم از جای برخاست تا بیرون رود و در این حال رو به عمر بن عبدالعزیز کرد و گفت: به خدا سوگند، نسل‌های نخست ما به وسیله‌ی پیشینیان شما هلاک شدند و نسل‌های میانی ما به وسیله‌ی خلفای معاصرشان به هلاکت رسیدند، و نسل‌های بعدی ما نیز به وسیله‌ی آخرینان دودمان شما هلاک خواهند شد.
از خداوند علیه شما دودمان بنی‌امیه یاری می‌طلبیم خداوند ما را کفایت می‌کند که نیکو وکیلی است. [342].
هرچند در متن این روایت مشخص نشده است که مرام این عالم چیست،

ولی از محتوای گفتگوی او دانسته می‌شود که هدفش این است که به عمر بن عبدالعزیز بفهماند حق خلافت از آن مردان الهی و ائمه‌ی طاهرین (ع) است؛ زیرا اگر از این نکته چشم بپوشیم، بدیهی است که به هر حال حاکم عادل بهتر از حکومت ظلم است و اگر کسی بتواند باید در راه ایجاد عدل کوتاهی نکند. بلی، عدل را باید از طریق عدل به دست آورد نه از طریق جور و غضب!

دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز با مرگ مشکوک [343] وی در سال 101 ه به پایان
[صفحه 189]
رسید. [344] و در ماه رجب همان سال، یزید بن عبدالملک جوانی که حدود 25 سال از عمرش می‌گذشت بر مرکب خلافت سوار شد و تا سال 105 به حکومت ادامه داد [345] و در سن 29 سالگی [346] در حالی که چهار سال و یک ماه پادشاهی کرده بود در گذشت. [347].
یزید شیوه‌ی عمر بن عبدالعزیز را کنار نهاد و به رسم دیگر امویان، راه عیش و نوش در پیش گرفت.
داستان دلباختگی این جوان بی‌کفایت و خوشگذران به معشوقه‌اش (حبابه) مایه‌ی خفت برای نظام حکومت در جوامع اسلامی و نشانگر عمق فاجعه‌ی حاکمیت ناصالحان و سبکسران بر سرنوشت توده‌های مسلمان است!
او پس از مرگ معشوقه‌اش بدن وی را چندان نگاه داشت که بوی گند و تعفن از آن ظاهر شد و پس از دفن او با فاصله‌ای کوتاه مرگ یزید بن عبدالملگ فرا رسید. [348].
چنین فرمانروای هوسباز و عیش طلبی، خود فرصت رسیدگی به امور را ندارد، بنابراین در پرتو حاکمیت چنین عناصر فاسدی، فرصت طلبان و مفسدان کارها را در دست می‌گیرند و امور کشور را به دلخواه خود می‌چرخانند. چنین است که در دوران حکومت یزید بن عبدالملک، دوباره عناصر فاسد بنی‌امیه کارگردان خلافت شدند و شدیدترین روش‌ها را علیه شیعه به کار گرفتند و کینه‌های کهنه‌ی خود را با خاندان علی (ع) دوباره آغاز کردند.
گذشته از بنی‌امیه، شخص یزید بن عبدالملک که پرورده‌ی دامان عناد خیز اموی‌ها بود، عداوت و دشمنی عمیقی نسبت به امام باقر (ع) و خاندان او داشت. [349].
[صفحه 190]
خدا، قرآن، پیامبر، اسلام و جامعه‌ی اسلامی چیزهایی بود که در قلب و روح یزید بن عبدالملک و همانندهای او هرگز جایی نداشت.
او شیفته‌ی آواز و آوازه خوان‌ها بود. مبالغ زیادی را صرف می‌کرد تا آوازخوانی از شهرهای دیگر نزد او آمده و برایش ترانه بخواند. [350].

هشام بن عبدالملک

با مرگ یزید بن عبدالملک برادرش هشام بن عبدالملک در سال 105 ه در حالی که 38 سال از عمر او می‌گذشت بر مسند خلافت نشست.
فرمانروایی او 19 سال و 7 ماه به طول انجامید و سرانجام در سال 125 ه مرگش فرا رسید. [351].
طولانی بودن مدت حکومت هشام خود می‌تواند ترسیم کننده‌ی دوران استبداد و ژرفای فجایعی باشد که در این دوره به وسیله‌ی او و همدستان امویش صورت گرفته است؛ زیرا حکومت‌های فاسد و غیر الهی، هر چه بیشتر تداوم یابد، سلطه و جباریتشان بر خلق، ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند.
او مردی خشن، درشتخو و مال اندوز بود. [352] بخل، ستمگری، سخت دلی و بی‌عاطفگی او بیش از هر خصلتش رخ می‌نمود. [353].

عداوت هشام بن عبدالملک با امام باقر

در یکی از برخوردهایی که میان زید بن علی - برادر امام باقر (ع) - با هشام بن عبدالملک رخ داد، هشام از موضع کبر و غرور گفت: برادرت بقره چه کرد؟!
زید بن علی به او پاسخ داد: بد گونه‌ای با رسول خدا (ص) مخالفت کردی، زیرا لقب باقر لقبی است که پیامبر اکرم (ص) برای برادرم - محمد بن علی - انتخاب کرده
[صفحه 191]
است، ولی تو وی را (بقره) می‌نامی! بی‌تردید تو در قیامت هم با پیامبر اختلاف خواهی داشت، او به بهشت وارد می‌شود و تو در آتش! [354].
شاید در یکی از نخستین برخوردهای هشام با امام باقر (ع) بود که وی در صدد برآمد تا امام را به وسیله‌ی طرح سؤال به بن‌بست بکشاند، و از این طریق، مقام علمی آن حضرت را مخدوش ساخته و آتش کینه و حسد خود را قدری فرو نشاند.
هشام برای مراسم حج به مکه آمده بود، و در حالی که بر دست خدمتکارش - سالم - تکیه داشت، وارد مسجدالحرام شد.
سالم که قبلا امام باقر (ع) را دیده بود و می‌شناخت و نیز می‌دانست که هشام نسبت به آن حضرت حساسیت و عناد دارد، با دیدن امام باقر (ع) رو به هشام کرد و گفت: آن شخص محمد بن علی است.
هشام پرسید: این همان شخصی است که مردم عراق شیفته‌ی اویند و از او خط می‌گیرند؟
سالم گفت: آری این شخص هموست.
هشام گفت: پس هم اکنون نزد او برو و بگو هشام بن عبدالملک، پیشوای مؤمنان! می‌پرسد: هنگامی که مردم در روز قیامت محشور می‌شوند و گرد می‌آیند، چه می‌خورند و می‌آشامند تا کار حسابرسی آنان تمام شود؟
سالم نزد امام آمد و سؤالش را مطرح کرد. امام در پاسخ او فرمود: در آن روز زمین چون قرص پاکیزه‌ای است و آب‌ها در آن جاری است و مردم از آن می‌خورند و می‌آشامند.
سالم نزد هشام بازگشت و سخن امام را بازگو کرد.
هشام با شنیدن این پاسخ، گویی راهی تازه برای غلبه بر امام یافته باشد لذا گفت: اکنون باز گرد و بپرس: آیا دشواری‌ها و مشکلات روز قیامت مجال خواهد داد که کسی به خوردن و آشامیدن بپردازد!
امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود: مشکلات قیامت باعث نمی‌شود انسان‌ها از آب و غذای خود غافل شوند؛ چه مشکلات اهل دوزخ به مراتب بیشتر از

در صحنه‌ی محشر است، ولی با این حال، دوزخیان از آب و غذا بی‌نیاز نیستند و درد و رنج آتش و شکنجه‌های جهنم باعث نمی‌شود که رنج گرسنگی و تشنگی را فراموش کنند، و بدین جهت خداوند در قرآن بیان کرده است که دوزخیان به اهل بهشت التماس می‌کنند و می‌گویند: «افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله» [355] یعنی؛ از آب‌ها یا آنچه خدا به شما روزی کرده است، مقداری هم به ما ببخشید.
هشام با شنیدن این پاسخ دیگر ساکت شد و نتوانست هدفش را دنبال کند [356].

آنچه در زندگی امام باقر (ع) و نیز سایر ائمه شایان توجه می‌باشد، این است که چه ویژگی‌هایی در شخصیت و منش آنان وجود داشته، که معمولا حکومت‌های جور متعرض ایشان می‌شده‌اند؛ زیرا اگر ائمه اهل دخالت در مسایل سیاسی و اجتماعی نبودند و به استناد لزوم تقیه، از امر به معروف و نهی از منکر و نشر معارف دینی دوری می‌گزیدند، بی‌شک زمینه‌ای برای مخالفت و کینه‌ی حاکمان جور علیه ایشان پدید نمی‌آمد.
بنابراین، باید ریشه‌های این رویارویی را در شخصیت ممتاز و محوریت اجتماعی و بینش‌های سیاسی آنان جست؛ زیرا این عوامل، هنگامی که دست به دست یکدیگر دهند، موجب احساس خطر حاکمان می‌شود. شخصیت ممتاز علمی و اجتماعی، تا زمانی که فاقد بینش خاص سیاسی باشد و نسبت به حکومت جور نقدی نداشته باشد، مورد تعرض واقع نمی‌شود، و در صورتی که شخص منتقد سیاسی باشد ولی در جامعه کسی به آرای وی اهمیت ندهد، یا حکومت او را به خود وا می‌نهد و یا به راحتی وی را سر به نیست می‌کند، ولی تاریخ می‌نماید که خلفا با ائمه‌ی معصومین هیچ یک از این دو شیوه را نپیموده‌اند، نه ایشان را به حال خود واگذاشته‌اند و نه توانسته‌اند به راحتی ایشان را از میان بردارند، بلکه هماره مترصد از میان بردن آنان بوده‌اند و برای عملی ساختن اندیشه‌ی خود مدت‌ها به
[صفحه 193]
تدبیر و حیله و نقشه‌کشی می‌پرداخته‌اند!
به هر حال، گواه آنچه آوردیم خطبه‌ای است که امام باقر (ع) در مکه برای مسلمانان ایراد کرده است.
امام صادق (ع) می‌فرماید:
در یکی از سال‌ها که هشام بن عبدالملک برای انجام مراسم حج به مکه آمده بود، امام باقر (ع) نیز در مکه حضور داشت.
در آن سفر امام باقر (ع) برای مردم سخنرانی کرد و از جمله سخنان آن حضرت چنین بود:
سپاس مخصوص خداوندی است که محمد (ص) را به پیامبری مبعوث کرد و ما - خاندان نبوت - را به وسیله‌ی او کرامت بخشید. ما برگزیدگان خدا بر خلق اوییم و انتخاب شده از میان بندگان وی هستیم و ما خلفای الهی می‌باشیم. پس آن کس که از ما پیروی کند، سعادتمند است و کسی که ما را دشمن بدارد و با ما مخالفت کند، شقی و نگونبخت خواهد بود.
این سخنان به هشام گزارش شد و زمینه‌ی خشم شدید او را فراهم آورد،

اما در چنان شرایطی صلاح ندید که متعرض امام باقر (ع) شود. زمانی که به دمشق بازگشت و ما هم به مدینه بازگشتیم، به وسیله‌ی نامه از کارگزار خویش در مدینه خواست تا من و پدرم (محمد بن علی علیه‌السلام) را به دمشق بفرستد.
زمانی که وارد دمشق شدیم هشام تا سه روز اجازه نمی‌داد که نزد او برویم. تا این که سرانجام، روز چهارم به ما اجازه‌ی ورود داد. وقتی که ما در آستانه‌ی ورود قرار داشتیم، هشام - که نفرین خدا بر او باد - به اطرافیانش دستور داده بود تا پس از او، هر یک به امام باقر (ع) ناسزا بگویند و وی را سرزنش کنند!
امام باقر (ع) وارد محفل هشام شد، و بدون این که توجه خاصی به هشام داشته باشد و احترام ویژه‌ای برای او قایل شود، در جمله‌ای عام که شامل همه‌ی اهل مجلس می‌شد گفت: السلام علیکم، سپس بدون اجازه خواست از هشام، در مکان مناسب بر زمین نشست.
هشام به شدت خشمگین می‌نمود؛ زیرا اولا به شخص او سلام ویژه‌ای که به خلفا داده می‌شد، داده نشد، و ثانیا امام باقر (ع) برای نشستن از او اجازه نخواست!
[صفحه 194]
هشام گفت: ای محمد بن علی! همواره یک نفر از شما خاندان، وحدت مسلمانان را شکسته و می‌شکند و مردم را به سوی خود فرا می‌خواند و از روی سفاهت و جهل، گمان دارد که امام است.
هشام شروع به سرزنش کرد و چون او ساکت شد، یکایک مجلسیان او، سخنان توهین‌آمیز و نیش آلود او را پی گرفتند. چون سخنانشان پایان یافت، امام باقر از مکانی که نشسته بود برخاست و ایستاده چنین سخن گفت: ای مردم به کدامین سو می‌روید! و شما را به کجا می‌برند! خداوند نسل پیشین شما را به وسیله‌ی ما خاندان هدایت کرد و نسل‌های آینده‌ی شما نیز باید به وسیله‌ی ما راه یابند. اگر شما پادشاهی زودگذر دنیا را دارید، ما در آینده فرمانروایی خواهیم داشت. پس از فرمانروایی ما، هیچ حاکمیتی و پادشاهی نیست؛ زیرا ما اهل فرجامیم و خداوند فرموده است: «والعاقبة للمتقین».
سخن که بدین جا انجامید، هشام دستور داد تا پدرم امام باقر را به زندان ببرند و محبوس سازند. اما امام در زندان ساکت نبود و زندانیان را مورد انذار و بیدار باش قرار داده، مطالب بایسته را با ایشان در میان می‌گذاشت، به گونه‌ای که همگان به او دلبسته شدند.
زندانبان از این جریان بر آشفت و وقایع را به هشام گزارش کرد.
هشام دستور داد تا امام را از زندان رها سازند و نزد او بفرستند.
امام صادق (ع) می‌فرماید: در این ماجرا من همراه پدرم وارد دربار هشام

شدیم، او بر تخت نشسته بود و درباریان و ارتشیانش با سلاح ایستاده بودند.
تابلو هدف را در برابر جمع نصب کرده و بزرگان قوم مشغول هدف گیری و تیراندازی بودند.
با ورود ما به آن جمع - در حالی که پدرم جلوتر حرکت می‌کرد و من پشت سر وی بودم - نگاه هشام به پدرم افتاد و گفت: ای محمد! تو هم با بزرگان قوم من وارد مسابقه شو و تیراندازی کن.
امام باقر فرمود: من دیگر سنم از این کارها گذشته است، اگر صلاح بدانی من معاف باشم.
هشام گفت: به حق کسی که ما را با دینش عزت بخشید و محمد (ص) را مبعوث
[صفحه 195]
کرد تو را معاف نخواهم داشت. سپس به یکی از بزرگان بنی‌امیه اشاره کرد تا کمانش را به پدرم بدهد.
پدرم کمان را گرفت. تیری در چله‌ی کمان نهاد و نشانه گرفت و رها کرد، تیر در نقطه‌ی وسط هدف نشست، پدرم تیر دوم را نشانه گرفت، تیر دوم در وسط تیر اول فرود آمد و همین طور تا نه تیر...!
هشام بشدت مضطرب شده بود و قرار نداشت و نمی‌توانست خویشتنداری کند. تا این که گفت: ای ابوجعفر! تو می‌گفتی که سنت از این کارها گذشته! در حالی که تو قهرمان تیراندازان عرب و عجم هستی.
این سخن را گفت، ولی به سرعت از گفته‌ی خویش پشیمان شد.
هشام سعی داشت که خود را به عواقب ریختن خون پدرم گرفتار نسازد؛ (زیرا دریافته بود که کشتن اهل بیت بهای سنگینی برای حکومت‌ها داشته است).
هشام به زمین خیره شده بود در حالی که من و پدرم در مقابلش ایستاده بودیم. ایستادن ما به طول انجامید و پدرم خشمگین شد، هشام از نگاه‌های غضب آلود پدرم به آسمان، شدت خشم او را دریافت و گفت: ای محمد! نزدیکتر بیا...
پدرم به طرف تخت او رفت، من هم همراه پدرم بودم.
هشام از جای برخاست و با پدرم معانقه کرد و او را در سمت راست خود جا داد. سپس با من معانقه کرد و من هم سمت راست پدرم نشستم.
هشام با تمام توجه مشغول گفتگو با پدرم شد و گفت: ای محمد! قریش هماره بر عرب و عجم پیشوایی خواهد داشت، تا زمانی که چون تویی در میان قریش باشد.
براستی چه نیک تیر می‌اندازی.
چه مدت تمرین کرده‌ای تا چنین مهارتی به دست آورده‌ای؟

پدرم گفت: می‌دانی که مردم مدینه در کار تیراندازی دستی دارند. من هم در دوره‌ی جوانی گاهی تیراندازی داشته‌ام، اما مدت‌ها است که ترک کرده‌ام. و از آن پس، این نخستین بار بود که در حضور تو تیر انداختم.
هشام گفت: هرگز مانند کار تو را از کسی ندیده بودم و گمان نمی‌کنم روی زمین کسی بتواند این گونه تیراندازی کند. آیا جعفر هم می‌تواند همین گونه هدف بگیرد؟
امام باقر (ع) فرمود: ما کمال‌ها و حقایق دین را به ارث می‌بریم، همان دین کاملی
[صفحه 196]
که خداوند درباره‌ی آن فرموده است:
«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» [357].
امروز دینتان را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام ساختم و اسلام را به عنوان دین برایتان رضا دادم. و زمین هیچگاه خالی از انسان کامل نخواهد بود.
هشام با شنیدن این سخنان، چهره‌اش سرخ و حالش دگرگون شد و سؤال‌ها و اشکال‌های متعددی را مطرح کرد و امام هم به هر یک پاسخ داد...
این جریان ظاهرا خاتمه یافت و امام باقر (ع) همراه با فرزندش جعفر بن محمد عازم بازگشت به مدینه شدند، اما کینه و عدوات هشام تازه شعله‌ور شده بود! از این رو، مأمورانی را پیش از امام به روستاها و منازل میان راه فرستاد و به مردم دستور داد تا از فروختن خوراکی به امام باقر و همراهیان او خودداری کنند و به ایشان جا و پناه ندهند [358].

سخت‌ترین دوران بر امام باقر

بررسی زندگی امام باقر (ع) می‌نمایاند که روزگار خلافت هشام از نظر سیاسی، سخت‌ترین و پر مسأله‌ترین دوره برای آن حضرت بشمار می‌آید؛ زیرا در دوره‌ی خلفای پیشین، آن امام از مدینه به سایر شهرها جلب و احضار نشد. [359].
استمرار خلافت هشام از جمله عوامل مهمی است که در بررسی علل تنگناهای سیاسی - اجتماعی این دوره باید مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا حکومت‌ها در آغاز، مسلط بر همه‌ی امور نیستند، ولی رفته رفته بر سلطه و نفوذ و نظارت آنان افزوده می‌شود. و در صورتی که حکومت بر پایه‌های جور استوار شده باشد، تداوم آن به استبداد فزونتر می‌انجامد.
[صفحه 197]
تاریخ نشان می‌دهد که دوره‌ی خلافت هشام در میان بنی‌امیه، از نظر استمرار کم‌سابقه بوده است؛ زیرا بیشتر آنان حکومت‌هایی دو یا سه ساله داشته‌اند.
استمرار پادشاهی هشام، نه تنها بر امام باقر و اهل بیت (ع) بلکه برای مجموعه‌ی شیعیان نیز سختی‌ها و تنگناهای اجتماعی پدید آورد.

برای ترسیم دشواری‌های این دوره و نمایاندن مشقت‌های شیعه در عصر خلافت هشام، توجه به سرگذشت زندگی جابر بن یزید جعفی کافی است؛ زیرا او از شخصیت‌های مبرز شیعه در عصر امام باقر (ع) بود که در نتیجه‌ی فشارهای سیاسی حکومت اموی ناگزیر شد، شیوه‌ی سخت و توانفرسایی را در پیش گیرد.
نعمان بن بشیر می‌گوید: در سفری که به حج می‌رفتم، رفیق و همسفر جابر بن یزید جعفی بودم. در مکه حج گزاردیم و عازم مدینه شدیم. جابر قبل از حرکت به سوی مدینه، خدمت امام باقر (ع) (که در آن سال برای حج به مکه آمده بود) شرفیاب شد، تا از آن حضرت خداحافظی کند.
پس از خداحافظی، من و جابر از مکه به قصد مدینه خارج شدیم. در میان راه به اخیرجه [360] رسیدیم، نماز گزاردیم و دوباره عازم شدیم. بر محمل‌ها جا گرفته بودیم که مردی بلند بالا سر رسید و نامه‌ای را از امام باقر (ع) به جابر داد، گل‌های مهر نامه هنوز خشک نشده بود.
جابر از مرد قاصد پرسید، چه زمانی نامه را از امام باقر (ع) دریافت کردی؟ قاصد گفت: بعد از نماز.
جابر با تعجب گفت: بعد از همین نماز!
نامه رسان گفت: آری بعد از همین نماز.
جابر نامه را باز کرد و مشغول خواندن شد. چهره‌اش در هم رفت و از آن لحظه تا وقتی که به کوفه رسیدیم دیگر هرگز نخندید، و حتی تبسم نکرد، با این که قبل از آن می‌خندید و تبسم می‌کرد و با من گفت و شنود داشت.
چون به کوفه رسیدیم و وارد منزل شدیم، پس از ساعتی، جابر نزد ما آمد در
[صفحه 198]
حالی که نامه را به گردن آویخته و بر چوبی سوار شده بود و میان کوچه‌های کوفه می‌گشت و می‌گفت «منصور بن جمهور امیر غیر مأمور» و سخنانی از این قبیل.
در میان مردم شایع شد که جابر دیوانه شده است.
سه روز از این جریان می‌گذشت که نامه‌ی هشام بن عبدالملک به یوسف بن عثمان - که والی کوفه بود - رسید. در آن نامه هشام دستور داده بود که جابر بن یزید را به هر شکل که شده پیدا کنند و او را گردن زده، سرش را برای او بفرستند.
یوسف بن عثمان پس از خواندن نامه، رو به حاضران مجلس خود کرد و پرسید:

جابر بن یزید کیست؟ هشام از من خواسته است تا او را احضار کرده و گردن بزنم.
حاضران مجلس گفتند: این مرد، علامه و صاحب حدیث و ورع و زهد بود، ولی اکنون گرفتار جنون شده است. می‌توانی او را در کوچه‌ها، همراه کودکان ببینی که با آنان سرگرم بازی است.
والی کوفه به هشام بن عبدالملک جریان را گزارش کرد و هشام پاسخ داد: پس او را به حال خود واگذارید!
روزهای زیادی نگذشت که منصور بن جمهور سر رسید و یوسف بن عثمان - فرماندار کوفه - را کشت و... [361].
از این روایت استفاده می‌شود که جابر به دستور امام باقر (ع) مأمور به تقیه شده است و راه تقیه را در اظهار جنون دیده و یا اصولا آن راه را نیز امام (ع) به وی پیشنهاد کرده است.

شهادت زید بن علی بن الحسین

قیام و شهادت زید بن علی (ع) در دوران حکومت هشام بن عبدالملک، به سال 121 ه [362] از دلایل انکارناپذیر حاکمیت استبداد در آن عصر است.
برخی از مورخان نا آگاهانه یا مغرضانه در توصیف دوره‌ی خلافت هشام گفته‌اند: مردم در خلافت او آرامش و آسایش داشتند و کسی علیه او خروج نکرد و در
[صفحه 199]
مقابل وی نایستاد، جز زید بن علی بن الحسین که در اطراف کوفه به تبلیغ علیه خلافت هشام پرداخت و هشام برای سرکوب وی ابن‌هبیره را فرستاد و او زید را دستگیر کرد و به قتل رسانید، بی آنکه از هشام فرمان قتل گرفته باشد، زمانی که خبر کشته شدن زید به هشام رسید، کار بی‌مشورت ابن‌هبیره بر او گردن آمد و وی را به خاطر کشتن مردی قرشی آن هم بدون مشورت، ملامت کرد! [363].
پس از تحقیق در سایر منابع تاریخی آشکار می‌شود که سکوت عصر او نه معلول آسایش و رفاه بلکه نتیجه‌ی مشکلات اجتماعی و نیز برنامه‌های سرکوب گرانه‌ی هشام بوده است و اگر هشام در برابر کشته شدن زید، چنین وانمود کرده باشد که به قتل او رضا نداشته است، این چیزی است که در موارد مشابه آن بعدها دیده شد که قاتلان ائمه خود به سوگواری برای آنان می‌پرداختند؛ زیرا از پیامدهای قتل آل علی به شدت هراسان بودند و نتایج بحران آفرین آن را بارها و بارها دیده و به خاطر داشتند. بهترین گواه این دعا، حرکت‌ها و آشوب‌های گسترده‌ای بود که پس از شهادت زید بن علی بن الحسین در خراسان رخ داد.
شیعیان خراسان به جنبش آمدند و حرکت‌های نهانی آنان علنی گردید، همدستان و هواخواهانشان انبوه شد، ستم‌هایی که بنی‌امیه بر خاندان پیامبر روا داشته بودند برای مردم باز می‌گفتند تا شهری باقی نماند، مگر این که این جریان‌ها در آن راه یافت. [364].
این نقل‌های تاریخی از جهات متعدد نادرستی نقل پیشین را روشن می‌سازد.
علاوه بر این، آنچه با بدن زید پس از شهادتش انجام دادند، نمایانگر شدت عداوت هشام نسبت به آل علی (ع) است؛ زیرا یاران زید، بدن او را در مسیر جریان جوی آبی پنهان کرده بودند ولی یوسف والی کوفه آن را به وسیله‌ی فرد جاسوسی پیدا کرد، بدن زید را بر صلیب کشیدند در حالی که عریان بود و جامه نداشت.

شاعری از بنی‌امیه چنین سرود:
صلبنالکم زیدا علی جذع نخلة
ولم ارمهدیا علی الجذع یصلب
[صفحه 200]
یعنی: ما زید را بر شاخه‌های نخل به دار آویختیم.
و من هیچ مهدی‌ای را نمی‌شناسم و ندیده‌ام که بر شاخه‌ها به صلیب کشیده شود!
در این تعبیرها، تعریض و کنایه است به اندیشه‌ی شیعه درباره‌ی قیام مهدی (ع).
به هر حال این هشام بود که سرانجام به یوسف فرمان داد که بدن زید را بسوزانند و خاکستر آن را به باد دهد! [365].

شهادت امام باقر با توطئه‌ی هشام

در بررسی زندگی سیاسی امام باقر (ع) نباید از اختلاف درونی برخی علویان با آن حضرت غافل بود؛ زیرا این اختلاف‌ها هر چند بظاهر رنگی سیاسی نداشت، ولی در نهایت به مسایل سیاسی انجامید.
آن چه این اختلاف‌ها را به امر سیاست گره می‌زد، این بود که خلفا همواره در صدد یافتن راهی آسان برای از میان بردن خط امامت و جریان اندیشه‌ی شیعی بودند و در این میان بدیهی است که دامن زدن به اختلاف‌های درونی آل علی و استفاده از عناصر ناراضی علیه آنان، می‌توانست شیوه‌ای راحت و کم‌پیامد برای حکومت باشد.
هشام بن عبدالملک؛ از همین شیوه استفاده کرد و با تدابیری زید بن حسن را که نسبت به امام باقر (ع) بر سر میراث رسول الله و امر امامت عداوت داشت، علیه آن حضرت به کار گرفت تا این امر به شهادت امام باقر (ع) منتهی گردید!
ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل کرده است:
زید بن حسن همیشه با امام باقر (ع) در مورد میراث رسول خدا، درگیری داشت و مدعی بود که او برای دریافت آن میراث سزاوارتر است به این دلیل که از نسل فرزند بزرگتر است - زیرا زید از نسل حسن بن علی و امام باقر از نسل حسین بن علی (ع) بود - این اختلاف حتی به محکمه‌ی قاضی نیز کشیده شد.
در یکی از همین محاکم زید بن حسن به زید بن علی بن الحسین - برادر امام باقر (ع) - توهین کرد و زید بن علی بن الحسین سوگند خورد که دیگر با زید بن حسن
[صفحه 201]
روبرو نشود.
از روایت استفاده می‌شود که در این محکمه‌ها، شخص امام باقر (ع) حضور نمی‌یافته، بلکه برادر خود (زید بن علی) را مأمور پاسخگویی به ادعاهای زید بن حسن می‌نموده است. از این رو، پس از مشاجره‌ی یاد شده، زید بن علی از امام باقر (ع) خواهش می‌کند که دیگر او را از حضور در محکمه‌ای که زید بن حسن در آن مدعی است معاف دارد. امام باقر هم می‌پذیرد.
زید بن حسن که گویی در انتظار چنین فرصتی بود از این که می‌تواند از آن پس با شخص امام باقر (ع) رویاروی شود، خرسند شد؛ زیرا امید داشت که در این رویارویی می‌تواند امام را تحت فشار و مورد اذیت و بی‌حرمتی قرار دهد!

زید بن حسن نزد امام باقر آمد تا آن حضرت را به محکمه‌ی قضا ببرد. امام عازم شد، ولی به او فرمود: ای زید تو اکنون در زیر لباس‌هایت خنجری را پنهان کرده‌ای و...
امام در این هنگام گوشه‌هایی از قدرت امامت را به وی نمایاند و با کرامت‌های خویش به او اثبات کرد که امامت امری الهی است و نه میراثی بشری و قراردادی اجتماعی. زید با مشاهده‌ی کرامت‌ها، گاه مدهوش می‌شد و به شدت شگفت‌زده می‌گردید، ولی هرگز از غفلت و هواپرستی بیرون نیامد.
زید بن حسن با مشاهده‌ی آن کرامت‌ها، سوگند یاد کرد که دیگر به نزاع با امام باقر (ع) برنخیزد! و از امام جدا شد ولی همان روز به سوی هشام بن عبدالملک [366] حرکت کرد.
وقتی که به حضور هشام رسید گفت: من از نزد ساحری دروغگو می‌آیم که برای تو سزاوار نیست او را به حال خود واگذاری.
زید بن حسن آنچه را دیده بود برای هشام بازگفت.
هشام بن عبدالملک به کارگزار خویش در مدینه دستور داد: محمد بن علی را
[صفحه 202]
دربند بکش و نزد من بفرست!.
آنگاه به زید بن حسن گفت: اگر محمد بن علی را در اختیار تو قرار دهم، آیا حاضری او را به قتل رسانی؟
زید بن حسن گفت: آری.
والی مدینه با دریافت فرمان هشام به عواقب آن اندیشید و به هشام نوشت:
من فرمان تو را رد نمی‌کنم و این نامه به معنای مخالفت با تو نیست، ولی دوست دارم از سر خیرخواهی با تو سخنی بگویم: مردی را که از من خواسته‌ای تا در بند کشیده، نزد تو بفرستم، عفیف‌ترین و زاهدترین کس در روی زمین است و من به صلاح حکومت تو نمی‌بینم که متعرض وی شوی... [367].
این حدیث طولانی است، ولی به هر حال، زید بن حسن از این طریق به خواسته‌ی خود دست نیافت. پس از بازگشت از شام به مدینه، سرانجام با تدبیری زین اسب را آغشته به سم کرد و از این طریق امام باقر (ع) را مسموم ساخته، به شهادت رسانید. در این راه دست هشام پنهان است؛ زیرا آنچه هشام از آن بیم داشت و برای حکومت خود از آن نگران بود، از یک سو وجود امام، و از سوی دیگر درگیری علنی با آن حضرت بود، اما از میان بردن امام باقر (ع) به صورت مخفی و به وسیله‌ی فردی از خاندان علی می‌توانست او را از هر دو مشکل برهاند! [368].

امام باقر و قیام زید بن علی

اشاره

هرچند قیام زید بن علی بن الحسین (ع) در عصر امام صادق (ع) صورت گرفت، و از زمان وفات امام باقر (ع) تا زمان نهضت زید حدود هشت سال می‌گذشت، اما چنین قیامی از سال‌ها قبل مطرح بود و بارها و بارها امام باقر (ع) درباره‌ی آن اظهار نظر فرموده بود.
در بررسی زندگی سیاسی امام باقر (ع)، توجه به موضع آن حضرت در قابل قیامی که زید بن علی هماره از آن سخن می‌گفت و مترصد تحقق آن بود، ضروری
[صفحه 203]
است. روایات در زمینه‌ی شخصیت زید و موضعگیری امام باقر و سایر ائمه در قبال قیام او به سه دسته قابل تقسیم است:
1- روایاتی که زید بن علی را شخصیتی مثبت، ارجمند و معتقد به ائمه‌ی اثنی عشر [369] و نیز امامت باقرالعلوم (ع) [370] و جعفر بن محمد (ع) [371] معرفی می‌کند، و قیام او را در راستای اهداف ائمه و بر اساس رضایت آنان می‌شناساند [372] و شهادت او و یارانش را فوزی بزرگ به شمار می‌آورد [373].
2- روایاتی که به ظاهر موهم قدح است، ولی پس از تأمل و دقت نمی‌توان آن را به صورت قطعی، بیانگر مذمت دانست. از این گونه روایات وجود نوعی اختلاف نظر میان زید با امام باقر و امام صادق (ع) و اصحاب خاص ایشان استفاده می‌شود [374].
3- روایاتی که آشکارا زید را به ادعای امامت برای خود متهم می‌کند و چنین می‌نماید که قیام او به اجازه‌ی ائمه (ع) نبوده، بلکه علیرغم نهی آنان و با نفی امامت ایشان صورت گرفته است! [375].
جرح و تعدیل و داوری درباره‌ی این احادیث نیازمند مجالی جداگانه است، [376] و در اینجا فقط به نکات اصلی و تعیین کننده اشاره می‌شود.
توجه به چند نکته می‌تواند در بررسی این روایات مؤثر باشد:
1- سیاست کلی ائمه بر دفاع از ولایت و امامت و نفی حکومت غاصبان و حاکمان جور بوده است، و هیچکدام از آنان در اصل این موضوع اختلاف نظر نداشته‌اند و اگر برخی از آنان عملا به قیام مسلحانه روی آورده و بعضی راه تقیه را
[صفحه 204]
در پیش گرفته‌اند به جهت شرایط و مقتضیات و امکانات زمان بوده است.
2- پس از شهادت حسین بن علی (ع) سایر ائمه هرگز زمینه‌ی اجتماعی را برای قیامی علنی و گسترده مناسب نیافتند، و با این که با تعالیم خویش،

بغض ظالمان و حاکمان غاصب را در قلب شیعیان خود تقویت می‌کردند، ولی از اقدام‌های علنی که شالوده‌ی نظام حیاتی شیعه را در معرض متلاشی شدن قرار می‌داد و بنیاد معارف شیعی را تهدید می‌کرد، جلوگیری می‌نمودند.
3- مبارزه با حاکمان مستبد و فسادگر در هر شکلی که مایه‌ی زیان به موجودیت تشکیلات شیعی نمی‌شد مورد منع آنان نبود، بلکه خود عملا در آن راستا قدم بر می‌داشتند.
4- شهادت و کشته شدن در راه خدا و ارزش‌های الهی از والاترین سعادت‌ها در مکتب اهل بیت بشمار می‌آید، و هرگز وظیفه‌ای را به خاطر حفظ جان و فرار از مرگ ترک نکرده و ترک آن را اجازه نداده‌اند.
5- شرایط سخت تقیه، در موارد بسیاری سبب می‌شده است که ائمه در محافل عمومی یا نزد جاسوسان حکومت و عناصر منافق یا کم ظرفیت، احکام فقهی یا اعتقادی و سیاسی را به گونه‌ای بیان کنند که موافق شرایط تقیه است، نه آنگونه که خود اعتقاد داشته‌اند، (البته با رفع شرایط تقیه، نظریه‌ی حق را به اصحاب و شیعیان خود ابلاغ کرده و می‌رسانده‌اند).
اگر نکات یاد شده مورد توجه قرار گیرد می‌توان از یک سو به علت وجود نقل‌ها و آرای مختلف در زمینه‌ی قیام زید بن علی (ع) پی برد، و از سوی دیگر ملاکی در ترجیح یک نظریه بر نظریه‌ی دیگر به دست آورد.
از جمله این که مقام تقیه همواره مقتضی آن بوده است که ائمه خود را از جریان‌های سیاسی و خطوطی که علیه حکومت‌ها فعال بوده‌اند، دور نشان دهند و لازمه‌ی چنین خط مشیی چنین بوده است که ائمه حرکت زید بن علی (ع) را هر چند به لحاظ ماهیت و هدف صحیح می‌دانسته‌اند، اما درباره‌ی آن به گونه‌ای داوری کنند که قیام او موجب هجوم دستگاه خلافت به تشکیلات شیعی نشود، و چه بسا امتناع برخی از اصحاب امام صادق (ع) از پیوستن به زید در جهت همین سیاست بوده است؛ اما تأیید شخصیت معنوی و قیام زید که در بیان معصومین آمده، هرگز قابل
[صفحه 205]
حمل بر تقیه نیست؛ زیرا هیچ نیرویی ایشان را ناگزیر به تقیه در جهت بزرگداشت مقام زید نمی‌کرده است تا آنان نظر به ملاحظات سیاسی از زید و قیام او دفاع کنند.
بنابراین، دفاع ائمه از قیام زید و شخصیت وی، علتی جز والایی و ارجمندی او نزد ایشان نداشته است.
از آنجا که خط مشی تقیه سبب شده بود اما باقر و امام صادق (ع) حمایت علنی از قیام زید نکنند و نیز قیام او تنش‌های عقیدتی‌ای را به دنبال داشت، برخی از شیعیان به گمان این که زید بن علی از نظر امام صادق،

دارای شخصیتی منفی است و امام حرکت او را باطل می‌داند، نزد آن حضرت لب می‌گشایند تا از زید به بدی یاد کنند! اما امام صادق جلو ایشان را می‌گیرد و می‌فرماید:
«لا تفعل رحم الله عمی زیدا...» یعنی؛ اقدام به چنین کاری نکن و سرزنش منمای! خداوند عمویم - زید - را مورد رحمت قرار دهد.
تصریح ائمه به شخصیت والای زید و درستی قیام وی آنگاه صورتی علنی پیدا می‌کنند که بنی‌امیه از میان رفته و دیگر تأیید زید خطری را متوجه تشکیلات شیعی نمی‌سازد.
زید بن موسی بن جعفر از کسانی است که در عصر خلافت مأمون در بصره خروج کرد و خانه‌های بنی‌العباس را آتش زد، او را دستگیر کردند و نزد مأمون فرستادند، مأمون گفت او را به حرمت برادریش با علی بن موسی می‌بخشم و سپس به علی بن موسی گفت:
اگر برادر شما خروج کرد و چنین و چنان کرد، قبل از او زید بن علی نیز قیام نمود و کشته شد. و اگر به خاطر شما نبود او را می‌کشتم؛ زیرا عملی که مرتکب شده است، کوچک نیست.
حضرت رضا (ع) در پاسخ مأمون فرمود: برادر مرا با زید بن علی قیاس مکن! زیرا زید بن علی از دانشمندان خاندان پیامبر (ع) بود، برای خدا غضب کرد و با دشمنان خدا جنگید تا در راه خدا کشته شد. پدرم از پدر خویش - جعفر بن محمد - نقل کرد که آن گرامی می‌فرمود: خداوند عمویم زید را مورد رحمت قرار دهد؛ زیرا او در طلب خشنودی و رضای آل محمد بود و اگر در قیام خود پیروز می‌شد به آن چه دعوت کرده بود وفا می‌کرد...
[صفحه 206]
مأمون پرسید: مگر زید بن علی از جمله کسانی نیست که بدون حق ادعای امامت کرده است؟
حضرت رضا (ع) فرمود: خیر! زید ادعای امامت نداشت و به چیزی دعوت نمی‌کرد که صلاحیت آن را دارا نباشد، او دارای تقوا بود و می‌گفت: من شما را به آن چه مورد رضای خاندان رسالت است فرا می‌خوانم. [377].
از این حدیث استفاده می‌شود که آن چه در محافل خصوصی ائمه نسبت به حقانیت قیام زید مطرح می‌شده است، حتی به گوش بنی‌العباس که در آن روز مخالف حکومت بنی‌امیه شمار می‌آمدند نرسیده و فردی چون مأمون از آن بی‌اطلاع بوده است و زمانی امام رضا (ع) صریحا آن را اعلام می‌دارد که دوران آن تقیه گذشته است.
روایاتی که زید را متهم به ادعای امامت می‌کند، از نظر کمی اندک و از نظر سند ضعیف و غیرقابل اعتماد است و آن روایات نمی‌تواند با روایات مدح او مقابله نماید.

فلسفه‌ی نهی از قیام زید

سؤالی که در این میان باقی می‌ماند این است که اگر اصل قیام زید مورد امضای ائمه بوده و حرکت او صحیح و بایسته بشمار می‌آمده است پس نهیهای مکرری که از سوی امام و امام صادق (ع) نسبت به قیام او صورت گرفته است، چیست؟
پاسخ این است که اگر روایات مدح را بپذیریم و روایات قدح را ضعیف و ناتوان بشناسیم، در این صورت لازمه‌ی جمع میان نهی از قیام زید و ستایش مقام علمی و عملی او این است که بگوییم: نهی ائمه، به جهت دلسوزی و شفقت و ارشادی بوده است.
نهضت زید از نظر خود او امری بایسته و ضروری بود، او دیگر طاقت نداشت که شاهد بی‌حرمتی بنی‌امیه به ساحت رسول خدا و نظاره‌گر ظلم و بی‌عدالتی آنان باشد، و تنها راه را در جهاد مسلحانه علیه آنان می‌دید، اما ائمه (ع) از سوی دیگر، با
[صفحه 207]
این که در اصل ضرورت مبارزه با کفر و ظلم با او هم نظر بودند، ولی بر اساس اطلاعاتی که تنها در اختیار آنان بود و بینشی که نسبت به شرایط سیاسی داشتند، حرکت نظامی و نهضت مسلحانه را تنها راه ممکن و ضروری تشخیص نمی‌دادند. در نگاه ائمه (ع) زید به گونه‌ی واجب، موظف به قیام نبود زیرا اگر او به راستی چنین وظیفه‌ای داشت، هرگز او را به ترک تکلیف الهی دعوت نمی‌کردند. از سوی دیگر قیام او ممنوع و باطل نیز نبود؛ زیرا اگر حرکت او باطل و حرام بود، هرگز ائمه وی را به نیکی یاد نمی‌کردند. [378] در نتیجه تنها راهی که می‌توان فرض کرد این است که زید برای مقابله با کفر و فساد حاکمان بنی‌امیه، میان دو راه مخیر بوده است: راه قیام علنی و راه مبارزه‌ی پنهانی.
او راه اول را ضروریتر می‌دانست و ائمه راه دوم را شایسته‌تر می‌شمردند. از این رو، برای راهنمایی وی، سعی داشتند تا او را از قیام مسلحانه منع کنند. چنین است که گاه، کشته شدن سریع او و عدم پیشرفت نظامی را به او متذکر می‌شدند. [379] و زمانی بی‌وفایی مردم را.
سرانجام، زید راه خویش را انتخاب کرد و در پی بی حرمتی‌های مضاعف هشام به خاندان رسول الله (ص) و به شخص وی، دست به قیام زد و به فرموده‌ی حضرت رضا (ع)، برای خدا و در راه خدا به شهادت رسید. و بر اساس روایاتی که از رسول خدا (ص) نقل شده است:
زید و یارانش در قیامت گام بر گردن مردمان می‌نهند و به بهشت وارد

می‌شوند. [380].
با این همه، نهی ائمه (ع) از قیام، نیز بی‌حکمت نبود. اگر درک جوانب این نهی برای معاصران میسر نبود، برای ما که از این فاصله‌ی تاریخی می‌توانیم شاهد بازتاب‌ها و نتایج و پیامدهای آن قیام باشیم، درک آن دشوار نیست.
قیام زید برای او به صورت یک تکلیف شناخته شد و او با انگیزه‌ای مقدس به
[صفحه 208]
آنچه تشخیص داده بود عمل کرد، ولی حرکت او به شدت و به سرعت سرکوب شد، و آن چه با بدن و سر او انجام دادند، بر رعب و وحشت مردم و سکوت و خفقان فضای سیاسی افزود و منحرفان و سست باوران با تبلیغ نادرست اندیشه‌ها و اهداف وی، جریان‌های فکری و عقیدتی نادرستی را پدید آوردند و در جبهه‌ی متشکل شیعه، انشعاب زیدیه شکل گرفت!
قیام و شهادت زید هر چند در خراسان بازتاب وسیع و گسترده‌ای پیدا کرد و شیعیان خراسان به جنبش آمدند و حرکت‌های نهانی خود را علیه دستگاه خلافت آشکار ساختند [381] و این جریان همواره گسترش یافت تا به اضمحلال خلافت امویان انجامید، اما سوگمندانه زوال خلافت امویان، مشکلی را از جامعه‌ی اسلامی نگشود و از شدت جور و استبداد نکاست، چه، عباسیان بر جای امویان تکیه زدند و راه ایشان را پی گرفتند!
هرچند این مشکلات و انحراف‌ها از ناحیه‌ی زید بن علی صورت نگرفت و او تنها به آنچه تکلیف خویش می‌دانست عمل کرد، ولی امامان (ع) افقهایی را می‌دیدند که از دید زید بن علی که فاقد بینش امامت بود قابل پیش‌بینی نبود!
[صفحه 211]

زندگی اجتماعی امام باقر علیه‌السلام

زندگی اجتماعی باقرالعلوم

اشاره

زندگی امام، آینه‌ی تمام نمای زندگی شرافتمندانه‌ی انسان‌های موحد و متعالی است. یکی از بارزترین ویژگی‌های امام جامعیت اوست.
توجه به علم، او را از اخلاق و فضایل روحی غافل نمی‌سازد و روی آوری به معنویات و عبادت و بندگی، وی را از پرداختن به زندگی مادی و روابط اجتماعی و اصلاح جامعه باز نمی‌دارد.
در حالی که انسان‌های معمولی، در بیشتر زمینه‌ها گرفتار افراط و تفریط می‌شوند؛ اگر به زهد و عبادت بپردازند، به عزلت و گوشه‌نشینی کشیده می‌شوند و اگر به کار و تلاش رو آورند، از انجام بایسته‌ی وظایف عبادی و معنوی، دور می‌مانند!

کار و تلاش در اوج زهد و تقوا

انسان‌های کم ظرفیت و کوته‌اندیش، گمان می‌کنند که لازمه‌ی زهد و تقوا، این است که خرقه‌ای پشمینه بر دوش افکنده و زاویه‌ی خلوتی را انتخاب کنند و روی از خلق بگردانند تا به خدا نزدیک شوند!
اینان گمان می‌کنند که تلاش برای تأمین معاش و کسب روزی، مخالف زهد و توکل است، و وظیفه‌ی انسان فقط ذکر گفتن و پرداختن به نماز و روزه می‌باشد و روزی از هر جا که باشد می‌رسد! ولی برنامه‌ی امامان (ع)، و از جمله امام باقر (ع) غیر از این بوده است.
[صفحه 212]
آنان، در اوج زهد و تقوا و در نهایت عبادت و بندگی خدا، اهل کار و تلاش بوده‌اند، و از این که دیگران روزی آن‌ها را تأمین کنند و خرج زندگی ایشان را بپردازند، به شدت بیزار بوده‌اند.
محمد بن منکدر یکی از زهاد معروف عصر امام باقر (ع) است که همانند طاووس یمانی و ابراهیم بن ادهم و عده‌ای دیگر، دارای گرایش‌های صوفیانه بوده است. او خود نقل می‌کند:
در یکی از روزهای گرم تابستان، از مدینه به سمت یکی از نواحی آن، خارج شدم، ناگاه در آن هوای گرم، محمد بن علی (ع) را ملاقات کردم که با بدنی فربه و با کمک دو نفر از خدمتکارانش مشغول کار و رسیدگی به امور زندگی است. با خود گفتم: بزرگی از بزرگان قریش، در چنین ساعت گرم و طاقت فرسا و با چنین وضعیت جسمی، به فکر دنیا است! به خدا سوگند، باید پیش رفته و او را موعظه کنم.
به آن حضرت نزدیک شدم و سلام کردم.
او نفس زنان و عرق ریزان، سلامم را پاسخ گفت.
فرصت را غنیمت شمرده، به او گفتم:
خداوند، کارهایت را سامان دهد! چرا بزرگی چون شما در چنین شرایطی به فکر دنیا و طلب مال باشد! به راستی اگر مرگ در چنین حالتی به سراغ شما بیاید، چه خواهید کرد!
امام باقر (ع)، دست از دست خدمتکاران برگرفت و ایستاد و فرمود:
به خدا سوگند! اگر در چنین حالتی مرگ به سراغم آید، به حق در حالت اطاعت از خداوند، به سراغم آمده است. این تلاش من خود اطاعت از خدا است؛ زیرا با همین کارها است که خود را از تو و دیگر مردم بی نیاز می‌سازم (تا دست حاجت و تمنا به کسی دراز نکنم).
من زمانی از خدا بیمناک هستم که هنگام معصیت و نافرمانی خدا، مرگم فرا رسد!

محمد بن منکدر می‌گوید:
پس از شنیدن این سخنان، به آن حضرت عرض کردم: خدای رحمتت کند، من
[صفحه 213]
می‌خواستم شما را موعظه کنم، اما شما مرا راهنمایی کردید. [382].

حضور سازنده و مؤثر در جامعه

امام باقر (ع) با این که توجه به استغنای نفس و لزوم تلاش برای کسب معاش داشت و عملا در این راستا گام می‌نهاد، اما هرگز زندگی خود را وقف تأمین معاش نکرده بود، بلکه همت اصلی آن حضرت، حضور سازنده و مؤثر در جامعه بود.
این درست است که نباید برای تأمین زندگی، سربار دیگران بود، ولی این نکته را نیز باید در نظر داشت که هدف اصلی و عالی زندگی، دستیابی به رفاه و ثروت نیست و نباید در طریق تلاش‌های دنیوی، از ارزش‌های اصیل زندگی غافل بود.
امام باقر (ع) در روزگار خود، بزرگترین تأثیر علمی و عملی را برای جامعه‌ی خویش داشت.
حضور در مجامع علمی و تأسیس جلسات فرهنگی، یکی از بهترین و ارزنده‌ترین نوع حضور در جامعه و خدمت به اجتماع مسلمانان بوده و هست؛ زیرا هرگونه تکامل اجتماعی در ابعاد اخلاقی و معنوی و اقتصادی و... منوط به تکامل فکری و فرهنگی است.
برای تبیین نقش حیاتی امام باقر (ع) در جامعه‌ی اسلامی، یاد همین نکته کافی است که:
جمع عالمان بر این عقیده اتفاق دارند که فقیه‌ترین مردم در آغاز سلسله‌ی فقیهان شش نفرند و آن شش نفر از اصحاب و شاگردان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) به شمار می‌آیند. [383].
[صفحه 214]
و سخن حسن بن علی الوشاء [384] که از معاصران امام رضا (ع) می‌باشد، خود گواهی روشن بر مدعای ماست که می‌گوید: نهصد شیخ و بزرگ راوی حدیث را در مسجد کوفه مشغول تدریس یافتم که همگی از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) نقل حدیث می‌کردند. [385].
محققان بر این عقیده‌اند که امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در حقیقت بنیانگذار دانشگاه اهل البیت هستند که حدود شش هزار رساله علمی از فارغ التحصیلان آن به ثبت رسیده است.
اصول اربعمائه همان رساله‌های چهارصد گانه‌ای است که در میان محدثان شیعه به عنوان کتب اصول شناخته می‌شود و از جمله‌ی آن شش هزار رساله به شمار می‌آید، و چه بسا بیشتر محتویات کتب چهارگانه‌ی شیعه (کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) از همین رساله‌های اربعمائه گرفته شده باشد. [386].

ابوبصیر می‌گوید: امام باقر (ع) در مسجدالحرام نشسته بود و گروه زیادی از دوستدارانش بر گرد او حلقه زده بودند. در این هنگام طاووس یمانی به همراه گروهی به من نزدیک شد و پرسید: آن مردم در اطراف چه کسی حلقه زده‌اند؟
گفتم: محمد بن علی بن الحسین (باقرالعلوم علیه‌السلام) است که نشسته و مردم دور او گرد آمده‌اند.
طاووس یمانی گفت: من نیز به او کار داشتم. آنگاه پیش رفت، سلام کرد و نشست و گفت: آیا اجازه می‌دهید مطالبی را از شما بپرسم؟
امام باقر (ع) فرمود: آری بپرس! [387].
[صفحه 215]
طاووس یمانی سؤال‌هایش را مطرح کرد و امام (ع) به او پاسخ بایسته را ارائه داد. ابوحمزه‌ی ثمالی نیز می‌گوید: در مسجد رسول خدا نشسته بودم که مردی پیش آمد، سلام کرد و گفت: تو کیستی؟
به او گفتم: مردی از اهل کوفه‌ام. چه می‌خواهی و در جستجوی چه هستی؟
مرد گفت: آیا ابوجعفر، محمد بن علی (ع) را می‌شناسی؟
گفتم: بلی، به آن گرامی چه کار و حاجتی داری؟
گفت: چهل مسأله آماده کرده‌ام تا از وی سؤال کنم و آن چه حق بود بپذیرم.
ابوحمزه می‌گوید: از آن مرد پرسیدم: آیا تو فرق بین حق و باطل را می‌دانی؟
مرد گفت: آری...
در این هنگام امام باقر (ع) وارد شد در حالی که گروهی از اهل خراسان و مردم دیگر در اطراف وی بودند و مسایل حج را از آن حضرت می‌پرسیدند. آن مرد نیز نزدیک امام نشست و مطالب خود را با آن حضرت در میان گذاشت و جواب لازم را دریافت داشت. [388].
این نمونه‌ها و موارد دیگر، به روشنی می‌نمایاند که امام باقر (ع) چگونه مورد رجوع مردم بوده و به نیازهای مختلف آنان رسیدگی می‌کرده است.

رسیدگی به محرومان

درباره‌ی امام باقر (ع) گفته‌اند: هرگز شنیده نشد که نیازمندی نیازش را به آن حضرت اظهار داشت و با پاسخ منفی، مواجه شده باشد.
امام باقر (ع) همواره توصیه می‌کرد که وقتی نیازمندان به شما رو می‌آورند و یا شما می‌خواهید آنان را صدا بزنید، بهترین نام‌ها و عناوین را درباره‌ی آنان به کار
[صفحه 216]
گیرید [389] (و با عناوین و اوصاف زشت و بی‌ارزش و با بی‌احترامی با ایشان برخورد نکنید).
امام صادق (ع) می‌فرماید: پدرم با این که از نظر امکانات مالی، نسبت به سایر خویشاوندان، در سطح پایینتری قرار داشت و مخارج زندگی وی، سنگین‌تر از بقیه بود، هر جمعه به نیازمندان انفاق می‌کرد و می‌فرمود: انفاق در روز جمعه، دارای اجری فزونتر است، چنان که روز جمعه، خود بر سایر روزها برتری دارد [390].
و نیز این سخن را هم امام صادق (ع) فرموده است:
در یکی از روزها به حضور پدرم رسیدم در حالی که میان نیازمندان مدینه، هشت هزار دینار، تقسیم کرده و یازده برده را آزاد ساخته بود. [391].

سخاوت و مروت نسبت به دوستان

عمرو بن دینار و عبدالله بن عبید می‌گویند: ما هرگز به ملاقات امام باقر (ع) نرفتیم، مگر این که به وسیله‌ی هدایا و پوشاک و امکانات مالی، از ما استقبال و پذیرایی کرده، می‌فرمود: این‌ها را از قبل برای شما تدارک دیده بودم. [392].
ظاهرا منظور امام از بیان جمله‌ی اخیر این بوده است که دوستان و میهمانانشان احساس شرم و نگرانی نکنند و گمان نبرند که با دریافت آن هدایا و امکانات، بر زندگی شخصی امام باقر (ع) کم و کاستی را تحمیل کرده‌اند.
[صفحه 217]
سلمی یکی از خدمتکاران خانه‌ی امام باقر (ع) است. او می‌گوید:
برخی از دوستان و آشنایان امام باقر (ع) به میهمانی آن حضرت می‌آمدند و از نزد وی بیرون نمی‌شدند، مگر این که بهترین غذاها را تناول کرده و چه بسا گاهی لباس و پول از آن گرامی دریافت می‌کردند.
سلمی می‌گوید: گاهی من با امام در این باره سخن می‌گفتم که خرج خانواده‌ی شما، خود سنگین است و از نظر درآمد وضع متوسطی دارید (بهتر این است که در پذیرایی از دوستان و مهمانان با احتیاط بیشتری رفتار کنید!) اما امام می‌فرمود: ای سلمی! نیکی دنیا، رسیدگی به برادران و دوستان و آشنایان است، و گاهی حضرت پانصد تا هزار درهم هدیه می‌داد. [393].
اسود بن کثیر می‌گوید: تهیدست شدم و دوستانم به من رسیدگی نکردند. نزد امام باقر (ع) رفتم و از نیازمندی خود و جفای برادران شکوه کردم؛ آن حضرت فرمود:
بد برادری است آن برادری که به هنگام ثروت و توانمندی، حالت را بپرسد و تو را در نظر داشته باشد، ولی زمانی که تهیدست و نیازمند شد، از تو ببرد و به سراغت نیاید! سپس امام به خدمتکارش دستور داد تا هفتصد درهم نزد من گذارد، و فرمود: این مقدار را خرج کن و هر گاه تمام شد و نیاز داشتی باز مرا از حال خود با خبر ساز. [394].
[صفحه 218]

شرط اصلی حضور سازنده و مفید در جامعه، برخورداری فرد از صبر و شکیبایی است. این ویژگی به عالیترین شکل آن در زندگی امام باقر (ع) مشهود است.
برای نمایاندن این ویژگی ارزشمند در زندگی آن حضرت نقل این حدیث کافی است که:
مردی غیر مسلمان (نصرانی) در یکی از روزها با امام باقر (ع) روبرو شد. آن مرد به دلیلی نامشخص نسبت به آن حضرت، کینه داشت، از این رو دهان به بدگویی گشود و با تغییر اندکی در اسم امام باقر (ع) گفت:
تو بقر (گاو) هستی!
امام بدون این که خشمناک شود و عکس‌العمل شدیدی نشان دهد، با آرامش خاصی فرمود: من باقرم.
مرد نصرانی که از سخن قبل به مقصود نرسیده بود و احساس می‌کرد نتوانسته است امام را به خشم وا دارد، گفت:
تو فرزند زنی آشپز هستی!
امام فرمود: این حرفه‌ی او بوده است (و ننگ و عاری برای او نخواهد بود)
مرد نصرانی، پا فراتر نهاد و با گستاخی هر چه تمامتر گفت:
تو فرزند زنی سیاه چرده و زنگی و... هستی!
امام (ع) فرمود: اگر تو راست می‌گویی و مادرم آن گونه که تو توصیف می‌کنی بوده است، پس از خداوند می‌خواهم او را بیامرزد، و اگر ادعاهای تو دروغ و بی‌اساس است، از خداوند می‌خواهم که تو را بیامرزد!
در این لحظه، مرد نصرانی که شاهد حلم و بردباری اعجاب‌انگیز امام باقر (ع) بود و مشاهده کرد که این شخصیت اصیل و پرنفوذ، علیرغم پایگاه عظیم اجتماعی و علمی خود که صدها شاگرد از درس او بهره می‌گیرند و در میان قریش و بنی‌هاشم از ارج و منزلت و حمایت برخوردار است، به جای عکس العمل منفی و مقابله‌ی به مثل در برابر بد زبانی‌های او، چون کوه صبر و شکیبایی، آرام و مطمئن ایستاده و با او سخن می‌گوید، ناگهان در دادگاه وجدان خویش، خود را محکوم و
[صفحه 219]
شکست خورده یافت، و بی تأمل از گفته‌های خود معذرت خواهی کرد و اسلام آورد. [395].
ارزش و اهمیت این گونه شکیبایی و بردباری، چه بسا برای بسیاری از انسان‌ها،نامفهوم باشد، ولی کسانی چون خواجه نصیرالدین طوسی که از یک سو افضل عالمان عصر خویش در علوم عقلی و نقلی شناخته شده، و

از سوی دیگر منصب وزارت را در دستگاه حکومت به وی واگذار کرده‌اند، در اوج موقعیت علمی و اجتماعی، به امام خویش اقتدا کرده و در مقابل بدگویان به صبری شگفت نایل می‌شود.
شخصی به او خطاب می‌کند: ای سگ، و ای سگ زاده!
اما او در پاسخ می‌گوید: این سخن تو درست نیست؛ زیرا سگ بر چهار دست و پار راه می‌رود و من چنین نیستم، سگ چنگال دارد، شعور ندارد، نمی‌اندیشد، ولی من چنین نیستم و... [396].
به راستی چنین شکیبایی و تحملی را جز در پیروان مکتب اهل بیت نمی‌توان پیدا کرد.

صمیمیت و محبت با دوستان

یکی از دوستان امام باقر (ع) به نام ابی‌عبیده می‌گوید:
در سفر، رفیق و همراه امام باقر (ع) بودم. در طول سفر همیشه نخست من سوار بر مرکب می‌شدم و سپس آن حضرت بر مرکب خویش سوار می‌شد. (و این نهایت احترام و رعایت حرمت بود).
زمانی که بر مرکب می‌نشستیم و در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتیم، آن چنان با من گرم می‌گرفت و از حالم جویا می‌شد که گویی لحظاتی قبل در کنار هم نبوده‌ایم و
[صفحه 220]
دوستی را پس از روزگار دوری جسته است.
به آن حضرت عرض کردم:
ای فرزند رسول خدا! شما در معاشرت و لطف و محبت به همراهان و رفیقان به گونه‌ای رفتار می‌کنید که از دیگران سراغ ندارم، و به راستی اگر دیگران دست کم در اولین برخورد و مواجهه، چنین برخورد خوشی با دوستانشان داشته باشند؛ ارزنده و قابل تقدیر خواهد بود.
امام باقر (ع) فرمود: آیا نمی‌دانی که مصافحه (نهادن دست محبت در دست دوستان و مؤمنان) چه ارزشی دارد؟ مؤمنان هرگاه با یکدیگر مصافحه کنند و دست دوستی بفشارند، گناهانشان همانند برگ‌های درخت فرو می‌ریزد و در منظر لطف خدایند تا از یکدیگر جدا شوند. [397].

محبت و عاطفه نسبت به خانواده

محبت و عاطفه نسبت به فرزندان و اعضای خانواده در اوج رعایت ارزش‌های دینی و الهی، چیزی است که تنها در مکتب اهل بیت به صحیحترین شکل آن دیده می‌شود. کسانی که از مکتب اهل بیت (ع) دور مانده‌اند، چه آنان که اصولا پایبند به دین نیستند و چه آنان که دین را از طریق غیر اهل بیت دریافت کرده‌اند، در ایجاد تعادل میان عواطف و ارزش‌ها گرفتار افراط و تفریط شده‌اند.
گروهی آنچنان دلبسته به فرزند و زندگی هستند که همه‌ی قوانین و ارزش‌های دینی و اجتماعی را فدای آن می‌کنند، و دسته‌ای آنچنان گرفتار جمود و جهالت شده‌اند که گمان کرده‌اند، توحید و محبت به خدا مستلزم بی‌عاطفگی و بی‌مهری نسبت به غیر خدا است. این گروه دوستی و محبت زن و فرزند را عار می‌دانند و در مرگ
[صفحه 221]
عزیزانشان، حتی از قطره‌ای اشک دریغ دارند، ولی در کتب امام باقر (ع) خبری از این افراط و تفریطها نیست.
گروهی نزد امام باقر (ع) شرفیاب شدند و به خانه‌ی آن حضرت وارد گشتند. اتفاقا یکی از فرزندان خردسال امام باقر (ع) مریض بود و آنان آثار غم و اندوه فراوانی را در آن حضرت مشاهده کردند. امام باقر از مریضی فرزند به گونه‌ای نگران و ناراحت بود که آرامش نداشت. آن گروه با مشاهده‌ی این وضع با خود گفتند که اگر این کودک طوری بشود (بمیرد) ممکن است امام باقر (ع) چنان ناراحت و غمگین شود و از خود عکس‌العمل‌هایی نشان دهد که ما از ایشان انتظار نداشته باشیم. در همین اندیشه بودند که ناگهان صدای شیون شنیده شد و دانستند که کودک جان سپرده و اطرافیان بر او می‌گریند، اما همچنان از وضع امام باقر (ع) بیخبر بودند که ایشان با صورتی گشاده بر آنان وارد شد، بر خلاف آنچه قبلا از آن حضرت مشاهده کرده بودند.
میهمانان گفتند: وقتی که ما وارد شدیم و حال مضطرب شما را دیدیم، ما نیز نگران وضع و حال شما شدیم!
امام (ع) فرمود: ما دوست داریم که عزیزانمان سالم و بی‌رنج و درد باشند، ولی زمانی که امر الهی سر رسید و تقدیر خداوندی محقق شد، خواست خداوند را می‌پذیریم و در برابر مشیت او تسلیم و راضی هستیم. [398].
این بیان، می‌نمایاند که برخورداری از روحیه‌ی رضا و تسلیم به معنای کنار نهادن عواطف و احساس‌های طبیعی نیست، بلکه عواطف در جای خود باید

ابراز شود و در اوج ابراز عواطف انسانی، روحیه‌ی رضا و تسلیم در برابر حکم الهی را نیز باید حفظ کرد.
[صفحه 222]

زراره گوید: امام باقر (ع) برای تشییع جنازه‌ی مردی از قریش، حضور یافت و من هم با ایشان بودم. در میان جمعیت تشییع کننده عطاء نیز حضور داشت.
در این میان، زنی از مصیبت دیدگان فریاد و ناله بر آورد.
عطاء به زن مصیبت‌زده گفت: یا ساکت می‌شوی، یا من بازخواهم گشت!
و در این تشییع، شرکت نخواهم جست.
اما، آن زن ساکت نشد و به زاری و افغان ادامه دارد. و عطاء هم بازگشت و تشییع را ناتمام گذاشت.
من برای امام باقر (ع) قضیه‌ی عطاء را باز گفتم (و در انتظار عکس‌العمل امام بودم).
امام فرمود: به راه ادامه دهیم و جنازه را همچنان تشیع کنیم؛ زیرا اگر بنا باشد که به خاطر مشاهده‌ی یک عمل اشتباه و سر و صدای بیجای یک زن، حقی را کنار بگذاریم (و به وظیفه‌ی اجتماعی خود نسبت به مؤمنی عمل نکنیم) حق مسلمانی را نادیده گرفته‌ایم.
زراره گوید: پس از تشییع، جنازه را بر زمین نهادند و بر آن نماز خواندیم و مراسم تدفین ادامه یافت. در این میان، صاحب عزا پیش آمد، از امام باقر (ع) سپاسگزاری کرد و به ایشان عرض کرد: شما توان راه رفتن زیاد را ندارید، به همین اندازه که لطف کرده و در تشییع جنازه شرکت کرده‌اید، متشکریم و اکنون باز گردید!
زراره می‌گوید: من به امام گفتم: اکنون که صاحب عزا به شما رخصت بازگشت داده، بهتر است باز گردید؛ زیرا من سؤالی دارم که می‌خواهم از محضرتان استفاده کنم.
امام فرمود: به کار خود ادامه بده، ما با اجازه‌ی صاحب عزا نیامده‌ایم تا با اجازه‌ی او باز گردیم. تشییع جنازه‌ی یک مؤمن، فضل و پاداشی دارد که ما به خاطر آن آمده‌ایم. به هر مقدار که انسان به تشییع ادامه دهد و به مؤمن حرمت نهد، از خداوند پاداش می‌گیرد. [399].
[صفحه 223]
در این حدیث، درس‌های چندی نهفته است که از آن جمله به این موارد می‌توان اشاره کرد:
الف: لزوم واننهادن وظیفه و ترک نکردن حق به خاطر مشاهده‌ی باطل از دیگران.
ب: لزوم اهتمام به حقوق اجتماعی مؤمنان و ضرورت اجتناب از تنگ نظری.

ج: حرمت مؤمن، حتی پس از مردن.
د: ضرورت انجام همه‌ی وظایف حتی وظایف اجتماعی، برای خدا و نه صرفا رضای خلق.

اهتمام به حقوق مالی مردم

ابوثمامه گوید: حضور امام باقر (ع) رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! من مردی هستم که می‌خواهم در مکه اقامت گزینم، ولی یکی از پیروان مذهب مرجئه [400] از من طلبکار است و من به او مدیون می‌باشم. نظر شما چیست؟ (آیا بهتر است که به وطنم بازگردم و بدهکاریم را به آن مرد بپردازم، یا با توجه به این که مذهب آن مرد مذهب باطلی است، می‌توانم پرداخت بدهی خود را به تأخیر انداخته، همچنان در مکه بمانم؟)
امام فرمود: به سوی طلبکار بازگردد و قرضت را ادا کن و مصمم باش به گونه‌ای زندگی کنی که هنگام مرگ و ملاقات خداوند، طلبی از ناحیه‌ی دیگر بر عهده‌ی تو
[صفحه 224]
نباشد؛ زیرا مؤمن هرگز خیانت نمی‌کند. [401].

رعایت حقوق و نیازهای روحی همسران

زاهد نمایان و تنگ نظرانی که عبادت و تقوا را در انزوا و کسالت و جمود می‌بینند و با ترک شؤون زندگی و رفتارهای اجتماعی درصدد راهیابی به مقامات معنوی هستند! واقعیات حیات را نادیده گرفته و به جای پیروی از تمامیت وحی، تشخیص‌های نادرستشان را، ملاک حق می‌شمرند، تشکیل زندگی خانوادگی را مانع وصول به حق پنداشته و رعایت حقوق و نیازهای طبیعی و واقعی همسران را در خور دنیاگرایان می‌دانند! و در جهت ضدیت با فطرت و طبیعت و نظام هستی بر می‌خیزند، اما در مکتب اهل بیت (ع) و زندگی امام باقر (ع) اثری از این گونه حرکت‌ها نیست، بلکه هر حقیقتی در جای خود مورد توجه قرار گرفته است. از آن جمله نیازهای روحی همسران است که معمولا در نگاه انسان‌های سطحی مورد غفلت و بی‌مهری قرار می‌گیرد، ولی در زندگی امامان (ع) به عنوان یک واقعیت مورد توجه بوده است.

گروهی از مردم به حضور امام باقر (ع) رسیدند، در حالی که امام خضاب [402] کرده بود.

تازه واردان، از علت خضاب کردن آن حضرت، جویا شدند.

امام علیه‌السلام فرمود: چون زنان از آراستگی شوهر خویش شادمان می‌شوند، من برای همسرانم خضاب کرده و خود را آراسته‌ام. [403].

[صفحه 225]

عدم تحمیل ایده‌های خویش بر همسران

ایده‌های انسان بر دو گونه‌اند:
1- ایده‌های اصولی و غیرقابل چشمپوشی؛ مانند پایبندی به اصول دین و واجبات و محرمات شرعی و نیز رعایت اصول اخلاق انسانی و... که انسان نسبت به چنین ایده‌هایی نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد، چه در مورد همسر و چه دیگران.
امر به معروف و نهی از منکر شامل چنین زمینه‌هایی است و همه‌ی مردم در قلمرو مکتب وظیفه دارند که در مرحله‌ی نخست، اعضای خانواده‌ی خویش را به این ارزش‌ها دعوت کرده و از ضد ارزش‌ها باز دارند و در مرحله‌ی بعد همه‌ی افراد جامعه را امر به معروف و نهی از منکر نمایند.
2- ایده‌های فردی در مورد مسایل مختلفی که فراتر از حد وظایف ضروری است؛ مانند رعایت مستحبات و ترک مکروهات، و یا چشمپوشی از مباحات به منظور هدف و آرمانی خاص و ارزشمند.
اهل تقوا و زهد، علاوه بر انجام وظایف واجب و ضروری، بسیاری از لذت‌های دنیوی را ترک می‌کنند و حتی از تجمل‌های مجاز و مباح نیز اجتناب می‌ورزند.
گاه موقعیت اجتماعی و سنی یک فرد، مستلزم رعایت مسایلی است که رعایت آن‌ها بر دیگران و حتی همسران وی لازم نیست. در چنین مواردی، معمول انسان‌ها سعی می‌کنند تا ایده‌های خود و شیوه‌ی زندگی خویش را بر دیگران و همسر و فرزندشان تحمیل کنند و شرایط و روحیات ایشان را در نظر نگیرند.
در زندگی امام باقر (ع) نه تنها چنین نقطه ضعف‌هایی دیده نمی‌شود، بلکه خلاف آن قابل مشاهده است.
حسن زیات بصری می‌گوید: من به همراه یکی از دوستانم به منزل امام باقر (ع) رفته، بر او وارد شدیم.
بر خلاف تصور خویش، آن حضرت را در اتاقی مفروش، آراسته و زینت شده یافتم و بر دوش وی پارچه‌ای به رنگ گل‌های سرخ مشاهده کردیم. محاسن را قدری کوتاه کرده و بر چشمان سرمه کشیده بود. (باید توجه داشت که در آن عصر و محیط سرمه کشیدن مردان رایج بوده است).
ما مسایل خود را با آن حضرت در میان گذاشتیم و سؤالهمایمان را پرسیدیم و از
[صفحه 226]
جا برخاستیم. هنگام خارج شدن از منزل، امام به من فرمود: همراه با دوستت، فردا هم نزد من بیاید.

گفتم بسیار خوب، خواهیم آمد.
چون فردا شد، با همان دوستم به خانه‌ی امام رفتیم، ولی این بار به اتاقی وارد شدیم که در آن، جز یک حصیر، هیچ امکاناتی نبود و امام پیراهنی خشن بر تن داشت.
در این هنگام امام به رفیق من رو کرد و فرمود: ای برادر بصری! اتاقی که دیشب مشاهده کردی و در آنجا نزد من آمدی از همسرم بود که تازه با او ازدواج کرده‌ام و در واقع آن اتاق، اتاق او بود و لوازم آن نیز، لوازم و امکاناتی است که او آورده است.
او خودش را برای من آراسته بود و من نیز می‌بایست عکس‌العمل مناسبی داشته باشم و خودم را برای او بیارایم و بی تفاوت نباشم. امیدوارم از آنچه دیشب مشاهده کردی، به قلب گمان بد راه نداده باشی.
رفیق من در پاسخ امام گفت: به خدا قسم، بدگمان شده بودم، ولی اکنون خداوند آن بد گمانی را از قلبم زدود و حقیقت را دریافتم. [404].
آنچه از این حدیث استفاده می‌شود، این است که امام از همسرش انتظار ندارد که چون او بر حصیر بنشیند و لباس خشن بر تن کند.
امام با این که در قلمرو اعمال فردی خود، از تحمل پرهیز دارد، ولی در زندگی خانوادگی و حتی اجتماعی، عواطف و نیازهای روحی همسر و نیز شرایط و مقتضیات زمان را در نظر دارد و تجمل حلال را ممنوع نمی‌شمارد و در مواردی لازم

هم می‌داند.
حکم بن عتیبه می‌گوید: بر امام باقر (ع) وارد شدم در حالی که اتاقش آراسته و لباسش رنگین بود، من همچنان به اتاق و لباس آن حضرت خیره شده بودم و نگاه می‌کردم. امام که آثار شگفتی را در من مشاهده کرده بود، فرمود: ای حکم نظرت درباره‌ی آنچه می‌بینی چیست؟
عرض کردم: درباره‌ی عمل شما چگونه می‌توانم داوری کنم (شما امام هستید و جز کار بایسته انجام نمی‌دهید)، ولی در محیط ما، جوانان کم سن و سال چنین می‌پوشند، نه بزرگسالان!
امام فرمود: ای حکم، چه کسی زینت‌های الهی و خدادادی را ممنوع ساخته است! (پوشیدن این لباس زیبا و شیک، حرمت شرعی ندارد) ولی خوب است بدانی که این اتاق، از آن همسر من است و تازه با او ازدواج کرده‌ام و تو می‌دانی که اتاق ویژه‌ی خود من چگونه اتاقی است. [405].

رعایت جمال و زی شرافتمندانه

ائمه (ع) به تناسب شرایط زمانی و مسؤولیت‌های اجتماعی خود، زندگی می‌کرده‌اند.
در حالات علی (ع) دیده شده است که آن حضرت در دوران حکومت و فرمانروایی خویش، کفش‌هایش را خود وصله می‌زد و از ساده‌ترین و کم بهاترین جامه‌ها استفاده می‌کرد، ولی آن حضرت شیوه‌ی زندگی خود را برای همگان تجویز نمی‌نمود و می‌فرمود: من چون حاکم جامعه هستم، وظیفه‌ی خاصی دارم و باید در حد پایین‌ترین طبقات جامعه زندگی کنم تا آنان با مشاهده‌ی وضع من، در خود
[صفحه 228]
احساس آرامش و رضایت کنند.
اما سایر امامان، از آنجا که مسؤولیت حکومت را بر عهده نداشته‌اند و در شرایط اجتماعی ویژه‌ای زندگی می‌کرده‌اند، که چه بسا استفاده از لباس‌های کم بها و وصله‌دار موجب تضعیف موقعیت اجتماعی آنان و توهین به شیعه می‌شد، و بازتاب منفی داشته است، بر اساس وظیفه، آداب صحیح اجتماعی را رعایت کرده، به جمال و زی شرافتمندانه در جامعه اهتمام می‌ورزیده‌اند.
امام باقر (ع) حتی در مورد چگونگی اصلاح محاسن خویش به مرد پیرایشگر رهنمود می‌دهد. [406] و در انتخاب لباس برای خویش، عزت و شرافت و زی شایسته را در نظر دارد! چنان که گاه لباس فاخر و تهیه شده از خز می‌پوشید. [407] و برای لباس رنگ‌های جذاب و پر نشاط انتخاب می‌کند. [408].
امام باقر (ع) از این که در اندام او آثار رخوت و کسالت و پژمردگی ظاهر باشد، متنفر بود.
حکم بن عتیبه می‌گوید: امام باقر (ع) را دیدم که حنا بر ناخن‌ها نهاده است.
امام به من فرمود: نظرت درباره‌ی این کار چیست؟
عرض کردم: درباره‌ی کار شما چه می‌توانم بگویم (شما خود آگاهتر هستید و جز کار بایسته انجام نمی‌دهید)، ولی در آداب و رسوم اجتماعی ما، جوانان ناخن‌هایشان را با حنا می‌آرایند!
امام فرمود: ای حکم! وقتی که انسان تنظیف می‌کند و با دارو، موهای زاید بدن را می‌زداید، دارو بر ناخن‌ها اثر گذاشته و رنگ آن را شبیه ناخن مردگان می‌سازد. رنگ آن را با حنا می‌توان تغییر داد. [409].
[صفحه 229]

این احادیث در مجموع می‌رساند که امام باقر (ع) به چگونگی وضع لباس و زی خویش در جامعه توجه داشته، بی‌قیدی و بد منظری و بی مبالاتی را نمی‌پسندیده است.
[صفحه 230]

امام باقر در محراب عبادت و نیایش

اشاره

امام باقر (ع) همپای همه‌ی ارزش‌های علمی خویش، در اوج بندگی خدا قرار داشت، و الگویی شایسته، برای زاهدان واقعی و مقتدایی وارسته، برای اهل عبادت و معنویت بود.
افلح، یکی از خدمتگزاران آن حضرت، می‌گوید:
با امام باقر (ع) برای حج سفر کردم، چون به مکه رسیدیم و آن حضرت وارد مسجدالحرام شد و نگاهش به خانه‌ی خدا افتاد، با صدای بلند گریست. به ایشان عرض کردم: مردم شما را نگاه می‌کنند، اگر ممکن است قدری آهسته‌تر گریه کنید! امام فرمود: وای بر تو، چرا صدایم را به گریه، بلند نکنم تا مگر مورد رحمت خداوند قرار گیرم! و فردای قیامت رستگار شوم!
سپس امام مشغول طواف شد و پشت مقام به نماز ایستاد و چون نمازش به پایان رسید، جایگاه سجده‌اش از اشک چشمانش، تر شده بود. [410].
[صفحه 231]
کثرت عبادت و سجده‌ی امام باقر (ع) به حدی بود که آثار سجده در پیشانی و بینی آن حضرت دیده می‌شد. [411].
در حالات معنوی آن امام روایت کرده‌اند که:
در هر شب و روز صد و پنجاه رکعت نماز می‌گزارد. [412].
امام صادق (ع) درباره‌ی پدر بزرگوار خویش می‌فرماید:
پدرم کثیر الذکر بود (همواره یاد خدا را بر قلب و زبان جاری داشت) به گونه‌ای که وقتی همراه او راه می‌رفتم او مشغول یاد خدا بود و چون بر سفره‌ی غذا مشغول خوردن غذا بودیم باز هم از یاد خدا غافل نبود. با مردم سخن می‌گفت، ولی این روابط اجتماعی نیز او را از یاد الهی دور نمی‌داشت، زبانش همواره به گفتن «لا اله الا الله» مترنم بود.
آن حضرت همیشه ما را فراخوانده و از ما می‌خواست تا طلوع خورشید مشغول یاد و ذکر خدا باشیم و به آن گروه از اعضای خانواده که قادر به قرائت قرآن بودند، خواندن قرآن را توصیه می‌کرد و آن گروه که قادر به تلاوت قرآن نبودند، دستور می‌داد که ذکر خدا را بر لب جاری کنند. [413].
نیز امام صادق (ع) درباره‌ی مناجات‌های شبانه‌ی پدر چنین فرموده است:
پدرم در دل شب، همیشه با حال تضرع و مناجات به درگاه الهی عرض می‌کرد: خداوندا! تو فرمان دادی ولی فرمانت را (آن گونه که باید) اطاعت نکردم، مرا نهی کردی ولی از آنچه نهی کردی دور نگشتم. اکنون این من، بنده‌ی توام که در برابرت قرار دارم و معذرت می‌طلبم (و یا از شدت غفلت حتی در اندیشه‌ی معذرت خواهی هم

[صفحه 232]
نیستم). [414].
بدیهی است که امام باقر (ع) با آن همه زهد و تقوا، و با آن همه طهارت نفس، از ترک واجبات معمولی انسان‌ها و انجام محرمات، بسی مبرا و منزه است. و اگر آن حضرت، خویش را در برابر خداوند، مسؤول و کوچک و سرافکنده می‌بیند، به دلیل اظهار بندگی و خضوع در برابر خدا است، نیز به این دلیل است که امام با معرفتی که به مقام پروردگار دارد، می‌داند که به جا آوردن حق عبادت او، آنگونه که شایسته‌ی مقام خداوندگاریش باشد، از عهده‌ی مخلوق بیرون است. این چنین است که امام باقر (ع) با آن همه زهد و عبادت و پاکی و معنویت، باز هم خود را در میدان بندگی حق، قاصر و ناتوان می‌بیند. برای تلاش‌ها و عبادت‌های خویش، ارجی قایل نیست و بدان‌ها اعجاب ندارد. البته لازمه‌ی بندگی واقعی به درگاه خدا، همین است که مؤمن، همیشه خود را در میدان اطاعت و عبادت خدا، قاصر بداند و از اعمال خود خرسند نباشد.
توجه آن امام متقی به خداوند و نعمت‌های او تا آنجا بود که هر گاه نعمتی از جانب خداوند به او می‌رسید، بی تأمل، سپاس و شکر خویش را از خداوند، ابراز می‌داشت.
شخصی در سفر مدینه، همراه امام باقر (ع)، در میان راه مشاهده کرد که آن حضرت سر به سجده نهاده است و مشغول ذکر خدا است.
چون سجده به پایان رسید و حضرتش از جای برخاست، رو به شخص یاد شده کرد و فرمود: آیا به نظرت عجیب و غیر منتظره آمد که مرا در میان راه، به حال سجده دیدی!
مرد گفت: بلی، برایم غیر قابل انتظار بود.
امام فرمود: من به یاد نعمتی از نعمت‌های خدا افتادم، دوست نداشتم که از کنار
[صفحه 233]
این نعمت بگذرم و شکر آن را بجا نیاورم. [415].
زندگی اجتماعی، انسان را مواجه با مسایلی می‌کند که گاه موجب غفلت از یاد خدا می‌شود. به ویژه زمینه‌های سرورانگیز و نشاط آور.
ولی امام باقر (ع) حتی در چنین مواقعی غافل از یاد خدا نبود و حتی هر تبسم و خنده‌ای را با یاد خدا جبران می‌کرد و از پس هر خنده می‌فرمود: خداوندا مرا دشمن مدار و از رحمت خویش محروم مکن! [416].

قلبی، هماره مشغول به یاد خدا

جابر جعفی گوید: امام باقر (ع) به من فرمود:
ای جابر! من در غم و اندوهم و قلبم نگران و پریشان است!
عرض کردم: اندوه و نگرانیتان برای چیست؟
امام فرمود: ای جابر! کسی که دین خالص و ناب الهی در قلبش راه یافته باشد از غیر خدا روی تافته و قلبش تنها متوجه خداوند است. (یعنی غم من، غم دنیا نیست).
مگر دنیا چیست و چه می‌تواند باشد!
آیا دنیا جز همین مرکبی است که بر آن سوار می‌شوی، یا لباسی است که می‌پوشی و یا همسری است که به او رسیده‌ای!
ای جابر! مؤمنان دل به بقای دنیا نبسته‌اند و خود را از قرار گرفتن در آستانه‌ی آخرت، ایمن نمی‌پندارند. فتنه‌ها و نیرنگ‌های دنیا، گوششان را از شنیدن ذکر خدا کر نکرده، و جلوه‌های زندگی دنیا، چشمشان را از دیدن نور الهی، کور نساخته است. از این‌رو، پاداش نیکان را دریافت کرده و به رستگاری رسیده‌اند.
همانا تقوا پیشگان، از همه‌ی مردم دنیا کم خرجترند و در خدمت به دیگران از همه
[صفحه 234]
پیشتازتر و کوشاتر. اگر ارزش‌های الهی را از یاد ببری، آنان تو را به یاد می‌آورند، و اگر به یاد خدا باشی تو را در این راستا، یاری می‌دهند، زبانشان هماره گویای حقوق الهی است و تمامی وجودشان، برپا دارنده‌ی فرمان‌های خدا است. با محبت حق، از هر محبتی چشم پوشیده‌اند و با قلبشان به خدا و محبت او چشم دوخته‌اند.
در راستای اطاعت فرمانروای هستی، با دنیا بیگانه‌اند. (و برای دنیا به مخالفت با مالک و فرمانروای جهان بر نمی‌خیزند).
می‌دانند که زندگی دنیا، یکی از مراحل حیات مستمر آنان است، بدین جهت دنیا را چونان منزلی در گذرگاه می‌بینند که لختی بر آن فرود آمده و ناگزیر باید از آن خارج شوند.
اهل تقوا، دنیا را همانند ثروتی می‌دانند که در خواب به چنگ آمده است، و به گاه بیداری، از آن ثروت، هیچ اثری نباشد!
پس بکوش! تا قوانین و ارزش‌هایی که خداوند در پرتو دین در اختیارت نهاده، نگهبان باشی! [417].

دعاها و نیایش‌های امام باقر (ع)، در نظر اهل معرفت و بینش، خود چشمه‌ای
[صفحه 235]
جوشان از درس‌های توحیدی و اخلاقی است.
آگاهانی که علم را از مبدأ زلال وحی به ارث برده‌اند و گنجینه‌های معرفت را سینه به سینه از رسول خدا گرفته‌اند، در راز و نیازهایشان با خدا نیز، پیامدار ارزش‌ها و ترسیم کننده‌ی چهره‌ی انسان وارسته و متعالی هستند.
اگر ما از دعاها، سود نمی‌جوییم، بدان جهت است که جز ظاهر الفاظ، از آن چیزی دریافت نمی‌کنیم، و معانی و لوازم آن معانی را مورد تأمل قرار نمی‌دهیم.
اکنون با تأملی بایسته به بخشی از دعاهای امام باقر (ع) می‌نگریم:
امام باقر (ع) پس از نماز شب، هماره این دعا را زمزمه می‌کرد:
لا اله الا الله وحده لا شریک له؛
معبودی جز خدای یگانه‌ی بی‌شریک نیست.
له الملک و له الحمد؛
فرمانروایی بر نظام هستی در انحصار او است و همه‌ی ستایش‌ها نیز.
یحیی و یمیت و یمیت و یحیی؛
حیات می‌بخشد و می‌میراند، می‌میراند و زنده می‌سازد.
بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر؛
هر خیر و ارزشی در قملرو و اراده‌ی او است و او بر هر چیز توانا است.
اللهم لک الحمد یا رب؛
بار الها! ستایش‌ها، همه مخصوص تو است.
انت نور السماوات و الارض؛
تو نور آسمان‌ها و زمینی.
فلک الحمد؛
پس (بر این روشنی وجود) تنها تو را باید ستود.
انت قوام السماوات و الارض؛
تو مایه‌ی قوام و ایستایی آسمان‌ها و زمینی.
فلک الحمد؛
پس (بر این ایستایی و استحکام نظام هستی) تنها تو را باید ستایش کرد.
و انت جمال السماوات و الارض؛
[صفحه 236]
و تو جمال و زیبایی آسمان‌ها و زمینی.

فلک الحمد؛
پس تو را بر این جمال، ستایش و حمد باید کرد.
و انت تجیب دعوة المضطرین؛
و تویی پاسخگوی نیازمندان افتاده در دام ناگزیری و اضطرار.
فلک الحمد؛
پس (بر این پاسخگویی و مشکل‌گشایی) تو را ستایش باد.
و انت ارحم الراحمین؛
در حالی که تو مهربانترین مهربانانی.
اللهم بک تنزل کل حاجة؛
بار الها! هر نیازی، سرانجام رو به تو دارد.
فلک الحمد؛
پس تو را (بر این منزلت) سپاس!
و بک یا الهی انزلت حوائجی اللیلة؛
خداوندا! امشب من نیز خواسته‌ها و آرزوهایم را به پیشگاه تو آورده‌ام.
فاقضها لی یا قاضی الحوائج؛
پس نیازهایم را بر آور ای بر آورنده‌ی نیازها.
اللهم انت الحق؛
بار الها! تو خود حقی، تمام حق
و قولک الحق؛
و سخن و پیام تو حق (مبرا از نارسایی و ضعف)
و وعدک الحق؛
و وعده‌های تو حق (بدون تخلف و دروغ)
و انت ملک الحق؛
و فرمانروایی تو حق (به دور از بیهودگی و ظلم)
اشهد ان لقائک الحق؛
گواهی می‌دهم که ملاقات تو (مشاهده‌ی نظام کیفر و پاداش تو در قیامت و یقین
[صفحه 237]
به حقانیت وعده‌هایت) حق است و تحقق‌پذیر.
و ان الساعة اتیة لا ریب فیها؛
و گواهی می‌دهم که لحظه‌ی بر پایی قیامت خواهد آمد و شکی در آن راه ندارد.
و انک تبعث من فی القبور؛
و اقرار می‌کنم که تمامی خفتگان در گور را زنده خواهی ساخت و بر خواهی انگیخت.
اللهم لک اسلمت؛

بارالها، تنها در برابر تو تسلیم و فرمانبرم.
و بک امنت؛
و به تو ایمان دارم.
و علیک توکلت؛
و بر تو توکل کرده‌ام.
و بک خاصمت؛
و به وسیله‌ی تو و به اتکای بر تو با دشمنان، ستیز کنم.
و الیک حاکمت؛
و تو را در امور حاکم و داور گزینم.
فاغفر لی ما قدمت و اخرت؛
پس آنچه را در گذشته انجام داده‌ام و یا آنچه را که به تأخیر افکنده‌ام، بر من ببخشای.
و اسررت و اعلنت؛
چه کارهایی که در نهان انجام داده‌ام و چه آنچه را که آشکار مرتکب شده‌ام.
انک الحی الذی لا اله الا انت. [418].
همانا تویی آن حقیقت زنده (که مرگ و فنا نداری) همان معبود یگانه‌ی بی‌همتا. اگر در مضمون عالی این نیایش دقت شود، فشرده‌ای است از پیام‌های به حق قرآن، که به ترتیب، این درس‌ها و پیام‌ها را با زبان عشق و نیایش و خضوع و بندگی به
[صفحه 238]
روح و اعماق وجود انسان، می‌رساند.
یگانگی خدا در معبودیت، یگانگی خدا در فرمانروایی بر هستی، عظمت و والایی قابل ستایش فرمانروایی بهینه‌ی خدا، مرگ و حیات مقهور خدا و قانون آن در اختیار او، خدا مبدأ و منشأ همه‌ی ارزش‌ها در نظام وجود، خدا دارای قدرت مطلق، پروردگاری خدا و تکامل بخشی او به خلق، شایان ستایش، نور وجود و تکامل و رهیابی در نظام جهان متکی به خدا، قوام و پایداری جهان، از آن خدا، زیبایی آسمان‌ها و زمین در پرتو جلوه‌ی جمال خدا. (خدا با چنین ویژگی‌ها و صفات) تنها ملجأ نیازمندان و تنها پاسخگوی واقعی ایشان، حقانیت وجود خدا، قرآن، وعده‌ی بهشت و دوزخ، حقانیت قیامت و لقای الهی، حقانیت رستاخیز آدمیان از قبرها، اقرار دوباره و چند باره به تسلیم و ایمان و توکل و...
این‌ها همه و همه، همان پیام‌هایی است که در سراسر قرآن، مورد توجه وحی است و خداوند به آدمیان یادآوری کرده است.
نیایشی دیگر
امام باقر (ع) پس از نماز شب در نیایش با خداوند این فرازها را بیان

می‌داشت:
اللهم بحق محمد و آل محمد، صل علی محمد و آل محمد؛
خداوندا! به حق محمد و خاندان او بر محمد و خاندانش درود فرست.
و لا تؤمنا مکرک؛
خداوندا! ما را فارغ از مکرت (غافل از برنامه‌ها و مجازات‌هایی که برای گنهکاران قرار داده‌ای) قرار مده.
و لا تنسنا ذکرک؛
و ما را از یاد خویش در سراب غفلت و فراموشی رها مکن.
و لا تکشف عنا سترک؛
پوشش و حجاب خطا پوشت را از کردار ما بر مگیر (ما را رسوا مکن).
و لا تحرمنا فضلک؛
ما را از لطف و فضل خویش محروم و بی‌بهره مدار.
و لا تحل علینا غضبک؛
خشمت را بر ما جاری مساز.
[صفحه 239]
و لا تباعدنا من جوارک؛
و ما را از جوار رحمتت دور مگردان.
و لا تنقصنا من رحمتک؛
و رحمت‌هایت را از ما دریغ مکن.
و لا تنزع عنا برکاتک؛
و برکاتت را از ما دور مگردان.
و لا تمنعنا عافیتک؛
و ما را از سلامتی و عافیتت، بی‌بهره مساز.
و اصلح لنا ما اعطیتنا؛
و آنچه را که به ما عطا کرده‌ای، سامان بخش و مایه‌ی صلاح ما قرار ده.
و زدنا من فضلک المبارک الطیب الحسن الجمیل؛
از الطاف دیرپایت و از نعمت‌های پاکیزه، نیکو و زیبایت ما را افزون عطا کن.
و لا تغیر ما بنا من نعمتک؛
به خاطر رفتار ناشایست ما، نعمت‌هایت را باز مگیر و تغییر مده.
و لا تؤیسنا من روحک؛
و ما را از امداد و حمایت و لطفت مأیوس مگردان.
و لا تهنا بکرامتک؛
به بزرگواری خویش، ما را خوار مگردان.
و لا تضلنا بعد اذ هدیتنا؛
و پس از راهیابی به هدایت، ما را در گمراهی فرو مگذار.

وهب لنا من لدنک رحمة؛
و از جانب خویش رحمتی ویژه به ما ارزانی دار.
انک انت الوهاب؛
همانا تو بخشش‌ها و الطاف بسیار داری.
اللهم اجعل قلوبنا سالمة؛
بار الها! قلب‌هایمان را سالم (فاقد کبر و شقاوت و...) قرار ده.
و ارواحنا طیبة؛
[صفحه 240]
و روحمان را پاکیزه.
و السنتنا صادقة؛
و زبانمان را صادق و راستگو
و ایماننا دائما؛
و ایمانمان را همیشگی و پایدار
و یقیننا صادقا؛
و یقین ما را راستین.
و تجارتنا لا تبور؛
و داد و ستدمان را (در میدان عمر) بارور و بی شکست قرار ده!
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة؛
پروردگارا! هم در دنیا به ما نیکی عطا کن.
و فی الآخرة حسنة؛
و هم در آخرت.
و قنا عذاب النار. [419].
و ما را از فرو افتادن در آتش دوزخ نگاهدار!
نیایشی دیگر
مردان خدا، در هنگام تلاش و استراحت، اندوه و شادی، سختی و آسانی و... از یاد خدا و نیایش با او غافل نمی‌مانند.
امام باقر (ع)، علاوه بر نیایش‌ها و دعاهای پر محتوایی که پس از نمازها و در دل شب، به درگاه خدا عرضه می‌داشت، حتی به هنگام استراحت و خوابیدن نیز خویش را در محضر او می‌دید و با محبوب خود، راز و نیاز می‌نمود و می‌گفت:
بسم الله الرحمن الرحیم.
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
اللهم انی اسلمت نفسی الیک؛
بارالها! جانم را به پیشگاهت تسلیم داشته (سراپا رام و فرمانبر توام)
[صفحه 241]
و وجهت وجهی الیک؛

تمام توجهم را به سوی تو معطوف داشته‌ام.
و فوضت امری الیک؛
سامان همه‌ی امورم را به تو واگذار کرده (از تو انتظار سامان بخشی دارم).
والجأت ظهری الیک؛
به لطف و امداد تو تکیه دارم و پناه آورده‌ام.
توکلت علیک رهبة منک؛
بر تو توکل دارم در حالی که از مخالفت با فرمان‌هایت بیمناکم.
و رغبة الیک؛
و به نعمت‌ها و لطف تو امیدوارم و به آن‌ها چشم دوخته‌ام.
لا منجی و لا ملجأ منک الا الیک؛
هیچ جایی برای نجات و هیچ پناهگاهی نیست (که به هنگام نافرمانی تو به آنجا گریزیم) جز به سوی خود تو!،
آمنت بکتابک الذی انزلت؛
به کتاب آسمانی ای که فرو فرستاده‌ای.
و برسولک الذی ارسلت. [420].
و نیز به پیامبری که مبعوث داشته‌ای، ایمان دارم.
امام (ع) پس از این راز و نیاز عارفانه، مشغول تسبیح حضرت زهرا (س) می‌شد که آن چیزی جز ذکر «الله اکبر» و «الحمد لله» و «سبحان الله» نیست.
اگر در مضمون نیایش فوق تأمل شود، تناسب مطالب آن با هنگام خواب، آشکار می‌گردد؛ چه، خواب، نمودی است از مرگ، و لحظه‌ی خوابیدن، لحظه‌ای است که می‌تواند شباهت‌های زیادی به لحظه‌ی مردن آدمی داشته باشد. لحظه‌ای که باید تلاش‌های گذشته را کنار نهاد و تسلیم خاموشی و بی‌ارادگی شد و قدم در میدانی گذاشت که انسان قادر به جلب منفعت برای خویش یا دفع زیان از خود نیست. و آدمی به شدت خود را نیازمند حامی و نگاهبان می‌بیند.
[صفحه 242]
این جا است که امام باقر (ع) نفس خویش را تسلیم پروردگار می‌بیند، توجه خود را تنها به جانب او قرار می‌دهد، سرنوشتش را به خدا تفویض می‌کند و.. سرانجام به حقانیت کتاب الهی و رسالت پیامبر (ص) دوباره و چند باره اقرار می‌کند.
امروز در پرتو علوم تربیتی، تأثیر سازنده‌ی این افزارها - آن هم در لحظات حساس زندگی - تبیین شده است، و بر اهل دانش و بینش مخفی نیست.
[صفحه 245]

حکمت‌ها و درس‌هایی از امام باقر علیه‌السلام

تجلی دانش و حکمت در سخنان باقرالعلوم

اشاره

گفتار هر انسان، نمایانگر عقل و اندیشه و شخصیت علمی و معنوی او است.
چنان که علی (ع) فرموده است:
«اللسان ترجمان العقل». [421].
یعنی: زبان و کلام، ترجمان عقل آدمی است.
گفتار هر فرد، نه تنها آینه‌ی عقل او است، بلکه نمایانگر ابعاد مختلف شخصیت وی نیز می‌باشد.
«اللسان میزان الانسان». [422].
یعنی: سخنان انسان، میزان شناخت شخصیت و کمالات انسانی او است.
آن چه از فرزانگان و اندیشمندان، در تاریخ به یادگار می‌ماند، سخنان عالمانه و حکیمانه‌ای است که برای نسل‌های بعد، راهگشا و درس‌آموز می‌باشد. با همین گنجینه‌های گرانبها است که می‌توان صاحبان ارزش و دانش را از گزافه گویان و شخصیت‌های کاذب تاریخ باز شناخت.
اندیشمندان حق‌جو، کافی است که نگاهی به خطبه‌ها، حکمت‌ها و درس‌های ثبت شده از ائمه‌ی معصومین (ع) در برگهای کتاب‌های تاریخ و حدیث بیفکنند، آن‌ها را با
[صفحه 246]
سایر آثار علمی و گفتار و رفتار مدعیان علم و غاصبان پیشوایی مقایسه کنند، تا جلوه‌ی حق را با همه‌ی شکوه و عظمت آن، در سیمای خاندان رسالت، مشاهده کنند.
چه بجا و واقع بینانه است این عبارت‌ها در توصیف سخنان و احادیث اهل بیت (ع):
کلامکم نور، و امرکم رشد، و وصیتکم التقوی، و فعلکم الخیر، و عادتکم الاحسان، و سجیتکم الکرم.
یعنی: کلام شما نور و روشنایی، و فرمان و رهنمودتان تکامل و بالندگی، و سفارشتان تقوا، و رفتارتان نیک، عادتتان احسان، و منش شما کرامت و بزرگواری است.
ائمه‌ی معصومین (ع) این مقام را در پرتو فضل و رحمت الهی به دست آورده‌اند، و همه‌ی آنان در علم و عمل و کرامت‌های انسانی و ارزش‌های دینی برابرند، اما روزگار به تناسب تنگناها و سهولت‌هایی که داشته است، گاه مجال ظهور و بروز به این گنجینه‌های الهی نداده است و زمانی از خشونت خود کاسته، و به مردم فرصت داده است تا ابعاد بیشتری از شخصیت علمی و معنوی خاندان رسالت (ع) را بشناسند.

امام باقر (ع) در شمار اندک امامانی است که حکومت‌های جبار به دلیل مشکلات داخلی خود، وی را مجال دادند تا به تربیت و هدایت و تعلیم امت اسلامی بپردازد و با تشکیل کرسی عظیم درسی، معارف الهی و دانش ناب دینی را از انزوای مهجوریت بیرون آورد و چونان زلال باران، دلشدگان تشنه‌ی حقیقت را سیراب سازد.
برترین گواه ارجمندی باران، پاکی، صافی و حیاتبخشی قطره‌های آن است.
و گویاترین شاهد مقام والای باقرالعلوم (ع)، درس‌ها و حکمت‌ها و موشکافی‌های علمی و سخنان پر محتوا و سازنده‌ی او است.
امام باقر (ع) بارها و بارها، خود به این حقیقت تصریح کرده است که امامان وارث علمی برترند. برتر از آنچه نزد دیگر انسان‌ها یافت می‌شود.
آن حضرت آیه‌ی «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم» [423] را تلاوت
[صفحه 247]
می‌کرد. (یعنی: قرآن آیاتی است روشن در سینه‌ی آنان که از علم برخوردار شده‌اند و به آنان دانش عطا شده است) آن گاه با دست به سینه‌ی خویش اشاره می‌کرد [424] و خود را مصداق آیه‌ی یاد شده معرفی می‌نمود.
در بیانی دیگر از آن حضرت چنین نقل شده است:
هیچ کس از میان مردم مدعی جمع تمامی قرآن نیست، مگر آن که به دروغ ادعا کند؛ زیرا (پس از رسول خدا صلوات الله علیه) کسی همانند علی بن ابی‌طالب و ائمه بعد از او، قرآن را آن گونه که نازل شده جمع و حفظ نکرده است. [425].
هر چند محور علوم ائمه (ع) معارف دینی و قرآنی است، اما ایشان از شناخت زمان و رخدادها و مقتضیات آن نیز بهره‌ی وافر داشته‌اند.
امام باقر (ع) در این زمینه می‌فرماید:
از جمله علومی که به ما عطا شده است، تفسیر قرآن و احکام آن و دانش تحولات زمان و مقتضیات آن است... [426].
و در حدیثی دیگر، پس از توصیف ارزش علم، بیان داشته است که:
خداوند به وسیله‌ی همین دانش است که گروهی را بر دیگران برتری بخشیده و در طریق ارزش‌ها، پیشوایشان قرار داده است، تا مردم در رفتار خود به آنان اقتدا کنند. [427].
باید توجه داشت که اولا، ذخایر معرفتی بر جای مانده از آن حضرت، خود گواهی متقن بر درستی مطالب فوق می‌باشد، و ثانیا، اظهار این سخنان در برابر اعضای یک جامعه‌ی بزرگ که در آن صاحبان دانش و مدعیان علم کم نبوده‌اند، خود می‌تواند بیانگر گوشه‌ای از موقعیت علمی بارز و انکارناپذیر

آن حضرت باشد؛ چه، مدعیان علم و کسانی که در برابر امام باقر (ع) بر کرسی تدریس فقه، تفسیر و مباحث کلامی تکیه زده بودند، در صورتی که می‌توانستند، از مقابله‌ی با آن حضرت کوتاهی نداشتند و با طرح سؤال‌ها و مباحث علمی تفوق خود را به اثبات می‌رساندند! البته
[صفحه 248]
آن‌ها از این تلاش رویگردان نبودند و مباحثه‌ها و مناظره‌های ایشان با ائمه (ع) و نیز امام باقر (ع) در کتاب‌های حدیثی و کلامی ثبت است، ولی این بحث‌ها جز تجلی عظمت علمی ائمه (ع) حاصلی برای آنان نداشته است.
اکنون برای ارائه‌ی نمونه‌ای از معارف امام باقر (ع) نگاهی خواهیم داشت به بخشی از احادیث، که بسیاری از آن‌ها در اصول کافی به وسیله‌ی پیشوای امامیه در قرن سوم؛ یعنی محمد بن یعقوب کلینی گردآوری شده است.
این بررسی، ضرورة در حد یک فهرست نویسی اجمالی آن هم تنها در برخی زمینه‌ها می‌باشد؛ زیرا تفصیل و توضیح و ژرفنگری در احادیث، مجالی دیگر می‌طلبد.

ارزش والای عقل

از آن جا که اسلام دین عقل و فطرت است و قوانین و احکام آن کمترین تضاد با عقل سلیم و فطرت صحیح ندارد، بلکه یکی از اهداف آن، واداشتن مردم به فکر و آشکار ساختن گنجینه‌های پنهان دانش و عقل بر توده‌ها است، نه تنها انسان‌ها را از تفکر و تعمق درباره‌ی حقایق هستی و معارف دینی باز نداشته، که آنان را به شدت تشویق کرده است.
در روزگاری که دورماندگان از کوثر ولایت، و جدا شدگان از معارف اهل بیت، از پاسخ به شبهات و پرسش‌های دینی جامعه فرومانده و تنها راه پوشاندن جهل خود و حفظ دین ظاهری مردم را، ممنوعیت ژرف اندیشی در حقایق دینی می‌دیدند و هر کسی که درباره‌ی مبدأ و معاد و جبر و اختیار و... مطلبی می‌پرسید، وی را ملامت می‌کردند و پرسش‌های او را بدعت در دین و حرام می‌شمردند، [428] یا پاسخ‌هایی نامعقول به او ارائه می‌داشتند، امام باقر (ع) به عنوان وارث علم پیامبر (ص) و حجت خدا بر خلق، مردم را به تعقل فرا می‌خواند، و ارزش‌های والای عقل و ایمان متکی بر تعقل و تفکر و شناخت را مطرح می‌کرد و می‌فرمود:
خداوند چون عقل را آفرید، او را مورد بازپرسی قرار داد، به او فرمان داد: پیش
[صفحه 249]
آی و او پیش آمد، سپس فرمان داد: باز گرد! و او بازگشت. آن گاه خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند! که هیچ آفریده‌ای نزد من محبوبتر از تو نیست و تنها بندگانی را از عقل کامل بهره‌مند می‌سازم که دوستشان بدارم. هان! همه‌ی امر و نهیهای من تنها متوجه تو است و فقط تو را بر تخلف‌ها و گناهان مجازات کرده و بر اطاعت و بندگی، پاداش می‌دهم. [429].
امام (ع) در بیانی دیگر می‌فرماید:
در روز قیامت، خداوند هر انسانی را به اندازه‌ی عقلی که به وی عطا کرده است، مورد حسابرسی و سنجش قرار می‌دهد. [430].

جایگاه بلند دانش

اشاره

امام باقر (ع) به پیروی از قرآن و رهنمود وحی، با ارجگذاری به علم و دانش و ترسیم جایگاه بلند و ارزشی آن، جامعه‌ی اسلامی را به کسب دانش و تحصیل شناخت دین و دیگر علوم مورد نیاز زندگی فرا خوانده است.
در قبال ادیانی که علم را شجره‌ی ممنوعه دانسته‌اند و در مواجهه با جریان‌های اجتماعی که مسلمانان را به تعبد خشک و انزوا طلبی و چله‌نشینی و ریاضت‌های بدنی به جای درایت عقلی و علمی دعوت کرده‌اند، امام باقر (ع) امت اسلامی را به سمت علم و معرفت راهنمایی کرده، می‌فرمود:
دانشمندی که با دانش خود به جامعه سود رساند، از هفتاد هزار عابد، برتر است. [431].
به راستی، بیانی نیرومندتر از این سخن امام باقر (ع) در توصیف دانش و در تشویق جامعه‌ی ایمانی به کسب علم، در سایر ادیان و مکاتب نمی‌توان یافت.
[صفحه 250]
باید توجه داشت که این سخن از کسی صادر شده است که خود در اوج عبودیت و عبادت و بندگی حق قرار دارد. نه از کسی که به دلیل نا آشنایی با دین و عداوت با ارزش‌های دینی، به نفی عبادت و تکریم علم پرداخته است.
امام (ع) با این بیان درصدد نفی ارزش عبادت نیست، بلکه می‌خواهد تا جامعه را از عبادت بی محتوا و عمل بدون علم و تعبد سطحی و بی‌اساس باز دارد، و آنان را به عبادت آگاهانه و بندگی واقعی در برابر خدا دعوت کند.
امام (ع) در بیانی دیگر می‌فرماید:
به خدا سوگند! مرگ یک عالم، برای ابلیس از مرگ هفتاد عابد، دوست داشتنی‌تر است. [432].

تحصیل دانش، عبادت و جهادی بزرگ

از جمله سفارش‌های امام باقر (ع) به شیعیان خود، طلب علم و حرکت بر اساس دانش و بصیرت بود. آن حضرت می‌فرمود:
به فراگیری دانش بپردازید؛ زیرا تحصیل دانش حسنه و طلب علم عبادت، و گفتگو درباره‌ی مسایل علمی تسبیح، و تلاش برای جستن معرفت جهاد، و تعلیم و آموزش آن به دیگران صدقه، و قرار دادن آن در اختیار شایستگان، مایه‌ی تقرب به خداوند است.
دانش میوه‌ای بهشتی، انسی در وحشت، همدمی در غربت، رفیقی در خلوت، راهنمایی در ظلمت‌ها، یاوری در سختی‌ها، ارجمندی نزد دوستان است. [433].

امام باقر (ع) در ادامه‌ی سفارش‌های ارزنده‌ی خویش به پیروان خود، برای تشویق
[صفحه 251]
آنان به تحصیل علم، به توان و کارآیی دانش در میدان مقابله با دشمنان اشاره فرموده و تصریح کرده است:
علم سلاحی است علیه دشمنان [434].
و در ادامه‌ی همین سخنان، امام (ع) یادآور شده است که امامان (ع) و رهبران الهی بر اساس همین معیار ارزنده، بر دیگران رفعت یافته و پیشوای مردم قرار گرفته‌اند. [435].

اهمیت تعلیم و تعلم

امام باقر (ع) در زمینه‌ی اهمیت تعلیم و تعلم و ضرورت ترویج دانش در پهنه‌ی جامعه، فرموده است:
معلم و متعلم هر دو پاداش و اجر معنوی دارند، اما پاداش معلم فزونتر است. پس شما علم را از عالمان فرا گیرید و به دیگران آموزش دهید. چنان که عالمان به شما آموزش دادند و دانش خود را در اختیار شما قرار دادند. [436].

ممنوعیت سوء استفاده از دانش

دانش، قدرت و توانایی است و چه بسا دانشمندان وسوسه شوند تا به اتکای قدرت علمی خود بر جامعه فخر فروخته و یا بر آنان سلطه پیدا کنند.
امام باقر (ع) در تخطئه‌ی چنین ایده و روشی، فرموده است:
کسی که به تحصیل دانش روی آورد، بدان انگیزه که در پرتو علم خویش بر اهل دانش فخر فروشد، یا با سست اندیشان ساده‌لوح به جدل و ستیز پردازد، یا مردم را متوجه و شیفته‌ی خود سازد، جایش در آتش است، همانا ریاست، تنها شایسته‌ی صالحان می‌باشد. [437].
[صفحه 252]
یعنی کسی که با انگیزه‌های نادرست به دانش دست یافته باشد، هر چند از عهده‌ی کاری بر آید، از نظر روحی شایسته‌ی تصدی امور و ریاست نیست.

آثار نیک و بد تعلیم، متوجه معلمان

ارزش علم و اهمیت کار تعلیم و تعلم، در حقیقت به موضوع آن بستگی دارد؛ یعنی هر چه موضوع علم و چیزی که معلم می‌خواهد آن را به متعلم بیاموزد، ارزنده‌تر و ضروریتر باشد، ارزش تعلیم و تعلم آن هم بیشتر است. و به عکس، هر گاه موضوع مورد تعلیم، کاری کم ثمر یا بیهوده یا مضر باشد، آموزش آن هم بی‌ارزش، بلکه ضد ارزش است.
در چنین صورتی نه تنها معلم اجر و ارجی ندارد، که به میزان آثار زیانبار تعلیم نادرست خود، و به مقدار انحرافی که در دانشجو پدید آمده، مسؤول خواهد بود و خسارت خواهد دید.
امام باقر (ع) در این باره فرموده است:
هر کس دری از هدایت و سعادت بر روی خلق گشاید و ارزش‌ها را به آنان تعلیم دهد، همان پاداشی را خواهد داشت که به هدایت یافتگان و عمل شایسته‌ی آنان تعلق گیرد، بی آن که از پاداش ایشان کم شود. هر کس دری از گمراهی بر روی مردم بگشاید و مطالب زشت و گمراه کننده به آنان بیاموزد، گناهی به اندازه‌ی گناه همه‌ی کسانی خواهد داشت که در نتیجه‌ی درس‌های او به گمراهی افتاده و زشتی گرفتار شده‌اند. بی آن که از گناه خود گمراهان و زشت کرداران چیزی کاسته شود [438].

لزوم دقت در گزینش معلم

هرچند تحصیل دانش ارزشمند است، ولی از آن جا که شخصیت اخلاقی و [صفحه 253]
معنوی معلم در روح دانشجو تأثیر می‌گذارد، امام باقر (ع) سفارش فرموده است که در انتخاب معلم باید دقت کرد؛ زیرا علم غذای روح است و اگر این غذا ناسالم باشد یا به شکل نادرستی تهیه شده باشد، روح را بیمار می‌کند.
در محضر امام باقر (ع) این آیه از قرآن مطرح شد:
«فلینظر الانسان الی طعامه» [439].
یعنی: انسان باید به غذای خویش با دقت و تأمل بنگرد و بیندیشد.
شخصی از آن حضرت پرسید: منظور از غذا چیست؟
امام فرمود: منظور از غذا، همان علمی است که می‌آموزد و باید انسان توجه کند که آن را از چه کسی فرا می‌گیرد! [440].

لزوم دقت در انتخاب دانشجو

این تنها وظیفه‌ی دانشجو و متعلم نیست که در انتخاب استاد ملاک‌های اخلاقی و معنوی را در نظر بگیرد، بلکه در نگاه امام باقر (ع)، معلم نیز موظف است که در انتخاب متعلم دقت کرده و فردی را امانتدار دانش خود قرار دهد که از ایمان و پاکی برخوردار است و علم را در خدمت خیانت و شرارت به کار نمی‌گیرد. آن حضرت در این باره می‌فرمود:
خداوند رحمت کند کسی را که علم را زنده کند.
از آن حضرت سؤال شد که زنده ساختن علم به چیست؟
فرمود: به این است که، علم را با اهل دین و پرهیزکاری در میان بگذارد و با آنان مذاکره کند. [441].
[صفحه 254]

شناخت، ملاک ارزش عمل

امام باقر (ع) به عنوان مفسر قرآن و بیانگر حقایق وحی، اعلام داشته است:
هیچ عملی - در پیشگاه خداوند - پذیرفته نیست، مگر عملی که بر اساس شناخت و معرفت صورت گرفته باشد و حقیقت شناخت در میدان عمل تجلی می‌یابد. [442].

شناخت، معیار منزلت انسان

امام صادق (ع) از پدر گرامی خویش چنین نقل کرده است:
ای فرزندم! منزلت و جایگاه ارزشی شیعیان را بر اساس میزان روایت و معرفت آنان بشناس، زیرا معرفت عبارت است از فهم و درک روایات (و آن چه به عنوان رهنمودهای دین تلقی می‌شود). و در پرتو درک عمیق روایت‌ها است که مؤمن تا عالیترین درجات ایمان، اوج می‌گیرد و بالا می‌رود. من در کتاب ویژه علی (ع) نگریستم و در آن چنین یافتم: همانا ارزش هر انسانی به اندازه‌ی معرفت و شناخت او است، خداوند مردمان را بر اساس عقلی که در دنیا به ایشان عطا کرده است، محاسبه می‌کند. [443].

شناخت عمیق دین، اوج کمال و تعالی

بی‌شک هر دانشی که در خدمت بهزیستی مادی و معنوی انسان قرار گیرد، ارزشمند است و کمال به حساب می‌آید، ولی در این میان، شناخت عمیق دین و حقایق وحی از مرتبه‌ی عالی‌تر و ارزش اصیل‌تری برخوردار است؛ زیرا این شناخت است که به زندگی انسان و تلاش‌های او جهت صحیح می‌بخشد. امام باقر (ع)
[صفحه 255]
فرموده است:
عالیترین مرتبه‌ی کمال در سه چیز است: 1- درک و شناخت عمیق دین 2- صبر بر دشواری‌ها 3- حرکت سنجیده و حساب شده در اداره‌ی امور زندگی. [444].

شناخت خداوند و صفات او

بخش مهمی از معارف و درس‌های امام باقر (ع) در زمینه‌ی شناخت خداوند و صفات او است، که بخشی از آن‌ها را در گذشته تحت عنوان «تبیین معارف اصولی دین» یادآور شدیم.
در این جا نیز به عنوان نمونه از روایتی یاد می‌کنیم که امام باقر (ع) شرط بندگی و عبادت انسان به درگاه خداوند را، معرفت و شناخت وی دانسته است.
امام باقر (ع) به ابوحمزه فرمود:
کسی می‌تواند به حق، عبادت خداوند را به جا آورد که به او معرفت داشته باشد و خدا را به درستی و شایستگی بشناسد، و اما کسی که شناخت درستی درباره‌ی ذات مقدس او نداشته باشد، خدا را همانند این مردم عوام و گمراه (بی‌محتوا و سطحی) عبادت خواهد کرد! [445].
از آن حضرت سؤال شد که چه مقدار از شناخت خداوند، ضروری است به طوری که به کمتر از آن نمی‌توان اکتفا کرد؟
فرمود: کمترین و ضروریترین مرحله‌ی شناخت خداوند این است که بدانی: هیچ چیز همانند او نیست و هیچ موجودی به او شباهت ندارد، و دارای علم، شنوایی و بینایی ازلی است. [446].
[صفحه 256]
امام باقر (ع) با این که در توصیف پروردگار و بیان صفات و ویژگی‌های او، سخنان استدلالی و درس‌های فراوان دارد، اما اهل ایمان را از تفکر و مناظره در دو میدان نهی کرده است:
1- نهی از تفکر در ذات خداوند
امام (ع) در این باره می‌فرمود: از تفکر در ذات خدا بپرهیزید و درباره‌ی آن نیندیشید ولی هرگاه خواستید که به عظمت او پی ببرید، آفریده‌های عظیم او را مورد مطالعه قرار دهید. [447].
2- نهی از مباحثه‌های بیحاصل و دشمنی‌زا.
امام (ع) در این زمینه می‌فرمود: از خصومت‌ها و ستیزه‌جویی‌ها (در مباحث اعتقادی و دینی) بپرهیز؛ زیرا این گونه مناظره‌ها، شک آفرین و مایه‌ی نابودی عمل و خرد شدن شخصیت فرد است. چه بسا در چنین مناظره‌هایی، فرد سخنی بر زبان آورد که هرگز مورد آمرزش قرار نگیرد.
در گذشته، مردمانی وجود داشتند که دانش‌های بایسته و مورد نیاز خود را رها کرده و به جستجوی مطالبی پرداختند که نیازی بدان نداشتند و از پرداختن به آن‌ها نهی شده بودند، تا آنجا که رشته‌ی تحقیق آن‌ها به ذات خدا رسید و سرگردان و متحیر شدند، آن چنان که هر گاه کسی یکی از

آنان را از پیش رو صدا می‌زد، برای پاسخ دادن، به پشت سرش رو می‌گردانید و هر گاه از پشت سر او را صدا می‌زد، به پیش روی خود توجه می‌نمود! [448].
منظور امام (ع) از بیان اخیر این است که وقتی اساس تحقیق و موضوع آن نادرست باشد و از شیوه‌های ستیزه‌جویانه و غلط استفاده شود، کار مناظره و تحقیق، جز حیرت و تناقض‌گویی حاصلی ندارد، تا آن جا که فرد، بدیهی‌ترین امور
[صفحه 257]
را نادیده گرفته، یا از درک آن عاجز می‌شود.

شناخت رهبران الهی

در روایات معصومین (ع) پس از معرفت خداوند، مهمترین مسأله‌ای که طرح گردیده، مسأله‌ی شناخت رهبر و امام است؛ زیرا اصولا آشنایی دقیق خلق با پیام وحی و حتی معرفت صحیح آنان نسبت به خداوند، از طریق رهبران الهی صورت می‌گیرد.
اگر انبیا و رهبران الهی نبودند، آدمیان به سوی خدا ره نمی‌بردند و هدایت نمی‌شدند.
خداوند، انبیا و امامان را رهبر، معلم و مربی انسان‌ها قرار داده است، تا مردمان را به سوی معارف الهی و شریعت آسمانی دعوت کرده و حجت خدا بر خلق باشند.
از این رو است که در قرآن سه فرمان به ترتیب یاد شده است:
1- لزوم اطاعت از خدا.
2- وجوب اطاعت از پیامبر (ص).
3- ضرورت اطاعت از اولی الامر [449] (یعنی رهبران الهی و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام).
امام باقر (ع) در حدیثی می‌فرماید: به وسیله‌ی ما، خداوند مورد پرستش قرار می‌گیرد و به توسط ما، معرفت خداوند حاصل می‌شود و از طریق ما، توحید و اندیشه‌ی یگانگی خدا تبیین شده است و محمد (ص) واسطه میان خلق و خدا است. [450].
آن چه امام باقر (ع) در این حدیث، درباره‌ی نقش پیامبر (ص) و ائمه (ع) بیان داشته، چیزی جز نقش معلمی و هدایتگری نیست؛ زیرا دانشجو در پرتو درس‌های معلم است که به معرفت و کمال دست می‌یابد، و طفل در نتیجه‌ی مراقبت‌ها و
[صفحه 258]
هشدارهای مربی است که به رشد و تعالی می‌رسد. بنابراین، اگر شناخت خداوند و عبادت او، مهمترین موضوع معرفتی است، پس راه تحصیل این شناخت نیز به همان اندازه اهمیت دارد؛ زیرا اگر راه شناخت، غلط باشد، سالک هرگز به مقصد نخواهد رسید و انسان آن گونه که باید خدا را نخواهد شناخت.
زمانی که راه شناخت، راهی بی‌خطر و مصون از کجی و انحراف نباشد، انسان در معرفت خدا یا گرفتار تجسیم می‌شود و یا در دام تشبیه می‌افتد. یا قایل به جبر می‌شود و یا اختیار مطلق را می‌پذیرد و...!
چنان که دور افتادگان از مسیر ولایت اهل بیت، به دلیل سود نبردن از درس‌ها و معارف آنان، گرفتار چنین مشکلاتی شدند.

پیامبر (ص) و امام راه معرفت خدا می‌باشند، و به این دلیل، شناخت آن‌ها و پیروی از ایشان پس از معرفت و عبادت خدا، مهمترین و سرنوشت سازترین موضوع علمی و عملی است.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
همانا رسول اکرم (ص) دری است که نمی‌توان به خدا رسید، مگر از طریق آن.
رسول اکرم (ص) راه خدا است؛ راهی که هر کس آن را بپیماید به خداوند می‌رسد، و همچنین پس از رسول اکرم (ص)، امیرمؤمنان و یکایک ائمه (ع) همین نقش را دارایند. [451].

اظهار این عقیده که پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) راه معرفت و عبادت خدایند سخنی گزاف و مبالغه‌آمیز نیست و با عقیده‌ی توحیدی منافات ندارد؛ زیرا خداوند خود خواسته است که انبیا پیام او را به خلق برسانند، و خود خواسته است تا اوصیای پیامبر، به هدایت و رهبری خلق بپردازند و آنان را به آیات الهی
[صفحه 259]
توجه دهند و قرآن را به ایشان تعلیم داده، قوانین شریعت را بر ایشان تشریح کنند.
خداوند همچنان که بادها را وسیله‌ی حرکت ابرها، و ابرها را وسیله‌ی ریزش باران و باران را وسیله‌ی رویش گیاهان و جوشش چشمه‌ها و سیراب گشتن تشنگان قرار داده است، انبیا و اوصیای معصوم را مایه‌ی هدایت و تکامل انسان‌ها و واسطه‌ی میان خویش و بندگان قرار داده است. و همچنان که عوامل طبیعی، واسطه‌ی فیض و رحمت الهی بر خلقند؛ رهبران الهی (پیامبر و اوصیای او) نیز واسطه‌ی هدایت مردم و رسیدن فیض عظیم الهی به انسان‌هایند.
امام صادق (ع) به این حقیقت تصریح کرده و فرموده است:
خداوند امتناع دارد از این که امور جهان از طریقی، جز طریق عوامل و اسباب جریان یابد. از این رو برای هر چیزی، سبب خاصی قرار داده است و برای هر سببی، شرحی تعیین کرده و برای هر شرح، علمی مقرر داشته و برای هر علم، راهی روشنگر معین نموده است. خدا را کسی خواهد شناخت که این راه روشنگر را بشناسد و به خدا ره نخواهد برد، کسی که به راه صحیح شناخت ره نبرد. این راه گویا و روشنگر، رسول اکرم (ص) و ما امامان معصوم هستیم. [452].
امام باقر (ع) در ترسیم این واقعیت فرموده است:
کسی که رهبر الهی نداشته باشد، مانند گوسفندی است که از گله و شبان خود جدا گشته و تمام روز را به حیرت و سرگردانی از این سو به آن سو رود. چون شب فرا رسد، گله را با شبان مشاهده کند و به آن‌ها ملحق شود و تا صبح در خوابگاه آن‌ها بیارمد، اما همین که صبح گردید، از آن شبان و گله نیز احساس غربت و ناآشنایی کرده و جدا شود و باز سرگردان بماند، هر شبانی که او را ببیند، او را به جمع خود خواند، ولی او بیمناک و ترسان از هر شبان بگریزد تا به دام گرگ گرفتار شود.
به خدا سوگند! کسی که از امت اسلام، بدون رهبری آشکار و عادل به سر برد گمگشته و گمراه است و اگر بر این حال بمیرد، بر کفر و نفاق مرده

است. (و اما مراد
[صفحه 260]
از امام، امام عادل الهی است و نه هر پیشوایی) همانا پیشوایان جور و پیروان ایشان، از دین خدا بر کنارند، خود گمراهند و مردم را نیز گمراه کنند!... [453].

امام، نور هدایت

امام باقر (ع) در بیان جایگاه امام در جامعه‌ی اسلامی و نیاز امت به هدایتگر و مربی مقایسه‌ای میان، عالم طبیعت و نظام ارزش‌ها و معنویت صورت داده و فرموده است:
هرگاه فردی می‌خواهد مسیری را به طول چند فرسخ بپیماید، سعی می‌کند تا راهنما و راه‌شناسی بیابد تا به گمراهی نیفتد. (این در زندگی مادی است) در حالی که آدمی برای شناخت ارزش‌های الهی و راه‌های معنوی با مشکلات و پیچیدگی‌های بیشتری مواجه است و برای حرکت به سوی کمال و تعالی، به راهنما و هدایتگری راه‌شناس و مطمئن، نیاز فزونتری دارد. پس سعی کن تا در مسیر دین و معرفت حقایق معنوی و الهی، برای خود، دلیل و راهنمایی داشته باشی. [454].
امام (ع) در تفسیر آیه‌ی «اومن کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس». [455] می‌فرماید: انسان مرده کسی است که جاهل است و چیزی نمی‌شناسد و زنده شدن این انسان در پرتو نور شناخت و معرفتی است که با آن در میان جامعه به درستی حرکت کند و این نور همان امام و پیشوای الهی است که به او اقتدا کرده، و از وی پیروی می‌کند. [456].
[صفحه 261]

امام، خزانه‌دار علم الهی

یکی از شیعیان امام باقر (ع) از آن حضرت تقاضا کرد که ویژگی‌های امام را برای او معرفی کند. امام باقر (ع) به عنوان بارزترین ویژگی، چنین فرمود:
ما - خاندان رسالت و اوصیای پیامبر (ص) - خزانه‌داران علم الهی و تشریح کننده‌ی پیام وحی و حجت رسای الهی بر پهنه‌ی زمین هستیم. [457].
در روایتی دیگر امام چنین می‌فرماید:
ما خزانه‌دار خداییم، اما نه خزانه‌دار طلا و نقره، بلکه خزانه‌دار علم اوییم. [458].

امام، عالم به ظاهر و باطن قرآن

امام باقر (ع) می‌فرماید:
هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که تمام حقایق قرآن و ظاهر و باطن آن، نزد او است، جز اوصیای پیامبر (ص) - ائمه‌ی معصومین (ع) -. [459].
و در تعیین مصداق آیه‌ی «ان فی ذلک لایات للمتوسمین» (یعنی؛ همانا در قرآن آیاتی است برای باریک بینان) امام باقر (ع) می‌فرماید: باریک بینان و ژرف نگران در قرآن، ائمه (ع) می‌باشند. [460].
[صفحه 262]

رابطه‌ی علم امام با لزوم اطاعت از او

یکی از دلایل قرآنی علم امام، فرمان خداوند به اطاعت از اولی‌الامر است. و اولی‌الامر به دلایل عقلی و نقلی، نمی‌تواند بر شاهان و فرمانروایان معمولی منطبق گردد. زیرا به گواهی تاریخ، بیشتر فرمانروایان انسان‌هایی فاسد و دنیاخواه و ضد دین بوده‌اند و عقلا محال است که خداوند، اطاعت آنان را بر مؤمنان واجب ساخته باشد.
روایاتی بسیار در این زمینه وارد شده است که مراد از اولی‌الامر امامان معصومین و اوصیای پیامبر (ص) می‌باشند. زیرا در اینان ملاک‌هایی وجود دارد که شایسته‌ی اطاعت و پیروی می‌باشند، این ملاک‌ها هم در بعد عبادت و عمل و اخلاق مطرحند و هم در بعد علم و معرفت به خدا و قوانین شریعت و آنچه برای هدایت بشر لازم است.
امام باقر (ع) در روایتی دقیقا به این استدلال تصریح کرده است که اصولا میان وجوب اطاعت و علم گسترده‌ی صاحبان امر ملازمه وجود دارد. زیرا از نظر عقل قابل پذیرش نیست که خداوند بر بندگان خود اطاعت بی چون و چرای فردی را واجب کرده باشد که آن فرد خود گرفتار جهل و حیرت باشد و همه‌ی بایسته را نداند.
بیان امام باقر (ع) چنین است:
به خدا سوگند! امکان ندارد که عالم (کسی که خداوند اطاعت از او را واجب ساخته است) گرفتار جهل باشد، برخی مسایل را بداند و برخی را نداند، خداوند برتر و توانمندتر و با کرامت‌تر از این است که اطاعت از فردی را بر مردم لازم گرداند ولی علوم آسمان و زمین را از او دریغ کند و پنهان دارد. [461].

امام، دارای علم پیامبر و نه مقام نبوت

از امام باقر (ع) سؤال شد: جایگاه شما چیست و قبل از شما (در امت‌های پیشین)
[صفحه 263]
چه کسی شبیه منزلت شما را داشته است.
فرمود: موقعیت ما، همانند موقعیت همدم موسی (هارون، خضر یا یوشع) و ذوالقرنین است که هر دو عالم بودند ولی پیامبر نبودند. [462].
در بیانی دیگر امام باقر (ع) مشغول توصیف علی (ع) بود و فرمود: علی (ع) محدث بود (یعنی خبرهای تازه و علوم بایسته از جانب خداوند به او می‌رسید).
شخصی از آن حضرت پرسید: آیا او پیامبر بوده است؟
امام باقر (ع) با دست خود پاسخ منفی داد و سپس فرمود: علی (ع) مانند همدم سلیمان یا همدم موسی یا ذوالقرنین می‌باشد. [463].

امام معصوم، دارای ولایت بر امت

اشاره

امام باقر (ع) از رسول خدا (ص) این روایت را نقل کرده است:
کسی که دوست دارد زندگیش، چونان زندگی من و مردنش، چونان مرگ من باشد و به همان بهشت که خداوند مرا وعده داده است وارد شود و به شاخه‌ی الهی چنگ زند، پس باید ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) و اوصیای پس از او را بپذیرد (از آنان اطاعت کند و ایشان را دوست بدارد) زیرا آنان کسی را به گمراهی نمی‌کشانند و از طریق هدایت بیرون نمی‌سازند. بنابراین سعی نکنید که به آن‌ها چیزی بیاموزید، زیرا آن‌ها از شما داناترند... [464].
علتی که رسول خدا (ص) برای لزوم پذیرش ولایت ائمه (ع) بیان داشته است
[صفحه 264]
قابل اهمیت و توجه بسیار است.
پیامبر (ص) نمی‌فرماید: از علی (ع) و اوصیای او اطاعت کنید چون از خویشان من می‌باشند! و یا نفرموده است از آنان پیروی کنید چون زمام امور را در دست گرفته و فرمانروا و سلطانند! و یا هر نام و عنوان دیگری. بلکه فرموده است از ایشان پیروی کنید و ولایت آنان را بپذیرید چون اولا کسی را به گمراهی نمی‌اندازند و از راه بایسته‌ی سعادت دور نمی‌سازند. و ثانیا عالمترین مردمند. یعنی رهبری دو ویژگی مهم و اساسی دارد 1- دانش گسترده 2- صلاح و شایستگی روحی و عملی، و این دو در ائمه جمع است. دانش آنان از آثار و احادیثشان و صلاح عملی ایشان از تاریخ و نقل‌های متواتر و معتبر تاریخی آشکار است.
امام باقر (ع) در بیان معنای این آیه: «ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت و ملک عظیم عطا کردیم» فرمود: خداوند از آل ابراهیم، رسولان، انبیا و ائمه را قرار داد و ملک عظیم این است که اطاعت از ایشان را بر مردم واجب ساخت. [465].

با توجه به اینکه ولایت معانی مختلف دارد و توجیه‌گران و رهزنان اندیشه و ایمان مردم، گاهی از آن سوء استفاده کرده و می‌کنند. ائمه (ع) خود، معنای ولایت راه رسیدن به آن را کاملا روشن ساخته‌اند.
در احادیث به تفصیل بیان داشته‌اند که حقیقت ولایت هم شامل محبت است و هم شامل اطاعت و اما راه رسیدن به درجه‌ی اهل ولایت و برخورداری از نجات و سعادت، تنها گفتار ظاهری و ادعای محبت و پیروی نیست، بلکه تنها در پرتو عمل صحیح و شایسته است که مؤمن می‌تواند به ولایت واقعی دست یابد و خود را پیرو و دوست ائمه بداند.
امام باقر (ع) به جابر فرمود:
[صفحه 265]
ای جابر! آیا همین که کسی ادعا کند شیعه است و ما اهل بیت را دوست دارد، کافی است! به خدا سوگند، شیعه‌ی ما نیست مگر کسی که از مخالفت خدا بپرهیزد و او را اطاعت کند. ای جابر! شیعیان ما شناخته نمی‌شوند مگر به وسیله‌ی تواضع، خشوع، امانتداری، یاد هماره‌ی خداوند، روزه، نماز، نیکی به والدین، رسیدگی به همسایگان تهیدست و...
جابر می‌گوید: به امام عرض کردم: اگر به راستی شیعه باید چنین خصوصیاتی داشته باشد، اکنون کسی را با همه‌ی این اوصاف نمی‌شناسم!
امام فرمود: هان ای جابر! مواظب باش که این روش‌های گوناگون (افکار نادرست رایج میان گروه‌های مردم)، راه تو را منحرف نسازد. این کافی نیست که کسی بگوید علی (ع) را دوست دارم و ولایتش را پذیرفته‌ام، ولی اهل عمل نباشد! چه این که پیامبر (ص) برتر از علی (ع) است و اگر کسی بگوید پیامبر (ص) را دوست دارم ولی از روش پیامبر (ص) پیروی نکند، این گونه محبت کمترین تأثیری به حال او ندارد!
پس تقوای الهی داشته باشید و به آنچه خداوند امر کرده گردن نهید، میان خداوند و هیچ فردی، خویشاوندی نیست. محبوبترین بندگان نزد خداوند، باتقواترین و مطیع‌ترین آنان است... کسی که مطیع خدا باشد ولی ما است. و کسی که معصیت خدا کند، دشمن ما است، به ولایت راهی نیست جز از طریق عمل به ارزش‌های و بازداشتن خویش از زشتی‌ها. [466].

این نکته بسیار قابل توجه است که امام باقر (ع) با همه‌ی آن بیان‌های رسا که در وصف امامان و توصیف علم و مقام معنوی آنان دارد، تمام آن ارزش‌ها را در قلمرو بندگی خدا معرفی کرده و شیعه را از توهم کمترین شرک باز می‌دارد. و تصریح می‌کند که مقام امام چیزی در قبال قدرت و اراده‌ی خدا نیست. امام هیچگونه اختیار
[صفحه 266]
مستقلی برای آمرزش انسان‌ها ندارد و هرگز تضمین نمی‌کند که کسی معصیت خدا کند و به وسیله‌ی محبت ائمه، آزادی مطلق بیابد! بلکه اصولا تمام بحث ولایت برای این است که مردم، در پرتو رهبری معصومان (ع) به بندگی خدا و توحید و اطاعت پروردگار راه یابند نه اینکه بر این پایه تکیه کنند و به اندیشه‌های واهی دلخوش کرده و از گناه باکی نداشته باشند.
امام باقر (ع) به صراحت هر چه تمام‌تر می‌فرماید:
ای گروه شیعه! شما باید الگویی نمونه، و امتی میانه باشید، تا غالیان و تندروان به سوی شما بازگردند و بازماندگان و جویندگان حق، خود را به شمار رسانند.
مردی از انصار مدینه، پرسید: غالیان چه کسانی هستند؟
امام فرمود: غالیان، آنانند که درباره‌ی ما مطالبی را می‌گویند که ما برای خویش نگفته‌ایم (یعنی به ما مقامی را نسبت می‌دهند که از آن خداوند است و نه ما) این گروه از ما نیستند و ما هم از ایشان نیستیم... سپس امام فرمود: به خدا سوگند! ما از جانب خداوند، برای کسی آزادی مطلق به همراه نداریم!(تا او هر گناهی را، مرتکب شود و از کیفر ایمن بماند!) و بین ما و خدا، خویشاوندی نیست و ما در برابر خدا دلیل و حجت خاصی نداریم (که او ناگزیر باشد نظر ما را بپذیرد) و ما نیز مانند همه‌ی مردم به وسیله‌ی اطاعت و بندگی خدا، به او تقرب می‌جوییم. پس کسی که مطیع خدا باشد، ولایت و محبت ما به او سود رساند و کسی که اهل گناه باشد، ولایت و محبت ما برای او فایده‌ای نخواهند داشت.
وای بر شما، مباد که به ولایت و محبت ما مغرور شده (و آن را وسیله‌ی توجیه گناهانتان قرار دهید).! [467].
[صفحه 267]

هرگاه معنای ولایت و جایگاه امام از دیدگاه امام باقر (ع) به دقت مورد مطالعه قرار گیرد این حقیقت به وضوح آشکار می‌شود که دین و جامعه‌ی دینی، تن‌ها در پرتو ولایت حاکمان الهی و امامت شایسته‌ترین شخصیت‌های علمی و معنوی (معصومان علیهم‌السلام) است که می‌تواند به حیات خویش ادامه داده و راه تعالی و عزت را بپیماید.
اگر اسلام، فقط بیانگر یک سلسله از مسایل فردی و عبادی بود و تنها رابطه‌ی میان خلق و خدا - آن هم در زاویه‌ی خلوت خانه‌ها و عبادتگاه‌ها - را نشان می‌داد، به راستی مسأله‌ی امامت و ولایت نمی‌توانست تا بدین پایه مهم و ضروری باشد. و جا داشت که اصل امامت را از قلمرو اصول دین خارج بدانیم ولی در آن صورت به دنبال اصل امامت و ولایت، بسیاری از فروع و تکالیف دین نیز باید از قلمرو مسایل دینی خارج شوند! مانند مسأله‌ی جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، لزوم مبارزه با شرک و کفر، اجرای حدود الهی در جامعه و...! زیرا همه‌ی این امور، بیش از این که عبادتی فردی بشمار آیند، حرکتی اجتماعی هستند که گسترش دین و حاکمیت قوانین اسلامی و اصلاح جوامع بشری را دنبال می‌کنند.
بنابراین میان مسأله‌ی ولایت و تحقق آرمان‌های اصولی و زیربنایی دین پیوندی تفکیک‌ناپذیر وجود دارد. به طوری که نفی هر یک به نفی دیگری منتهی می‌شود.
آنان که ولایت را از معنا تهی کرده و پوسته‌ی ظاهری آن را گرفته باشند و در لوای ولایت ائمه، در اندیشه‌ی تحقق آرمان‌های اصولی دین نباشند و به دستورات الهی عمل نکنند، به همان اندازه از واقعیت دور شده‌اند که آرمانخواهان و عدالتجویان منکر ولایت!
این هر دو نکته در احادیث امام باقر (ع) به روشنی تبیین شده است. چه اینکه در همین نوشته، تحت عنوان «ولایت، عامل استواری دین» و «دستیابی به ولایت امامان، تنها در پرتو عمل» و «اهل گناه، محروم از ولایت امامان» به برخی روایات اشاره کردیم که امام، از تمسک ظاهری به ولایت و دلخوش داشتن به این تظاهر، نهی می‌فرمود.
و اما آنچه در این فصل دنبال می‌شود، آن روی سکه است. یعنی کسانی که در
[صفحه 268]
اندیشه‌ی تقرب به خدا و عظمت بخشیدن به اسلام و حاکمیت قوانین الهی هستند ولی اصل ولایت را به معنای صحیح آن، قبول ندارند و امامت اوصیای پیامبر (ص) را نپذیرفته‌اند! اینان نیز تلاش‌هایشان به فرجامی

نمی‌رسد. زیرا حرکت توده‌ها، بدون رهبری صحیح، به بیراهه منتهی می‌شود. و عبادت‌های فردی انسان‌ها در زاویه‌ی خلوت خانه‌ها و به دور از جهاد و حرکت در لوای صاحبان ولایت حق چون برکه‌ای دور افتاده خواهد بود که در طول زندگی یک نسل فرو نشسته و چه بسا خواهد گندید!
ولایت است که عمل و عقیده و روح مؤمنان را چون رودی زاینده در بستر تاریخ روان ساخته و نسل‌ها را از زلال ایمان بهره‌مند می‌سازد و جوانه‌های عزت را در گستره‌ی امت اسلامی به حیات می‌نشاند.
اکنون با این نگرش، بیان امام باقر (ع) را باید مورد دقت قرار داد که می‌فرمود:
هر کس که با تلاش و سعی در طریق عبادت خدا گام نهد ولی امامی از جانب خدا نداشته باشد، تلاشش مورد پذیرش نخواهد بود و او گمراه و سرگردان است و مورد نکوهش خداوند می‌باشد. [468].
فهم عمیق این گونه احادیث، برای سطحی نگران - چه موافق و چه مخالف - میسر نیست. زیرا اگر روح کلام امام درک نشود، موافقان کوته‌نگر گرفتار غلو، و مخالفان ستیزه‌جو گرفتار کج فهمی و بدبینی نسبت به عقاید امامیه خواهند شد.

شناخت و عقیده، مستلزم عمل

اشاره

تا این مرحله به بخشی از شناخت‌های ضروری و عقاید بایسته که امام باقر (ع) بدان‌ها تصریح فرموده، اشاره شد.
اکنون فصل دیگری گشوده می‌شود که عبارت است از ارتباط علم با عمل یا تلازم میان عقیده و عمل.
بسیارند کسانی که از دانش فراوان برخوردارند و بایدها و نبایدها را خوب [صفحه 269]
می‌شناسند و به بسیاری از عقاید ضروری، آگاهند. اما دانش آنان فقط وسیله‌ی تفاخر بر دیگران یا ابزار سرگرمی ایشان است و در زندگی عملی و اجتماعی آنان، ظهور و بروزی ندارد.
چنین دانشی، از دیدگاه امام باقر (ع) ارجمند نیست و آن همه ستایش‌ها که از علم و معرفت شده است، شامل آن نمی‌شود.
از این رو در سفارش‌های مفصل خویش به جابر می‌فرماید:
خطرات و شروری را که برایت رخ می‌دهد به وسیله‌ی دانشی که در اختیار داری، از خود دور ساز و علم خویش را به وسیله‌ی عمل خالص و پاکیزه، به کار گیر. [469].
و می‌فرماید:
کسانی که به توصیف و تشریح و ستایش عدالت می‌پردازند ولی خود خلاف عدالت عمل می‌کنند. در روز قیامت، بیشتر از همه‌ی مردم در حسرت و ندامتند و این سخن خداوند است که «ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله» [470] یعنی: آنگاه هر نفسی به خود آید و فریاد واحسرتا بر آرد و گوید ای وای بر من که جانب امر خدا را فرو گذاشتم و حق بندگی بجا نیاوردم.

ارزش علم، در کنار عمل

امام باقر (ع) از پدر بزرگوار خویش این بیان را نقل فرموده است:
به راستی توصیف و تعریف ارزش‌ها چه بسیار شنیده می‌شود ولی کردار و عمل به آن‌ها چه کم صورت می‌گیرد! همانا اهل عمل و اقدام، بسیار اندک و بسیار کمیابند! هان! توجه داشته باشید که ما برای کسی ارج و منزلت قایلیم که هم اهل عمل باشد و هم اهل علم و سخن. [471].
[صفحه 270]
آن حضرت درباره‌ی لزوم پیوستگی علم و عمل فرموده است:
عمل، بدون شناخت، قابل پذیرش نیست و شناخت، بدون عمل نیز فاقد ارزش و اعتبار است. [472].

امام باقر (ع) به فردی از شیعیان فرمود:
این پیام مرا به شیعیان ما برسان که: به آنچه نزد خداوند است نایل نخواهند شد و دست نخواهند یافت، مگر به وسیله‌ی عمل. و نیز این پیام را به آنان برسان که بیشترین حسرت را در قیامت، کسی دارد که عدالت را بستاید ولی خود بر خلاف آن عمل نماید. [473].

عمل، راهگشای دانش فزونتر

امام باقر (ع) در بیان اهمیت عمل به دانسته‌ها و نقش آن در تکامل علمی انسان می‌فرماید:
کسی که به دانش خود عمل کند و دانسته‌هایش را بکار بندد، خداوند به او حقایق و اسرار نهفته‌ی جدیدی را خواهد آموخت. [474].

عمل، نیازمند استمرار و مداومت

امام باقر (ع) می‌فرماید:
محبوبترین عمل نزد خداوند، عمل نیکی است که انسان بر آن مداومت داشته
[صفحه 271]
باشد هر چند خود عمل اندک و کوچک باشد. [475].
در بیانی دیگر فرموده است:
باقی ماندن بر عمل و پایدار ماندن بر آن، مهمتر و دشوارتر از خود عمل است. [476].

عمل، شرط ایمان و نشانه‌ی آن

امام باقر (ع) درباره‌ی تلازم عمل با ایمان که خود متکی به معرفت دینی است می‌فرماید:
ایمان متکی بر دو اصل است 1- اقرار و اعتراف به مبانی دین. 2- عمل بر طبق معارف دینی و عقیده‌ی خویش. ولی اسلام (به معنای صرف تسلیم) به این است که فرد، به حقایق دینی در لفظ اقرار کند ولی در عمل بدان پایبند نباشد. [477].
بنابراین، کسی که اهل عمل به ارزش‌های دینی نباشد، اهل ایمان نیست. هر چند در معارف دینی، دانشمند و صاحب نظر باشد.

ستایش‌ها و تمجیدهایی که از دانش و دانشمندان شده است، یکجانبه نیست بلکه دانش همانگونه که ارزش بشمار می‌آید و به عالمان و آگاهان شخصیت و منزلت عالی اجتماعی می‌بخشد و آنان را شایسته‌ی پیروی معرفی می‌کند، از سوی دیگر مسؤولیت ایشان را نیز افزون می‌سازد. و باید توجه داشت که مسؤولیت‌های دانش، تنها متوجه عالمان دینی نیست، بلکه هر نوع آگاهی و شناخت که بینش انسان را نسبت به هستی تقویت نماید و بتواند منشأ خدمات اجتماعی و بشری و اخلاقی باشد و در خدمت جامعه و دین قرار گیرد، مسؤولیت‌ساز و تکلیف‌آور است. و کسانی که به این مسؤولیت‌ها توجه نکنند، و زمینه‌ی گمراهی مردم را فراهم کنند، مستحق کیفری سنگین خواهند بود.
[صفحه 272]
در آیه‌ای از قرآن آمده است: «گمراه‌کنندگان و گمراه‌شدگان، در قیامت به آتش دوزخ سرنگون خواهند شد». [478].
امام باقر (ع) در معنای آیه فرمود: منظور از گمراه‌کنندگان آنانند که عدل را می‌ستایند ولی در عمل به ظلم و ظالم روی می‌آورند. [479].
یعنی ارزش‌ها را می‌شناسند و در مقام گفتار آن را خوب توصیف می‌کنند ولی در مقام عمل بدان‌ها پایبند نیستند. و با پایبند نبودن آن‌ها، مردمی که ایشان را الگوی خود قرار داده‌اند به گمراهی کشیده می‌شوند.

امام باقر (ع) می‌فرماید:
خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد تا به کسانی که برای غیر دین و ارزش‌های الهی، به دین شناسی و ژرف اندیشی در معارف پرداخته‌اند و نیز کسانی که علم را برای غیر عمل می‌جویند و دنیا را جز برای آخرت می‌طلبند، هشدار دهد و بگوید که آنان در حقیقت از آن قماش مردمند که لباس گوسفندان پوشیده ولی قلبی چون گرگ دارند. زبانشان شیرین‌تر از عسل و کردارشان تلخ‌تر از عصاره‌ی درختان تلخ است! آنان با خدا از در فریب و نیرنگ وارد شده‌اند و او را به استهزا گرفته‌اند! ولی باید بدانند که برای آنان فتنه و بلایی تدارک دیده‌ام که کارشناسترین مردم را به حیرت وا دارد! [480].
[صفحه 273]

عالمان درباری، دور از رحمت الهی

یکی از بزرگترین مشکلات جوامع بشری، پیوستن دانشمندان به دربار قدرت‌های جبار، برای کسب دنیا، بوده است. اگر دانشمندان جامعه به کمک و تأیید حاکمان نالایق و ستمگر نروند، آنان قادر به ادامه‌ی جور نخواهند بود.
جهان اسلام نیز از نخستین اعصار، گرفتار حاکمان خودکامه‌ای بوده است که عالمان دنیا طلب، با گرد آمدن اطراف ایشان، اعمال ناشایست آنان را توجیه و تأیید می‌کرده‌اند.
قاری قرآن، عنوانی است برای کسانی که با قرآن آشنایی داشته و در میان مردم به عنوان عناصری دانا و موجه شناخته می‌شده‌اند. و برخی از آنان برای رسیدن به آرزوهای مادی خود، به دربار سلاطین و حاکمان ناصالح نزدیک می‌شده‌اند.
امام صادق (ع) از پدر خویش - امام باقر (ع) - درباره‌ی این گروه نقل فرموده است:
کسی که به حضور پیشوای ستمگری راه یابد و برای کسب منافع ناپایدار دنیا، برای او به قرائت قرآن بپردازد، با هر حرفی که قرائت کند، ده مرتبه مورد لعن و نفرین قرار گیرد و با هر حرف، شنونده نیز مورد نفرین خواهد بود و از رحمت حق دور خواهد شد. [481].
بدیهی است که منظور از قرائت قرآن، در این حدیث، آن قرائتی است که جنبه‌ی تأیید و توجیه حکومت ستمگر را داشته باشد و نه جنبه‌ی تهدید و توبیخ و امر به معروف و نهی از منکر!
در روایتی دیگر، امام باقر (ع) می‌فرماید:
قاریان قرآن (عالم دین) بر سه دسته‌اند: 1- کسانی که قرآن را دستمایه‌ی کسب و درآمد قرار داده‌اند و با آن فرمانروایان را می‌دوشند و بر مردم فخر می‌فروشند. 2- کسانی که الفاظ قرآن را حفظ کرده ولی مفاهیم عالی آن را ضایع ساخته و آن را به گونه‌ای زشت و ناروا در چشم مردم جلوه داده‌اند - خداوند نسل این دو گروه را براندازد. 3- کسانی که قرآن را قرائت کنند و دردهای روح و قلبشان را با آن درمان
[صفحه 274]
کنند، شب‌هایشان را به عبادت بیدار مانند و روزهایشان را به تشنگی و روزه سر کنند، و نمازشان را با قرآن به پا دارند و با قرآن از بستر جدا شوند، اینانند که خداوند بلاها را از ایشان دور و دشمنانشان را نابود گرداند و باران رحمت را بر ایشان فرو فرستد. [482].

رابطه‌ی انسان با خدا

اشاره

چنانکه در فصل‌های گذشته یادآور شدیم، شناخت و معرفت، زمینه‌ای برای حضور در میدان عمل و سازندگی و تکامل است.
دانشی که به عمل در نیامیزد، ابزاری بی‌خاصیت و چراغی است که در تنهایی می‌سوزد!
اکنون، سخن در این است که اگر عمل تجلی گاه علم است و از عمل می‌توان به درستی دانش پی برد، میدان‌های عمل کدام است؟
در یک نگرش، می‌توان سه میدان عمده، برای عمل در نظر گرفت.
1- رابطه‌ی انسان با خدا.
2- مسؤولیت انسان درباره‌ی خویش.
3- روابط انسان با مردم و جامعه.
امام باقر (ع) در این سه زمینه، درس‌ها و رهنمودهای فراوان دارد که به گوشه‌ای از آن ذخایر ارزشمند، خواهیم پرداخت.

امام باقر (ع): کسی که نافرمانی خدا کند و به اطاعت او رو نیاورد، خدا را نشناخته است.
به دنبال این سخن امام (ع) این شعر را متذکر شد.
[صفحه 275]
خدای را عصیان کرده و مدعی محبت اویی!
سوگند به جانت، که این بسی شگفت و عجیب است!
اگر در ادعای محبت، صادق بودی، فرمانش را به جان می‌خریدی.
چه اینکه دوست، در برابر محبوب خویش مطیع و فرمانبر است. [483].

انجام واجبات، بالاترین اطاعت

امام باقر (ع) درباره‌ی حقیقت اطاعت و عالیترین نمود و نشانه‌ی آن می‌فرماید:
هیچ اطاعتی به درگاه خدا، بالاتر و والاتر از انجام واجبات نیست، چنان که هیچ مصیبتی سخت‌تر از بی عقلی نمی‌باشد و هیچ معصیتی بدتر از سبک شمردن گناه و راضی بودن به حال خویش و آلودگی‌های خود نیست. [484].
در بیانی دیگر، آن حضرت به فرزند خویش جعفر بن محمد (ع) فرموده است:
خداوند سه حقیقت را در سه امر نهفته داشته است:
1- رضای خویش را در طاعت و فرمانبرداری پنهان داشته است، پس هیچ طاعتی را کوچک و حقیر نشمار و هیچ فرمان خدا را دست کم نگیر، چه بسا رضای الهی در همان فرمان نهفته باشد!
2- خداوند خشم و غضب خویش را در گناهان مخفی داشته است، پس هیچ معصیتی را کوچک و هیچ گناهی را غیر مهم بشمار نیاور، چه بسا خشم خدا در همان گناه نهفته باشد!
3- خداوند بندگان نمونه و دوستانش را در میان خلق ناشناخته گذاشته است، پس هیچ انسانی را تحقیر نکن، زیرا ممکن است او از اولیای الهی و بندگان صالح و
[صفحه 276]
نمونه‌ی خدا باشد. [485].

امام باقر (ع): هنگامی که قیامت برپا شود، فریادگری ندا می‌دهد: کجایند صابران؟ گروهی از مردم بر می‌خیزند و به این ندا پاسخ می‌دهند.
سپس آن منادی، فریاد بر می‌آورد: کجایند متصبران (تحمل‌کنندگان تلخی و رنج صبر)؟ گروهی دیگر از مردم بپا می‌خیزند و وی را پاسخ می‌دهند.
نقل کننده‌ی حدیث می‌گوید از امام پرسیدم صابران و متصبران کیانند؟
امام فرمود: صابران آنانند که در مسیر انجام واجبات شکیبا و استوارند و متصبران آنانند که (علیرغم میل‌های درونی) از حرام دوری می‌جویند. [486].

مقاومت در برابر گناه

امام باقر (ع): صبر و شکیبایی بر دو گونه است: بردباری و تحمل هنگام بلاها و ناگواری‌ها که این گونه صبر، البته نیک و ارزنده است، اما صبر برتر، عبارت است از: مقاومت در برابر گناهان و پایمردی در مبارزه علیه شهوت‌ها و هوس‌ها. [487].

در حدیث دیگری آن حضرت می‌فرماید:

این پیام الهی است که: ای فرزند آدم از آنچه بر تو حرام و ممنوع ساختم، دوری

[صفحه 277]

گزین تا در شمار پرهیزگارترین و پاکدامن‌ترین مردم قرار گیری. [488].

و در سخنی دیگر فرموده است:

همانا مهمترین عبادت و بندگی به درگاه خدا، ورع و ترک گناهان است. [489].

برترین عبادت

یکی از پر مخاطره‌ترین زمینه‌های لغزش انسان، شکم و شهوت است. از این رو امام باقر (ع) می‌فرماید:
خداوند مورد عبادت و بندگی قرار نگرفته است به چیزی که برتر و شریفتر از عفت شکم و شهوت باشد. [490].
ابوبصیر می‌گوید: مردی به امام باقر عرض کرد: من مردی هستم که از نظر عمل ضعیف هستم، نمازها و روزه‌های (مستحبی) کمی دارم ولی در تلاشم که جز حلال نخورم و جز حلال همسر نگریم، امام (ع) فرمود: کدام جهاد از عفت شکم و شهوت برتر است! [491].

مؤمن، همواره به یاد خدا

در ضمن سخنانی که امام باقر (ع) به جابر فرموده است در وصف مؤمنان واقعی و غفلت نورزیدن آنان از یاد پروردگار چنین آمده است:
ای جابر! مؤمنان هرگز دل به بقای در دنیا نبسته و خویش را ایمن از حضور در صحنه‌ی قیامت نمی‌دانند.
[صفحه 278]
ای جابر! آخرت، خانه‌ی قرار و آرامش و جاودانگی است. و دنیا خانه‌ی ناپایداری و فنا! ولی دنیازدگان، گرفتار غفلتند و چنین می‌نماید که تنها مؤمنان، دارای درک عمیق و اهل فکر و عبرتند. اینانند که نواها و پیام‌های دنیایی گوششان را از شنیدن یاد خدا کر نمی‌سازد و جلوه‌ها و زینت‌های دنیا، چشمانشان را بر یاد خدا کور نمی‌گرداند... [492].
در حدیثی دیگر امام (ع) می‌فرماید:
در کتاب تورات قبل از اینکه تحریف شود، چنین نوشته شده بود که موسی (ع) از پروردگارش پرسید: پروردگارا! آیا تو به من نزدیک هستی تا نجواگونه و با نوای آهسته با تو راز و نیاز کنم، یا اینکه از من دور هستی تا با فریاد تو را بخوانم؟
خداوند به او وحی کرد: ای موسی! من همدم و همنشین کسی هستم که به یاد من است. [493].

یاد خدا، همیشه و در همه جا

امام باقر (ع) در توصیف سعادتمندان و بهره‌وران از نعمت‌های اخروی می‌فرماید:
آنان کسانی هستند که هرگز از یاد خدا و ذکر او خسته و ملول نمی‌شوند. [494].
امام باقر (ع) به نقل از کتاب آسمانی موسی (تورات واقعی و تحریف نشده) می‌فرماید:
موسی (ع) به پروردگارش گفت: خداوندا! گاه پیش می‌آید که در مکان و در حالی قرار می‌گیرم که شرم دارم در آن مکان و در آن حال نام تو را بر زبان جاری کنم زیرا مرتبه‌ی تو را برتر و والاتر از این می‌دانم که در چنان شرایطی یاد و نام تو را به میان
[صفحه 279]
آورم.
خداوند در پاسخ وی فرمود: ای موسی! یاد من در هر جا که باشد و در هر حال و شرایطی نیک است. [495].
امام باقر (ع) می‌فرماید:
مهمترین اعمال، سه است: یاد خدا همیشه و در همه حال، رعایت انصاف، همراهی و برابری با برادران ایمانی در مسایل اقتصادی [496].

امام باقر (ع) می‌فرماید:
صاعقه‌ها (آفات و زیان‌ها) هم به مؤمنان اصابت می‌کند و هم به غیر مؤمنان و تنها در این میان کسانی از آسیب‌های صاعقه در امان می‌باشند که قلب و زبانشان به یاد خدا باشد. [497].
یعنی؛ یاد خداوند مانع تأثیر صاعقه در انسان می‌شود هر چند او در معرض هجوم و تأثیر صاعقه قرار داشته باشد.
ابوحمزه‌ی ثمالی از امام باقر (ع) نقل می‌کند:
خداوند می‌فرماید: هرگاه بنده‌ای از بندگانم تمام توجه و همت خویش را، به سوی من معطوف دارد، من بی‌نیازی را در جان و روحش قرار خواهم داد (و او احساس کمبود و ناتوانی و وابستگی نخواهد کرد) و فقر را از پیش چشمانش ریشه کن خواهم ساخت (تا بیم از فقر و ناداری او را رنج ندهد و به زحمت و نگرانی نیندازد) و کارهای پراکنده‌اش را سامان می‌دهم و برترین سود سودآوران را برایش در نظر می‌گیرم.
ولی هر گاه بنده‌ام همت و توجه خود را به جانبی جز من معطوف دارد، او را به
[صفحه 280]
گرفتاری‌های درونش مبتلا می‌کنم، فقر و تهیدستی چون جرثومه‌ای هماره در برابر چشمانش او را تهدید می‌کند، کارهایش بی‌سر و سامان می‌شود و ریسمانش را به گردن خودش می‌افکنم تا به هر دره‌ای که کشیده شد، کشیده شود! [498].

لزوم شکر به درگاه خداوند

امام باقر (ع) می‌فرماید:
الطاف و نعمت‌های متزاید الهی، قطع نمی‌شود مگر زمانی که بندگان از شکرگزاری در برابر نعمت‌های حق روی گردانند و سپاس او بجا نیاورند. [499].
امام باقر (ع) می‌فرماید:
رسول خدا شبی را در خانه‌ی عایشه به سر برد (و آن حضرت شب‌ها بر نماز و راز و نیاز مداومت داشت) عایشه به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! چرا خویش را در مسیر عبادت و راز و نیاز با پروردگار تا این حد به زحمت می‌افکنی با اینکه خداوند در قرآن تضمین کرده است که غفران و بخشایش او شامل شما گردد؟
رسول خدا (ص) فرمود: ای عایشه آیا شایسته نیست که من بنده‌ای شکور و سپاسگزار باشم! [500].
از روایتی دیگر استفاده می‌شود اگر انسان توفیق عبادت و بندگی و اطاعت پروردگار را پیدا کرد، این توفیق، خود نعمتی است بزرگ و شایان شکرگزاری به درگاه خدا.
[صفحه 281]
امام باقر (ع) در این زمینه می‌فرماید:
خدای را حمد و سپاس که مرا تا به این مرحله رسانده است در حالی که او را به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن معصیت نکرده‌ام. [501].

خوش گمانی به پروردگار

امام باقر (ع) از پیامبر اکرم (ص) این حدیث را نقل کرده است:
خداوند متعال فرموده است: آنان که به امید ثواب و پاداش من به اعمال نیک رو آورده‌اند باید به عمل خویش متکی نباشند، زیرا اگر آنان تمام تلاش خود را بکار گیرند و خویش را در مسیر عبادت به زحمت افکنند، باز هم به اوج بندگی راه نیافته و حق عبادت را بجای نخواهند آورد و تلاش و عمل آنان به آن اندازه نخواهد بود. که بهای نعمت‌های بهشتی و درجات عالی قرب الهی به حساب آید. بلی آنان باید (همپای اعمال نیک و انجام وظایف الهی خود) به رحمت من اعتماد داشته و به بخشش‌های من امیدوار باشند.
آنان باید به من خوش گمان باشند و بر این خوش گمانی تکیه کنند. زیرا رحمت من، چنین افرادی را در بر می‌گیرد و آنان را به مرتبه‌ی رضوان نایل می‌سازد. و ایناننند که لباس مغفرت و عفو من بر اندامشان پوشیده می‌شود. همانا من خداوند رحمان و رحیم هستم و به این اوصاف خوانده شده‌ام. [502].
در روایت دیگری امام باقر (ع) می‌فرماید: در کتاب علی (ع) این نکته را یافتم که رسول خدا (ص) بر منبر فرمود:
[صفحه 282]
سوگند به خدای یگانه، خیر دنیا و آخرت هرگز به مؤمنی عطا نشده است مگر در قبال حسن ظن و خوش گمانی او به خداوند و امیدواری وی به لطف الهی. و نیز خوش رفتاری با مردم و اجتناب از غیبت مؤمنان.
سوگند به خدای یگانه! خداوند هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار، کیفر نمی‌کند مگر به خاطر بدگمانی وی به خداوند و بدرفتاری او با خلق و نیز غیبت اهل ایمان.
سوگند به خدای یگانه! خداوند همان گونه با مؤمن برخورد خواهد کرد که او به خدا خوش گمان باشد، همانا خداوند کریم است و همه‌ی خوبی‌ها و ارزش‌ها در اختیار او است.
خداوند حیا دارد که بنده‌ی مؤمنش به او خوش گمان و امیدوار باشد. و او گمان نیک او را باطل و پوچ سازد.
بنابراین (ای مؤمنان) به خداوند خوش گمان و امیدوار باشید و رو به جانب او بدارید. [503].

امیدواری به غفران الهی

از امام باقر (ع) نقل کرده‌اند که فرمود:
در روز قیامت، بنده‌ای را در برابر محکمه‌ی الهی نگاه می‌دارند، فرمان می‌رسد که او را به سوی آتش ببرید و در دوزخ افکنید!
گنهکار، می‌گوید: خداوندا به عزتت سوگند، گمان من به تو، هرگز چنین نبود (به
[صفحه 283]
او گفته می‌شود: پس تو چه گمان داشتی؟).
گنهکار می‌گوید: امید من آن بود که مرا خواهی بخشید.
خداوند می‌فرماید: اکنون تو را بخشیدم.
امام باقر (ع) در ادامه‌ی این حدیث فرموده است:
به خدا سوگند این گنهکار در دنیا یک لحظه هم خوش گمان به خداوند نبوده است زیرا اگر او امیدوار به رحمت حق بود، کارش به آن مرحله نمی‌رسید که او را راهی دوزخ کنند. [504].

پرهیز از امید کاذب

پس از توجه به اهمیت خوش گمانی به خداوند و لزوم امیدوار بودن به رحمت الهی، باید به جنبه‌ی دیگر این حقیقت نیز توجه کرد.
امید به رحمت الهی، ضروری است، اما باید در نظر داشت که این امید تا آنجا درست و بجاست که در انسان تأثیر سازنده داشته باشد و راه توبه و بازگشت به خداوند را بر روی او بگشاید نه اینکه خود زمینه لغزش‌ها و گناهان باشد و انسان با اتکا به رحمت الهی، از اطاعت خداوند سرباز زند و موجبات خشم الهی را فراهم آورد! این نوع امید، که به گناه و فساد دامن زند امید کاذب و یا امید دروغین نامیده می‌شود و امام باقر (ع) از چنین امیدی ما را پرهیز داده است و می‌فرماید:
با ترس واقعی از خداوند، از چنگال ابلیس بگریز! و بپرهیز از امید دروغین! زیرا این گونه امیدهای بی‌اساس، تو را در نگرانی و ترس واقعی قرار خواهند داد. [505].
یعنی؛ اگر دل به رحمت الهی خوش کرده و سرگرم گناه و معصیت شوی، این
[صفحه 284]
دلخوشی بی‌اساس است و تو را مواجه با کیفر حتمی خدا خواهد کرد و آنجا است که نگرانی واقعی به سراغت خواهد آمد.

تعادل میان بیم و امید

در تعالیم اهل بیت (ع) حفظ تعادل میان ترس از گناه و امید به عفو و رحمت حق (خوف و رجا) همیشه توصیه شده است.
امام صادق (ع) می‌فرماید: پدرم - باقرالعلوم - همیشه این نکته را یادآور می‌شد: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در قلبش دو نور وجود دارد، نور ترس و نور امید. به گونه‌ای که اگر این دو نور با یکدیگر سنجیده شوند، هیچ یک بر دیگری فزونی نخواهد داشت. [506].
امام صادق (ع) نیز از پدر خویش نقل کرده است: در کتاب حکمت خاندان داود آمده است: ای فرزند آدم! چگونه سخن هدایت به میان می‌آوری با اینکه از پستی و کجروی رها نشده‌ای!
ای فرزند آدم! قلبت به قساوت و تیرگی گراییده و عظمت خداوند را از یاد برده‌ای!
به راستی اگر به خدا شناخت داشتی و عظمت او را می‌دانستی هماره از (مخالفت با او) بیمناک و به نویدهای وی امیدوار بودی.
وای بر تو! چگونه بستر قبر و تنهایی و بی‌یاوری آن جایگاه را، به یاد نمی‌آوری! [507].
[صفحه 285]

نیایش و راز و نیاز

امام باقر (ع) می‌فرماید:
رحمت و عفو الهی را، به وسیله‌ی روی آوری شایسته به درگاه خدا، نصیب خویش گردان! و از دعا و نیایش خالصانه و مناجات در تاریکی شب، در راستای روی آوری به درگاه خدا، کمک بگیر! [508].
در بیانی دیگر می‌فرماید:
خداوند دوست ندارد که مردم نیازهای خود را نزد یکدیگر مطرح کرده و با اصرار و پافشاری، رفع نیاز خود را از مردم بخواهند ولی دوست دارد که بندگان به درگاه او دست نیاز دراز کرده و با اصرار، خواسته‌هایشان را از او تمنا کنند. همانا خداوند دوست دارد که نعمت‌ها و ارزش‌هایی که نزد او است مورد درخواست و آرزوی خلق قرار گیرد. [509].
امام باقر (ع) در بیان تأثیر دعا و نیایش می‌فرماید:
هیچ چیز به اندازه‌ی دعا و درخواست از خداوند، مورد پسند او نیست و چیزی نمی‌تواند سرنوشت را تغییر دهد، مگر دعا و تمنا از درگاه الهی. [510].

اصرار در دعا

امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:
به خدا سوگند! هیچ بنده‌ی مؤمنی در پیشگاه خداوند برای دریافت نیازها و استجابت خواسته‌هایش، اصرار نمی‌کند مگر اینکه خداوند آن را بر آورده می‌سازد. [511].
[صفحه 286]
در حدیثی دیگر می‌فرماید:
همانا خداوند از میان بندگان مؤمن خویش، آن بنده را دوست دارد که بسیار اهل دعا و نیایش باشد. بر شما باد که هنگام سحر تا طلوع خورشید را برای دعا انتخاب کنید زیرا در این ساعت‌ها درهای آسمان باز می‌شود و روزی بندگان تقسیم می‌گردد و آرزوها و دعاهای بزرگ به اجابت می‌رسد. [512].

گریه و تضرع به درگاه خدا

از امام باقر (ع) روایت شده است:
هیچ چشمی از خشیت و ابهت الهی نگرید مگر اینکه خداوند، صورت آن گریه کننده را بر آتش حرام سازد! و چنانچه قطره‌های اشک بر گونه‌هایش جاری شود، به صورتش، درماندگی و ذلت نفش نخواهد بست.
هر چیز نزد خداوند، پاداشی خاص دارد جز گریه و قطره‌های اشک از بیم خدا (که پاداش آن نامحدود است).
همانا خداوند به وسیله‌ی این قطره‌ها، دریاهایی از گناه را می‌پوشاند و محو می‌سازد. [513].
لازم به یادآوری است که آنچه در حدیث فوق یاد شده است منافاتی با ارزش عمل و تلاش و علم و جهاد و... ندارد. زیرا گریه‌ای که در روایت تا بدین پایه مهم معرفی شده، گریه‌ی از خشیت و ابهت خدا است. و کسی که گرفتار منجلاب فساد و تباهی باشد به مقام خشیت راه نمی‌یابد. چه اینکه تا معرفت به مقام پروردگار نباشد و نور محبت و شوق بندگی و لذت عبادت در انسان پدید نیاید به مقام
[صفحه 287]
خشیت راه پیدا نمی‌کند و اگر این نور در قلب پیدا شد، چنین کسی رویگردان از علم و عمل و تلاش و جهاد در راه خدا نخواهد بود.

انگیزه‌ی دعا و تضرع

چنان که یادآور شدیم از روایات معصومین (ع) استفاده می‌شود، هر گونه گریه و تضرع در پیشگاه خداوند از ارجمندی بالا برخوردار نیست. بلکه آن دعا و نیایش و گریه و تضرعی نزد خداوند، محبوبترین است که تنها و تنها برای خدا باشد.
امام باقر (ع) می‌فرماید: هیچ قطره‌ای نزد خداوند ارجمندتر و محبوبتر نمی‌باشد، از قطره‌ی اشکی که در تاریکی شب و از خوف خدا فرو ریزد و برای غیر خدا نباشد [514].
با این حال، نباید غافل بود که، اصولا توجه به خداوند و اتکا و اعتماد به او، حتی در زمینه‌ی امور مادی و دنیوی، لازم و ارجمند است. چنان که امام باقر (ع) در دعاهای خود می‌فرمود: خداوندا! از پیشگاهت، رفاه و آسایش در زندگی تا پایان عمرم را، خواستارم. معیشت و امکاناتی که به وسیله‌ی آن‌ها بتوانم تو را عبادت و اطاعت کنم و به بهشت و رضای تو دستیابم... خداوندا! دنیا را چون زندانی برایم قرار مده و جدا شدن از آن را برایم دشوار نگردان... [515].
امام (ع) در این بیان، زندگی همراه با آسایش را در جهت عبادت و بندگی خدا آرزو کرده است و نه رفاه و آسایشی که وسیله‌ی دلبستگی انسان به دنیا و غفلت از خدا و یاد خدا و اطاعت او شود!

تشویق به اصرار و پافشاری در دعا، در حقیقت برای این است که انسان ارتباط بیشتر و مداومتری با خدای خویش داشته باشد و این ارتباط مداوم، زمینه‌ی تکامل روحی، اخلاقی و عملی او را فراهم سازد و فرد، خدایی شود. نه اینکه در نتیجه‌ی
[صفحه 288]
اصرارهای فراوان، انسان خویش را از خداوند، طلبکار دانسته و در صورت عطا نشدن درخواست‌هایش، احساس یأس و نارضایی کند.
امام باقر (ع) برای تذکر دادن این حقیقت به مؤمن، فرموده است:
ما برای خواسته‌های خویش و آنچه دوست داریم، به درگاه خدا دعا می‌کنیم و از او می‌خواهیم ولی زمانی که خلاف انتظار و آرزوی ما چیزی رخ داد، با درخواست خداوند و انتخاب او مخالفت نمی‌کنیم. [516].
در این رهنمودها، درس‌های مهمی برای حفظ روحیه‌ی امید و ایمان و تداوم زندگی در آرامش روحی نهفته است که تحلیل و تفصیل آن‌ها در این مجال نگنجد. و همین اندازه یادآور می‌شویم که انسان معاصر در نتیجه‌ی دور شدن از ارزش‌های معنوی و رها کردن دعا و نیایش و اعتماد و دلبستگی به ساخته‌ها و یافته‌های بشری، دچار بحران روحی عمیق و سرخوردگی از زندگی شده است. نه از خویش راضی است و نه از خدای خویش! در حالی که سخنان امام باقر (ع) در آنچه آوردیم نسخه‌ای است کامل، برای درمان این مشکل بشری.

امام باقر (ع) می‌فرماید:
هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به معراج و سیر آسمانی برده شد به پروردگار خویش عرض کرد:
پروردگارا! مؤمنان نزد تو چگونه هستند؟
خداوند فرمود: ای محمد... انجام واجبات و تکالیف ضروری، محبوبترین چیزی است که بندگان به وسیله‌ی آن خود را به من نزدیک می‌کنند و پس از آن نوافل و اعمال مستحبی موجب می‌شود که من ایشان را دوست بدارم. و هر گاه بنده‌ای را دوست بدارم گوش و چشم و زبان و دست او می‌شوم (یعنی اعضای او الهی می‌شوند و جز در راه خدا نمی‌روند و آنچه را که دریافت کنند با بینش و بصیرت الهی خویش، حقیقت و ژرفای آن را تشخیص می‌دهند) این گروه از بندگان اگر دعا
[صفحه 289]
کنند، اجابت می‌کنم و اگر درخواست کنند به ایشان عطا خواهم کرد. [517].

مسؤولیت انسان درباره‌ی خویش

خودشناسی (معرفت نفس)

اشاره

شناخت و معرفت، زمینه و سرآغاز هر حرکت ارزشمند و ثمربخش است و در این میان موضوعاتی که باید مورد شناخت قرار گیرند نیز، برخی بر بعضی دیگر برتری دارند.
در تعالیم امام باقر (ع) عالیترین و زیربنایی ترین موضوع، خودشناسی معرفی شده است.
آن حضرت می‌فرماید:
هیچ معرفتی - در شرافت و ارجمندی و ثمربخشی - به پای خودشناسی نمی‌رسد. [518] و به تعبیر دیگر برترین شناخت، شناخت خویش است.

آثار خودشناسی

خودشناسی از آن جهت، مهمترین شناخت می‌باشد که منشأ بسیاری از ارزش‌ها به شمار می‌آید.
از جمله آثار مثبت خودشناسی که امام باقر (ع) به آن تصریح کرده، عبارت است از حفظ تعادل روحی و گرفتار نشدن به دام عجب و کیش شخصیت.
امام باقر (ع) می‌فرماید: راه عجب و خود بزرگ پنداری را به وسیله‌ی خودشناسی،
[صفحه 290]
مسدود کن. [519].

قلب و حالات آن

اشاره

قلب در منابع دینی به معنای عضو مادی بدن که با انبساط و انقباض خود، خون را در بدن به گردش در می‌آورد نیست. بلکه حقیقتی است که ادراک می‌کند، مسؤولیت می‌پذیرد، سنگین و سخت می‌شود، رقت و نرمش می‌یابد، حق‌ناپذیر می‌گردد و یا شیفته‌ی حقیقت می‌باشد و...
قلب به این معنا، با نوعی وحدت با نفس و جان آدمی دارد و یا بخش مهمی از آن است، بنابراین شناخت حالات و ویژگی‌های قلب در حقیقت شناخت نفس می‌باشد و انسان را در طریق خودشناسی و خودسازی یاری می‌دهد. از این رو در پی احادیث خودشناسی به نقل روایتی از امام باقر (ع) در زمینه‌ی تحولات قلب و حالات آن می‌پردازیم.
حمران بن اعین به حضور امام باقر (ع) رسید و از آن حضرت سؤال‌هایی داشت که مطرح کرد و پاسخ گرفت و خواست که از جا برخیزد و محفل را ترک کند، اما دوباره سؤالی به ذهنش آمد و به امام باقر (ع) گفت: - خداوند پایدارتان بدارد و ما را هماره از وجود شما بهره‌مند سازد - این چه سری دارد که ما وقتی نزد شما می‌آییم، در فاصله‌ای که نزد شماییم قلبمان رقت یافته و روحمان از دنیا غافل می‌شود و نسبت به دارایی‌ها و توانمندی‌های مردم بی‌اعتنا می‌شویم، ولی پس از اینکه از مجلس شما را ترک می‌کنیم و با مردم و تاجران روبرو می‌شویم و همراه می‌گردیم، محبت دنیا را در خویش احساس می‌کنیم و دنیا دوست می‌شویم!
امام باقر (ع) فرمود: بلی این قلب است که گاهی سخت می‌شود و گاهی نرم.
سپس امام باقر (ع) افزود: یاران پیامبر (ص) به آن حضرت عرض کردند: ای رسول خدا! ما بر خویش نگرانیم که مبادا گرفتار نفاق شویم!
پیامبر فرمود: علت این نگرانی چیست؟
اصحاب گفتند: ما وقتی نزد شما هستیم و شما ما را به ارزش‌ها تذکر می‌دهید و
[صفحه 291]
متمایل می‌سازید در وجود خود بیم از گناه را احساس می‌کنیم و دنیا را از یاد می‌بریم و چنان زاهد می‌شویم که گویی آخرت و بهشت و آتش را آشکارا می‌بینیم. اما همین که از نزد شما بیرون می‌شویم و به خانه‌ها گام می‌نهیم و فرزندانمان را می‌بوییم و همسر و خاندانمان را می‌بینیم، در معرض تحول قرار گرفته و آن روحیه‌ی عالی را از دست می‌دهیم تا آنجا که گویی ما چنان حالت معنوی را نداشته‌ایم! آیا شما بر ما بیمناک نیستی که این حالت ما نفاق باشد؟

پیامبر (ص) در پاسخ آن‌ها فرمود: هرگز چنین نیست! این‌ها وساوس و خط آفرینی‌های شیطان است که شما را متمایل به دنیا می‌سازد، بخدا سوگند اگر بر همان حالت زهد و بیداری که یاد کردید،باقی بمانید، ملائکه‌ی آسمان با شما مصافحه می‌کنند (دست در دست شما می‌گذارند) و شما قادر خواهید بود که بر آب گام نهاده و بر سطح آن قدم بردارید... همانا مؤمن در معرض فتنه است و زمانی که فریفته‌ی شیطان می‌شود، استغفار می‌کند. آیا نشنیده‌ای سخن خداوند را که می‌فرماید: «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین» [520] و «استغفروا ربکم ثم توبوا الیه» [521] یعنی؛ همانا خداوند بسیار توبه‌کنندگان و نیز پاکان و جویندگان پاکی را دوست دارد، و طلب بخشش کنید از پروردگارتان و به سوی او باز گردید و رو آورید. [522].

قلب و انواع آن

قلب - به معنای آن حقیقتی که مرکز معارف و ادراک آدمی است و نه آن عضو مادی بدن که با انبساط و انقباض خود خون را در بدن به گردش وا می‌دارد. در انسان‌ها دارای تفاوت و گوناگونی است. و یکی از جنبه‌های خودشناسی، شناخت حالات روحی و خصلت‌های قلب می‌باشد.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
قلب‌ها بر چهار گونه‌اند:
[صفحه 292]
1- قلبی که در آن نفاق و ایمان به هم آمیخته است.
2- قلب واژگون.
3- قلب مهر شده و مسدود.
4- قلب نورانی و درخشان.
اما قلب مهر شده - که در آن حق راه نمی‌یابد - قلب منافق است.
و قلب نورانی، قلب مؤمن است.
و قلب واژگون، قلب مشرک است.
و قلب دارای ایمان و نفاق، قلب گروهی بود که در طائف می‌زیستند اگر بر نفاق مردند هلاک شده و اگر بر ایمان جان سپردند نجات یافته‌اند. [523].
امام (ع) درباره‌ی قلبی که در آن ایمان و نفاق با هم وجود دارد، اشاره به مصداقی در محیط آن عصر کرده است ولی از توضیح آن حضرت استفاده می‌شود که این گروه دارای این مشخصه بوده‌اند که گاهی در میدان ایمان حضور می‌یافته‌اند و زمانی تحت وساوس درونی و بیرونی گرفتار نفاق در دین می‌شده‌اند و سعادت و شقاوت آنان بدان بستگی داشته است که در کدام حال از ایمان یا نفاق مرگشان سر رسیده باشد. و چنانچه دقت شود، حال بسیاری از مردم این گونه است یعنی در قلبشان ایمان و نفاق به گونه‌ای آمیخته با یکدیگر وجود دارد.

قساوت قلب

امام باقر (ع): خداوند برای گنهکاران، عقوبت‌ها و کیفرهایی قرار داده است که برخی مربوط به قلب و بعضی مربوط به جسم آنان می‌باشد، از آن جمله: تنگدستی و مشکلات و ناهنجاری‌های زندگی (مربوط به جسم) و سستی در عبادت (مربوط به روح) می‌باشد. و البته در میان این کیفرها، هیچ کیفری سخت‌تر و بزرگتر از قساوت قلب نیست. [524].
[صفحه 293]

عامل رقت قلب

امام باقر (ع): برای برخوردار شدن از رقت قلب (و رهایی از قساوت) به زیادی یاد و ذکر خداوند در تنهایی‌ها روی آور. [525].

اهمیت سلامت قلب

امام باقر (ع): بدان که هیچ علمی همانند طلب سلامت نیست و هیچ سلامتی همانند سلامت قلب نمی‌باشد. [526].
یعنی بهترین و ارجمندترین علم، آن علمی است که تضمین کننده‌ی سلامت انسان و زداینده‌ی رنج و بیماری وی باشد و در این میان آن علم که سلامت روح و قلب می‌بخشد مهم‌تر و ارجمندتر از علمی است که سلامت جسم را تأمین می‌کند.

امام باقر (ع) به مدعیان تشیع، یادآوری کرده است که شیعه را در عمل و در پایبندی به کرامت‌های اخلاقی و فضایل انسانی باید شناخت و می‌فرماید:
به خدا سوگند، شیعه‌ی ما نیست مگر آن کس که تقوای الهی داشته باشد و اطاعت خدا کند و شناخته نمی‌شود مگر به تواضع، خشوع، ادای امانت، زیادی یاد خدا، روزه، نماز، نیکی به پدر و مادر، دوستی هسمایگان و رسیدگی به آن گروه از ایشان که تهیدست و زمینگیر و بدهکار و بی سرپرستند، و نیز راستگویی در سخن و نقل مطالب، تلاوت قرآن، باز داشتن زبان از بدگویی و آزار مردم. [527].
[صفحه 294]
در روایتی دیگر امام (ع) می‌فرماید:
سه خصلت از ارزش‌های والای اخلاقی به شمار می‌آیند: عفو نسبت به کسی که بر تو ستم کرده، و برقرار داشتن رابطه‌ی الفت با دوست و خویشاوندی که پیوند خویش با تو بریده، و بردباری درباره‌ی کسی که نسبت به تو رفتار جاهلانه‌ای داشته است [528] (و قدر تو را نادیده گرفته است).

حسن خلق

از امام باقر (ع) روایت شده است:
به کسی که اخلاق نیک و روحیه‌ی رفق و مدارا، عطا شده باشد در حقیقت همه‌ی ارزش‌ها وآسایش‌ها به او عطا شده است و وضع او در دنیا و آخرت نیک خواهد بود.
و آن کس که از اخلاق نیک و روحیه‌ی مدارا محروم باشد، این محرومیت راهی است به سوی هر بدی و بلا، مگر آن که چنین فردی به امداد الهی از بدی‌ها باز داشته شود. [529].

فرو خوردن خشم

اشاره

امام باقر (ع): کسی که خشم و غضب خویش را فرو نشاند با اینکه می‌تواند انتقام گیرد و کینه‌اش را عملی سازد، خداوند قلبش را از ایمان پر می‌کند. [530].
امام باقر (ع) در توصیه‌های خود به یکی از یاران خویش می‌فرماید:
اگر سخن تو را تکذیب کردند، سعی کن به خشم کشیده نشوی، اگر تو را مدح و
[صفحه 295]
ستایش کردند، خوشحال نشو و اگر تو را مذمت کردند، نگران مباش و بیتابی نکن، با خودت بیندیش! اگر ایرادی که به تو گرفته‌اند در تو هست، پس بدان که تو با خشمگین شدنت نزد خدا سقوط خواهی کرد، بیش از آنچه با این عیب می‌ترسی از چشم مردم بیفتی و سقوط کنی.
و اگر مشاهده کردی که آن عیب در تو نیست پس (بدگویی بدگویان و صبر و تحمل تو سبب می‌شود که خداوند به تو پاداش دهد و) این ثوابی است که بی زحمت به چنگ آورده‌ای.
اگر همه‌ی مردم دیارت علیه تو یک صدا شدند و گفتند تو آدم بدی هستی، سعی کن سخن آنان تو را غمگین نسازد و اگر یک صدا گفتند تو فرد صالح و شایسته‌ای هستی باز هم از سخن آنان شادمان مباش... [531].
امام باقر (ع) در بیانی کوتاه اما پر محتوا نیز فرموده است:
هیچ قدرت و توانی (در کارآیی و اصالت و اهمیت) به پای آن نیرویی که جلو غضب را سد می‌کند نمی‌رسد. [532].
از این عبارت کوتاه دو نکته‌ی مهم استفاده می‌شود. نخست این که غضب در درون انسان بحران و جوششی فوق‌العاده به وجود می‌آورد که سایر قوا و غرایز انسان را در آن لحظه تحت الشعاع قرار می‌دهد. و نکته‌ی دیگر این است که برای سد کردن چنین بحران و آشوبی که در درون انسان به هنگام غضب حاصل می‌شود قدرت و کنترلی بس عظیم لازم است. و چه بسا افرادی که در برابر شهوت و تمایلات نفسانی مقاومت کنند اما از فرو نشاندن غضب ناتوان باشند.
[صفحه 296]

امام صادق (ع) از پدر خویش - باقرالعلوم (ع) - نقل کرده است:
مردی صحرانشین نزد پیامبر آمد و گفت: من صحرا نشینم (و چون در شهر نیستم تا همیشه از شما استفاده کنم) مطلبی به من بیاموزید که جامع باشد.
پیامبر (ص) به او فرمود: تو را امر می‌کنم که غضب نکنی و خشمگین نشوی!
مرد صحرانشین، دوباره درخواستش را اظهار کرد. تا سه مرتبه و پیامبر (ص) نیز همان پاسخ را به او یادآور شد تا اینکه مرد بادیه‌نشین لختی تأمل کرد و به فکر فرو رفت و پس از آن گفت دیگر از چیزی سؤال نخواهم کرد (یعنی اهمیت سخن پیامبر (ص) را دریافتم) فرمان پیامبر جز فرمان به خیر و ارزش نیست.
امام صادق (ع) در ادامه‌ی این بحث یادآور شد که پدرم - باقرالعلوم - همیشه این نکته را متذکر می‌شد که: چه چیز هجومنده‌تر و ویرانگرتر از غضب است. زیرا فرد خشمگین می‌شود و در حال خشم انسان بی گناهی را بدون حق می‌کشد و زن پاکدامنی را نسبت ناروا می‌دهد! [533].

راه غلبه بر خشم

امام باقر (ع) برای پیروز شدن انسان بر خشم خویش و فرو نشاندن توفان ویرانگر غضب، با توجه به خصلت‌های روانی انسان رهنمودهایی داده و فرموده است.
انسان گرفتار غضب می‌شود و چه بسا آرام نشود تا داخل آتش شود (یعنی غضب بر او چیره شده و دست به اعمالی می‌زند که جهنمی می‌شود) پس هر گاه فردی نسبت به گروهی خشمگین شد، در صورتی که آن فرد ایستاده است، به سرعت موقعیت خویش را تغییر داده و بر زمین بنشیند، زیرا این کار هجوم شیطان را از او دور می‌سازد (و او تسلط بر خویش پیدا می‌کند) و هر فردی که بر
[صفحه 297]
خویشاوندان و یکی از نزدیکان خانواده‌اش خشمگین شد، کسی که مورد خشم قرار گرفته است به فرد خشمگین نزدیک شده و او را نوازش دهد، زیرا نزدیکان رحمی با این شیوه آرامش می‌یابند. [534].
امام (ع) در روایتی دیگر می‌فرماید: خشم و غضب، شراره‌ای شیطانی است که در قلب فرزند آدم زبانه می‌کشد و هنگامی که کسی خشمگین می‌شود، چشمانش سرخ و رگ‌های گردنش متورم می‌گردد و شیطان در وجودش راه می‌یابد. پس هر گاه بیم آن یافتید که خشم بر شما چیره شود بر زمین نشینید، زیرا فشار و هجوم شیطان با این شیوه، کاسته می‌شود. [535].

پرهیز از حسد

امام باقر (ع): انسان گاه سخنی می‌گوید که به کفر می‌انجامد و همانا حسد، ایمان را می‌خورد و نابود می‌سازد، آن گونه که آتش، هیزم را فرا می‌گیرد و از میان می‌برد. [536].
از ارتباط جملات و بخش‌های روایت چنین استفاده می‌شود که چه بسا ریشه‌ی برخی از خشم‌ها و سخنان کفرآمیز در حسد نهفته است و این حسد است که در جنبه‌های عملی به انکار خدا و دین منتهی می‌شود.
امام باقر (ع): تملق و حسد از اخلاق مؤمنان نیست، مگر اینکه در راستای علم و دانش باشد. [537].
[صفحه 298]

اجتناب از تکبر و فخر

عقبة بن بشیر اسدی می‌گوید: من نزد امام باقر سخن از موقعیت بالای قومی و قبیله‌ای خویش به میان آوردم! امام فرمود: با حسب و نسب خویش چه بر ما منت می‌نهی! همانا خداوند مردمانی را که شما فرو مایه می‌دانید، اگر اهل ایمان باشند به وسیله‌ی ایمان، رفعت بخشیده است و مردمانی را که شما شریف و بزرگزاده می‌نامید، اگر کافر باشند، حقیر و فرومایه ساخته است.
هیچ کس بر دیگری فضیلت و برتری ندارد، مگر به وسیله‌ی تقوا. [538].
امام باقر (ع): روحیه‌ی تکبر و خود بزرگ بینی در قلب کسی راه نمی‌یابد مگر اینکه در عقل و اندیشه‌ی او - به همان اندازه - کاستی پدید می‌آید، کم باشد یا زیاد. [539].
(یعنی؛ تکبر باعث می‌شود که انسان از واقع‌بینی دور شده و در فهم برخی زمینه‌ها گرفتار نارسایی شود).

قناعت و دوری از طمع

امام باقر (ع) در پرهیز دادن مردم از طمع ورزی می‌فرماید:
هیچ ذلتی، همانند ذلت طمع (خوارکننده) نیست. [540].
و نیز می‌فرماید:
از آنچه در دست مردم است اظهار یأس و ناامیدی کن (و خود را بی‌رغبت به آن نشان بده) زیرا این روش، همان بی نیازی و غنای واقعی است و بپرهیز از طمع ورزی زیرا طمع فقری است حاضر و آشکار. [541].
[صفحه 299]
امام باقر (ع) در زمینه‌ی قناعت می‌فرماید:
اجتناب کن از این که چشم به بالاتر از خود بدوزی (و با حسرت به امکانات افراد توانمندتر از خود نگاه کنی)! کافی است که به رهنمودهای خداوند نسبت به پیامبر (ص) توجه کنی که فرمود:
«و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم». [542].
«و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیاة الدنیا». [543].
یعنی: کثرت اموال و فرزندان کافران تو را به تعجب وا ندارد.
و به بهره‌وری‌های کافران، خیره مشو زیرا این بهره‌وری‌ها محدود به زندگی دنیا است.
سپس امام باقر (ع) افزود: هرگاه در دلت، حسرت امکانات دیگران راه یافت، شیوه‌ی زندگی پیامبر (ص) را بیاد آور، زیرا غذای آن حضرت، نان فراهم آمده از جو و شیرینی وی خرما و وسیله‌ی روشنایی او در شب‌ها، شاخه‌های نخل بود، آن هم اگر فراهم می‌شد! [544] (یعنی حتی این امکانات با همه‌ی سادگی، همیشه در اختیار پیامبر (ص) نبود).
در روایتی دیگر امام (ع) می‌فرماید:
رسول خدا (ص) فرموده است: کسی که می‌خواهد غنیترین و بی نیازترین مردم باشد پس باید اعتماد و اتکایش به الطاف و عنایات الهی فزونتر از دارایی‌ها و امکانات مردم باشد. [545].
[صفحه 300]
یعنی باید به جای چشم داشتن به کمک‌های مردم و بهره‌ور شدن از دارایی‌های آنان، چشم به ذخایر الهی داشته باشد و از درگاه خدا، بی‌نیازی بجوید.

زندگی در حد کفاف

امام باقر (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده است:
خداوند فرموده است: از جمله اولیا و بندگان محبوب من که مورد غبطه و حسرت دیگران قرار می‌گیرند، کسی است که از نظر امکانات و دارایی و مظاهر زندگی سبکبار است. بهره‌ای ژرف از نماز دارد و عبادت پروردگارش را در نهان به خوبی انجام می‌دهد، در میان مردم ناشناخته زندگی می‌کند و روزیش به اندازه‌ی کفاف او است و بر این حد میانه‌ی اقتصادی صبر می‌کند و در میدان تمنیات و آرزوهای دنیوی زاهدانه حرکت می‌کند. میراثش اندک و گریه کنندگان بر او نیز کمند! [546].
(یعنی؛ مال و فرزندان زیادی از خود بر جای نگذاشته است تا گریه‌کنندگان زیادی داشته باشد).

کنترل زبان و گفتار

امام باقر (ع) می‌فرماید: ابوذر - که رحمت خدا بر او باد - همواره این سخن را یادآور می‌شد:
ای جوینده‌ی دانش و آگاهی! این زبان کلید خوبی است، بر زبانت مهر بزن چنان که بر دارایی‌ها و طلا و نقره‌ات مهر می‌زنی (و آن‌ها را در مکانی محفوظ نگاه می‌داری). [547].
[صفحه 301]
امام (ع) در حدیثی دیگر فرموده است:
رسول خدا می‌فرماید: خدای رحمت کند و مورد لطف خویش قرار دهد آن مؤمنی را که نگاهدار زبانش از هر شری باشد، زیرا حفظ زبان صدقه‌ای است از سوی انسان برای خویش (یعنی او را از بلاها نگاه می‌دارد).
سپس امام باقر فرمود: هیچ کس از گناهان در امان نیست مگر این که زبانش را در دهان حبس کند و مخزون نماید. [548].

نهی از کسالت و بی حوصلگی

امام باقر (ع) به فرزند خویش فرمود:
فرزندم! بپرهیز از کسالت و بی حوصلگی (سستی و بی طاقتی) زیرا این دو کلید هر شرند. چه، این که اگر بی حال و سست باشی هیچ حقی را ادا نخواهی کرد و اگر بی حوصله و کم طاقت و رنجور باشی بر هیچ حقی پایدار و شکیبا نخواهی بود. [549].
امام باقر (ع): کسالت و بی حالی، هم به دین و هم به دنیای انسان زیان می‌رساند. [550].

نکوهش نفاق و دوچهرگی

امام باقر (ع): بد آدمی است، کسی که دو چهره و دو زبان است! برادران دینی خود را در پیش رو می‌ستاید و پشت سر از آن‌ها بدگویی می‌کند. اگر به برادرش نعمت و امکاناتی برسد، حسد می‌ورزد! و اگر مبتلا به غم و دردی شود او را حقیر شمارد! [551].
[صفحه 302]

نشانه‌های مؤمن واقعی

اشاره

امام باقر (ع) به شخصی که سلیمان نام داشت فرمود:
ای سلیمان می‌دانی که مسلمان کیست؟
سلیمان عرض کرد: شما پاسخ این سؤال را بهتر از من می‌دانید.
امام فرمود: مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبان او ایمن و سالم باشند.
سپس امام پرسید: آیا می‌دانی مؤمن کیست؟
سلیمان باز هم گفت: شما آگاهترید.
امام فرمود: مؤمن کسی است که مسلمانان او را در مال و جانشان، ایمن بدانند و به او اطمینان داشته باشند... [552].

در روایتی دیگر امام (ع) نشانه‌های مؤمن را چنین بیان داشته است:
همانا مؤمن واقعی کسی است که وقتی خشنود و سرخوش است، خوشحالی و شادابی و نشاط او را به گناه و باطل نکشاند، و هنگامی که ناراحت و غمگین و خشمناک است، این ناراحتی‌ها او را از سخن حق دور نسازد!
مؤمن واقعی کسی است که به هنگام قدرت و اقتدار، به تعدی و تجاوز رو نیاورد و از دایره‌ی حق بیرون نرود! [553].
[صفحه 303]

اقتصاد و حسابگری در معیشت

امام باقر (ع): همه‌ی کمال‌ها نهفته است در شناخت عمیق دین، شکیبایی بر سختی‌ها و ناگواری‌ها و حسابگری در معیشت و امور اقتصادی. [554].

پیشتازی در میدان ارزش‌ها

امام باقر از رسول خدا (ص) روایت کرده است:
همانا خداوند از میان ارزش‌ها و نیکی‌ها، آن را دوست دارد که سریع‌تر انجام پذیرد و مورد سستی و تعلل قرار نگیرد. [555].
امام باقر (ع): کسی که تصمیم انجام کار نیکی را می‌گیرد، پس در آن شتاب کند و سستی نورزد، زیرا هر چیزی که در آن تأخیر صورت گیرد، مورد توجه و تزویر شیطان قرار می‌گیرد [556].
(یعنی؛ شیطان در راه انجام آن موانعی می‌تراشد و آدمی را از آن کار باز می‌دارد).

رابطه‌ی انسان با مردم و جامعه

وابستگی فرد به جامعه

انزوا و گریز فرد از جامعه، در تعالیم اسلامی نفی شده است و معصومین (ع) در معارف ارزنده‌ی خویش، روح جمع‌گرایی، الفت و خیرخواهی و خدمت به خلق را ترویج و تقویت کرده و روابط اجتماعی مؤمنان را تحکیم بخشیده‌اند.
مردی در حضور امام باقر (ع) گفت: خداوندا مرا از تمامی مردم بی‌نیاز کن!
[صفحه 304]
امام باقر (ع) به او فرمود: این چنین دعا و درخواست نکن، بلکه بگو: خداوندا! مرا از انسان‌های شرور و ناشایست، بی‌نیاز کن و احتیاجم را به ایشان قرار نده!
همانا مؤمن در زندگی خویش بی‌نیاز از برادر مؤمنش نخواهد بود. [557].

مؤمنان، اعضای یک پیکر

امام باقر (ع):... انسان مؤمن در پرتو برادر مؤمن احساس آرامش می‌کند، چنان که کبوتر با مشاهده‌ی همنوع خویش چنین احساسی دارد.
همانا مؤمنان در ایثار و ترحم و ملاطفت و عطوفت نسبت به یکدیگر همانند یک پیکرند، هرگاه عضوی از این پیکر در رنج و شکوه باشد، سایر اعضای آن آرام نخواهند داشت.
سپس امام باقر فرمود:
به خدا سوگند، کسی مؤمن واقعی نخواهد بود مگر زمانی که نسبت به دیگر مؤمنان این چنین احساس یگانگی و همدردی داشته باشد. [558].

مؤمنان، برادران واقعی

امام باقر (ع) می‌فرماید:
مؤمن برادر مؤمن است، آن هم برادری از هر جهت، هم از ناحیه‌ی پدر و هم از جانب مادر، زیرا خداوند عزوجل مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و نسیم بهشت در کالبد آنان دمیده است و به همین جهت آن‌ها از ناحیه‌ی پدر و مادر برادرند. [559].
[صفحه 305]
منظور امام (ع) بیان استحکام برادری مؤمنان و گسستنی نبودن پیوند و محبت آنان است.

مسؤولیت در برابر جامعه

انسان مؤمن نمی‌تواند در برابر نیازهای جامعه و مشکلات دیگر مؤمنان بی‌تفاوت باشد.
ابوحمزه می‌گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم:
چه می‌فرمایید درباره‌ی مسلمانی که به دیدن مسلمان دیگر می‌رود و او در منزل است، از او اجازه‌ی ورود می‌خواهد ولی اجازه نمی‌دهد و حتی از خانه سر بیرون نمی‌آورد؟
امام فرمود:
ای ابوحمزه، هر مسلمانی که به نیاز مسلمان دیگر پاسخ ندهد و چهره از او پنهان بدارد، مورد لعنت خدا خواهد بود، تا زمانی که آن دو یکدیگر را ملاقات کنند (یعنی مسلمان خواهان ملاقات به درخواست خود برسد).
ابوحمزه می‌گوید به امام عرض کردم: به راستی در لعنت خدا خواهد بود تا زمانی که ملاقات صورت پذیرد! (هر چند این ملاقات خیلی دیر انجام پذیرد یا اصلا صورت نگیرد!).
امام فرمود: بلی ای ابوحمزه! [560].

برادری، مستلزم حمایت اقتصادی

امام باقر (ع) به یکی از شیعیان خود به نام اسماعیل فرمود:
ای اسماعیل! آیا در میان مردمی که می‌زیستی، این برنامه وجود داشت که اگر
[صفحه 306]
فردی عبا و روپوش نداشت و نزد یکی از برادرانش عبایی اضافی وجود داشت، آن را به برادر نیازمندش رد کند تا او هم از نداری بیرون آید؟
اسماعیل می‌گوید: خیر.
امام فرمود: اگر فردی از آنان پیراهن اضافی داشت، آیا آن را برای برادر نیازمندش می‌فرستد؟
اسماعیل می‌گوید: خیر.
امام با دست بر زانو می‌زند (و با ناراحتی) می‌فرماید: آنان برادر نیستند. [561].
در روایت دیگری امام (ع) می‌فرماید:
آیا شما به گونه‌ای با هم یک دل هستید که یکی از شما دست در جیب دوست خود فرو برد و آنچه لازم دارد بردارد؟ (و از سوی دوستش مورد اعتراض قرار نگیرد؟)
حاضران گفتند: خیر، ما این چنین نیستیم.
امام فرمود: پس شما آن گونه که فکر می‌کنید برادر نیستید. [562].
امام باقر (ع): مهمترین اعمال سه چیز است: یاد خداوند در همه حال و همیشه، رعایت انصاف درباره‌ی مردم و یاری برادر مؤمن خویش در مال و مسایل اقتصادی. [563].

جامعه‌ی ایده‌آل

امام باقر (ع) پیروان خویش را به سوی جامعه‌ی ایده آل و ارزشمندی رهبری می‌کرد که بر آن همیاری و همدردی و گذشت حاکم باشد. و در پاسخ شخصی که
[صفحه 307]
مدعی بود در محیط او شیعیان زیادی زندگی می‌کنند امام فرمود:
آیا در محیط شما توانمندان به تهیدستان و نیازمندان توجه و رسیدگی دارند؟ آیا نیکان از خطای خطاکاران می‌گذرند؟ آیا آنان یکدیگر را یاری و مدد می‌رسانند؟ مرد گفت: خیر.
امام فرمود: آنان شیعه نیستند، شیعه‌ی واقعی آنانند که از ویژگی‌های یاد شده برخوردار باشند. [564].

حقوق اجتماعی مؤمنان بر یکدیگر

اشاره

امام باقر (ع): از جمله حقوق مؤمن بر عهده‌ی برادر مؤمنش این است که گرسنگی او را برطرف کند (نیازهای ضروری اقتصادی او را بر آورده سازد) و اندام او را بپوشاند (نیازهای ضروری وی را از نظر پوشاک برطرف کند) و گرفتاری‌ها و غم‌های او را بزداید و قرض‌ها و بدهکاری‌هایش را ادا کرده، و هنگامی که جان سپرده به خانواده و فرزندانش رسیدگی نماید. [565].
آنچه امام باقر (ع) در این روایت بیان فرموده است، در حقیقت عالیترین روابط اجتماعی جامعه‌ی مؤمنان را ترسیم می‌کند و مسؤولیت عمومی را در اعضای جامعه پدید می‌آورد تا در میان آنان کسی گرسنه و فاقد امکانات ضروری باقی نماند. ولی افسوس که جوامع اسلامی فاصله‌ی عمیقی با چنین جامعه‌ی ایده‌آلی دارند که رهبران و معلمانشان به ایشان معرفی کرده‌اند!
امام باقر (ع) به پیروان و دوستان خود همیشه سفارش می‌فرمود:
اصحاب، یاران و دوستانتان را گرامی بدارید و به ایشان احترام بگذارید، با یکدیگر نامهربان و ترشرو نباشید، به هم زیان نزنید، حسد مورزید، از بخل [صفحه 308]
بپرهزید. از بندگان خالص خدا باشید. [566].

صداقت و ادای امانت

عمرو بن ابی‌المقدام می‌گوید: نخستین بار که به حضور امام باقر (ع) رسیدم - تا از خدمتش کسب دانش کنم - امام به من فرمود:
راستی و راستگویی را فرا گیرید، قبل از اینکه حدیث بیاموزید. [567].
امام باقر (ع): امانت را به صاحب آن باز گردانید هر چند او کشنده‌ی فرزند انبیاء باشد. [568].
امام (ع) در این عبارت، اهمیت و ضرورت امانتداری را در این قالب بیان کرده است که حتی اگر کسانی چون بنی‌امیه که قاتل فرزندان رسول خدایند چیزی را به امانت نزد شما نهادند، در آن خیانت نکنید، تا چه رسد به انسان‌های مؤمن و صالح.

احساس مسؤولیت فرد در جامعه و دلبستگی وی به سرنوشت مردم و سلامت محیط اجتماعی خود، نگرانی وی را خواه ناخواه، نسبت به کجروی‌ها و انحرافات بر می‌انگیزد و او را در مقام امر به معروف و اصلاحگری قرار می‌دهد.
امر به معروف، وظیفه و ارزشی است که در جامعه و در محیط جمعی و گروهی و روابط اجتماعی قابل طرح می‌باشد، امام باقر (ع) در زمینه‌ی اهمیت آن می‌فرماید:
امر به معروف و نهی از منکر دو خوی و خصلت الهی است، آن که این دو خصلت را یاری دهد (به آن‌ها اهتمام ورزد) خداوند او را عزت بخشد و آن کس که
[صفحه 309]
این دو مهم را خوار شمارد، خداوند او را خوار گرداند. [569].

عفو و گذشت، رمز زندگی با مردم

آنچه در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر آمد، مربوط به ارزش‌های دینی و اصول اخلاقی است است که باید بر جامعه حاکم باشد و چشم پوشی از آن‌ها، به منزله‌ی چشم پوشی از دین و اخلاق و فضیلت‌های انسانی است.
و اما در مسایل شخصی و مناسبات فردی، عفو و گذشت وسیله‌ای است مهم برای همزیستی مسالمت‌آمیز با مردم.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
اصلاح وضع زندگی و روابط اجتماعی مردم بر دو اصل عمده متکی است، اصل فطانت و اصل گذشت. به این گونه که اگر این عوامل را که مایه‌ی صلاح و سلامت روابط اجتماعی است با پیمانه‌ای محاسبه کنیم، دو سوم این پیمانه، فطانت (زیرکی و نکته‌سنجی) می‌باشد و یک سوم آن گذشت (نادیده گرفتن برخی از لغزش‌های مردم درباره‌ی خویش) است. [570].

شیوه‌ی دوستیابی

یکی از مسایل مهم اجتماعی، شناخت شیوه‌ی دوستیابی و برقرار ساختن روابط صحیح اجتماعی با مردم است.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
هیچ چیز به اندازه‌ی احسان و خدمت و نیکی به برادران (ایمانی و اجتماعی) در
[صفحه 310]
ایجاد الفت و جاذبه مؤثر نیست. [571].
یعنی بالاترین کشش‌ها و جاذبه‌ها در خدمت نیکی کردن، نهفته است و کسانی که شیفته‌ی انس با دیگران و جلب محبت و اطمینان ایشانند باید از راه احسان به آنان وارد شوند.
در روایتی دیگر چنین آمده است:
در دنیا هیچ چیز به اندازه‌ی احسان و نیکوکاری به برادران (برادران دینی و اجتماعی)، به مدد و یاری انسان نمی‌آید. [572].
یعنی این نیکی به مردم است که در حساسترین لحظات، بازتاب آن شامل خود انسان می‌شود و آنگاه که نیاز و گرفتاری پدید می‌آید، همان احسان دیدگان به یاری وی می‌آیند.

جاذبه و دافعه

از جمله عوامل جاذبه که در دوستیابی نقش آشکاری دارد، خوشرویی و خوش برخوردی با مردم است. و نقطه‌ی مقابل آن در دافعه آفرینی و دور ساختن مردم از انسان، عبوس بودن و گرفتگی چهره می‌باشد.
امام باقر (ع) می‌فرماید: گشادگی چهره و شادابی سیما، وسیله‌ی مهمی برای جلب محبت و دوستی دیگران و تقرب به خداوند است، و چهره‌ی عبوس و گرفته، مایه‌ی بیزاری و نفرت دیگران و نیز دوری از خدا می‌باشد. [573].
در روایتی دیگر امام باقر (ع) می‌فرماید:
مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا مرا نصیحت و توصیه بفرمایید: رسول خدا به او سفارش‌هایی فرمود از جمله اینکه برادرت را با صورت باز
[صفحه 311]
و گشاده ملاقات کن. [574].
بدیهی است که منظور از برادر در این روایت همه‌ی برادران دینی و مؤمنان می‌باشند. و در حقیقت رهنمود پیامبر برای آن فرد، گشاده‌رویی در روابط اجتماعی و معاشرت‌ها بوده است.

انسان در زندگی اجتماعی با روحیه‌ها و سلیقه‌ها و گرایش‌های مختلف مردم روبرو است و چنانچه بخواهد با همه‌ی سلیقه‌ها و گرایش‌هایی که با وی هماهنگی ندارند، به مقابله و انکار بپردازد، صحنه‌ی زندگی بر او تنگ خواهد شد و منزوی خواهد گردید. از این رو لازمه‌ی حضور در جامعه و حتی اصلاح مفاسد مردم، نیازمند رعایت نرمش و تحمل برخی حرکت‌های جاهلانه و مغرضانه‌ی آنان است.
امام باقر (ع) می‌فرماید: جبرئیل نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت تو را درود می‌فرستد و می‌گوید: با بندگان من مدارا کن. [575].
یکی از زمینه‌های مدارا با مردم این است که آنچه از حد درک و استعداد آنان برتر است با ایشان در میان گذاشته نشود، زیرا در میان گذاشتن حقایق والا با کسانی که طاقت و ظرفیت آن را ندارند، موجب ستیزه‌جویی آنان با ارزش‌ها می‌شود.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
در تورات - در بخش مناجات‌های خدا با موسی (ع) - چنین آمده است:
ای موسی، سر مرا در سینه‌ات پنهان دار و در برخورد با مردم، و در روبرویی با دشمنان من و دشمنان خودت، مدارا پیشه کن. و رفتاری نداشته باش که بر ملا ساختن اسرار من، بدگویی و ناسزاگویی آنان را متوجه من سازی - زیرا اگر چنین کنی
[صفحه 312]
در حقیقت تو نیز در ناسزاگویی همراه آنان خواهی بود. [576].
در سخنی دیگر امام می‌فرماید:
خداوند عزوجل رفیق است (رفق و مدارا با خلق دارد) و رفق را دوست دارد و پاداشی که در برابر رفق و مدارا می‌دهد در برابر جبر و ستیز (هر چند برای خیر باشد) نمی‌دهد. [577].
بنابراین پیگیری یک هدف ارزشمند - مثلا امر به معروف و نهی از منکر - اگر همراه با رفق و ملایمت و نرمش باشد نزد خداوند محبوبتر از موردی است که همراه با غلظت و خشونت صورت گیرد و چه بسا سر آن، تأثیری باشد که رفق و مدارا در کارآیی عمل و برنامه بر جای می‌گذارد. چنان که آن حضرت در روایتی دیگر به این نکته اشاره کرده است:
رسول خدا فرمود: همانا، رفق، رأفت و نرمش همراه هیچ چیزی نخواهد بود مگر این که بر وزانت و زیبایی و جاذبه‌ی آن می‌افزاید و از هیچ عملی جدا نخواهد بود مگر این که موجب عیب و نقص آن عمل می‌گردد. [578].

در روایتی دیگر نیز از رسول خدا (ص) چنین نقل فرموده است:
اگر رفق (ملایمت و نرمش با دیگران) مخلوقی مجسم بود، دیده می‌شد که هیچ آفریده‌ای از آفریده‌های خداوند به زیبایی و نیکویی آن نیست. [579].
[صفحه 313]

در بیان معصومین (ع)، مؤمنان با تشویق‌های فراوان دعوت شده‌اند تا رشته‌های دوستی و مودت را میان خویش هر چه مستحکم‌تر سازند. از جمله‌ی آن تشویق‌ها، نوید به غفران گناهان از سوی خدا است.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
هنگامی که مؤمن با برادر مؤمن خویش مصافحه می‌کند (دست محبت او را در دست‌های خود می‌شمارد) در حالی از هم جدا خواهند شد که گناهانشان فرو ریخته است. [580].
امام باقر (ع): هر گاه فردی با دوست خویش مصافحه کند، آن که به فشردن دست رفیقش (از روی اظهار محبت) ادامه می‌دهد، پاداش بزرگتری خواهد داشت از کسی که دستش را زودتر رها می‌کند. هان! گناهان میان ایشان فرو می‌ریزد تا آنجا که دیگر گناهی بر ایشان باقی نمی‌ماند. [581].
فهم این روایات نیاز به اندکی تأمل دارد، زیرا بدیهی است که مصافحه نمی‌تواند گناهانی چون ضایع کردن حقوق مردم و خیانت به عرض و مال مؤمنان را جبران کند. بلکه وصف مؤمن خود می‌رساند که فرد زمانی از دوستی با مؤمنان سود می‌جوید که اهل ایمان باشد. ولی از آنجا که انسان معصوم نیست و لغزش‌هایی دارد، خداوند با این حرکت ارزشمند اجتماعی، لغزش‌های آنان را خواهد بخشید. گذشته از این، ممکن است منظور از ذنب در این گونه روایات، دلگیری‌ها و بدگمانی‌های افراد جامعه نسبت به یکدیگر باشد.
یعنی؛ مصافحه و نهادن دست محبت در دست یکدیگر، سبب می‌شود که دلخوری‌ها و بدگمانی‌ها از میان برود و کدورت‌ها به کلی از قلب‌ها زدوده شود. چنان که تعبیر «ان الذنوب لیتحات فیما بینهم» می‌تواند اشاره به خطاها و کدورت‌های میان آن دو شخص باشد.
[صفحه 314]
آنچه این معنا را تأیید می‌کند روایات دیگری است به این مضمون:
رسول خدا (ص) فرمود: مصافحه کنید، زیرا مصافحه کدورت‌ها، کینه‌ها و بدخواهی‌ها را از میان می‌برد. [582].
امام باقر (ع) در مورد چگونگی همزیستی با مردم می‌فرماید:
زمانی که امیرالمؤمنین (ع) در بستر وفات و در حال احتضار قرار داشت، فرزندان خویش را فرا خواند تا ایشان را سفارش به ارزش‌ها کند. از جمله مطالبی که آن حضرت در پایان سفارش‌های خود فرمود این است که:
ای فرزندانم، با مردم به گونه‌ای زندگی کنید که اگر روزی از دیدشان

پنهان شدید، (و به سفری رفتید و یا در بستر بیماری افتادید) برایتان دلتنگ شوند و مشتاق دیدار شما باشند و اگر زندگی را بدرود گفتید، برایتان بگریند و اشک ریزند. [583].

حفظ و تقویت روابط خویشاوندی

معاشرت و ارتباط اجتماعی با خویشاوندان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. و در مکتب اهل بیت، تأکید فراوانی نسبت به آن شده است.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
رسول خدا (ص) فرموده است: آنان که از امت من حاضر و یا غایبند، و نیز همه‌ی آنان را که در صلب پدران و رحم مادرانند و تا قیامت خواهند آمد، همه و همه را سفارش می‌کنم به صله‌ی رحم و حفظ روابط خویشاوندی. هر چند حفظ این پیوند مستلزم پیمودن راهی یکساله باشد! زیرا حفظ پیوندهای خانوادگی و صله‌ی رحم از برنامه‌های دین است. [584].
[صفحه 315]
امام باقر (ع) از ابوذر رضی الله عنه نقل کرده است:
رسول خدا (ص) فرمود: دو طرف صراط در روز قیامت، خویشاوندی - رحم - و امانتداری است. پس کسی که از منطقه‌ی صله‌ی رحم و ادای امانت عبور کند و در آنجا مواجه با مشکل نشود، به بهشت راه می‌یابد و کسی که پیوندهای خویشاوندی را بریده و به امانت خیانت کرده است، هیچ عمل دیگری مایه‌ی نجات او نخواهد شد و صراط او را در اعماق آتش سرنگون خواهد کرد. [585].

از آنجا که خانواده نخستین جامعه‌ی طبیعی و کوچکترین گروهی است که از تعدد و تجمع آن، جوامع بزرگ شکل می‌گیرد، لازمه‌ی حرمت نهادن به نهاد جامعه، ارج نهادن به نظام خانواده است.
تحکیم روابط اجتماعی نیازمند وجود پیوند صحیح و رابطه‌ی عاطفی و انسانی میان گروه‌های کوچکتر و خانواده‌هایی است که جامعه از آن تشکیل شده است.
توصیه‌های مکرر قرآن و پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) به احترام گذاری فرزندان نسبت به پدر و مادر و رعایت حقوق اعضای خانواده از سوی هر یک از ایشان، خود توصیه‌ای است در راستای حفظ سلامت کلیت جامعه‌ی بشری.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
سه چیز است که خداوند به هیچ کس در آن سه رخصت نداده است (هیچ کس اجازه‌ی ترک آن را ندارد) 1- ادای امانت چه امانت دهنده نیک باشد یا فاجر. 2- وفای به پیمان چه فرد مقابل نیک باشد یا بدکار. 3- نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند و چه گنهکار! [586].
[صفحه 316]
و نیز امام باقر (ع) می‌فرماید: بدترین پدر کسی است که محبت و نیکی فراوان وی به فرزندش موجب افراط و زیاده‌روی شود و بدترین فرزندان کسی است که کوتاهی در حق پدر و مادر او را گرفتار خشم آنان - عقوق - کند. [587].
امام باقر (ع) در بیان اهمیت رفتار فرزند با والدین می‌فرماید:
پدرم - زین‌العابدین - مردی را دید که فرزندش در کنار او بود و فرزند به دست پدر تکیه داشت. از آن روز تا پایان عمر، هرگز پدرم با آن فرزند بی‌ادب سخن نگفت و سخن نگفتن با او به خاطر ناراحتی و نارضایتی از آن کار خطایش بود. [588].

عالی‌ترین نمود مودت اجتماعی

در تعالیم ائمه‌ی معصومین (ع) نه تنها تحکیم پایه‌های روابط اجتماعی خواسته شده است بلکه آنان در صدد ژرفا بخشیدن به این الفت‌ها و محبت‌ها تا اعماق جان و دل مؤمنان می‌باشند.
نه تنها به مؤمنان تعلیم می‌دهند که:
مؤمن برادر مؤمن است، نه او را ناسزا می‌گوید و نه محرومش می‌کند و نه به وی بدگمان می‌شود، [589] و نه تنها آنان را تشویق می‌کنند که:
ثروتمندانشان به تهیدستانشان رسیدگی کرده و قدرتمندانشان از ضعیفانشان دستگیری کنند و در تشییع جنازه‌ی رفتگانشان شرکت جویند و به ملاقات یکدیگر بروند و... [590].
بلکه به ایشان رهنمود داده‌اند که در اعماق قلب خویش و حتی در روابط خود با
[صفحه 317]
خدا، از دعا برای مؤمنان و خیر اندیشی و خیرخواهی برای آنان غافل نباشند.
امام باقر (ع) در ترغیب مؤمنان به تعهد و دلسوزی در قبال یکدیگر می‌فرماید:
هیچ دعایی به اندازه‌ی دعای انسان برای کسی که غایب است (نزد انسان حضور ندارد) زود به اجابت نمی‌رسد [591].
در روایت دیگر امام چنین فرموده است:
سریع‌ترین دعاها در بر آورده شدن، دعای برادر مؤمنی برای برادر خویش و در غیاب وی است، نخستین دعاها را برای برادر خود می‌کند، فرشته‌ای مأمور خواهد بود که بگوید: آمین و برای خود تو دو چندان آن باد! [592].

در فصل‌های قبل سخن از اهمیت مودت اجتماعی به میان آمد. ولی در روابط اجتماعی مؤمنان، دوستی‌ها و معاشرت‌ها دارای ملاک ارزشی و انگیزه‌ی الهی است. زیرا اصولا انسان با گام نهادن در دایره‌ی ایمان، تمام تلاش‌ها و حرکت‌هایش، باید رنگ خدایی داشته باشد.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
رسول خدا فرمود: دوستی مؤمن نسبت به مؤمن دیگر برای خدا، از بزرگترین شعبه‌های ایمان است. هان! کسی که دوستی‌هایش در راه خدا و دشمنی‌هایش در راه خدا و بذل و بخشش‌هایش در راه خدا و دریغ داشتن‌هایش در راستای رضای خدا باشد از انسان‌های برگزیده‌ی خدا خواهد بود. [593].
در حدیث دیگر امام باقر (ع) می‌فرماید:
هرگاه خواستی بدانی که آیا در وجود تو خیر و ارزشی هست به قلب خویش
[صفحه 318]
نگاه کن، پس اگر قلبت اهل طاعت خدا را دوست داشت و اهل گناه و معصیت پروردگار را دشمن دارد، خیر و ارزش در نهاد تو هست و خداوند تو را دوست می‌دارد ولی اگر اهل اطاعت خدا را دشمن دارد و اهل معصیت را دوست می‌دارد، خیری در تو نیست و خداوند تو را دشمن خواهد داشت، انسان با کسی است که او را دوست دارد [594] (یعنی انسان در خیر و شر ملحق به دوستان خود است).

امام باقر (ع) همپای تشویق مؤمنان به برقرار کردن روابط صمیمانه و عاطفی و خدماتی با سایر اعضای جامعه‌ی اسلامی، به خطرها و آفت‌های آن نیز هشدار داده و ایشان را از روابط و معاشرت‌هایی که موجب انحراف و فساد می‌شود منع کرده است.
آن حضرت در این باره می‌فرماید:
در راستای حق گام بنه و از بیهودگی‌ها کناره بگیر.
از دشمنت اجتناب کن (و با نزدیک شدن به وی خود را در معرض آسیب‌های او قرار مده).
از دوستان متفرقه بر حذر باش (و به آنان اطمینان نکن) مگر دوستی که امین و خدا ترس باشد.
با فاجر و گناه پیشه مصاحبت و رفاقت و همراهی نکن. و او را بر اسرار خویش آگاه مگردان.
در کارهایت با کسانی مشورت کن که خشیت و بیم خدا دارند. [595].
امام باقر (ع) در رهنمودی دیگر می‌فرماید:
[صفحه 319]
با ثروتمندان همنشینی و مجالست نکن، زیرا انسان قبل از این که با سرمایه داران و توانمندان همنشین شود (از وضع خویش خشنود است) و نعمت‌های خدا را در حق خویش درک می‌کند و ارج می‌نهد، اما وقتی با افراد مرفه و ثروتمند نشست، بینش او عوض می‌شود و در همان برخورد و نشست اول، قبل از این که مجلس را ترک بگوید چنین تصور می‌کند که خدا هیچ نعمتی به او نداده است. [596].

پرهیز از معاشرت با عناصر ناسالم و ناصالح جامعه، همیشه به معنای بی‌اعتنایی و اظهار خصومت و بی مهری نسبت به آنان نیست، چه این که گاهی اتخاذ چنین شیوه‌ای در برابر آنان میسر نیست (مثل مواردی که کاری از کارهای اجتماعی به دست آنان سپرده شده و مؤمن ناگزیر از مراجعه‌ی به ایشان است) و گاهی موجب پیامدهای ناگوار می‌شود. بنابراین باید موارد و زمینه‌ها را نخست بررسی کرد و سپس در هر مورد عکس‌العملی شایسته از خود نشان داد.
امام باقر (ع) به زاویه‌ای از این مسأله اشاره کرده و فرموده است:
با منافقان - انسان‌های دو چهره، زبانباز که آنچه می‌گویند سطحی است و در قلب به آن پایبند نیستند - صرفا با زبان و گفتارت، دوستی و سازش کن و محبت خالص و بی شائبه‌ات را برای مؤمنان قرار ده. و اگر شخصی از یهود - که ناسازگارترین عناصر با مسلمانانند - همنشین تو گردید، آداب همنشینی را درباره‌ی او خوب بجا آور! [597].

خداوند متعال در قرآن به سست ایمان‌ها و اهل گناه هشدار داده و به پیامبر (ص) امر کرده است که به آنان بگوید:
[صفحه 320]
خداوند می‌تواند عذاب سختی را از بالای سر و یا زیر گام‌هایتان برای شما بفرستد و یا این که لباس اختلاف و تفرقه بر اندام شما بپوشاند و گروهی از شما را به عذاب و ناراحتی از سوی گروه دیگر مبتلا سازد. [598].
امام باقر (ع) در بیان معنا و مصداق این آیه می‌فرماید:
منظور از اختلاف، اختلاف‌ها و مشاجره‌های دینی است، که گروهی به گروه دیگر می‌تازد و طعن می‌زنند و منظور از عذاب برخی گروه‌ها به وسیله‌ی گروه دیگر این است که این گروه‌ها به خاطر اختلاف نظر به جان هم افتاده و یکدیگر را می‌کشند و همه‌ی این‌ها در مورد اهل قبله (مسلمانان) است. [599].
این هشداری به ملت‌های مسلمان می‌باشد که مبادا به انحراف و گناه تن دهند زیرا مخالفت با رهنمودهای خداوند یکی از پیامدهایش تضادها و درگیری‌های اجتماعی است.
در این جا تحقیق خود درباره‌ی زندگی سراسر نور و رحمت امام باقر (ع) به پایان می‌رسانیم. در حالی که به کاستی‌های خود اقرار داریم و امیدواریم که خداوند کاستی‌های ما را جبران کرده و اهل اندیشه و نظر در ژرفا بخشیدن به این نگرش‌ها و پژوهش‌ها همت گمارند.

[1] احقاق الحق 9 / 369.
[2] بقره / 152.
[3] در سال تولد امام باقر (ع) چهار نقل وجود دارد که عبارتند از: سال‌های 59، 58، 57، 56 هجری در این میان نقل دوم، یعنی سال 57 از پشتوانه‌ی تاریخی و حدیثی بیشتری برخوردار است. برخی از منابعی که سال 57 را یاد کرده‌اند عبارتند از: دلائل الامامة 94؛ اصول کافی 2 / 372؛ ارشاد مفید 2 / 56؛ مصباح المتهجد 557؛ اعلام الوری 259؛ مناقب ابن‌شهر آشوب 4 / 210؛ روضة الواعظین 1 / 207؛ کفایة الطالب 455؛ وفیات الاعیان 4 / 174... و منابعی که سال 58 را سال ولادت امام باقر (ع) دانسته‌اند عبارتند از: اثبات الوصیة 153-150؛ عیون المعجزات 75 و منابعی که سال 59 را نقل کرده‌اند چنینند: فرق الشیعة 61؛ عمدة الطالب 139 - 138؛ بحار 46 / 217 به نقل از مصباح کفعمی.
[4] رک: سبائک الذهب 74؛ عیون المعجزات 75؛ اخبار الدول و آثار الاول 11.
[5] کشف الغمة 2 / 318؛ الفصول المهمة 211؛ مصباح کفعمی 522؛ نورالابصار شبلنجی 142؛ و...
[6] تذکرة الائمة، لاهیجی 125.
[7] دلائل الامامة 94؛ مصباح المتهجد 557؛ اعلام الوری 259.
[8] اعیان الشیعة 1 / 650.
[9] انه اول من اجتمعت له ولادة الحسن والحسین (ع). رک: مناقب ابن‌شهر آشوب 4 / 208؛ عمدة الطالب 139-138؛ نورالابصار، مازندرانی 51.
[10] برخی منابع، ام عبدالله، فاطمه را فرزند حسن مثنی (حسن بن حسن) دانسته‌اند مانند: تذکرة الخواص 302؛ وفیات الاعیان 4 / 174. اما بیشتر منابع وی را فرزند بی‌واسطه‌ی امام حسن مجتبی (ع) به شمار آورده‌اند مانند: تاریخ یعقوبی 2 / 320؛ فرق الشیعة، نوبختی 61؛ دلایل الامامة 95؛ اصول کافی 2 / 372؛ اثبات الوصیة 150؛ اعلام الوری 259؛ تذکرةالخواص 302؛ البدایة و النهایة 9 / 309؛ اخبار الدول و آثار الاول 111...
[11] هی اول علویة ولدت علویا. دلائل الامامة 95.
[12] همان.
[13] عیون المعجزات 75؛ اثبات الهداة 5 / 270؛ بحار 46 / 217؛ نورالابصار، مازندرانی 44؛ الانوار البهیة 115.

[14] مثیرالاحزان، جواهری 237، تاریخ ابن‌خلکان 2 / 23، تاج المواليد، طبرسی / 39، المعارف 215، سیر اعلام النبلاء، 4 / 401 و...
[15] الفصول المهمة 211، بحار 46 / 216، سیرة الائمة الاثنی عشر 2 / 200.
[16] سبائک الذهب 74؛ عیون الاخبار، ابن‌قتیبه 1 / 312؛ ارشاد مفید 2 / 156؛ تذکرة الخواص 302؛ مرآة الجنان 1 / 248؛ تاریخ ابن‌وردی 1 / 248؛ روض الریاحین 67؛ الصواعق المحرقة 210؛ شذرات الذهب 1 / 149.
[17] تاریخ یعقوبی 2 / 302؛ سیر اعلام النبلاء 4 / 402؛ الفصول المهمة 211؛ شذرات الذهب 1 / 149.
[18] تاج المواليد 39؛ کشف الغمة 2 / 318؛ تذکرة الخواص 302؛ اعیان الشیعة 1 / 650.
[19] تذکرة الخواص 302؛ اعیان الشیعة 1 / 650.
[20] البدایة والنهایة 9 / 309.
[21] این القاب در منابع زیر آمده است: دلائل الامامة 94؛ تاج المواليد 39؛ کشف الغمة 2 / 318؛ تذکرة الخواص 5 / 302؛ احقاق الحق 12 / 165.
[22] ام ولد به کنیزی گفته می‌شود که از مولای خود صاحب فرزند شده باشد.
[23] ذکر عندالرضا (ع) القاسم بن محمد... و سعید بن المسیب فقال: کانا علی هذا الامر... قرب الاسناد 210، بحار 46 / 366.
لازم به یادآوری است که در متن حدیث قاسم بن محمد دایی امام موسی بن جعفر (ع) یاد شده که جد مادری به جای آن صحیح است و آنچه می‌نماید که مراد از قاسم بن محمد همان جد مادری است، ذیل حدیث می‌باشد.
[24] الفصول المهمة 221.
[25] برخی از منابع که این هفت تن را یاد کرده‌اند عبارتند از: ارشاد مفید 2 / 172؛ تاج المواليد 118؛ مناقب 4 / 210؛ تذکرة الائمة 216.
[26] طبقات ابن‌سعد 5 / 236؛ تذکرة الخواص 306.
[27] اعلام الوری 265؛ کشف الغمة 2 / 322؛ الفصول المهمة 221؛ بحار 46 / 365.
[28] فرق الشیعة 61، اعلام الوری به جای ماه ذوالحجة، ماه ربیع الاول را یاد کرده است. رک: ص 259.
[29] تاریخ یعقوبی 2 / 320؛ تذکرة الخواص 306؛ الفصول المهمة 220؛ اخبار الدول و آثار الاول 11؛ اسعاف الراغبین 195؛ نورالابصار، مازندرانی 66 و... در بسیاری از این منابع؛ مطلب به صورت «قیل» یاد شده است.

[30] کشف الغمة 2 / 322؛ وفیات الاعیان 4 / 174؛ تاریخ ابی‌الفداء 1 / 248؛ تتمة المختصر 1 / 248؛ اعیان الشیعة 1 / 650.
[31] المختصر فی اخبار البشر 1 / 203؛ تتمة المختصر 1 / 248.
[32] مرآة الجنان 1 / 247.
[33] کامل ابن‌اثیر 5 / 180.
[34] مآثر الانافة فی معالم الخلافة 1 / 152.
[35] طبقات الکبیر 5 / 238؛ اصول کافی 2 / 372؛ تاریخ قم 197؛ ارشاد مفید 2 / 156؛ دلائل الامامة 94؛ تاج المواليد 118؛ مناقب 4 / 210؛ سیر اعلام النبلاء 4 / 409؛ الانوار البهیة 126؛ تاریخ ابن‌خلدون 2 / 23؛ عمدةالطالب 137؛ شذرات الذهب 1 / 149؛ و...
[36] الصواعق المحرقة 210؛ احقاق الحق 12 / 154؛ اسعاف الراغبین بهامش نورالابصار 254؛ مثیر الاحزان، جواهری 244.
[37] الخرائج و الجرائح، راوندی 2 / 604؛ مدینة المعاجز 349؛ بحار 46 / 329؛ مستدرک الوسائل 2 / 211.
[38] مآثر الانافة فی معالم الخلافة 1 / 152؛ مصباح کفعمی 522.
[39] سبائک الذهب 74؛ دلائل الامامة 94؛ مناقب ابن‌شهر آشوب 4 / 210؛ الفصول المهمة 220؛ الانوار البهیة 126.
[40] الخرائج و الجرائح، راوندی 2 / 604؛ مدینة المعاجز 349؛ بحار 46 / 329؛ مستدرک الوسائل 2 / 211.
[41] تاریخ یعقوبی 2 / 320؛ مروج الذهب 3 / 219؛ الانوار البهیة 126؛ اعیان الشیعة 1 / 650.
[42] در کتاب اخبار الدول و آثار الاول ص 111 شهادت امام باقر (ع) در خلافت ابراهیم بن ولید دانسته شده است، ولی چنان که توضیح داده شد وفات آن حضرت در خلافت هشام بوده و ابراهیم بن ولید می‌توانسته است از مجریان نقشه‌ی هشام به شمار آید.
[43] ابراهیم بن ولید بن عبدالملک، بعدها در سال 129 به خلافت رسید، ولی خلافتش دیری نپایید و پس از هفتاد روز کشته شد. رک: تاریخ الخلفاء، سیوطی 254.
[44] فرق الشیعة 61؛ اصول کافی 2 / 372؛ ارشاد مفید 2 / 156؛ دلائل الامامة 94؛ اعلام الوری 259؛ کشف الغمة 2 / 327؛ تذکرة الخواص 306؛ مصباح کفعمی 522، شذرات الذهب 1 / 149 و...
از برخی منابع استفاده می‌شود که آن حضرت، هنگام رحلت در شهر مدینه نبوده است، بلکه در محلی به نام حمیمه از روستاهای نواحی مکه یا شام بوده؛ پس از شهادت، آن گرامی را به مدینه منتقل کرده‌اند. رک: وفیات الاعیان 4 / 174؛ المختصر فی اخبار البشر 1 / 203؛ احقاق الحق 12 / 152.

[45] نساء / 64.
[46] نساء / 80.
[47] این حدیث در صحاح اهل سنت نقل شده است، از آن جمله: صحیح بخاری در جزء چهارم کتاب «الاحکام» صحیح ترمذی 2 / 45. ترمذی این حدیث را حسن و صحیح دانسته است، صحیح مسلم در کتاب «الامارة باب الناس تبع لقریش» 2 / 191؛ صحیح ابی‌داود 2 / 207 کتاب «المهدی»؛ مسند احمد 5 / 106؛ المستدرک علی الصحیحین 3 / 618 کتاب «معرفة الصحابة»؛ تاریخ بغداد 14 / 353 شماره‌ی 7673؛ تاریخ الخلفاء 7 در فصل «مدة الخلافة».
[48] برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر 23 - 14.
[49] ینابیع المودة 440، احقاق الحق 13 / 49. در کتاب احقاق الحق این گونه روایات از کتاب‌های اهل سنت نقل شده است و منابع روایی در این باره روایات متعدد نقل کرده‌اند و مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی 1 / 286 بابی را تحت عنوان «ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمة علیهم‌السلام واحدا فواحدا» گشوده است.
[50] اثبات الوصیة 151.
[51] نورالابصار، مازندرانی 47؛ الانوار البهیة 116.
[52] تذکرة الائمة، 125.
[53] المعارف، ابن‌قتیبه 307.
[54] الاصابة فی تمییز الصحابة 1 / 213.
[55] همان.
[56] کشف الغمة 2 / 321؛ تذکرة الخواص 303؛ بحار 46 / 227.
[57] اصول کافی 2 / 373؛ اختیار معرفة الرجال 42-41؛ اعلام الوری 263-262.
[58] تاریخ یعقوبی 2 / 320.
[59] اصول کافی 2 / 77؛ ارشاد مفید 2 / 157-156؛ روضة الواعظین 1 / 203؛ کشف الغمة 2 / 323؛ بحار 46 / 224 - 223.
[60] اثبات الوصیة 150؛ علل الشرایع 1 / 234-233؛ رجال الکشی 27، اختصاص 62؛ سیر اعلام النبلاء 4 / 404؛ اثبات الهداة 5 / 263؛ بحار 46 / 228-224.
[61] اصواعق المحرقة 141.
[62] همان 172.
[63] الصواعق المحرقة 201.
[64] عیون الأخبار، ابن‌قتیبه 1 / 312؛ مطالب السؤول 81؛ تذکرة الخواص 303؛ الفصول المهمة 211؛ اخبار الدول و آثار الاول 157؛ ینابیع المودة،

494 و 360. برای اطلاع از منابع فزونتر در این زمینه، مراجعه شود به: احقاق الحق 12 / 155.
[65] «قلت یا ابن‌رسول الله هلا اوصیت اکبر اولادک؟ فقال: یا أبا عبدالله لیست الامامة بالصغر و الکبر، هکذا عهد الینا رسول الله (ص) و هکذا وجدنا مکتوبا فی اللوح و الصحیفة... کفایة الاثر 243.
[66] الکافی 1 / 305؛ اثبات الوصیة 152-142؛ کمال الدین 319-318؛ کفایة الاثر 319-239 و 242؛ اعلام الوری 260؛ اثبات الهداة 5 / 264.
[67] اصول کافی 2 / 79-78؛ مناقب 4 / 211؛ بحار 46 / 229.
[68] در بخش‌های آینده، آرای اندیشمندان و فقهای جهان اسلام درباره‌ی شخصیت معنوی و علمی امام باقر (ع) بتفصیل خواهد آمد.
[69] اصول کافی 2 / 482.
[70] مناقب 4 / 206.
[71] کشف الغمة 2 / 350.
[72] کشف الغمة 2 / 347.
[73] اثبات الوصیة 152؛ کفایة الاثر 243-236؛ ارشاد مفید 2 / 157-156؛ سیر اعلام النبلاء 4 / 404؛ احقاق الحق 12 / 179؛ نور الابصار، مازندرانی 60-59.
[74] قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح. هود / 46.
[75] حجرات / 13.
[76] انا منجوک واهلک الا امرأتک کانت من الغابرین، عنکبوت / 33.
[77] بقره / 247.
[78] یوسف / 55.
[79] احزاب / 36.
[80] حج / 18.
[81] انعام / 83.
[82] یوسف / 100.
[83] النجم / 3.
[84] الباقر (ع): انا نحن نتوارث الکمال و التمام اللذین انزلهما الله علی نبیه صلی الله علیه و آله فی قوله: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» والارض لاتخلو ممن یکمل هذه الامور التی یقصر غیرنا عنها.
[85] عن یزید بن حازم قال: کنت عند أبی‌جعفر (ع) فمررنا بدار هشام بن عبدالملک و هی تبنی فقال: أما والله لتهدمن أما والله لینقلن ترابها من مهدمها، أما والله لتبدون أحجار الزیت، و انه لموضع النفس الزکیة، فتعجبت و قلت دار هشام من یهدمها؟! فسمعت اذنی هذا من أبی‌جعفر (ع) قال: فرأیت‌ها بعد ما مات هشام و قد کتب الولید فی أن یستهدم و

ینقل ترابها، فنقل حتی بدت الأحجار و رأیتها. دلائل الامامة 110؛ کشف الغمة 2 / 346؛ اثبات الهداة 5 / 306؛ بحار 46 / 268.
[86] قال ابوبصیر: کنت مع الباقر (ع) فی المسجد، اذ دخل علیه عمر بن عبدالعزیز، علیه ثوبان ممصران متکئا علی مولی له. فقال (ع): لیلین هذا الغلام، فیظهر العدل، و یعیش أربع سنین، ثم یموت فیبکی علیه أهل الأرض، و یلعنه أهل السماء. فقلنا: یابن رسول الله، ألیس ذکرت عدله و انصافه؟ قال: یجلس فی مجلسنا، ولا حق له فیه، ثم ملک و أظهر العدل جهده. الخرائج و الجرائح 1 / 279.
[87] و روی عن عدة من اصحابه انهم قالوا: کنا معه فمر به زید بن علی (ع). فقال لنا: لترون أخی هذا و الله لیخرجن بالکوفة و لیقتلن و لیصلبن و یطاف برأسه. اثبات الوصیة 150؛ الفصول المهمة 216؛ احقاق الحق 12 / 182؛ بحار 46 / 252؛ نورالابصار 143.
[88] دلائل الامامة 103.
[89] عن أبی‌الصباح الکنانی قال: صرت یوما الی باب أبی‌جعفر الباقر (ع)، فقرعت الباب، فخرجت الی وصیفة ناهد، فضربت بیدی الی رأس ثدیها و قلت لها: قولی لمولاک: انی بالباب. فصاح من آخر الدار: ادخل، لا ام لک. فدخلت، و قلت: یا مولای - والله - ما قصدت ریبة، و لا أردت الا زیادة فی یقینی فقال: صدقت لئن ظننتم أن هذه الجدران تحجب أبصارنا کما تحجب أبصارکم، اذن لا فرق بیننا و بینکم! فایاک أن تعاود لمثلها. الخرائج و الجرائح 1 / 273.
[90] تهذیب الاسماء و اللغات، شرف الدین النووی 1 / 87. الامام الصادق و المذاهب الاربعة 1 / 436.
[91] سیر اعلام النبلاء 4 / 401.
[92] نحل / 89.
[93] یس / 12.
[94] انعام / 38.
[95] دلائل الامامة 104؛ امان الاخطار 52؛ بحار 46 / 308؛ نور الابصار، مازندرانی 64-60.
[96] حلیة الاولیاء 3 / 180.
[97] التذکرة 347.
[98] البدایة والنهایة 9 / 309.
[99] سیر اعلام النبلاء 4 / 401.
[100] منظور ابن‌صباغ مالکی از «صاحب ارشاد» شیخ مفید می‌باشد که در ج 2، ص 155 کتاب الارشاد به مطلب یاد شده تصریح کرده است.
[101] الفصول المهمة 211-210. نظیر این بیان را محمد بن طلحة القرشی العدوی الشافعی در کتاب مطالب السؤول 2 / 50 آورده است.

[102] سبائک الذهب 74.
[103] الصواعق المحرقة 210. نظیر این سخن را المناوی در کتاب الکواکب الدریة 1 / 164 آورده است.
[104] اعلام 3 / 932.
[105] جوهرة الکلام 135-132.
[106] مرآة الجنان 1 / 248؛ روض الریاحین، عبدالله بن اسعد الیافعی 57؛ شذرات الذهب 1 / 149.
[107] حلیة الاولیاء 3 / 186.
[108] برای اطلاع از منابع و نقل‌های فزونتر مراجعه شود به: وفیات الاعیان 3 / 314؛ تذکرة الحفاظ 1 / 117؛ الوافی بالوفیات 4 / 102؛ اخبار الدول 111؛ شرح الشفا للخفاجی 1 / 292؛ اسعاف الراغبین 229؛ الروضة الندیة 12؛ جامع کرامات الاولیاء 1 / 97.
[109] الطبقات الکبری 5 / 324.
[110] طبقات الحفاظ 1 / 131.
[111] تهذیب التهذیب 5 / 164.
[112] برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: الامام الصادق والمذاهب الاربعة (2 - 1) / 440 - 450.
[113] مسند احمد 2 / 14؛ صحیح مسلم 7 / 122؛ سنن الترمذی 2 / 308؛ تاریخ البغدادی 8 / 443؛ مصابیح السنة 2 / 204.
[114] ماضل صاحبکم و ما غوی - و ما ینطق عن الهوی - ان هو الا وحی یوحی - علمه شدید القوی. النجم / 2-5.
[115] قرانا عربیا غیر ذی عوج لعلهم یتقون. الزمر / 28.
[116] انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. الاحزاب / 33.
[117] منه آیات محکمات هن ام الکتاب و آخر متشابهات... آل عمران / 7.
[118] فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون. النحل / 43.
[119] و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون. النحل / 44.
[120] ان ههنا لعلما جما لواصبت له حمله. نهج‌البلاغه.
[121] بحار 11 / 83.
[122] اعیان الشیعة 4 ق، 2 / 28؛ ائمتنا 1 / 332.
[123] مناقب، ابن‌شهر آشوب 4 / 211.
[124] النحل / 89.
[125] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 175.
[126] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 153.
[127] این سخن علی (ع) اشاره‌ای دارد به بیانِ پیامبر (ص) که فرمود:

«أنا مدينة العلم و علی بابها، فمن اراد المدينة فليأتها من بابها».
[128] «مارقه» به گروه خوارج اطلاق شده است؛ زیرا آنان از زیر بار بیعت خود با علی (ع) خارج شدند، و علی (ع) در خطبه‌ی شقشقیه به این جهت درباره‌ی ایشان گفت: «و مرقت اخری». نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 3.
[129] نساء / 35.
[130] احتجاج طبرسی 2 / 324.
[131] الکافی 8 / 349؛ بحار 21 / 26.
[132] کهف / 39.
[133] انسان / 76؛ تکویر / 81.
[134] اعراف / 155.
[135] شوری / 30.
[136] جاثیه / 22.
[137] انعام / 164؛ اسراء / 15؛ زمر / 39؛ فاطر / 18.
[138] عن ابی‌جعفر و ابی عبدالله (ع) قالا: ان الله ارحم بخلقه من ان یجبر خلقه علی الذنوب ثم یعذبهم علیها و الله اعز من ان یرید امرا فلا یکون، قال: فسئلا (ع) هل بین الجبر و القدر منزلة ثالثة؟ قالا: نعم اوسع مما بین السماء و الارض. اصول کافی 1 / باب الجبر و القدر، حدیث 9.
[139] اختیار معرفة الرجال، جزء 4 / 302، حدیث 543.
[140] همان، حدیث / 544.
[141] اختیار معرفة الرجال، جزء 3 / 225، حدیث 402.
[142] اعراف / 175.
[143] تفسیر العیاشی 2 / 42؛ اختیار معرفة الرجال 228، حدیث 406؛ بحار 46 / 322.
[144] تاریخ طبری 5 / 456؛ الکامل فی التاریخ 4 / 207-209.
[145] الفصل فی الملل و الأهواء و النحل 2 / 13-14.
[146] تاریخ طبری 5 / 457؛ الکامل فی التاریخ 4 / 209.
[147] فرق الشیعة 34.
[148] «تبان» به معنای علاف و کاه فروش است.
[149] اختیار معرفة الرجال 301.
[150] طبقات ابن‌سعد 5 / 237.
[151] فرق الشیعة 27-28.
[152] «کسفیه» نامیده شدند، چون می‌گفتند: «ان علیا هو الکسف الساقط من السماء».
[153] فرق الشیعة 38؛ الفصل فی الملل و الاهواء و النحل 2 / 14.
[154] سیر اعلام النبلاء 4 / 407؛ تاریخ ابن‌عساکر 15 / 357.
[155] اصول کافی 2 / 75.

[156] الاحتجاج 323.
[157] در معنای «صمد» مفاهیم دقیقی بیان شده که برای آگاهی از آن می‌توان به منابع ذیل مراجعه کرد: توحید صدوق 88؛ اصول کافی، کتاب التوحید، باب تأویل الصمد.
[158] اصول کافی، باب اطلاق القول بانه شیء، حدیث 7.
[159] همان، باب ادنی المعرفة، حدیث 2.
[160] همان، باب الکون والمکان، حدیث 3.
[161] همان، باب النهی عن الکلام فی الکیفیة، حدیث 7.
[162] همان، حدیث 1.
[163] طه / 81.
[164] توحید صدوق 168؛ ارشاد مفید 163؛ الفصول المهمة 214.
[165] ص / 75.
[166] ذاریات / 47.
[167] سیرة الائمة الاثنی عشر 2 / 213، و نظیر آن در تفسیر برهان 4 / 64.
[168] توحید صدوق / 172.
[169] همان 170.
[170] الاحتجاج 321.
[171] اصول کافی، کتاب التوحید، باب صفات الذات، حدیث 6.
[172] همان، باب النهی عن الکلام فی الکیفیة، حدیث 4.
[173] نساء / 114.
[174] نساء / 5.
[175] مائده / 101.
[176] اختصاص مفید 322.
[177] سبأ / 18.
[178] الاحتجاج / 327.
[179] بحار 46 / 349.
[180] بقره / 79.
[181] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 145.
[182] بحار 2 / 315.
[183] بحار 2 / 310.
[184] همان 2 / 298.
[185] محاسن 209؛ بحار 72 / 222.
[186] کنزالعمال 16 / 519، حدیث 45715.
[187] همان 16 / 522، حدیث 45728.
[188] این بیان به معنای پذیرش رأی عمر از سوی علی (ع) نیست، بلکه

دقیقا ذیل روایت می‌رساند که علی (ع) فرمان عمر را باعث فساد جامعه و جواز متعه را مایه‌ی مصونیت جامعه از ابتلا به فحشا می‌دانسته است، ولی آن حضرت چون قدرت اجرایی برای لغو فرمان عمر نداشته، مطلب را با این بیان یاد کرده است - و ظاهرا این سخن در دوران حکومت عثمان صادر شده است -.
[189] کشف الغمة 2 / 362؛ بحار 46 / 356؛ اعیان الشیعة 1 / 653.
[190] المحاسن، باب المقائیس و الرأی 214؛ بحار 2 / 308.
[191] بحار 2 / 309.
[192] همان 2 / 304.
[193] همان 2 / 304.
[194] الامام الصادق، حیاته و عصره - آراؤه و فقهه 22.
[195] همان، 24.
[196] نور / 36.
[197] همان / 37.
[198] اصول کافی 6 / 256؛ بحار 46 / 358؛ الانوار البهیة 118؛ اعیان الشیعة 1 / 652.
[199] توبه / 5.
[200] توبه / 29.
[201] تحف العقول، من کلام الباقر (ع) فی احکام السیوف. فروع کافی، کتاب الجهاد 5 / 10.
[202] من مشی الی سلطان جائر فامره بتقوی الله و خوفه و وعظه، کان له مثل اجر الثقلین من الجن و الانس و مثل اعمالهم. بحار 75 / 375؛ وسائل الشیعة 11 / 406.
[203]... ان ائمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دین الله. اصول کافی 1 / 184.
[204] اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب. بقره / 167.
[205] هم والله ائمة الظلمة و اشیاعهم. بحار 1 / 374.
[206] ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر سبیل الأنبیاء، و منهاج الصلحاء، فریضة عظیمة بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر. وسائل الشیعة 11 / 395؛ فروع کافی 5 / 56.
[207] بئس القوم یعیبون الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. فروع کافی 5 / 57.
[208]... فانکروا بقلوبکم والفظوا بالسنتکم و صکوا بها جباههم، و لا تخافوا فی الله لومة لائم، فان اتعظوا و الی الحق رجعوا فلا سبیل علیهم، انما

السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم. هنالک فجاهدوهم بابدانکم... حتی یفیئوا الی امر الله و یمضوا علی طاعته... وسائل الشیعة 11 / 403؛ فروع کافی 5 / 56.
[209] یکون فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مراؤون... لا یوجبون امرا بمعروف و لا نهیا عن منکر الا اذا امنوا الضرر، یطلبون لانفسهم الرخص والمعاذیر یتبعون زلاة العلماء و فساد عملهم، یقبلون علی الصلاة و الصیام و ما لا یکلمهم فی نفس و لا مال و لو اضرت الصلاة بسائر ما یعملون باموالهم و ابدانهم لرفضوها... (مدرک سابق).
[210]... و أوحی الله عزوجل الی شعیب النبی (ع): انی معذب من قومک مائةالف - اربعین الفا من شرارهم و ستین الفا من خیارهم - فقال (ع): یا رب هؤلاء الأشرار، فما بال الاخیار؟ فاوحی الله عزوجل الیه: داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا لغضبی. فروع کافی 5 / 56.
[211]... فجاهدوهم بابدانکم و ابغضوهم بقلوبکم غیر طالبین سلطانا و لا باغین مالا و لا مریدین بظلم ظفرا. (مدرک سابق).
[212] ما اوسع العدل، ان الناس یستغنون اذا عدل علیهم. مستدرک 2 / 267.
[213] ان الامامة لا تصلح الا لرجل فیه ثلاث خصال: ورع یحجزه عن المحارم، و حلم یملک به غضبه، و حسن الخلافة علی من ولی، حتی یکون له کالوالد الرحیم. الخصال 116؛ بحار 25 / 137.
[214] سئل الباقر (ع) عن علة احتیاج الناس الی النبی (ص) و الامام (ع)؟ فقال: لبقاء العالم علی صلاحه، و ذلک ان الله عزوجل یرفع العذاب عن أهل الأرض اذا کان فیه نبی او امام. بحار 23 / 50؛ تفسیر نورالثقلین 2 / 152.
[215] فانجیناه و من معه فی الفلک المشحون، ثم اغرقنا بعد الباقین. شعراء 120-119.
[216] کذبت قوم لوط المرسلین... و امطرنا علیهم مطرا فساء مطر المنذرین. شعراء / 160 و 173.
[217] قال لهم أخوهم هود الا تتقون... فکذبوه فاهلکناهم... شعراء / 124 و 139.
[218] کذبت ثمود المرسلین... فأخذهم العذاب... شعراء / 141 و 158.
[219]... و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم. انفال / 33.
[220]... و لم ینادبشیء کمانودی بالولایة. اصول کافی 2 / 18.
[221] بنی‌الاسلام علی خمسة اشیاء: علی الصلاة و الزکاة والحج و الصوم و الولایة. قال زرارة: فقلت و أی شیء من ذلک افضل؟ فقال: الولایة افضل، لان‌ها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن... اصول کافی 2 / 18.
[222] الباقر (ع)... و کانت الولایة آخر الفرائض فانزل الله عزوجل... الیوم

اکملت لکم دینکم... نور الثقلین 1 / 581.
[223] الرضا (ع): ان الامامة اس الاسلام النامی... اصول کافی 1 / 200.
[224] الصادق (ع): نحن أصل کل خیر.. روضه‌ی کافی، خ 336.
[225] علی (ع): الامامة نظام الامة. غرر الحکم.
[226] الکاظم (ع): الامامة هی النور... نور الثقلین 5 / 341؛ رک: میزان الحکمة 1 / 157.
[227] قال الله عزوجل: لا عذبن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام جائر لیس من الله، و ان کانت الرعیة فی أعمالها برة تقیة، و لا عفون عن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام عادل من الله، و ان کانت الرعیة فی أعمال‌ها ظالمة مسیئة. بحار 27 / 193.
[228] ان من صلاح الدین و صلاح أهل الدین... ان تصر الاموال الی من یؤدی فیها الحقوق و یصطنع فیها المعروف، و ان من فساد الدین و فساد اهل الدین ان تصر الاموال الی من لا یؤدی فیها الحق و لا یصطنع فیها المعروف. مشکاة الانوار 466.
[229] عن جعفر، عن أبیه علیهماالسلام قال: قال رسول الله (ص): صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی، و اذا فسدا فسدت امتی. قیل: یا رسول الله (ص) و من هما؟ قال: الفقهاء والامراء.
[230] التقیة من دینی و دین آبائی و لا ایمان لمن لا تقیة له. بحار 75 / 431.
[231] میزان الحکمة 2 / 468.
[232] ان أبی کان یقول: ما من شیء اقر لعین أبیک من التقیة، ان التقیة لجنة للمؤمن، بحار 75 / 412.
[233] عن ابی‌بصیر قال: قال أبوجعفر (ع): خالطوهم بالبرانیة و خالفوهم بالجوانیة، اذا کانت الامرة صبیانیة. بحار 75 / 436.
[234] انما جعلت التقیة لیحقن بها الدم، فاذا بلغ الدم فلیس تقیة. بحار 75 / 434 و 399.
[235] قلت لأبی جعفر (ع): ان معی بضایع للناس و نحن نمربها علی هؤلاء العشار، فیحلفونا علیها، فنحلف لهم. قال: وددت انی اقدر أن اجیز اموال المسلمین کلها و احلف علیها. کلما خاف المؤمن علی نفسه فیه ضرورة فله فیه التقیة. بحار 75 / 410.
[236]... یا زرارة! اذا خفت فاحلف علیهم بما شاؤوا... بحار 75 / 410.
[237] لا خیر فیمن لا تقیة له و لقد قال یوسف: «ایتها العیر انکم لسارقون» و ما سرقوا. بحار 75 / 407.
[238] فی التوراة مکتوب فیما ناجی الله عزوجل به موسی بن عمران (ع): یا موسی اکتم مکتوم سری فی سریرتک و اظهر فی علانیتک المداراة عنی لعدوی و عدوک من خلقی، و لا تستسب لی عندهم باظهار مکتوم

سری فتشرک عدوک و عدوی فی سبی. بحار 75 / 438.
[239]... لا تبثوا سرنا و لا تذیعوا أمرنا... بحار 75 / 76.
[240] اکتموا أسرارنا و لا تحملوا الناس علی اعناقنا... بحار 75 / 417.
[241] عن أبی‌جعفر (ع) قال: قال له حمران: جعلت فداک ارأیت ما کان من أمر علی و الحسن والحسین (ع) و خروجهم و قیامهم بدین الله عزوجل و ما اصیبوا من قتل الطواغیت ایاهم والظفر بهم حتی قتلوا و غلبوا؟ فقال ابوجعفر (ع) یا حمران! ان الله تبارک و تعالی (قد) کان قدر ذلک علیهم و قضاه و امضاه و حتمه ثم اجراه فبتقدم علم ذلک الیهم من رسول الله (ص) قام علی و الحسن و الحسین و بعلم صمت من صمت منا. اصول کافی 2 / 30.
[242] قال علی (ع): اذا تغیر السلطان تغیر الزمان. بحار 75 / 358.
[243] والله ان حب اصحابی الی اورعهم وافقهم و اکتمهم لحدیثنا... بحار 75 / 76.
[244] یحشر العبد یوم القیامة و ماندی دما فیدفع الیه شبه المحجمة أو فوق ذلک، فیقال له: هذا سهمک من دم فلان. فیقول یا رب انک لتعلم أنک قبضتنی و ما سفکت دما! فیقول: بلی، سمعت من فلان روایة کذا و کذا، فرویتها علیه، فنقلت حتی صارت الی فلان الجبار فقتله علیها، و هذا سهمک من دمه. بحار 75 / 85.
[245] اذا اجتمع للامام عدة اهل بدر - ثلاث مائة و ثلاثة عشر - وجب علیه القیام و التغییر. بحار 100 / 49.
[246] لما حضرت علی بن الحسین (ع) الوفاة، ضمنی الی صدره ثم قال...: یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله. بحار 75 / 308.
[247] الظلم فی الدنیا هو الظلمات فی الآخرة. بحار 75 / 312.
[248] ما من أحد یظلم بمظلمة الا اخذه الله بها فی نفسه او ماله، و اما الظلم الذی بینه و بین الله فاذا تاب غفرله. بحار 75 / 331.
[249] العالم بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء ثلاث. بحار 75 / 377.
[250] قال رسول الله (ص): ثلاثة لا یکلمهم الله عزوجل و لا ینظر الیهم و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم: شیخ زان؛ ملک جبار؛ و مقل مختال. بحار 75 / 344؛ ثواب الاعمال 200.
[251] قال رسول الله (ص): صنفان لا تنالهما شفاعتی: سلطان غشوم عسوف، و غال فی الدین مارق منه، غیر تائب و لا نازع. بحار 75 / 336؛ قرب الاسناد 31.
[252] عریف به معنای معاون قوم می‌باشد و به کسی اطلاق می‌شود که همه‌ی قوم را بشناسد. از مضمون روایات استفاده می‌شود که این پست نوعی ارتباط با کارهای حکومتی داشته و عریف در حقیقت نه خدمتگزار

قوم، بلکه در جهت تأمین نظارت حکومت بر قوم عمل می‌کرده است.
[253] دخلت علی ابی‌جعفر (ع) فقلت: انی فی الحسب الضخم من قومی و ان قومی کان لهم عریف فهلک، فارادوا ان یعرفونی علیهم، فما تری لی؟ قال: فقال ابوجعفر (ع): تمن علینا بحسبک؟ ان الله تعالی رفع بالایمان من کان الناس سموه وضیعا اذا کان مؤمنا، و وضع بالکفر من کان یسمونه شریفا اذا کان کافرا، و لیس لأحد علی أحد فضل الا بتقوی الله؛ و أما قولک ان قومی کان لهم عریف فهلک، فأرادوا ان یعرفونی علیهم، فان کنت تکره الجنة و تبغضها فتعرف علی قومک، و یأخذ سلطان جابر بامرىء مسلم لسفک دمه فتشرکهم فی دمه، و عسی لا تنال من دنیاهم شیئا.
[254] «نخع» نام قبیله‌ای است از «ازد» یا قبیله‌ای از یمن. لسان العرب 8 / 348.
[255] قلت لأبی جعفر (ع): انی لم ازل والیا منذ زمن الحجاج الی یومی هذا، فهل لی من توبة؟ قال فسکت ثم اعدت علیه. فقال: لا، حتی تؤدی الی کل ذی حق حقه. بحار 75 / 329.
[256] با توجه به نقل‌های تاریخی که شخص یزید در دوران حکومت خود به مدینه و مکه سفر نکرده است، احتمال می‌رود که راوی حدیث در مقام نقل واقعه «حره» و لشکرکشی یزید به مدینه به جای این که نام فرمانده‌ی سپاه یزید را بیاورد، خود وی را نام برده است و ثانیا رفتن لشکر یزید به طرف مکه برای انجام مراسم حج نبوده بلکه به منظور سرکوب کردن مخالفان بوده است.
[257] ان یزید بن معاویة دخل المدینة و هو یرید الحج فبعث الی رجل من قریش، فأتاه فقال له یزید: اتقر لی انک عبدلی، ان شئت بعتک و ان شئت استرقتک؟ فقال له الرجل: والله یا یزید! ما انت بأکرم منی فی قریش حسبا، و لا کان أبوک أفضل من أبی فی الجاهلیة و الاسلام، و ما أنت بأفضل منی فی الدین و لا بخیر منی. فکیف اقرلک بما سألت؟ فقال له یزید: ان لم تقرلی والله قتلتک، فقال له الرجل: لیس قتلک ایای بأعظم من قتلک الحسین بن علی (ع) ابن‌رسول الله (ص) فامر به فقتل. روضه‌ی کافی، خ 313.
[258] عن عبدالغفار بن القاسم، عن الباقر (ع) قال: قلت له: یا سیدی ما تقول فی الدخول علی السلطان؟ قال: لا أری لک ذلک. قلت: انی ربما سافرت الی الشام فأدخل علی ابراهیم بن الولید. قال: یا عبدالغفار ان دخولک علی السلطان یدعو الی ثلاثة اشیاء: محبة الدنیا، و نسیان الموت، و قلة الرضا بما قسم الله. قلت: یا ابن‌رسول الله فانی ذو عیلة و اتجر الی ذلک المکان لجر المنفعة، فما تری فی ذلک؟ قال: یا عبدالله انی لست آمرک بترک الدنیا بل آمرک بترک الذنوب، فترک الدنیا فضیلة، و ترک الذنوب فریضة، و انت الی اقامة الفریضة احوج منک الی اکتساب الفضیلة.

قال: فقبلت یده و رجله، و قلت: بأبی انت و امی یا ابن‌رسول الله ما نجد العلم الصحیح الا عندکم. بحار 75 / 377.
[259] سألت اباجعفر (ع) عن اعمالهم فقال لی: یا أبامحمد! لا و لا مدة قلم، ان احدهم لا یصیب من دنیاهم شیئا الا اصابوا من دینه مثله. فروع کافی 5 / 106.
[260] عن محمد بن مسلم قال: کنت قاعدا عند ابی‌جعفر (ع) علی باب داره بالمدینة، فنظر الی الناس یمرون افواجا. فقال لبعض من عنده: حدث بالمدینة امر؟ فقال: جعلت فداک ولی المدینة وال فغدا الناس یهنئونه، فقال: ان الرجل لیغدی علیه بالامر تهنأبه و انه لباب من ابواب النار. فروع کافی 5 / 107.
[261]...و انما عقر الناقة رجل واحد، فلما رضوا اصابهم العذاب. فاذا ظهر امام عادل فمن رضی بحکمه و اعانه علی عدله فهو ولیه، و اذا ظهر امام جور فمن رضی بحکمه و أعانه علی جوره فهو ولیه. بحار 75 / 377.
[262] ایاکم و الخصومة، فانها تفسد القلب و تورث النفاق. حلیة الاولیاء 3 / 184؛ کشف الغمة 2 / 341.
[263] «الذین یخوضون فی آیات الله» هم اصحاب الخصومات. کشف الغمة 2 / 342.
[264] لا تجالسوا اصحاب الخصومات فانهم الذین یخوضون فی آیات الله. طبقات ابن‌سعد 5 / 237.
[265] فی قوله تعالی: «او یلبسکم شیعا» و هو اختلاف فی الدین و طعن بعضکم علی بعض «و یذق بعضکم بأس بعض» و هو ان یقتل بعضکم بعضا و کل هذا فی اهل القبلة. نورالثقلین 1 / 724.
[266] الباقر (ع): قال رسول الله (ص): من سره ان یحیی حیاتی و یموت میتتی.. فلیتول علی بن ابی‌طالب و اوصیاءه من بعده، فانهم لا یدخلونکم فی باب ضلال، و لا یخرجونکم من باب هدی... اصول کافی 1 / 209، حدیث 6.
[267] قلت لأبی جعفر (ع): اصلحک الله انی کنت احمل السلاح الی اهل الشام فابیعه منهم فلما ان عرفنی الله هذا الامر ضقت بذلک و قلت: لا احمل الی اعداء الله، فقال (ع): احمل الیهم فان الله یدفع بهم عدونا و عدوکم - یعنی الروم - و بعهم: فاذا کانت الحرب بیننا فلا تحملوا... فروع کافی 5 / 112.
[268] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 146.
[269] رک: سیرة الائمة الاثنی عشر 2 / 221-223؛ ائمتنا 1 / 386.
در مورد نخستین سکه‌های اسلامی آرای دیگری نیز موجود است، برخی نخستین سکه‌ها را سکه‌های معروف به «بغلی» می‌دانند که در عصر حکومت... عمر بن خطاب به وسیله‌ی رأس البغل ساخته شده است، ولی

صحت این نظریه منافاتی با روایت فوق ندارد؛ چه این که ممکن است با وجود سکه‌های بغلی، سکه‌های رومی هم تا عصر عبدالملک رواج داشته و از این عصر به بعد سکه‌های رومی از دور معاملات در بلاد اسلامی کنار رفته است. و نیز در مورد همزمانی امام باقر (ع) با حکومت عبدالملک که در سال 86 ه به پایان رسیده پرسش‌هایی مطرح است؛ زیرا امامت باقرالعلوم (ع) در سال 95 ه بوده است، ولی این ابهام هم قابل رفع است، چون لازم نیست مشاوره‌ی یاد شده در زمان امامت باقرالعلوم (ع) و در سنین بالا صورت گرفته باشد. علم و شایستگی‌های ائمه قبل از امامت و در طول عمر برای آنان ثابت بوده است.
[270] یا عمر! انما الدنیا سوق من الاسواق، منها خرج قوم بما ینفعهم و منها خرجوا بما یضرهم. بحار 46 / 326.
[271]... و کم من قوم قد غرتهم بمثل الذی اصبحنا فیه، حتی اتاهم الموت فاستوعبوا، فخرجوا من الدنیا ملومین لمالم یأخذوا لما احبوا من الآخرة عدة، و لا مما کرهوا جنة، قسم ما جمعوا من لا یحمدهم، و صاروا الی من لا یعذرهم، فنحن والله محقوقون، أن ننظر الی تلک الاعمال التی کنا نغبطهم بها، فنوافقهم فیها، و ننظر الی تلک الاعمال التی کنا نتخوف علیهم منها، فنکف عنها. بحار 46 / 326.
[272] فاتق الله و اجعل فی قلبک اثنتین، تنظر الذی تحب ان یکون معک اذا قدمت علی ربک فقدمه بین یدیک، و تنظر الذی تکرهه ان یکون معک اذا قدمت علی ربک فابتغ به البدل، و لا تذهبن الی سلعة قد بارت علی من کان قبلک، ترجو ان تجوز عنک، و اتق الله یا عمر و افتح الأبواب، و سهل الحجاب، و انصر المظلوم و رد المظالم، ثم قال: ثلاث من کن فیه استکمل الایمان بالله، فجثا عمر علی رکبیته و قال: ایه یا اهل بیت النبوة فقال: نعم یا عمر، من اذا رضی لم یدخله رضاه فی الباطل، و اذا غضب لم یخرجه غضبه من الحق، و من اذا قدر لم یتناول ما لیس له فدعا عمر بدواة و قرطاس و کتب: بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما رد عمر بن عبدالعزیز ظلامة محمد بن علی (ع)، فدک. خصال، باب الثلاثة 118.
[273] اوصیک ان تتخذ صغیر المسلمین ولدا، و اوسطهم اخا، و کبیرهم ابا، فارحم ولدک، وصل اخاک، و بر اباک، و اذا صنعت معروفا فربه (ادمه) ائمتنا 1 / 360؛ المدخل الی موسوعة العتبات المقدسة 202.
[274] کتب ابوجعفر (ع) فی رسالة الی بعض خلفاء بنی‌امیة: و من ذلک ما ضیع الجهاد الذی فضله الله عزوجل علی الاعمال و فضل عامله علی العمال تفضیلا فی الدرجات و المغفرة و الرحمة لانه ظهر به الدین و به یدفع عن الدین و به اشتری الله من المؤمنین انفسهم و اموالهم بالجنة بیعا مفلحا منجحا، اشترط علیهم فیه حفظ الحدود و اول ذلک الدعاء الی طاعة الله عزوجل من طاعة العباد و الی عبادة الله من عبادة العباد و الی ولایة

الله من ولاية العباد، فمن من دعى الى الجزية فأبى قتل و سبى اهله و ليس الدعاء من طاعة عبد الى طاعة عبد مثله و من أقر بالجزية لم يتعد عليه و لم تخفر ذمته و كلف دون طاقته و كان الفىء للمسلمين عامة غير خاصة و ان كان قتال و سبى سير فى ذلک بسيرته و عمل فى ذلک بسنته من الدين ثم كلف الأعمى و الأعرج الذين لا يجدون ما ينفقون على الجهاد بعد عذر الله عزوجل اياهم و يكلف الذين يطيقون ما لا يطقون و انما كانوا اهل مصر يقاتلون من يليه يعدل بينهم فى البعوث، فذهب ذلک كله حتى عاد الناس رجلين اجير مؤتجر بعد بيع الله و مستأجر احبه غارم و بعد عذر الله. و ذهب الحج فضيع و افتقر الناس فمن اعوج ممن عوج هذا و من اقوم ممن اقام هذا. فرد الجهاد على العباد و زاد الجهاد على العباد، ان ذلک خطأ عظيم. فروع كافى 5 / 3؛ كتاب الجهاد، حديث 4.
[275] الخير كله فى السيف و تحت السيف و فى ظل السيف. فروع كافى 5 / 8.
[276] ان الخير كل الخير معقود فى نواصى الخيل الى يوم القيامة. همان.
[277] سمعت اباجعفر (ع) يقول: ان على بن الحسين (ع) كان يقول: قال رسول الله (ص): ما من قطرة احب الى الله عزوجل من قطرة دم فى سبيل الله. اصول كافى 5 / 53، ح 3.
[278] اتى رجل رسول الله (ص) فقال: انى راغب نشيط فى الجهاد، قال (ص): فجاهد فى سبيل الله فانک ان تقتل كنت حيا عندالله ترزق، و ان مت فقد وقع اجرک على الله، و ان رجعت خرجت من الذنوب الى الله. نورالثقلين 1 / 409؛ تفسير العياشى 1 / 206.
[279] اصبر نفسک على الحق فانه من منع شيئا فى حق اعطى فى الباطل مثليه. تحف العقول 216؛ بحار 78 / 176.
[280] اوصانى ابى حين حضرته الوفاة... اى بنى! اصبر على الحق و ان كان مرا. مشكاة الانوار 71 / 76؛ بحار 70 / 184.
[281] سقيفه بنى‌ساعده سايبانى بود كه پس از رحلت رسول خدا (ص) عده‌اى زير آن گرد آمدند تا براى امت اسلام تعيين تكليف كنند و در آن جا با ابوبكر به عنوان نخستين خليفه بيعت كردند. معجم البلدان 3 / 228.
[282] رويارويى مسلک‌ها و جنبش‌هاى سياسى، على السمان، ترجمه‌ى حميد نوحى، ص 166.
[283] والله ما معاوية بأدهى منى، و لكنه يغدر و يفجر، و لولا كراهية الغدر لكنت من أدهى الناس، و لكن كل غدرة فجرة و كل فجرة كفرة... نهج‌البلاغه، خطبه‌ى 191.
[284] الامامة و السياسة 1 / 12؛ انساب الاشراف 1 / 585؛ تاريخ يعقوبى 2 / 126؛ تاريخ طبرى 1 / 1818؛ العقد الفريد 5 / 13؛ المختصر فى اخبار البشر 1 / 156.

[285] رک: مروج الذهب 3 / 27 به بعد.
[286] طبقات ابن‌سعد 3 / 246؛ انساب الاشراف 5 / 48.
[287] انساب الاشراف 4 الف، 224؛ تاریخ طبری 2 / 140؛ اغانی 17 / 92.
[288] سیره‌ی ابن‌هشام 4 / 306.
[289] انساب الاشراف از 583 به بعد؛ رک: تشیع در مسیر تاریخ 60.
[290] تاریخ طبری 1 / 2769؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید 9 و 12 / 54 - 53.
[291] تاریخ طبری 4 / 370؛ کامل ابن‌اثیر 4 / 111.
[292] تاریخ طبری 1 / 2418.
[293] بحار 46 / 335.
[294] کنت جالسا مع محمد بن علی الباقر (ع) اذ جاءه رجل فسلم علیه فرد علیه‌السلام، قال الرجل: کیف انتم؟ فقال له محمد: أو ما آن لکم أن تعلموا کیف نحن، انما مثلنا فی هذه الامة مثل بنی‌اسرائیل، کان یذبح ابناؤهم و تستحیا نساؤهم، ألا و ان هولاء یذبحون ابناءنا و یستحیون نساءنا، زعمت العرب ان لهم فضلا علی العجم، فقالت العجم: و بما ذلک؟ قالوا کان محمد منا عربیا، قالوا لهم: صدقتم، و زعمت قریش ان لها فضلا علی غیرها من العرب، فقالت لهم العرب من غیرهم: و بما ذاک؟ قالوا: کان محمد قرشیا. قالوا لهم: صدقتم، فان کان القوم صدقوا فلنا فضل علی الناس لانا ذریة محمد، و اهل بیته خاصة و عترته، لا یشرکنا فی ذلک غیرنا، فقال له الرجل: والله انی لاحبکم اهل البیت. قال: فاتخذ للبلاء جلبابا، فوالله انه لأسرع الینا و الی شیعتنا من السیل فی الوادی و بنایبد و البلاء ثم بکم، بنایبد و الرخاء ثم بکم، امالی شیخ طوسی 95؛ بحار 46 / 360.
[295] الانسان فی القرآن الکریم 337.
[296] قال الامام الصادق (ع): لما اشخص ابی‌محمد بن علی الی دمشق سمع الناس یقولون: هذا ابن ابی‌تراب!! قال: فاسند ظهره الی جدار القبلة؛ ثم حمدالله و اثنی علیه، و صلی علی النبی (ص) ثم قال: اجتنبوا اهل الشقاق و ذریة النفاق، و حشو النار، و حصب جهنم عن البدر الزاهر، والبحر الزاخر والشهاب الثاقب، و شهاب المؤمنین، و الصراط المستقیم، من قبل ان نطمس... المناقب 4 / 203؛ ائمتنا 1 / 358.
[297] طبقات ابن‌سعد 5 / 166؛ تذکرة الخواص 291.
[298] تاریخ طبری 4 / 384؛ مروج الذهب 3 / 72؛ کامل ابن‌اثیر 4 / 135.
[299] سفینة البحار 1 / 292.
[300] اعلام زرکلی 2 / 295.
[301] البدایة و النهایة 8 / 259.

[302] اثبات الوصیة 147-146.
[303] معارف ابن‌قتیبة 354؛ کامل ابن‌اثیر 4 / 74؛ اسدالغابة 4 / 384؛ الاعلام 8 / 94.
[304] الاعلام 8 / 312.
[305] تاریخ الخلفاء 216.
[306] تاریخ الخلفاء 216؛ الاعلام 5 / 246.
[307] رک: سیرة الائمة الاثنی عشر 2 / 220.
[308] مروج الذهب 3 / 170.
[309] تاریخ الخلفاء 219-218.
[310] مروج الذهب 3 / 157؛ تاریخ الخلفاء 223.
[311] رک: تاریخ یعقوبی 2 / 285؛ تاریخ الخلفاء 224.
[312] مروج الذهب 3 / 166.
[313] ان سعید بن جبیر کان یاتم بعلی بن الحسین (ع) فکان علی (ع) یثنی علیه و ما کان سبب قتل الحجاج له الا علی هذا الامر و کان مستقیما. تنقیح المقال 2 / 25؛ سفینة البحار 1 / 622.
[314] مروج الذهب 3 / 164؛ تاریخ الخلفاء 225.
[315] مروج الذهب 3 / 156.
[316] در بعضی از کتب تاریخی میان ولید بن عبدالملک و ولید بن یزید اشتباه صورت گرفته است. قول صحیح همان است که یادآور شدیم. ر.ک: اعیان الشیعة 1 / 650.
[317] مروج الذهب 3 / 174.
[318] همان.
[319] مروج الذهب 3 / 175؛ تاریخ یعقوبی 2 / 299.
[320] مروج الذهب 3 / 176.
[321] تاریخ الخلفاء 226.
[322] اثبات الوصیة 153.
[323] حیاة الحیوان 1 / 100-97.
[324] تاریخ یعقوبی 2 / 305.
[325] تاریخ الخلفاء 231.
[326] تاریخ الخلفاء 229.
[327] طبقات ابن‌سعد 5 / 244.
[328] تاریخ الخلفاء 229.
[329] طبقات ابن‌سعد 5 / 289.
[330] با توجه به این که در مراحل بعد، عمر بن عبدالعزیز، فدک را به فرزندان فاطمه برگردانید معلوم می‌شود که در این مرحله هنوز به اطلاعات کافی دست نیافته بوده، یا فعلا برای متقاعد ساختن مروانیان و

برداشتن گام اول با فکر و عقیده‌ی مورد قبول خود آنان با ایشان سخن گفته است.
[331] تاریخ الخلفاء 232.
[332] امالی شیخ طوسی 167؛ بحار 46 / 335.
[333] مناقب 4 / 208-207.
[334] عن جعفر، عن ابیه (ع)، قال: لما ولی عمر بن عبدالعزیز اعطانا عطایا عظیمة، قال: فدخل علیه اخوه فقال له: ان بنی‌امیة لا ترضی منک بان تفضل بنی‌فاطمة علیهم، فقال: افضلهم لانی سمعت حتی لا ابالی ألا أسمع او لا أسمع، ان رسول الله (ص) کان یقول: انما فاطمة شجنة منی یسرنی ما اسرها، و یسؤونی ما أساءها فأنا ابتغی سرور رسول الله (ص) و اتقی مساءته. بحار 46 / 320.
[335] اثبات الوصیة 154.
[336] حشر / 10.
[337] مروج الذهب 3 / 184.
[338] عن عبدالله بن عطا التمیمی، قال: کنت مع علی بن الحسین (ع) فی المسجد، فمر عمر بن عبدالعزیز علیه شراکا فضة و کان من احسن الناس و هو شاب فنظر الیه علی بن الحسین (ع) فقال: یا عبدالله بن عطا أتری هذا المترف؟ انه لن یموت حتی یلی الناس، قال: قلت: هذا الفاسق؟ قال: نعم فلا یلبث فیهم الا یسیرا حتی یموت، فاذا هو مات لعنه اهل السماء، و استغفر له اهل الارض. بحار 46 / 327.
[339] لازم به یادآوری است که مورخان مدت خلافت عمر بن عبدالعزیز را حدود سی ماه دانسته‌اند؛ بنابراین، یا راوی حدیث در نقل زمان گرفتار فراموشی شده است، یا منظور از چهار سال، مدت خلافت وی نیست، بلکه منظور امام این بوده است که جوان از هم اکنون تا پایان عمرش بیش از چهار سال باقی نمانده است و در همین فاصله به حکومت دست خواهد یافت، بنابراین اگر سال درگذشت عمر بن عبدالعزیز 101 ه باشد می‌توان حدس زد که امام باقر (ع) در سال 97 یا 98 ه وی را در مدینه دیده و این بیان را افاده کرده است.
[340] کنت مع الباقر (ع) فی المسجد اذ دخل عمر بن عبدالعزیز متوکیا علی موالی له؛ فقال (ع): لیلین هذا الغلام فیظهر العدل و یعیش اربع سنین ثم یموت فیبکی علیه اهل الارض، و تلعنه اهل السماء لانه جلس مجلسا و لا حق له فیه، ثم ملک و اظهر العدل و جهره. الخرائج و الجرائح 1 / 279، مشارق انوار الیقین 91؛ اثبات الهداة 5 / 293.
[341] اثبات الوصیة 154.
[342] بحار 46 / 336،به نقل از اعلام الدین دیلمی.
[343] برخی مورخان مرگ عمر بن عبدالعزیز را در نتیجه‌ی توطئه‌ی

بنی‌امیه علیه او دانسته‌اند و معتقدند که به او سم خورانیده شد بر اثر مسمومیت جان سپرد؛ زیرا روش او منافع بنی‌امیه را تأمین و تضمین نمی‌کرد. تاریخ الخلفاء 246.
[344] حیاة الحیوان 1 / 100.
[345] تاریخ یعقوبی 314؛ حیاة الحیوان 1 / 102؛ تاریخ الخلفاء 247.
[346] برخی گفته‌اند در سن 37 سالگی مرگ او فرا رسیده است، توجه به سن این خلفا از آن جهت اهمیت دارد که سستی پایه‌های حکومت و تدبیر ایشان و خامی و بی‌کفایتی آنان را تا اندازه‌ای حکایت می‌کند.
[347] مروج الذهب 3 / 195.
[348] همان، 3 / 199.
[349] اثبات الوصیة 154.
[350] مروج الذهب 3 / 197.
[351] حیاة الحیوان 1 / 102.
[352] مروج الذهب 3 / 205.
[353] تاریخ یعقوبی 2 / 328.
[354] عمدة الطالب 139.
[355] اعراف / 50.
[356] احتجاج طبرسی 2 / 323؛ روضة الواعظین 1 / 303؛ کشف الغمة 2 / 331؛ سیر اعلام النبلاء 4 / 405؛ الفصول المهمة 214؛ احقاق الحق 12 / 178؛ نورالابصار 143.
[357] مائده / 3.
[358] اصول کافی 2 / 376؛ مناقب 4 / 189؛ بحار 46 / 264؛ نورالابصار 64-60؛ الانوار البهیة 119؛ اثبات الهداة 5 / 272 و 311 به نقل از امان الاخطار ابن‌طاووس و دلائل الامامة محمد بن جریر بن رستم طبری.
[359] در برخی روایات احضار امام از مدینه به شام در زمان عبدالملک نیز یاد شده است، ولی با توجه به محتوای روایت و ذیل آن این نظر قوت می‌گیرد که راوی به جای هشام بن عبدالملک فقط عبدالملک را گفته باشد و هر دو روایت یکی به شمار آید. رک: الخرائج و الجرائح 1 / 291.
[360] نام مکانی است در راه مکه به طرف مدینه.
[361] اختصاص 67؛ اعیان الشیعة 4 / 52.
[362] برخی سال شهادت زید را سال 122 ه دانسته‌اند. رک: مروج الذهب 3 / 206.
[363] الامامة و السیاسة 1-2 / 125.
[364] تاریخ یعقوبی 2 / 326.
[365] مروج الذهب 3 / 207.
[366] در برخی از متون به جای هشام بن عبدالملک فقط نام عبدالملک

آمده است، ولی با توجه به این که عبدالملک معاصر امام سجاد (ع) بوده، می‌توان مطمئن شد که هشام بن عبدالملک مورد نظر است و چه بسا لفظ هشام به وسیله‌ی راویان یا نسخه نویسان ساقط شده باشد.
[367] الخرائج و الجرائح 2 / 600؛ بحار 46 / 329.
[368] نورالابصار 49 و 60.
[369] رک: کفایة الاثر 327؛ الارشاد 1 / 168؛ اثبات الهداة 5 / 294؛ بحار 11 / 41.
[370] مناقب 2 / 285؛ اشعار زید بن علی در رثای امام باقر (ع).
[371] اختیار معرفة الرجال 376 و 361؛ مناقب ابن‌شهر آشوب 2 / 326 و 347؛ بحار 11 / 35.
[372] روضه‌ی کافی 2 / 116؛ عیون اخبار الرضا 1، باب 25؛ وسائل الشیعة 11 / 36.
[373] امالی صدوق 330؛ عیون اخبار الرضا 1، باب 25؛ مقاتل الطالبین 52.
[374] رک: اصول کافی 1 / 356؛ مروج الذهب 2 / 181؛ مناقب 2 / 279.
[375] رک: اثبات الوصیة 154؛ اثبات الهداة 5 / 321؛ بحار 46 / 252.
[376] رک: سیره و قیام زید بن علی (ع).
[377] عیون اخبار الرضا 1 / 248.
[378] رک: مرآة العقول 1 / 261؛ زید الشهید 43.
[379] اثبات الوصیة 150؛ الخرائج و الجرائح 1 / 281؛ کشف الغمة 2 / 347؛ الفصول المهمة 218-216؛ احقاق الحق 12 / 182؛ اثبات الهداة 5 / 321؛ نور الابصار، شبلنجی 143.
[380] کفایة الاثر 328؛ بحار 11 / 41؛ تنقیح المقال 1 / 469.
[381] تاریخ یعقوبی 2 / 326.
[382] رأیت الباقر (ع) و هو متکیء علی غلامین اسودین. فسلمت علیه فرد علی علی بهر و قد تصبب عرقا فقلت: اصلحک الله لوجاءک الموت و انت علی هذه الحال فی طلب الدنیا، فخلی الغلامین من یده و تساند و قال: لو جاءنی و انا فی طاعة من طاعات الله اکف بها نفسی عنک و عن الناس، و انما کنت اخاف الله لوجاءنی و انا علی معصیة من معصای الله، فقلت: رحمک الله اردت ان اعظک فوعظتنی. ارشاد مفید 2 / 159؛ مناقب 4 / 201؛ کشف الغمة 2 / 330؛ الفصول المهمة 213؛ بحار 46 / 287.
[383] المناقب 2 / 295؛ ائمتنا 1 / 351.
[384] حسن بن علی الوشا از شخصیت‌های برجسته‌ی امامیه از اصحاب امام رضا (ع) می‌باشد که نجاشی درباره‌ی او گفته است «کان من وجوه

هذه الطائفة» و «كان عينا من عيون هذه الطائفة». اعيان الشيعة 5 / 195.
[385] اعيان الشيعة 5 / 194.
[386] سيرة الائمة الاثنى عشر 2 / 202.
[387] كان ابوجعفر الباقر (ع) جالسا فى الحرم و حوله عصابة من اوليائه، اذ اقبل طاووس اليمانى فى جماعة، فقال: من صاحب الحلقة؟ قيل: محمد بن على... قال: اياه اردت، فوقف عليه و سلم و جلس ثم قال: اتأذن لى فى السؤال؟ فقال الباقر (ع) قد اذناک فسل قال... بحار 46 / 355.
[388] عن ابىحمزة الثمالى قال: كنت جالسا فى مسجد رسول الله (ص) اذ اقبل رجل فسلم فقال من انت يا عبدالله... بحار 46 / 357.
[389] كان عليه‌السلام لا يسمع من داره يا سائل بورک فيک، و يا سائل خذ هذا، و كان عليه‌السلام يقول: سموهم باحسن اسمائهم. احقاق الحق 12 / 189.
[390] عن ابى عبدالله (ع): كان ابى اقل اهل بيته مالا و اعظمهم مؤونة و كان يتصدق كل جمعة بدينار و كان يقول الصدقة يوم الجمعة تضاعف كفضل يوم الجمعة على غيره من الايام. بحار 46 / 295؛ الانوار البهية 122؛ اعيان الشيعة 1 / 653.
[391] روى عن ابى عبدالله (ع) قال: دخلت على ابى يوما و هو يتصدق على فقراء اهل المدينة بثمانية آلاف دينار، و اعتق اهل بيت بلغوا احد عشر مملوكا... بحار 46 / 302.
[392] قال عمرو بن دينار و عبدالله بن عبيد بن عمير، ما لقينا اباجعفر محمد بن على (ع) الا و حمل الينا النفقة و الصلة و الكسوة، و يقول: هذه معدة لكم قبل ان تلقونى. بحار 46 / 287؛ كشف الغمة 2 / 334.
[393] قالت سلمى - مولاة ابىجعفر (ع) - كان يدخل عليه اصحابه، فلا يخرجون من عنده حتى يطعمهم الطعام الطيب، و يكسوهم الثياب الحسنة، و يهب لهم الدنانير، فاقول له فى ذلک ليقل منه فيقول: يا سلمى ما حسنة الدنيا الا صلة الاخوان و المعارف و كان يصل بالخمسمأة... الفصول المهمة 197.
[394] و قال الاسود بن كثير: سكوت الى ابىجعفر (ع) الحاجة و جفاء الاخوان فقال: بئس الأخ أخ يرعاک غنيا و يقطعک فقيرا ثم امر غلامه فاخرج كيسا فيه سبعمأة درهم فقال: استنفق هذا فاذا فرغت فأعلمنى. ارشاد 2 / 164؛ روضة الواعظين 1 / 204؛ كشف الغمة 2 / 321؛ الفصول المهمة 215؛ نور الابصار 50؛ الانوار البهية 122.
[395] قال له نصرانى: انت بقر؟ قال: انا باقر، قال: انت ابن‌الطباخة؟ قال: ذاک حرفتها، قال: انت ابن‌السود الزنجية البذية، قال: ان كنت صدقت غفر الله لها، و ان كنت كذبت غفر الله لک، قال: فاسلم النصرانى. مناقب

ابن‌شهر آشوب 4 / 207؛ بحار 46 / 289؛ نورالابصار، مازندرانی 51؛ اعیان الشیعة 1 / 653.
[396] رک: الانوار البهیة 123.
[397] عن ابی‌عبیدة قال: کنت زمیل ابی‌جعفر (ع) و کنت ابدا بالرکوب ثم یرکب هو، فاذا استوینا سلم و ساءل مساءلة رجل لا عهد له بصاحبه و صافح، قال: و کان اذا نزل نزل قبلی فاذا استویت انا و هو علی الأرض سلم و ساءل مساءلة من لا عهد له بصاحبه، فقلت: یا ابن‌رسول الله انک لتفعل شیئا ما یفعله من قبلنا، و ان فعل مرة لکثیر، فقال: اما علمت ما فی المصافحة، ان المؤمنین یلتقیان فیصافح احدهما صاحبه فما تزال الذنوب تتحات عنهما کما یتحات الورق عن الشجر والله ینظر الیهما حتی یفترقان.
[398] کان قوم اتوا اباجعفر (ع) فوافقوا صبیا له مریضا، فرأوا منه اهتماما و غما و جعل لا یقر، قال فقالوا: والله لئن اصابه شیء انا لنتخوف ان نری منه ما نکره، قال: فما لبثوا ان سمعوا الصیاح علیه فاذا هو قد خرج علیهم منبسط الوجه فی غیر الحال التی کان علیها فقالوا له: جعلنا الله فداک لقد کنا نخاف مما نری منک ان لو وقع ان نری منک ما یغمنا فقال لهم: انا لنحب ان نعافی فیمن نحب فاذا جاء امر الله سلمنا فیما یحب عیون الأخبار، ابن‌قتیبة 3 / 66؛ بحار 11 / 86.
[399] حضر ابوجعفر (ع) جنازة رجل من قریش و انا معه و کان فیها عطاء فصرخت صارخة فقال عطاء: لتسکتن او لنرجعن قال: فلم تسکت، فرجع عطاء قال: فقلت لأبی جعفر (ع) ان عطاء قد رجع قال: و لم؟ قلت صرخت هذه الصارخة فقال لها: لتسکتن او لنرجعن فلم تسکت فرجع فقال: امض بنا فلو أنا اذا رأینا شیئا من الباطل مع الحق ترکنا له الحق، لم نقض حق مسلم، قال: فلما صلی علی الجنازة قال ولیها لأبی جعفر: ارجع مأجورا رحمک الله فانک لا تقوی علی المشی فأبی أن یرجع، قال فقلت له: قد اذن فی الرجوع ولی حاجة ارید ان اسألک عنها فقال: امض فلیس باذنه جئنا و لا باذنه نرجع، انما هو فضل و اجر طلبناه فیقدر ما یتبع الجنازة الرجل یؤجر علی ذلک. بحار 46 / 301.
[400] مذهب مرجئه از جمله مذاهب ساختگی و انحرافی است که معتقدان به آن چندان پایبند عمل نیستند و به ادعای ایمان، دلخوش می‌دارند و در روایات معصومین مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند. رک: الفرق بین الفرق، مترجم 145.
[401] دخلت علی ابی‌جعفر (ع) و قلت له: جعلت فداک انی رجل ارید ان الازم مکة و علی دین للمرجئة، فما تقول؟ قال (ع): ارجع الی مؤدی دینک و انظر ان تلقی الله عزوجل و لیس علیک دین، فان المؤمن لا یخون. علل الشرایع 528؛ بحار 103 / 142.
[402] خضاب، نوعی آراستن موها یا پوست بدن با تغییر دادن رنگ آن به

وسیله‌ی حنا یا سایر داروهای رنگی است.
[403] عن ابی‌الحسن (ع) قال: دخل قوم علی ابی‌جعفر (ع) فرأوه مختضبا فسألوه فقال: انی رجل احب النساء فأنا اتصبغ لهن. بحار 46 / 298.
[404] دخلت علی ابی‌جعفر (ع) انا و صاحب لی فاذا هو فی بیت منجد، و علیه ملحفة وردیة، و قد حف لحیته و اکتحل، فسألنا عن مسائل، فلما قمنا، قال لی: یا حسن! قلت: لبیک قال: اذا کان غدا فأتنی أنت و صاحبک، فقلت: نعم جعلت فداک، فلما کان من الغد دخلت علیه و اذا هو فی بیت لیس فیه الا حصیر و اذا علیه قمیص غلیظ، ثم اقبل علی صاحبی، فقال: یا اخا البصرة! انک دخلت علی امس و انا فی بیت المرأة و کان امس یومها، و البیت بیتها، و المتاع متاعها، فتزینت لی، علی ان اتزین لها کما تزینت لی، فلا یدخل قلبک شیء، فقال له صاحبی: جعلت فداک قد کان و الله دخل فی قلبی، فأما الآن فقد والله اذهب الله ما کان، و علمت ان الحق فیما قلت. بحار 46 / 293.
[405] دخلت علی ابی‌جعفر (ع) و هو فی بیت منجد و علیه قمیص رطب و ملحفة مصبوغة قد أثر الصبغ علی عاتقه، فجعلت انظر الی البیت و انظر فی هیئته فقال لی: یا حکم و ما تقول فی هذا؟ فقلت: ما عسیت ان اقول و أنا أراه علیک، فأما عندنا فانما یفعله الشاب المرهق، فقال: یا حکم من حرم زینة الله التی اخرج لعباده؟ فأما هذا البیت الذی تری فهو بیت المرأة، و انا قریب العهد بالعرس، و بیتی البیت الذی تعرف. الکافی 6 / 446؛ بحار 46 / 292.
[406] عن محمد بن مسلم، قال: رأیت اباجعفر (ع) والحجام یأخذ من لحیته فقال: دورها. بحار 46 / 299.
[407] قال: رأیت علی ابی‌جعفر محمد بن علی (ع) جبة خز و مطرف خز. طبقات ابن‌سعد 5 / 321؛ سیر اعلام النبلاء 4 / 407.
[408] عن مالک بن اعین، قال دخلت علی ابی‌جعفر (ع) و علیه ملحفة حمراء شدیدة الحمرة. بحار 46 / 292.
[409] رأیت اباجعفر (ع) و قد اخذ الحناء و جعله علی اظافیره فقال: یا حکم! ما تقول فی هذا؟ فقلت: ما عسیت ان اقول فیه و انت تفعله، و ان عندنا یفعله الشبان، فقال: یا حکم ان الأظافیر اذا اصابتها النورة غیرتها حتی تشبه اظافیر الموتی، فغیرها بالحناء. کافی 6 / 509؛ بحار 46 / 299.
[410] خرجت مع محمد بن علی (ع) حاجا، فلما دخل المسجد نظر الی البیت فبکی حتی علاصوته. فقلت: بابی انت و امی ان الناس ینظرون الیک فلو رفقت بصوتک قلیلا؛ فقال لی: و یحک یا افلح و لم لا ابکی لعل الله تعالی ان ینظر الی منه برحمة فافوزبها عنده غدا، قال: ثم طاف بالبیت، ثم جاء حتی رکع عند المقام فرفع رأسه من سجوده، فاذا موضع سجوده، مبتل

من كثرة دموع عينيه. كشف الغمة 2 / 319؛ تذكرة الخواص 305؛ الفصول المهمة 212؛ احقاق الحق 12 / 175؛ بحار 46 / 290؛ نورالابصار، شبلنجى 143؛ الانوار البهية 121.
[411] رأيت محمد بن على، على جبهته و انفه اثر السجود. طبقات ابن‌سعد 5 / 237.
[412] كان يصلى فى اليوم و الليلة مأة و خمسين ركعة، المشرع الروى 37؛ سير اعلام النبلاء 4 / 403.
[413] قال الامام الصادق (ع): كان ابى‌كثير الذكر، لقد كنت امشى معه و انه ليذكر الله، و آكل معه الطعام و انه ليذكر الله، و لقد كان يحدث القوم و ما يشغله ذلک عن ذكر الله، و كنت ارى لسانه لازقا بحنكه يقول: لا الا الا الله، و كان يجمعنا فيأمرنا بالذكر حتى تطلع الشمس، و يأمر بالقراءة من كان يقرأمنا و من كان لا يقرأ امره بالذكر. نورالابصار، مازندرانى 51؛ الانوار البهية 121؛ اعيان الشيعة 1 / 651؛ ائمتنا 1 / 341.
[414] قال الامام الصادق (ع): كان ابى يقول فى جوف الليل فى تضرعه: امرتنى فلم ائتمر، و نهيتنى فلم انزجر، فها انا عبدک بين يديک و لا اعتذر. كشف الغمة 211؛ صفة الصفوة 2 / 62؛ الفصول المهمة 194؛ نور الابصار 130؛ ائمتنا 1 / 342.
[415] كنت مع ابى‌جعفر (ع) فى طريق المدينة فوقع ساجدا لله! فقال لى حين استتم قائما: يا زياد! انكرت على حين رأيتنى ساجدا؟ فقلت: بلى جعلت فداک. قال: ذكرت نعمة انعمها الله على فكرهت ان اجوز حتى اؤدى شكرها.مشكاة الانوار 80.
[416] و كان اذا ضحک قال: اللهم لا تمقتنى. تذكرة الخواص 305؛ بحار 46 / 290.
[417] عن جابر - يعنى الجعفى - قال: قال لى محمد بن على: يا جابر! انى لمحزن و انى لمشتغل القلب. قلت: ولم حزنک و شغل قلبک؟ قال: يا جابر! انه من دخل قلبه صافى خالص دين الله شغله عما سواه. يا جابر! ما الدنيا و ما عسى ان تكون، هل هو الا مركب ركبته او ثوب لبسته او امرئة اصبتها، يا جابر! ان المؤمنين لم يطمئنوا الى الدنيا لبقاء فيها، و لم يأمنوا قدوم الاخرة عليهم، و لم يصمهم عن ذكر الله ما سمعوا بآذانهم من الفتنة، و لم يعمهم عن نور الله ما رأوا بأعينهم من الزينة، ففازوا بثوب الأبرار. ان أهل التقوى ايسر اهل الدنيا مؤونة و اكثرهم لک معونة. ان نسيت ذكروک، و ان ذكرت اعانوک، قوالين بحق الله، قوامين بأمر الله، قطعوا محبتهم بمحبة الله عزوجل؛ و نظروا الى الله عزوجل و الى محبته بقلوبهم، و توحشوا من الدنيا لطاعة مليكهم، و علموا ان ذلک منظور اليهم من شأنهم، فانزل الدنيا بمنزل نزلت به و ارتحلت عنه، او كمال اصبته فى منامک، فاستيقظت و ليس معک منه شىء، و احفظ الله تعالى ما استرعاک من

دینه و حکمته. حلیة الاولیاء 3 / 182؛ مطالب السؤول 80؛ احقاق الحق 12 / 172.
[418] الجنة الواقیة، کفعمی 30؛ ائمتنا 1 / 383.
[419] ائمتنا 1 / 382 از الجنة الواقیة للداماد.
[420] مفتاح الفلاح 212؛ ائمتنا 1 / 382.
[421] غرر الحکم.
[422] همان.
[423] عنکبوت / 49.
[424] اصول کافی ج 1، کتاب الحجة، باب ان الائمة قد اوتوا العلم... حدیث 1.
[425] همان، باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمة (ع) حدیث 1.
[426] همان، حدیث 3.
[427] تعلموا العلم... یرفع الله به قوما فیجعلهم فی الخیر سادة، و للناس ائمة یقتدی بفعالهم... ائمتنا 1 / 363.
[428] تاریخ علم کلام؛ شبلی نعمان 1 / 11؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه‌ی استاد شهید مطهری 5 / 15.
[429] لما خلق الله العقل استنطقه، ثم قال له: اقبل فاقبل ثم قال له: ادبر، فادبر، ثم قال: و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا هو احب الی منک و لا اکملتک الا فیمن احب، اما انی ایاک امر و ایاک انهی و ایاک اعاقب و ایاک اثیب. اصول کافی 1 / 10 کتاب العقل و الجهل، حدیث 1.
[430] انما یداق الله العباد فی الحساب، یوم القیامة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا. اصول کافی 1 / 12.
[431] عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد. اصول کافی، ج 1، باب صفة العلم... حدیث 8.
[432] والله لموت عالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابدا. تذکرة الخواص 304.
[433] تعلموا العلم، فان تعلمه حسنة، و طلبه عبادة، والمذاکرة له تسبیح، و البحث عنه جهاد، و تعلیمه صدقة، و بذله لاهله قربة، و العلم ثمار الجنة، و انس فی الوحشة، و صاحب فی الغربة، و رفیق فی الخلوة، و دلیل علی السراء، و عون علی الضراء، و دین عند الاخلاء. ائمتنا 1 / 363.
[434]... و سلاح عند الاعداء. ائمتنا 1 / 363.
[435] یرفع الله به قوما فیجعلهم فی الخیر سادة. همان.
[436] ان الذی یعلم العلم منکم له اجر مثل اجر المتعلم و له الفضل علیه، فتعلموا العلم من حملة العلم و علموه اخوانکم کما علمکموه العلماء. اصول کافی 1 / 42، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث 2.
[437] من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او یصرف به

وجوه الناس اليه، فليتبوء مقعده من النار، ان الرئاسة لا تصلح الا لاهلها. اصول كافى 1 / 47؛ باب المستأكل بعلمه و المباهى به، حديث 6.
[438] من علم باب هدى فله مثل اجر من عمل به و لاينقص اولئک من اجورهم شيئا و من علم باب ضلال كان عليه مثل اوزار من عمل به و لا ينقص اولئک من اوزارهم شيئا. اصول كافى 1 / 35، باب ثواب العالم و المتعلم حديث 4.
[439] عبس. 24.
[440] عن ابىجعفر (ع): فى قوله عزوجل «فلينظر الانسان الى طعامه» قال: قلت: ما طعامه؟ قال علمه الذى يأخذه، عمن يأخذه؟ اصول كافى 2 / 63، كتاب فضل العلم، باب النوادر، حديث 8.
[441] سمعت اباجعفر (ع) يقول: رحم الله عبدا احيا العلم قال: قلت: و ما احياؤه؟ قال: ان يذاكر به اهل الدين و اهل الورع. باب سؤال العالم و تذاكره، حديث 7.
[442] لا يقبل عمل الا بمعرفة. تحف العقول 215.
[443] الامام الصادق (ع) عن الباقر (ع): يا بنىاعرف منازل الشيعة على قدر روايتهم و معرفتهم، فان المعرفة هى الدراية للرواية، و بالدرايات للروايات يعلو المؤمن الى اقصى درجات الايمان، انى نظرت الى كتاب لعلى (ع) فوجدت فى الكتاب: ان قيمة كل امرىء و قدره معرفته. ان الله - تبارک و تعالى - يحاسب الناس على قدر ما اتاهم من العقول فى دار الدنيا. معانى الاخبار 1 / 2.
[444] الكمال كل الكمال: التفقه فى الدين و الصبر على النائبة و تقدير المعيشة. اصول كافى ج 1، كتاب فضل العلم، حديث 4.
[445] انما يعبد الله من يعرف الله، فاما من لا يعرف الله فانما يعبده هكذا ضلالا... همان، كتاب الحجة، باب معرفة الامام، حديث 1.
[446] سئل ابوجعفر (ع) عن الذى لا يجتزء بدون ذلک من معرفة الخالق؟ فقال: ليس كمثله شىء لم يزل عالما سميعا بصيرا. اصول كافى، ج 1، كتاب التوحيد، باب ادنى المعرفة، حديث 2.
[447] اياكم و التفكر فى الله و لكن اذا اردتم ان تنظرا الى عظمته فانظروا الى عظيم خلقه. اصول كافى، ج 1، كتاب التوحيد، باب النهى عن الكلام فى الكيفية، حديث 7.
[448] اياک و الخصومات فانها تورث الشک و تحبط العمل و تردى صاحبها و عسى ان يتكلم بالشىء فلا يغفر له، انه كان فيما مضى قوم تركوا علم ما وكلوا به و طلبوا علم ما كفوه حتى انتهى كلامهم الى الله فتحيروا حتى ان كان الرجل ليدعى من بين يديه فيجيب من خلفه و يدعى من خلفه فيجيب من بين يديه. اصول كافى ج 1، كتاب التوحيد، باب النهى عن الكيفية، حديث 4.

[449] اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. نساء / 59.
[450] بنا عبدالله و بنا عرف الله و بنا وحد الله تبارک و تعالی و محمد حجاب الله تبارک و تعالی. اصول کافی، ج 1، کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث 10.
[451]... فان رسول الله (ص) باب الله الذی لا یؤتی الا منه و سبیله الذی من سلکه وصل الی الله عزوجل و کذلک کان امیرالمؤمنین من بعده و جری للائمة واحدا بعد واحد... اصول کافی، ج 1، کتاب الحجة، باب ان الائمة ارکان الارض، حدیث 3.
[452] عن ابی عبدالله (ع) انه قال: ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسباب؛ فجعل لکل شیء سببا، و جعل لکل سبب شرحا، جعل لکل شرح علما، و جعل لکل علم بابا ناطقا، عرفه من عرفه و جهله من جهله، ذاک رسول الله (ص) و نحن. اصول کافی، ج 1، کتاب الحجة، باب معرفة الامام، حدیث 7.
[453] کل من دان الله عزوجل... و لا امام له من الله... مثله کمثل شاة ضلت عن راعیها و قطیعها فهجمت ذاهبة و جائیة یومها؛ فلما جنها اللیل بصرت بقطیع غنم مع راعیها فحنت الیها و اغترت بها... والله یا محمد! من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عزوجل ظاهر عادل اصبح ضالا تائها... اصول کافی ج 1، کتاب الحجة، باب معرفة الامام، حدیث 9.
[454] قال ابوجعفر (ع) یا اباحمزة! یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلا و انت بطرق السماء اجهل منک بطرق الارض، فاطلب لنفسک دلیلا. اصول کافی 1 / 184.
[455] انعام / 122.
[456] سمعت اباجعفر (ع) یقول فی قول الله تعالی: «اومن کان میتا..» فقال: میت لا یعرف شیئا و «نورا یمشی به فی الله» اماما یؤتم به... اصول کافی 1 / 185.
[457] عن ابی‌جعفر (ع): قال: قلت له: جعلت فداک ما انتم؟ قال: نحن خزان علم الله و نحن تراجمة وحی الله و نحن الحجة البالغة علی من دون السماء و من فوق الارض. اصول کافی 1 / 192.
[458] قال لی ابوجعفر (ع): والله انا لخزان الله فی سمائه و ارضه، لا علی ذهب و لا علی فضة الا علی علمه. اصول کافی 1 / 192.
[459] عن ابی‌جعفر (ع) انه قال: ما یستطیع احد ان یدعی ان عنده جمیع القرآن کله ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء. اصول کافی 1 / 288.
[460] عن ابی‌جعفر (ع) فی قول الله عزوجل «ان فی ذلک لایات للمتوسلین»: قال هم الائمة (ع)...اصول کافی 1 / 218.
[461] سمعت اباجعفر (ع) یقول: لا والله لا یکون عالم جاهلا ابدا، عالما بشیء و جاهلا بشیء ثم قال: الله اجل و اعز و اکرم من ان یفرض طاعة عبد یحجب عنه علم سمائه و ارضه ثم قال: لا یحجب ذلک عنه. اصول

کافی 1 / 262.
[462] عن ابی‌جعفر (ع) قال: قلت له: ما منزلتکم و من تشبهون ممن مضی؟ قال: صاحب موسی و ذوالقرنین کانا عالمین و لم یکونا نبیین. اصول کافی 1 / 269.
[463] قال ابوجعفر (ع) ان علیا کان محدثا فقلت: نبی؟ قال: فحرک بیده هکذا، ثم قال: او کصاحب سلیمان او کصاحب موسی او کذی القرنین... اصول کافی 1 / 269.
[464] عن ابی‌جعفر (ع) قا: قال رسول الله (ص): من سره ان یحیی حیاتی و یموت میتتی و یدخل الجنة التی وعد فیها ربی و یتمسک بقضیب غرسه ربی بیده فلیتول علی بن ابی‌طاب (ع) و اوصیاءه من بعده، فانهم لا یدخلونکم فی باب ضلال و لا یخرجونکم من باب هدی، فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم.. اصول کافی 1 / 209.
[465] عن ابی‌جعفر (ع) فی قوله «فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما» قال: جعل منهم الرسل و الانبیاء و الائمة.. الملک العظیم ان جعل فیهم ائمة؛ من اطاعهم اطاع الله و من عصاهم عصی الله، فهو الملک العظیم. اصول کافی 1 / 206.
[466] عن ابی‌جعفر (ع) قال: یا جابر! ایکتفی من ینتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت! فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه و ما کانوا یعرفون یا جابر الا بالتواضع و التخشع و الامانة و کثرة ذکر الله... و ما تنال ولایتنا الا بالعمل و الورع. اصول کافی 2 / 75.
[467] عن ابی‌جعفر (ع) قال: یا معشر الشیعة - شیعة آل محمد - کونوا النمرقة الوسطی، یرجع الیکم الغالی و یلحق بکم التالی... فقال: والله ما معنا من الله براءة و لا بیننا و بین الله قرابة و لالنا علی الله حجة و لا نتقرب الی الله الا بالطاعة، فمن کان منکم مطیعا لله تنفعه ولایتنا، و من کان منکم عاصیا لله لم تنفعه ولایتنا، و یحکم لا تغتروا، و یحکم لا تغتروا! اصول کافی 2 / 76؛ اعلام الدین 301.
[468] سمعت اباجعفر (ع) یقول: کل من دان الله عزوجل بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فسعیه غیر مقبول، و هو ضال متحیر، والله شانی لاعماله. اصول کافی 1 / 183.
[469] عن ابی‌جعفر (ع):... و ادفع عن نفسک حاضر الشر بحاضر العلم، و استعمل حاضر العلم بخالص العمل. تحف العقول 326.
[470] عن الباقر (ع): اشد الناس حسرة یوم القیامة الذین وصفوا العدل ثم خالفوه و هو قول الله عزوجل «ان تقول...» بحار 2 / 30.
[471] الامام الباقر (ع) عن ابیه:... ما اکثر الوصف و اقل الفعل! ان اهل الفعل قلیل! ان اهل الفعل قلیل! الا و انا لنعرف اهل الفعل و الوصف معا... کافی 8 / 227.

[472] الامام الباقر (ع): لا يقبل عمل الا بمعرفة، و لا معرفة الا بعمل. تحف العقول 215.
[473] عن ابی‌جعفر (ع) انه قال لخيثمة: ابلغ شيعتنا انه لا ينال ما عندالله الا بالعمل و ابلغ شيعتنا ان اعظم الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلا ثم خالفه الى غيره. بحار 2 / 29.
[474] قال الباقر (ع): من عمل بما يعلم علمه الله مالم يعلم. بحار 78 / 189.
[475] عن الباقر (ع): احب الاعمال الى الله عزوجل ما داوم العبد عليه، و ان قل. و سائل 1 / 70.
[476] عن ابی‌جعفر (ع): الابقاء على العمل، اشد من العمل. كافى 2 / 296.
[477] قال الباقر (ع): الايمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلا عمل. بحار 78 / 177.
[478] عن ابی‌جعفر (ع) فى قوله تعالى: «فكبكبوا فيها هم و الغاوون» قال هم قوم وصفوا عدلا بالسنتهم ثم خالفوه الى غيره. اصول كافى 1 / 47.
[479] شعراء / 94.
[480] الباقر (ع): اوحى الله عزوجل الى بعض انبيائه: قل للذين يتفقهون لغير الدين و يتعلمون لغير العمل و يطلبون الدنيا لغير الآخرة، يلبسون للناس مسوک الكباش و قلوبهم كقلوب الذئاب! السنتم احلى من العسل واعمالهم امر من الصبر! اياى يخادعون و بى يستهزؤون! لا تيحن لهم فتنة تذر الحكيم حيرانا. بحار 73 / 372.
[481] الصادق (ع) عن ابيه (ع): من دخل على امام جائر فقرأ عليه القرآن يريد بذلک عرضا من عرض الدنيا لعن القارى بكل حرف عشر لعنات و لعن المستمع بكل حرف لعنة. مشكاة الانوار 354.
[482] الباقر (ع): قراء القرآن ثلاثة: رجل قرأ القرآن، فاتخذه بضاعة، و استدر به الملوک، و استطال به على الناس، و رجل قرأ القرآن، فحفظ حروفه وضيع حدوده و اقامه مقام القدح - فلا كثر الله هولاء من حملة القرآن - و رجل قرأ القرآن، فوضع دواء القرآن على داء قلبه، فسهر ليله و... اولئک ينزل الله عزوجل الغيث عليهم من سمائه. اعلام الدين 101.
[483] و قال (ع): ما عرف الله من عصاه و انشد:

تعصى الاله و انت تظهر حبه
هذا لعمرک فى الفعال بديع
لو كان حبک صادقا لا طعته
ان المحب لمن احب مطيع

تحف العقول، احاديث امام باقر، حديث 21.

[484] الامام الباقر (ع):... و لا طاعة كأداء الفرائض و لا مصيبة كعدم العقل و لا معصية كاستهانتک بالذنب و رضاک بالحالة التی انت علیها. سیرة الائمة الاثنی عشر 228.
[485] قال الباقر (ع) لابنه جعفر (ع): ان الله خبأ ثلاثة اشیاء فی ثلاثة اشیاء: خبأ رضاه فی طاعته، فلا تحقرن من الطاعة شیئا فلعل رضاه فیه، و خبأ سخطه فی معصیته فلا تحقرن من المعصیة شیئا فلعل سخطه فیه، و خبأ اولیاءه فی خلقه فلا تحقرن احدا، فلعل الولی ذلک. کشف الغمة 2 / 360؛ بحار 78 / 187.
[486] قال (ع): اذا کان یوم القیامة نادی مناد أین الصابرون؟ فیقوم فئام من الناس. ثم ینادی مناد أین المتصبرون؟ فیقوم فئام من الناس. قلت: جعلت فداک ما الصابرون والمتصبرون؟ فقال (ع): الصابرون علی أداء الفرائض، والمتصبرون علی ترک المحارم. تحف العقول، احادیث امام باقر (ع)، حدیث 40.
[487] الامام الباقر (ع): الصبر صبران، صبر علی البلاء حسن جمیل و افضل الصبر من الصابرین، الورع عن المحارم. مشکاة الانوار 70.
[488] قال (ع): یقول الله: ابن‌ادم: اجتنب ما حرمت علیک تکن من أورع الناس. تحف العقول، حدیث 41؛ اصول کافی 2 / 77.
[489] قال ابوجعفر (ع): ان اشد العبادة الورع. اصول کافی 2 / 77.
[490] الباقر (ع): ما عبدالله بشیء افضل من عفة بطن و فرج. کشف الغمة 2 / 320؛ البدایة و النهایة 9 / 312؛ بحار 71 / 268.
[491] عن ابی‌بصیر، عن ابی‌جعفر (ع) قال: قال له رجل ان ضعیف العمل، قلیل الصلوة، قلیل الصوم، و لکن ارجو ان لا اکل الا حلالا و لا انکح الا حلالا، فقال: و أی جهاد افضل من عفة بطن و فرج؟ المحاسن 292.
[492] قال الباقر (ع): یا جابر ان المؤمنین لم یطمئنوا الی الدنیا ببقائهم فیها و لم یأمنوا قدومهم الاخرة، یا جابر! الآخرة دار قرار، و الدنیا دار فناء و زوال، و لکن اهل الدنیا اهل غفلة و کان المؤمنین هم الفقهاء اهل فکرة و عبرة لم یصمهم عن ذکر الله ما سمعوا بآذانهم، و لم یعمهم عن ذکر الله ما رأوا من الزینة... بحار 73 / 36.
[493] عن ابی‌جعفر (ع) قال: مکتوب فی التوراة التی لم تغیر ان موسی (ع) سأل ربه فقال: یا رب اقریب انت منی فأناجیک ام بعید فأنادیک. فاوحی الله عزوجل الیه: یا موسی انا جلیس من ذکرنی... اصول کافی 2 / 496.
[494] قال الباقر (ع): «فی صفة أبناء الاخرة»... لا یملون من ذکر الله. بحار 78 / 165.
[495] عن ابی‌جعفر (ع) قال: مکتوب فی التوراة التی لم تغیر ان موسی سأل ربه فقال: الهی انه یأتی علی مجالس اعزک و اجلک ان اذکرک فیها،

فقال: یا موسی ان ذکری حسن علی کل حال. اصول کافی 2 / 497.
[496] عن ابی‌جعفر (ع) قال اشد الاعمال ثلاثة: ذکر الله علی کل حال، و انصافک من نفسک، و مواساة الاخ فی الامال. ارشاد مفید 2 / 165؛ حلیة الاولیاء 3 / 183؛ کشف الغمة 2 / 341؛ حقایق الحق 12 / 190.
[497] عن ابی‌جعفر (ع) قال: الصواعق تصیب المؤمن و غیر المؤمن، و لا تصیب الذاکر. حلیة الاولیاء 3 / 181.
[498] قال ابوحمزة ثمالی: سمعت محمد بن علی یقول: یقول الله عزوجل: اذا جعل عبدی همه فی هما واحدا جعلت غناه فی نفسه، و نزعت الفقر من بین عینیه. و جمعت له شمله، و کتبت له من وراء تجارة کل تاجر، و اذا جعل همه فی مفترقا جعلت شغله فی قلبه، و فقره بین عینیه، و شتت علیه أمره و رمیت بحبله علی غاربه، و لم أبال فی أی واد من أدیة الدنیا هلک. تاریخ یعقوبی 2 / 320.
[499] الامام الباقر (ع): لا ینقطع المزید من الله حتی ینقطع الشکر من العباد. مشکاة الانوار 86؛ میزان الحکمة 5 / 144.
[500] عن ابی‌جعفر (ع) قال: کان رسول الله عند عائشة لیلتها، فقالت یا رسول الله لم تتعب نفسک و قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخر؟ فقال: یا عائشة الا اکون عبدا شکورا... اصول کافی 2 / 95.
[501] الباقر (ع): الحمد لله رب العالمین الذی بلغنی هذا المبلغ و لم اعص الله طرفة عین. بحار 12 / 8.
[502] عن ابی‌جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): قال الله تبارک و تعالی: لا یتکل العالمون علی اعمالهم التی یعلمونها لثوابی، فانهم لواجتهدوا و اتعبوا انفسهم فی عبادتی کانوا مقصرین غیر بالغین فی عبادتهم کنه عبادتی فیما یطلبون عندی من کرامتی و النعیم فی جناتی و رفیع الدرجات العلی فی جواری و لکن برحمتی فلیثقوا و فضلی فیرجوا و الی حسن الظن بی فلیطمئنوا، فان رحمتی عند ذلک تدرکهم، و منی یبلغهم رضوانی، و مغفرتی تلبسهم عفوی، فانی انا الله الرحمن الرحیم و بذلک تسمیت. اصول کافی 2 / 71؛ بحار 70 / 389.
[503] عن ابی‌جعفر (ع) قال: وجدنا فی کتاب علی (ع) ان رسول الله (ص) قال - و هو علی منبره -: والذی لا اله الا هو ما اعطی مؤمن قط خیر الدنیا و الاخرة الا بحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الکف عن اغتیاب المؤمنین والذی لا اله الا هو لا یعذب الله مؤمنا بعد التوبة و الاستغفار الا بسوء ظنه بالله و تقصیره من رجائه و سوء خلقه و اغتیابه للمؤمنین والذی لا اله الا هو لا یحسن ظن عبد مؤمن بالله الا کان الله عند ظن عبده المؤمن. لان الله کریم، بیده الخیرات یستحیی ان یکون عبده المؤمن قد احسن به الظن ثم یخلف ظنه و رجاءه، فأحسنوا بالله الظن و ارغبوا الیه. مشکاة الانوار 35؛ بحار 70 / 394؛ اصول کافی 2 / 72؛ عدة

الداعی 106.
[504] عن ابی‌جعفر (ع) قال: یوقف عبد بین یدی الله یوم القیامة فیأمر به الی النار فیقول: لا و عزتک ما کان هذا ظنی بک (فیقول: ما کان ظنک بی؟) فیقول: (کان) ظنی بک ان تغفرلی، فیقول: قد غفرت لک، قال ابوجعفر (ع): اما والله ما ظن به فی الدنیا طرفة عین، ولو کان ظن به طرفة عین ما اوقفه ذلک الموقف لما رأی من العفو. المحاسن 25؛ بحار 70 / 387.
[505] الباقر (ع): تحرز من ابلیس بالخوف الصادق و ایاک و الرجاء الکاذب فانه یوقعک فی الخوف الصادق بحار 78 / 164.
[506] عن ابی عبدالله (ع) قال: کان ابی (ع) یقول: انه لیس من عبد مؤمن الا و فی قلبه نوران: نور خیفة و نور رجاء، لو وزن هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا. اصول کافی 2 / 71.
[507] عن جعفر بن محمد، عن ابیه (ع) قال: فی حکمة آل داود یابن آدم کیف تتکلم بالهدی و انت لا تفیق عن الردی، یا ابن‌آدم اصبح قلبک قاسیا و انت لعظمة الله ناسیا فلو کنت بالله عالما و بعظمته عارفا لم تزل منه خائفا، و لمن وعده راجیا، یحک کیف لا تذکر لحدک، و انفرادک فیه وحدک. امالی طوسی 1 / 206؛ بحار 70 / 382.
[508] الباقر (ع): تعرض للرحمة و عفو الله بحسن المراجعة، و استعن علی حسن المراجعة بخالص الدعاء و المناجاة فی الظلم. بحار 78 / 164.
[509] قال (ع): ان الله کره الحاح الناس بعضهم علی بعض فی المسألة و أحب ذلک لنفسه، ان الله جل ذکره یحب ان یسأل و یطلب ما عنده. تحف العقول 336.
[510] الباقر (ع): ما من شیء أحب الی الله عزوجل من أن یسئل، و ما یدفع القضاء الا الدعاء. حلیة الاولیاء 3 / 187؛ احقاق الحق 12 / 191.
[511] سمعت اباجعفر (ع) یقول: والله لا یلح عبد مؤمن علی الله عزوجل فی حاجته الا قضاها له. اصول کافی 2 / 475.
[512] عن ابی‌جعفر (ع) قال: ان الله عزوجل یحب من عباده المؤمنین کل (عبد) دعاء، فعلیکم بالدعاء فی السحر الی طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فیها ابواب السماء، و تقسم فیها الارزاق، و تقتضی فیها الحوائج العظام. اصول کافی 2 / 478.
[513] الباقر (ع): ما اغرو رقت عین بمائها من خشیة الله تعالی الا حرم الله وجه صاحبها علی النار فان سالت علی الخدین دموعه لم یرهق وجهه قترو لاذلة، و ما من شیء الا و له جزاء الا الدمعة فان الله تعالی یکفر ب‌ها بحورا من الخطایا. احقاق الحق 12 / 187؛ فصول المهمة 194؛ مطالب السؤول 80.
[514] عن ابی‌جعفر (ع) قال: ما من قطرة احب الی الله عزوجل من

قطرة دموع فی سواد اللیل مخافة من الله لا یراد بها غیره. کافی 2 / 482.
[515] الباقر (ع): اسئلک اللهم الرفاهیة فی معیشتی ما ابقیتنی، معیشة اقوی بها علی طاعتک و ابلغ بها رضوانک... و لا تجعل الدنیا علی سجنا و لا تجعل فراقها علی حزنا. بحار 97 / 379.
[516] الباقر (ع): ندعو الله فیما نحب، فاذا وقع الذی نکره لم نخالف الله عزوجل فیما احب. حلیة الاولیاء 3 / 187؛ احقاق الحق 12 / 194.
[517] الباقر (ع): لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله قال: یا رب ما حال المؤمن عندک؟ قال: یا محمد... ما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه فاذا احببته کنت اذا سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یبصر به، و لسانه الذی ینطق به، و یده الذی یبطش بها، ان دعانی اجبته، و ان سألنی اعطیته. اصول کافی 2 / 352.
[518] الباقر (ع):... و لا معرفة کمعرفتک بنفسک. تحف العقول 208؛ بحار 78 / 165.
[519] الباقر (ع): و سد سبیل العجب بمعرفة النفس، تحف العقول 207.
[520] بقره / 222.
[521] هود / 3.
[522] اصول کافی 2 / 423 و 424.
[523] الباقر (ع): القلوب اربعة: قلب فیه نفاق و ایمان، و قلب منکوس، و قلب مطبوع، و قلب ازهر و.. اصول کافی 2 / 422.
[524] الامام الباقر (ع): ان الله عقوبات فی القلوب و الابدان: ضنک فی المعیشة، و وهن فی العبادة، و ما ضرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب. بحار 78 / 164؛ تحف العقول 340.
[525] الامام الباقر (ع): تعرض لرقة القلب بکثرة الذکر فی الخلوات. 78 / 164.
[526] الامام الباقر (ع): اعلم انه لا علم کطلب السلامة، و لا سلامة کسلامة القلب. بحار 78 / 164.
[527] الامام الباقر (ع): والله ما شیعتنا الا من اتقی الله و أطاعه و ما کانوا یعرفون الا بالتواضع و التخشع و أداء الامانة و کثرة ذکر الله و الصوم و الصلاة و البر بالوالدین و تعهد الجیران من الفقراء و ذوی المسکنة و الغارمین و الایتام و صدق الحدیث و تلاوة القرآن و کف الالسن عن الناس الا من خیر. تحف العقول 338 حدیث 28؛ سیرة الائمة الاثنی عشر 229.
[528] الامام الباقر (ع): و ثلاثة من مکارم الاخلاق: ان تعفو عمن ظلک و تصل من قطعک و تحلم اذا جهل علیک. تحف العقول 336 حدیث 10؛ سیرة الائمة الاثنی عشر 228.
[529] محمد بن علی بن الحسین: من اعطی الخلق و الرفق فقد أعطی

الخير كله و الراحة و حسن حاله فی دنیاه و آخرته، و من حرم الرفق و الخلق کان ذلک له سبیلا الی کل شر و بلیة الا من عصمه الله تعالی. حلیة الاولیاء 3 / 178؛ ملحقات الاحقاق 12 / 195.
[530] قال محمد بن علی بن الحسین (ع): من کظم غیظا یقدر علی امضائه حشا الله قلبه ایمانا. بهجة المجالس و انس المجالس 372.
[531] الامام الباقر (ع): فی وصیته لأحد اصحابه:... و ان مدحت فلا تفرح، و ان ذممت فلا تجزع، و فکر فیما قیل فیک فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله عزوجل عند غضبک من الحق اعظم علیک مصیبة مما خفت من سقوطک من اعین الناس، و ان کنت علی خلاف ما قیل فیک فثواب اکتسبته من غیر أن تتعب بذلک، و لو اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انک رجل سوء لم یحزنک ذلک و لو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذلک و لکن اعرض نفسک علی کتاب الله. سیرة الائمة الاثنی عشر 227.
[532] الباقر (ع):... و لا قوة کرد الغضب. همان 228.
[533] عن أبی عبدالله قال: سمعت أبی (ع) یقول: أتی رسول الله (ص) رجل بدوی فقال: انی اسکن البادیة فعلمنی جوامع الکلام فقال: آمرک ان لا تغضب، فاعاد علیه الأعرابی المسألة ثلاث مرات حتی رجع الرجل الی نفسه فقال: لا اسأل عن شیء بعد هذا، ما امرنی رسول الله (ص) الا بالخیر. قال و کان أبی‌یقول: ای شیء اشد من الغضب، ان الرجل لیغضب فیقتل النفس التی حرم الله و یقذف المحصنة. اصول کافی 2 / 303.
[534] ذکر الغضب عند ابی‌جعفر (ع) فقال: ان الرجل لیغضب فما یرضی ابدا حتی یدخل النار، فایما رجل غضب علی قوم و هو قائم فلیجلس من فوره ذلک فانه سیذهب عنه رجز الشیطان، و ایما رجل غضب علی ذی رحم فلیدن منه فلیمسه، فان الرحم اذا مست سکنت. اصول کافی 2 / 302.
[535] عن أبی‌جعفر (ع): ان هذا الغضب جمرة من الشیطان توقد فی قلب ابن‌آدم و ان احدکم اذا غضب احمرت عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشیطان فیه، فاذا خاف احدکم ذلک من نفسه فلیلزم الارض، فان رجز الشیطان لیذهب عنه عند ذلک. اصول کافی 2 / 304.
[536] الامام الباقر (ع): ان الرجل لیأتی بای بادرة فیکفر و ان الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب. اصول کافی 2 / 306؛ بحار 73 / 237.
[537] الباقر (ع): لیس من اخلاق المؤمن الملق و الحسد الا فی طلب العلم. تحف العقول 342.
[538] قلت لابی جعفر (ع): أنا عقبة بن بشیر الاسدی و أنا فی الحسب الضخم من قومی قال: فقال: ما تمن علینا بحسبک؟! ان الله رفع بالایمان من کان الناس یسمونه وضیعا اذا کان مؤمنا و وضع بالکفر من کان الناس یسمونه شریفا اذا کان کافرا، فلیس لأحد فضل علی أحد الا بالتقوی. کافی

2 / 328.
[539] الباقر (ع): ما دخل قلب امرى شىء من كبر الا نقص من عقله مثل ما دخله من ذلک،قل ذلک أو کثر. حلیة الاولیاء 3 / 181؛ کشف الغمة 2 / 339.
[540] الامام الباقر (ع): لاذل کذل الطمع. بحار 78 / 165؛ سیرة الائمة الاثنی عشر 228.
[541] الامام الباقر (ع): اظهر الیأس مما فی ایدی الناس فان ذلک هو الغنی، و ایاک و الطمع فانه الفقر الحاضر. مشکاة الانوار 472.
[542] توبه / 56.
[543] طه / 131.
[544] قال ابوجعفر (ع): ایاک ان تطمح بصرک الی من هو فوقک، فکفی بما قال الله عزوجل لنبیه (ص): «و لا تعجبک اموالهم و اولادهم» و قال: «لا تمدن...» فان دخلک من ذلک شىء فاذکر عیش رسول الله (ص) فانما کان قوته الشعیر و حلواه التمر و وقوده السعف اذا وجده. اصول کافی 2 / 138.
[545] عن ابیجعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): من اراد ان یکون اغنی الناس فلیکن بما فی یدالله اوثق منه بما فی ید غیره. اصول کافی 2 / 139.
[546] سمعت أباجعفر (ع) یقول: قال رسول الله (ص): قال الله عزوجل: ان من اغبط اولیائی عندی رجلا خفیف الحال، ذا حظ من صلاة، احسن عبادة ربه بالغیب، و کان غامضا فی الناس، جعل رزقه کفافا، فصبر علیه، عجلت منیته فقل تراثه و قلت بواکیه. اصول کافی 2 / 140.
[547] سمعت أباجعفر (ع) یقول: کان ابوذر - رحمه الله - یقول: یا مبتغی العلم ان هذا اللسان مفتاح خیر و مفتاح شر، فاختم علی لسانک کما تختم علی ذهبک و ورقک. اصول کافی 2 / 114.
[548] الباقر (ع)... فان رسول الله (ص) قال: رحم الله مؤمنا امسک لسانه من کل شرفان ذلک صدقة منه علی نفسه ثم قال (ع): لا یسلم أحد من الذنوب حتی یخزن لسانه. تحف العقول 342، حدیث 54.
[549] قال محمد بن علی لابنه: یا بنی! ایاک و الکسل و الضجر فانها مفتاح کل شر انک ان کسلت لم تؤد حقا، و ان ضجرت لم تصبر علی حق. فصول المهمة 215؛ حلیة الاولیاء 3 / 184؛ کشف الغمة 2 / 341.
[550] الباقر (ع): الکسل یضر بالدین و الدنیا. تحف العقول 345.
[551] الباقر (ع): بئس العبد عبد یکون ذاوجهین و ذالسانین، یطری اخاه فی الله شاهدا، و یأکله غائبا، ان أعطی حسده و ان ابتلی خذله. اصول کافی 2 / 343؛ الخصال 38؛ ائمتنا 1 / 367.
[552] قال ابوجعفر (ع): یا سلیمان أتدری من المسلم؟ قلت: جعلت

فداک أنت أعلم، قال: المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده، ثم قال: و تدری من المؤمن؟ قال: قلت: أنت أعلم؛ قال: (ان) المؤمن من ائتمنه المسلمون علی أموالهم و أنفسهم، و المسلم حرام علی المسلم أن یظلمه أو یخذله أو یدفعه دفعة تعنته. اصول کافی 2 / 234.
[553] عن أبیجعفر (ع) قال: انما المؤمن الذی اذا رضی لم یدخله رضاه فی اثم و لا باطل، و اذا سخط لم یخرجه سخطه من قول الحق، والذی اذا قدر لم تخرجه قدرته الی التعدی الی ما لیس له بحق. اصول کافی 2 / 234.
[554] الامام الباقر (ع): الکمال کل الکمال، التفقه فی الدین، و الصبر علی النائبة و تقدیر المعیشة. تحف العقول 335 حدیث 3.
[555] عن أبیجعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): ان الله یحب من الخیر ما یعجل. اصول کافی 2 / 142.
[556] سمعت أباجعفر (ع) یقول: من هم بشیء من الخیر فلیعجله، فان کل شیء فیه تأخیر فان للشیطان فیه نظرة. اصول کافی 2 / 143.
[557] و قال یوما رجل عنده: اللهم أغننا عن جمیع خلقک. فقال أبوجعفر (ع): لا تقل هکذا. و لکن قل: اللهم اغننا عن شرار خلقک، فان المؤمن لا یستغنی عن أخیه. تحف العقول 335 حدیث 6.
[558] الباقر (ع):... و ان المؤمن لیستریح الی أخیه المؤمن، کما یستریح الطیر الی شکله. و ان المؤمنین فی ایثارهم و تراحمهم و تعاطفهم، کمثل الجسد اذا اشتکی تداعی سائره بالسهر. ثم قال: والله لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون کذلک. اعلام الدین 440.
[559] عن أبیجعفر (ع): المؤمن أخو المؤمن لأبیه و امه لان الله عزوجل خلق المؤمنین من طینة الجنان و أجری فی صورهم من ریح الجنة، فلذلک هم اخوة لأب و ام. اصول کافی 2 / 167.
[560] عن أبیحمزة، عن أبیجعفر (ع) قال: قلت له: جعلت فداک ما تقول فی مسلم اتی مسلما زائرا (او طالب حاجة) و هو فی منزله، فاستأذن علیه فلم یأذن له و لم یخرج الیه؟ قال: یا أباحمزة أیما مسلم اتی مسلما زائرا او طالب حاجة و هو فی منزله فاستأذن له و لم یخرج الیه لم یزل فی لعنة ا لله حتی یلتقیا فقلت: جعلت فداک، فی لعنة الله حتی یلتقیا؟ قال: نعم یا أباحمزة. اصول کافی 2 / 365.
[561] الباقر (ع) یا اسماعیل: ارأیت فیما قبلکم اذا کان الرجل لیس له رداء و عند بعض اخوانه فضل رداء یطرحه علیه حتی یصیب رداء؟ فقلت: لا. قال: فاذا کان له ازار یرسل الی بعض اخوانه بازاره حتی یصیب ازارا؟ فقلت: لا! فضرب بیده علی فخذه ثم قال: ما هؤلاء باخوة. تنبیه الخواطر 330.
[562] قال لنا أبوجعفر محمد بن علی: یدخل أحدکم یده فی کم صاحبه

فیأخذ ما یرید؟ قال قلنا لا. قال: فلستم باخوان کما تزعمون. حلیة الاولیاء 3 / 187؛ کشف الغمة 2 / 320؛ تذکرة الخواص 305.
[563] عن أبیجعفر قال: اشد الاعمال ثلاثة؛ ذکر الله علی کل حال، و انصافک من نفسک، و مواساة الأخ فی المال. ارشاد مفید 2 / 165؛ حلیة الاولیاء 3 / 184.
[564] قال بعض اصحاب الامام الباقر (ع) له: جعلت فداک، ان الشیعة عندنا کثیرون، فقال: هل یعطف الغنی علی الفقیر؟ و یتجاوز المحسن عن المسیء؟ و یتواسون؟ قلت: لا، قال (ع): لیس هؤلاء الشیعة، الشیعة من یفعل هکذا، اصول کافی 2 / 173؛ بحار 74 / 313؛ المستدرک 2 / 59.
[565] عن أبیجعفر (ع) قال: من حق المؤمن علی أخیه المؤمن ان یشبع جرعته و یواری عورته و یفرج عنه کربته و یقضی دینه، فاذا مات خلفه فی اهله و ولده، اصول کافی 2 / 169.
[566] عن ابی عبدالله (ع): قال: کان أبوجعفر صلوات الله علیه یقول: عظموا اصحابکم و وقروهم و لا یتجهم بعضکم بعضا و لا تضاروا و لا تحاسدوا و ایاکم والبخل کونوا عبادالله المخلصین. اصول کافی 2 / 173.
[567] عن عمرو بن أبیالمقدام قال: قال لی أبوجعفر (ع) فی اول دخلة دخلت علیه: تعلموا الصدق قبل الحدیث. اصول کافی 2 / 104.
[568] الباقر (ع): ادوا الامانة ولوا الی قتلة اولاد الأنبیاء. ملحقات الاحقاق 12 / 201.
[569] الامام الباقر (ع): الامر بالمعروف و النهی عن المنکر خلقان من خلق الله فمن نصرهما اعزه الله و من خذلهما خذله الله. مشکاة الانوار 131-132.
[570] الامام الباقر (ع):اصلاح شأن جمیع التعایش و التعاشر ملأ مکیال ثلثاه فطنة، و ثلثه تغافل. تحف العقول 264؛ بحار 74 / 167؛ ملحقات الاحقاق 12 / 197؛ به نقل از البیان و التبیان 1 / 107؛ انوار البهیة 123.
[571] الامام الباقر (ع): لیس شیء ممیل الاخوان الیک مثل الاحسان الیهم. ائمتنا 1 / 366 به نقل از: المشرع الروی 37.
[572] الامام الباقر (ع): لیس فی الدنیا شیء اعون من الاحسان الی الاخوان. اسعاف الراغبین (در حاشیهی نور الابصار) 253؛ ملحقات الاحقاق 12 / 186.
[573] و قال (ع): البشر الحسن، و طلاقه الوجه، مکسبة للمحبة و قربة من الله. و عبوس الوجه و سوء البشر، مکسبة للمقت و بعد من الله. تحف العقول 341؛ مشکاة الانوار 456.
[574] عن ابیجعفر (ع) قال: اتی رسول الله (ص) رجل فقال: یا رسول الله اوصنی، فکان فیما اوصاه أن قال: الق أخاک بوجه منبسط، اصول کافی 2 / 103.

[575] سمعت أباجعفر (ع) يقول: جاء جبرئيل الى النبى (ص) فقال: يا محمد! ربک يقرئک السلام و يقول لک: دار خلقى. اصول كافى 2 / 116.
[576] عن أبىجعفر (ع) قال: فى التوراة مكتوب - فيما ناجى الله عزوجل موسى بن عمران (ع) - يا موسى اكتم مكتوم سرى فى سريرتک و أظهر فى علانيتک المداراة عنى لعدوى و عدوک من خلقى و لا تستسب لى عندهم باظهار مكتوم سرى فتشرک عدوک و عدوى فى سبى. اصول كافى 2 / 117.
[577] عن أبىجعفر (ع) قال: ان الله عزوجل رفيق يحب الرفق و يعطى على الرفق مالا يعطى على العنف. اصول كافى 2 / 119.
[578] عن أبىجعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): ان الرفق لم يوضع على شىء الا زانه و لا نزع من شىء الا شانه. اصول كافى 2 / 119.
[579] عن أبىجعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص) لو كان الرفق خلقا يرى ما كان مما خلق الله شىء احسن منه. اصول كافى 2 / 120.
[580] الامام الباقر (ع): ان المؤمن اذا صافح المؤمن تفرقا من غير ذنب. كافى 2 / 182؛ بحار 76 / 20.
[581] الامام الباقر (ع): اذا صافح الرجل صاحبه فالذى يلزم التصافح اعظم اجرا من الذى يدع، ألا و ان الذنوب ليتحات فيما بينهم حتى لا يبقى ذنب. اصول كافى 2 / 181.
[582] قال النبى (ص): تصافحوا فان التصافح يذهب السخيمة. اصول كافى 2 / 182. بحار 77 / 158.
[583] قال الباقر (ع): لما احتضر اميرالمؤمنين (ع) جمع بنيه... فوصاهم... يا بنىعاشروا الناس عشرة ان غبتم حنوا اليكم، و ان فقدتم بكوا عليكم... بحار 42 / 247.
[584] عن أبىجعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): اوصى الشاهد من امتى و الغائب منهم و من فى اصلاب الرجال و ارحام النساء الى يوم القيامة ان يصل الرحم و ان كانت منه على مسيرة سنة، فان ذلک من الدين. اصول كافى 2 / 151.
[585] عن أبىجعفر (ع): قال: قال ابوذر رضى الله عنه: سمعت رسول الله (ص) يقول، حافتا الصراط يوم القيامة الرحم و الامانة، فاذا مر الوصول للرحم، المؤدى للامانة نفذ الى الجنة و اذا مر الخائن للامانة، القطوع للرحم لم ينفعه معهما عمل و تكفأ به الصراط فى النار، اصول كافى 2 / 152.
[586] عن أبىجعفر (ع) قال: ثلا لم يجعل الله عزوجل لأحد فيهن رخصة: اداء الامانة الى البر و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و بر الوالدين برين كانا او فاجرين. كافى 2 / 162؛ بحار 74 / 56.
[587] الامام الباقر (ع): شر الآباء من دعاه البر الى الافراط، و شر الابناء من دعاه التقصير الى العقوق. تاريخ يعقوبى 2 / 320.

[588] الامام الباقر (ع): ان أبى نظر الى رجل و معه ابنه يمشى و الابن متكىء على ذراع الأب، قال: فما كلمه أبى مقتاله حتى فارق الدنيا. كافى 2 / 349؛ بحار 74 / 65.
[589] قال الباقر (ع): ان المؤمن اخ المؤمن لا يشتمه و لا يحرمه و لا يسيىء به الظن. تحف العقول 340.
[590] قال الباقر (ع).. ابلغ من ترى من موالينا السلام و اوصهم بتقوى الله العظيم و ان يعود غنيهم على فقيرهم و قويهم على ضعيفهم و ان يشهد حيهم جنازة ميتهم و ان يتلاقوا فى بيوتهم.. اصول كافى 2 / 175.
[591] الامام الباقر (ع): ليس شىء اسرع اجابة من دعوة غائب لغائب. بحار 93 / 390.
[592] الامام الباقر (ع): اسرع الدعاء نجحا للاجابة دعاء الأخ لأخيه بظهر الغيب يبدء بالدعاء لأخيه فيقول له ملک موكل به: آمين و لک مثلاه. كافى 2 / 507؛ بحار 76 / 60.
[593] عن أبىجعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): ود المؤمن للمؤمن فى الله من اعظم شعب الايمان، ألاومن احب فى الله و ابغض فى الله و اعطى فى الله و منع فى الله فهو من اصفياء الله. اصول كافى 2 / 125.
[594] عن أبىجعفر (ع) قال: اذا اردت ان تعلم ان فيک خيرا فانظر الى قلبک، فان كان يحب اهل طاعة الله و يبغض اهل معصيته ففيک خير و الله يحبک. و ان كان يبغض أهل طاعة الله و يحب أهل معصيته فليس فيک خير و الله يبغضک، والمرء مع من احب. اصول كافى 2 / 126.
[595] قال عليه‌السلام: قم بالحق و اعتزل مالا يعنيک، و تجنب عدوک، و احذر صديقک من الأقوام، الا الامين من خشى الله، و لا تصحب الفاجر، و لا تطلعه على سرک، و استشر فى امرک الذين يخشون الله. تحف العقول 336.
[596] قال الباقر (ع): لا تجالس الاغنياء فان العبد يجالسهم و هو يرى ان الله عليه نعمة فما يقوم حتى يرى انه ليس لله عليه نعمة. مشكاة الانوار 88.
[597] قال (ع): صانع المنافق بلسانک. و أخلص مودتک للمؤمن. و ان جالسک يهودى فأحسن مجالسته. تحف العقول 335.
[598] قل هو القادر على أن يبعث عليكم عذابا من فوقكم أو من تحت ارجلكم او يلبسكم شيعا و يذيق بعضكم بأس بعض. انعام / 65.
[599] قال الباقر (ع): فى قوله تعالى: «او يلبسكم شيعا» و هو اختلاف فى الدين و طعن بعضكم على بعض «و يذيق بعضكم بأس بعض» و هو ان يقتل بعضكم بعضا و كل هذا فى أهل القبلة... نور الثقلين 1 / 724.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹